ظہور سے مثل ظہور وی وہیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن است ہر او وی کہ ہیچکس مدرک حقیقت
حال وی راہ نبردہ و دور و نزدیک ہمہ در نظارہ کمال و جمال وی حیران و خیرہ ماندہ و ہو بکل شئی علیم و وے
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم داناست بر ہمہ چیز از شیونات ذات الٰہی و احکام صفات حق و اسمار افعال و آثار و
بجمیع علوم ظاہر و باطن اول و آخر احاطہ نمودہ و مصدوق و فوق کل ذی علم علیم شدہ علیہ من الصلوات
افضلہا و من التحیات اتمہا و اکملہا **اما بعد** میگوید بندہ مسکین عبد الحق بن سیف الدین دہلوی قادری
وفقہ اللہ لما یحب و یرضاہ و جعل اخراہ خیرا من اولاہ باعث بر جمع و تالیف این کتاب کہ مسمی است
بمدارج النبوۃ و درجات الفتوۃ آن بود کہ سالہا شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت کہ
کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ این بندہ حق خدمت آن بجا آوردہ و
جاکری کردہ است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس فرزند عزیز نور دیدہ دانش و بینش نور الحق حفظہ اللہ تعالیٰ
عز وجل بلطفہ المطلق موید و موکد آن میشد ولکن چون امر منشا یعنی توفیق تمی یافت جلوہ جمال شاہد مقصود در
توقف بود و چون از فساد زمان انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راہ یافتہ
و از تیرگی آئینہ استعداد و تنگی حوصلہ ادراک پایہ ارفع و مقام اقدس محمدی را کہ ہیچکس را بدرک
و دریافت آن راہ نیست نشناختہ و تقصیری در ادای حق اعتقاد نمودہ و از جادہ دین قویم و صراط مستقیم
بر افتادہ بودند لازم حق نصیحت در دین مسلمانی آن نمود کہ احوال و صفات آن سید البشر و رئیس انبیا و امام اولیا و مقتدای
رسل و استاد کل و معدن علوم اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین کہ واسطہ ہر فضل و کمال و مظہر ہر
حسن و جمال ہم شاہد و ہم مشہود و ہم وسیلہ و ہم مقصود چہ نگارش نماید و این بیخبران را از حقیقت حال
آگاہ گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و طالبان را روبراہ آرد و عاشقان را در ذوق و شوق
در آرد پس کتابی آمد شامل احوال مبدا و مآل و حسن و جمال و خلق عظیم و کمال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ناشی از
منشا ذوق و محبت بود در اندک مدت کہ از مجرای عادت بیرون می نمود بوجود آمد و کاتب حروف تحقیق خبر
نداد کہ کی آغاز یافت و کی بانجام رسید و اللہ ولی الرشاد و الیہ المبدا و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمد
قسم اول در فضایل و کمالات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و در اخلاق
عظیم و صفات کریمہ و فضل و شرف وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ بآیات قرآنی و احادیث صحیحہ ثابت گشتہ و
ذکر شریف وی در کتب سابقہ و ذکر امت مرحومہ وی در ان کتب و ذکر فضایل مشترک میان و

و انبیاء دیگر و کمالات مختصه نبوی از معراج و جز آن و ذکر معجزات قاهره و آیات باهره وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اسامی شریفه وی و فضایل و کرامات و درجات که در نشأه آخرت مخصوص ذات بابرکات وی
خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص وسیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است
بر خلق رعایت آن از ایمان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عادات کریمه
که محبوبات الٰهی اند سبحانه و تعالی و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر ورق این مسائل
رسم کرده شده است ترتیب یافت **قسم دوم** در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کفالت عبد المطلب و موت وی و امداد و اعانت ابوطالب مر او را و سفر
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه ابوطالب بجانب شام و شناختن بحیرا راهب مر او را و ایمان
آوردن بنبوت وی و تزوج خدیجه و ذکر بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و اذیت
کفار و هجرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب طایف و بیعت جن
و ذکر بیعت انصار و اسباب باعث هجرت و رسیدن بمدینه مطیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب
اتفاق افتاده **قسم سیوم** در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
وقوع یافت و چون وقایع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز در معنی مرتب بر ده باب
خواهد بود اگرچه بعنوان ابواب مذکور نگشته **قسم چهارم** در ذکر حدوث مرض و اشتداد آن و وقایعی که در ایام
مرض و در وفات وقوع یافت و ذکر غسل و تکفین و نماز و دفن و اثبات حیات انبیاء و این قسم مرتب
بر سه باب آمد **قسم پنجم** در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سرارے مکرمه وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اعمام و عمات و جدات و اخوة رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس و کتاب و امراء و رسل و عمال
و خطبا و شعراء و موذنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق
افتاد **تکمله در بیان بعضی از صفات کامله وی صلی الله علیه وسلم** بطریق اهل
معرفت و طریق توجه و استمداد بجناب اقدس وی صلی الله علیه وسلم **قسم اول** در فضائل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و درین قسم یازده باب است **باب اول** در بیان
حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه وسلم اما وجه شریف وے
صلی الله علیه وسلم مرآت جمال الٰهی است و مظهر انوار نامتناهی وی بود در صحیحین از براء بن عازب

عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوب روی و خوشخوی ترین مردم صلی الله علیه وسلم
و در حدیث ابو هریره آمده ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندیدم من هیچ چیزی را
بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئا و نگفت ما رأیت رجلا مبالغه بیشتر است که خوبی و حسن وی
فائق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در روی وی صلی الله علیه وسلم
و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طلوع می کند **بیت** تا شب نیست
روز هستی زاد + آفتابی چو تو نزاد بیاد + مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان وجه مبارک و روی
روشن اوست و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت
مانند شمشیر یعنی در لمعان و صقالت و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف معنی تدویر
فوت میشد عدول کرد بسوی قمر از جهت استجماع وی هر دو صفت را تدویر و لمعان و در روایت مسلم آمده
که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه ملاحتی
است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند و مدرک آن ذوق
است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است **بیت** شاهد آن نیست که موی و میانی دارد +
بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد + و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف علیه السلام
بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وسلم که فرمود انا املح واخی یوسف اصبح و باید دانست که تدویر
وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گرد مثل دایره باشد چه آن از دایره حسن و جمال بیرون
است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود قلیل و پر دراز نبود و آن در حسن و جمال و عظمت و هیبت
ادخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه را گویند که سخت مدور
باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول ذقن میباشد
و مطهم بر وزن معظم اماسیده روی پرگوشت در قاموس معنی تدویر و اجتماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی
سمین و نحیف هر دو آید و هر دو منتفی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار در بعضی روایات
اسیل الخدین آمده از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اساله در خدین بمعنی استطاله است
و آنکه بلند و برآمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث هر کسی را که پرسید آیا بود وجه شریف وی
مثل سیف فافهم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قمر و شقه قمر که بمعنی قطعه و نصف است

واقع شده ودر اشعار نیز شاعران را ماه پاره خوانده اند چنانکه گفته است مصرع هر دیده جای جلوت آن ماه پاره نیست ؛ وگویا که این ملاحظه علو قمر وزیادتی جرم وتنویر اوست نسبت بروی ودمیان در اشعار تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعراء صحابه وفصحای ایشان است واقع شده پس لازم آنرا توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وی صلی الله علیه وسلم نزد التفات وبرگشته نگریستن که درینوقت بعضی روی نمایان می گردد وتائید میکند این را حدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروی که مانند شقه قمر است واحسن آنست که این تشبیه جبینه مبارک او چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعة قمر بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی روشن میشد ومیدرخشید گویا که پاره از قمر است بیت کسیکه تشنه لب است باز میداند ؛ که عین موج حیات است چین پیشانی ؛ وفی الصراح سرر تحتین شکن پیشانی جمعه اسرار وجمع الجمع اسارير وفی الحدیث کان تبرق اسارير وجهه ؛ وبعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احتراز است از سوادی که در قمر است واین سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بجزئی است که در قمر است از ضیاء واستنارت یا قطع نظر از آن سواد وتیر سواد در قطع قمر نیز واقع است واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند دایره قمر ودایره قمر هاله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قمر است وتشبیه بهاله قمر اشارت است باحاطه انوار واضواء الجوانب واطراف وجه مبارک که حکم هاله دارد در بیان کمال ضیاء ونورانیت وجه شریف وعظمت ومهابت وجلالت اوست درین باب که چه چیزی می درآید در نظر شهود از نظر کردن درین تشبیه از جمال وجلال وی صلی الله علیه وسلم که پر میکند دیده را ودل را بنور محبت وعظمت ودر حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدایرة القمر آمده است واظهر واشهر تشبیه بقمر است لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان مرا گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم وصف کن روی او را که چه رو بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وسلم ودر طالب مشتاق که همیشه بمراقبه جمال آرای وی مشرف است یاد کرد در لیالی بدر ازین مشاهده غافل وفارغ نباشد که دیدار نقد است ودر حدیث الهی آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم

عظیم و بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان گویا سید رخشید روی مبارک وی بحو درخشیدن ماه در شب
چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقاً اشارتی بآن کرده شد گفته اند که ماه
بر مبیند دیده را بنور خود و انس میگیرد و لذت می یابد دل بمشاهدهٔ وی و ممکن است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب
که خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفات وی صلی الله علیه وسلم با آفتاب در سطوت و جلال
و نور بخشی و ظهور نور وی در ذرات عالم و در عدم درک کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره گشتن نظر عقول
از دور و نزدیک در مشاهدهٔ فضل و کمال وی کما قال **شعر** اعلی الوری فهم معناه فلیس یری + للقرب والبعد
فیه غیر منفحم + کالشمس تظهر العینین من بعد + صغیرة وتکل الطرف من امم + بجای خود است ولیکن در مشاهدهٔ
حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب و ادخل است در مواهب لدنیه از نهایه نقل کرده است که چون مسرور میشد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نموده میشد روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص و در و دیوار در روی صلی الله علیه وسلم و
از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در شب مهتاب و بود بر وی حلهٔ حمراء پس نظر
میکردم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس ~~بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و~~
~~قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند~~
بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی
الله علیه وسلم و الا وی احسن است در واقع و نزد همه تنبیه حله بخفت جامه را گویند ردا و ازار و مراد بحمرا جامهٔ که
خطهای سرخ دارد اینست تحقیق محدثین و خطا کرد هر که حله را بر جامهٔ فرشیین حمل کرد و حمرا السرخ صرف
و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعرا است بر حسب عرف
و عادت و الا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وسلم باشد
سبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتممه و اکمله سبحان الله سبحان الله اما بصر شریف وی صلی الله علیه وسلم کلام
در وی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و هیئات آن روایت است از علی مرتضی رضی الله
عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مغاکی آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون
برآمده و کلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط و اعتدال است که مدار حسن و جمال و مبانی فضل و کمال آن است
در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکله بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است

و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم می باشد و شهله سرخی در سواد چشم و این در صفت چشم شریف
کمتر مذکور شده و لیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین و گفته الشهلة حمرة فی سواد شهلة سرخی در سیاهی
این نیز نوعی از حسن است در چشم که دلرباست و لیکن مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت جوانان
نرگس شهلا آمده و فی القاموس اشکل چیزیکه در وی سرخی و سفیدی مخلوط باشد یا چیزی که سفیدیش
بسرخی زند و شکله را سحره نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل میرباید
بعضی اشکل العینین را الطویل شق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کردند در قاموس نیز این چنین
گفته و قاضی عیاض مالکی هم اینچنین آورده در شمایل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین
علی کرم الله وجهه عظیم العینین باراده این معنی است والله اعلم وادعج العینین نیز آمده وادعج نیک سیاه چشم
و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آن حضرت اکحل العینین **بیت** بان سرمه سیاه کرده خانهٔ مردم
دو چشم تو که سیاه بند سرمه ناکرده + یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگر چه سرمه
ناکشیده بودی وجه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت
که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البخاری و همچنین از عائشه نیز اینچنین روایت
کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید و نزد سهیلی دوازده آمده بود
نظر او بسوی زمین درازتر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده
که نظر بجانب آسمان داشتی بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی و اینکه بجانب زمین بود در حالت روز مره
است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدغ است
و آنکه در جانب بینی است آنرا موق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود و چون التفات میکرد
و می نگریست بجانب چپ و راست بتمام بر میگشت و بمزدیدن نظر و گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت
سبکساران و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده
است که بمقتدیان می گفت سبقت نکنید از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان
و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود و حقیقت تمام
احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه
حکم تاویل متشابهات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این

این رویت بصری است یا رویت قلبی و بهر تقدیر مخصوص است بحال صلوات که محل انکشاف تمام و جوب
ازدیاد نور است یا عام است تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است
یا پروردگار تعالی قادر است که قوة بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله
شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بآن و هیچ
آنرا حجابها یا صور این جماعه منطبع میشد در حیاتیه قبله چنانچه در آئینه مشاهده می کرد تعالی ایشان را و این
سخن غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آمنا و صدقنا و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح
ثابت نشده است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند
که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات
دادند حواس لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیدند والله
اعلم و اینجا اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را در حال
در سایر مغیبات است و دلالت می کنند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناقه او کجاست چون این سخن منافقان بآن
حضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در نمییابم مگر آنچه بدانند و دریابانند مرا پروردگار من و متصل همین
گفت که بتحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع است چنین و چنین بند شده است مهار
وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی یابد مگر آنچه دریاباند
وی را پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من بینم چیزی که نمی بینید شما و میشنوم چیزی که
نمی شنوید شما من میشنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر کره و مانند آنرا گویند
و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای یک شبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر
آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر ساجد است یا قایم و بیان هیئت اذن
شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت

نام الاذین ای جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده اند علی رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی
صلت الجبین یعنی الفراخ صلت پیشانی کشاده و در حدیث دیگر واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر جبهه شریف
از کعب بن مالک گذشت که چون جبین وی پیشانی می افگند چنان می شود که گویا قطعه قمر است و گفته اند که از فرط بخت
و طالع و نورانیت در جبین ظاهر میشد و سر نوشت که در شکم مادر می نویسند در موضع جبین است و گاهی مشاهده این
معنی در در کعبه معظمه که عادت به تقبیل و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت
لایح و فایح است از ان اما حواجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین واقع شده
و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیه شریف بود من غیر قرن
آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقتران
بسیار نبود که موها سخت بهم چسپیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود اتصال بود بموی چند خفیف که بدان اطلاق
اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر شهود و خیال نیز همچنین می درآید والله اعلم و گفته اند که در میان
ابروان رگی بود که می جنبانید آنرا غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است که ازج الحواجب و تفسیر کرده
که ازج را مقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی تمام موی و در قاموس و صحاح زج بمعنی
باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و بیهقی از بعضی صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی
الله علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین و دقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت اگر موی از هم
نبود دلالت بر وفور شعر آنکه کم موی و پراگنده نبود اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین
بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون اعلی انف که در تحت مجمع حاجبین است تفسیر کرده اند اقنی را سایل الجانبین
مرتفع الوسط و سایل از سیلان است بمعنی هموار با نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت نیز نزدیک
بمعنی سیلان است و مرد دلقی غلط است و عرنین انف آنحضرت را نوری مشتمل بود که گمان می برد کسی که نیک
تامل نکرده که بلند است و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا میدوید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادتمندی
میدارند اما فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ضلیع الفم یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم
و حدیثی دارد در طویل در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمایل ترمذی و وسعت فم ممدوح است نزد عرب و
مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگی دهنی که شعرا در حوالان ستایش کرده گویا بجهت بردن ایشان

ایشان است در حکم نسا و بعضی میگویند کنایه از کم سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت
زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن میکند یفتتح الکلام ویختمه باشداقه یعنی آغاز میکرد آنحضرت سخن را
و ختم میکرد به شدقهای خود شدق بکسر شین کنج دهان و شدق بحرکت فراخی شدق و خطیب اشدق کام کشاده
و شدق فصاحت نماینده یعنی سخن از دهان شریف تمام و کامل و بیرون می آمد شکسته و ناقص نمی برآمد پس
حاصل این بیان فصاحت و اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی است
که بطریق تکلف و تصنع و باطل باشد و بعضی از ضلیع الفم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده
دندانهای پیش فی الصراح فلج کشاده گی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا اشنب رونق دندان
و آب و شیرینی وی و فی القاموس الشنب محرکة ماء ورقة وبرد وعذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه
مبلج الثنایا ابلج موجهه و جبهه روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت
کشاده لبها چون تکلم می کرد دیده میشد که گویا می برآید نور از میان کشاده گی دندان پیش وی در رحم الله البوصیری
حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه ومبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده مراد
تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان و دلدادگان
را و حدیث [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و شفا یافتن آنها در صحیحین
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و ریخت
آب دهن در وی و انداخت آن را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه چاهی
بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار سه طفلان
شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیر
شدند و شیر نخوردند در آن روز و روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت
زبان شریف خود را در دهان وی می نهاد و بمکید آنرا تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال
آن بسیار است اما ضحک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که
گفت ندیدم آنحضرت را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات جمع لهاة به فتح لام
گوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم متبسم الوجه دائم

التمرو آمد و در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای
پسین که نهایة دندانها اند و آنرا اضراس حلم گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بر رویند و مراد ازان مبالغه است
در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد
بنواجذ اینجا انیاب یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص اگر خنده وی صلی الله علیه وسلم
بتبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سرور و اگر
باواز باشد و شنیده شود از دور آنرا قهقه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است
و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر میشود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم
و توانند که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقهه فکلا مکروه است از ضحک اکثار و افراط
دران است که می برد وقار را و می میراند دل را و ترمذی و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت
روشن میشد دیوارها و می افتاد نور دندانهای او بران چنانکه از آفتاب و فتد و بکاء آنحضرت نیز از جنس
ضحک بود بلند نمیشد آواز و لیکن میریخت اشک از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ
مسی میجوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت برامت و رحمت
بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از
خمیازه که از کسل و گرانی است و در تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند که ما تثاوب النبی
قط و در بعضی روایات ما تثاوب نبی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
تثاوب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه
ها ها یا آه آه گویند بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه میکند آنرا
اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا
واحلاهم و نبود هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام تر از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف
کلام شریف واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین تا بهما
در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت
آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز

آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم خوشروی تر و خوش آوازتر از همه و از اینجا
گفته است **بیت** در دل امتی کز حق مزه است * روی و آواز پیمبر معجزه است * و میرسید آواز مبارک
وی بی تکلف تا بجائی که نرسید آواز هیچکس خصوصاً در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه
می شنیدند مخدرات در پرده‌های خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و
شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود تبلیغ میکرد از وی مراد از آن تفسیر و توضیح
کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از آن است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم
و بدایع بیان و غرایب حکم وی صلی الله علیه وسلم زیاده بر آن است که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر احاطه
آن تواند گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بنان آن ابلغ لسان و نیافرید پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر
و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله بیرون نیامدی تو
از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود
پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من و نیکو کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز فرمود
نا نشو شدم من در بنی سعد ابن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بوده اند
و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد
اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است و حاصل
آن راجع است با آنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان
عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن
و ایسر است و گفته اند من الایمن الیسر و بعضی از صحابه عظام از هر دو جانب اخراج می کردند و تکلم میکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آنرا جدا جدا و آمده است
که اعاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر آنست که این در مقام اهتمام و احتیاط در
محل ابهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن اینچنین میکرد والله اعلم و از خصائص کلام آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام و مراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار

متضمن معانی کثیره اند و علما بعضی از ان کلمات را بحسب وسع و طاقت خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان
موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بملوک و امرا و عظما وقت اصدار
فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده شرح و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ
فارسی است و مقتصر است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب و مناشیر روی ننموده اما بعضی از آن
کلمات که در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بتصور مراقبه بر آمدن آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد

بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود + یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست + یکی

حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفید ترین احادیث و بعضی آنرا
ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم
اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم
باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات است
و باین اعتبار اگر براه مبالغه روند و تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم
من سلم المسلمون من یده ولسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة
والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم
المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا
الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من د
ان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید
من غلب نفسه الشتاء ربیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی
الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق
الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة ل
لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعز من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او
عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة
کنوز البر کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و دیگر از این کلمات

کلمات گنجی است مشتمل بر عجایب و غرایب آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخروی
و امثال این بسیار و بی اندازه است آنچه بالفعل در نظر وقت در آمد اینست و هر یکی را شرحی و بیانی
است اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحه مشتملست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علمای عالم جمع
آیند و شرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید و اگر گفته باشند باندازه علم و سعت حوصله
و دانش خود گفته باشند با نموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده شده است اما راس شریف و حدیث
ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم عظیم الهامه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ سر
و بزرگی سر دلیل است بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که حامل جوهر عقل است
و مراد نفی صغر و حقارت راس است و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان
واقع شده و این قاعده کلیه است همه جا باید نگاه داشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از
شعر رسول الله علیه وسلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده
میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فروهشته و قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن
سخت دوتا و پیچیده و مثل موی سیاهان که آنرا چنگله گویند و در بعضی احادیث آمده که موی آنحضرت جعد بود اما
نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دوتائی و پیچش باشد و نرم و رها نباشد ضد سبط و قطط سخت
جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد جعد شدید الجعودة داشته فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت
مرغول و سبط موی فروهشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود و آنرا
هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی
تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این
باعتبار و اختلاف احوال اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند درازی بود و در غیر این حال
کوتاه تا رستن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می آمد تا انتها تب و در مواهب لدنیه گفت و در مجمع
البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد از تقصیر موی درازی گشت و چون قصر میکرد کوتاه میشد
و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی قصر می کرد اما حلق خود گفته اند که در غیر
حج و عمره نبود و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت ام هانی آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه قدوم آورده بود مراد او چهار گیسوی بافته و گذاشتن موی

سر سنت است وهمچنین است عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند موها به تیل مالیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر کرا ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطانی است و هر کرا دیدی که بسیار تکلف می کند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکروه داشتی و توسط همه حال محمود است و هر کرا نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر است
و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که در بیخ هر موی جنابت است و الا ان ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از
خاص و عام خصوصا مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تعهد
فایده ولیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی سر
را و مشرکان فرق می کردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است
بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق
گویند یعنی تارک سر و آنحضرت دوست می داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد
در وی بچیزی بعد از آن فرق کرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از
سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق
باجتهاد باشد که رو بداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به
قصد استمالت قلوب ایشان بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را
بالجمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا و مختار آنست که بگذاشت
موها را بحال خود اگر خود متفرق میشدند فرق می کرد و اگر نه می گذاشت والله اعلم و اختلاف کرده اند
علما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب امام احمد مثبت است
زیرا که نرسیده بود پیری وی به آن حد که خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی
بود و بروایت نرسیده بود و چون اوهان میکرد پوشیده میشد پیری و نمایان نمیشد و گفت انس بود
در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت
خضاب نکرد آنحضرت و آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهای شریف را که زرد
وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و حنا می نمود

می نمود گویا مخضوب است یا خضاب کرده بود و انس تا محکم گردد در نیافته و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه کذا
قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است
و من از حضرت شیخ امام اجل عبدالوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود
و سیاه رنگ نمی گیرد و تنقیه و تنظیف بود که بران می شست و پاک می ساخت یارب مگر آن چند موی شریف که سفید
بودند آن رنگ می گرفته باشد اگر این خضاب در وقت کبود فقیر بر از نووی نقل کرده اند که گفت مختار
آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده از اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بانچه دید و هر یک صادق و گفت این
تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل و بعضی
علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و محتمل آن بود وجهی گفته اند که
زنان مکروه میدارند پیری را غالبا و هر که مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چیزی را کافر شود و در
روایات متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب داشته و گفته ما شانه الله بالشیب و گفته اند عجب است از انس
رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است
بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب و تغییر مشاهده کرده چنانکه ابوقحافه والد
ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکروه پنداشت آنرا فرمود تغییر
شیب را از شیخ پس چون انس از نیحدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث
منسوخ است باین حدیث حکم کرد بانچه کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین
شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدای دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار
شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آنزمان اغلب و اوفر
فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگرداند
و در ترهیب آنحضرت صحابه را و ترغیب در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدوث شیب و ظهور آن
چند شعر است بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سوره هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون
و اذا الشمس کورت و آنقدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب وقار و نور منافات
ندارد چنانکه بر خلیل الرحمان صلوات الله و سلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحاق علیه السلام شیب
بر گماشتند و گفته ما هذا یا رب قال هذا وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم و بالله التوفیق و اما لحیه شریف

صلی الله علیه وسلم و در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی
و در حدیث هم و کث در لغت بمعنی کثیف است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیة کث و در شفای
قاضی عیاض گفته کث اللحیة تملأ صدره و در لحیه شریفه در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در وظائف النبی
گفته که لحیه آنحضرت چهار انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار بود از روی خلقت دراز و کم نمی شد و سندی برین یافت
نمی شود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال میانه خصوصاً که کث اللحیة باشد والله اعلم و نیز این سخن مخالف چیزیست
که از شفا مذکور شد و منافی است بآنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت می گرفت از لحیه خود از طول و عرض
و مے برید شارب را یعنی سبلت را و میفرمود کسیکه نبرد سبلت دوی از ما نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید
در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها و پست کنید و مبالغه کنید در گرفتن سبلتها
و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف است و اولی آنست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است
و نزد بعضی سنت است و نزد حنفیه احفا است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت
خود را بر مسواک و این بظاهر با احفا منافات دارد کذا قیل و این در یک وقتی بود والا در اغلب اوقات احفا خواهد بود
و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غازی نیست اما در غازی مستحب طویل شارب است تا در
چشم دشمنان هیبت نماید اما چنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک
سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المومنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی
دهن را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلافست
و افضل ترک آنست الا حلق طرفین عنفقه لا باس به است و در حد توفیر لحیه نیز اختلافست مشهور در مذهب
حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید ولیکن در روایت آمده است که واجب است قطع
زیاده بران و گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما
میگرفت لحیه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
ولیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث
می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و
بگذارید ریشها را بحال خود و تعرض مکنید بدان کذا فسره و شراح را درین باب اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور بها است
پس چون قصر میکرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره

وغیره بود یعنی قصر اوست چنانکه فعل اعاجم است وعادت سلف درین باب تخلف بود آورده اند که لحیه امیر المومنین
علی پر میکرد سینه او را وهمچنین از عمر رضا و عثمان رضا نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة وعریضها: اما عانه
مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد ودر بعضی آمده که نوره می کرد وحدیث هر دو جانب ضعیف است و حلق
تر است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حمام نه در آمده ونه دیده آنرا و ظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم
شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنانرا از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت وقصد علاج و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قص می کرد شوارب را واظفار را روز جمعه ودر بعضی روایات روز پنجشنبه ودر کیفیت قلم اظفار
چیزی ثابت نشده ولیکن اینقدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابه یمنی وختم می کرد بابهام آن و نظمی که منسوب به
امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاظفار بالسنة والادب ✤ یمنها خوابس یسارها اوخب ✤
ومفارقت نمی کرد از آنحضرت مسواک ومشانه وچون ادهان می کرد وشانه می کرد لحیه شریف را نظر میکرد در
آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او نور مطلع نور الهی ومظهر اسرار نامتناهی است
بیت دمی ز آئینه حسن ترا جدائی نیست ✤ غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست ✤ صلی الله علیه وآله قدر
حسنه وجماله واما جید یعنی گردن شریف وعنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة
فی صفاء الفضة دمیه بضم دال وسکون میم تمثالی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایة در قاموس گفت
از رخام بمعنی سنگ سفید واگرچه در تشبیه گردن بگردن صنم تحاشی روی می نماید ولیکن چون آراستگی می باید در صنعت آن
ومبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة ودر حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال ودر حاشیه
دیگر دمیا صوره اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم وقوله فی صفاء الفضة ظاهر عبارت الحدیث
آنست که این صفت عنق است واز حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریره کان جید رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابیض کانما صنع من فضة معلوم می گردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وسلم و
اما منکبین شریف ومنکب بفتح میم وکسر کاف مجمع سر شانه وبازو وفی الصراح منکب سر بازو وشانه ودر صفت او
واقع شده بعید ما بین المنکبین یعنی دور ما بین که میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند وبعضی این تعبیر
بعریض الصدر کرده اند وعرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین
واین هر دو صفت لازم یکدیگر اند وچون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند ورحب الصدر نیز آمده واین
کشادگی سینه محسوس است که داخل حلیه وصورت ظاهر است ولیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک شاهد

یا نسبت مقامی عالیست که تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل اولیا از
اتباع و اقتدا بوی صلی الله علیه وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله تعالی و در مواهب ذکر
شریف نیز کرده قدس سره و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین والکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تای فوقانی
و فتح آن مجتمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوانها نیز آمده سواء البطن والصدر برابر شکم
و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلندتر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن نیز آمده تفسیر
کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده مستوی البطن مع الصدر و وصف کرده است
ابن عم ام هانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که بر هم نهاده شده و ته کرده شده
بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را و در حدیث ابن ابی هاله دقیق
المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بموهایی که از فوق سینه تا ناف بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بخیط که بمعنی
رشته است و به قضیب که بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسربه بضم را موهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهرا
اشتقاق از سرب است بمعنی راه در صدر و بطن شریف غیر ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین
والبطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان جز این موی شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین والساعدین
والمنکبین و اعالی الصدر والساقین و موی دار بود هر دو ذراع و هر دو ساعد و دوشها و بالای سینه و ساقها و ذراع
از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است در مقابل اشعر
است که تمام بدن موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که بغل از تمامه مردم متغیر اللون می باشد و سیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است قرطبی
زیاده کرده است که موی نیز نداشت ولیکن سخن کرده اند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است و از بیاض الابطین
لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث نتف الابط نیز آمده یعنی می کند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الابطین واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی
و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند و مرویست از بعضی صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی
الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف
واقع شده است که گویا از نقره گداخته شده است یعنی پاک در صفا و سفید و هموار صلی الله علیه وسلم بین
کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود یا مهر چیزی بود بر آمده

اجزای بدن شریف مشابه جسد در لون صفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوت می گفتند بکسر تا بر فاعل ختم بمعنی اتمام و
رسیدن بآخر و بالفتح بالمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد ازوی پیغمبر و تسمیه آن باین اسم آنست که آن
حضرت نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین پیغمبری علامتی است که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه وسلم همان
پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود بران تا راه
نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راستش و
مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود ولنعم ما قال الشاعر **بیت** نبوت را توی آن نامه
در مشت ÷ که از تعظیم دارد مهر بر پشت + و شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در و الله وحده لا شریک له
توجه حیث کنت فانک منصور در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت
غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت
بود و بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الآن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که
خدا و دانا تر است بآن یا بجهت آنکه نبوت باقی نماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
بین الکتفین آمده و در بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد اگر در جانب یسری هم میان
کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده والله اعلم راویان ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیا که می شناسند
مردم آنرا تشبیه کرده اند آنرا به بیضه کبوتر و در حدیث دیگر آمده که بود غده حمرا و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی
که در جسد پیدا شود و متصلات می گردد بوی شحم گرهی سخت در پی و فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست
که شبیه بغده بود و حمرا بمعنی مایل بحمرة است پس منافی نبود بانچه گفته شد که لون خاتم النبوة بحمرة لون بدن بود و در بعضی روایات
هر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح الشیخ ابن حجر علی الشمایل و در حدیث دیگر آمده است مثل
زر الحجله و زر بتقدیم زا مکسوره بر را مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح مهمله و جیم واحد حجال خانه
عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طایریست مشهور و زر بمعنی بیضه او و این
موافق حدیث کبیضة الحمامة است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد زر حجله کذا فی بعضی
الشروح شمایل و بعضی گفته اند که رز است بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی

آمده که شعرات مجتمعات موها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که روی او موها بود و بیشتر بی آن موها گمان کرده و در
حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند
ثآلیل و ثآلیل بمد همزه بروزن مصابیح جمع ثالول بروزن زنبور آن دانها که در پوست می برآید مثل نخود و اینهمه صورت خاتم
و شکل او است در رأی العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که نبوده هیچ یکی از پیغمبران را
والله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه وسلم در شمائل ترمذی در صفت آن گفته طویل الزندین و زند بفتح زای
وسکون نون بند دست وفی القاموس الزند موصل الذراع والکف وهما زندان و صورت درازی در بند دست
چندان ظاهر و واضح نمی گردد با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر
آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله وسکون موحده و ذراع از مرفق تا سر
انگشت میانه وساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی
سبط الکفین بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن بمعنی تام الکفین موافق روایت رحب الراحة
وفی الصراح بسط الکف دست کشاده وفی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین
بر با بمعنی لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم
فروهشته مقابل جعد و گویا سبط الکفین از انجا است و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده
و در قاموس رجل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند
شثن بفتح شین معجمه و سکون ثاء مثلثه را بغلیظ خشن یعنی سطبر درشت و در اخذ خشونت در معنی شثن سخن کرده اند که در
احادیث کف دست شریف را صفت بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش
که گفت آمدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس مسح کردم دست شریف او را و بود نرم تر از ابریشم و سردتر
از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیبا را نرمتر از کف دست رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و دیبا نیز نوعی از حریر است نرمتر از همه پس با درشتی چون جمع شود نعم نرمی با سطبری جمع می شود
چنانکه سایر بدن شریف ناعم و ضخیم و سطبر قوی بود و همچنین کف های دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که در جمع
لین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون عمل میکرد در
جهاد و استعمال اسلحه و جز آن و عمل می کرد در خدمت خانه و کار و بار آن درشت می گشت کف دست با این عارضه
و چون ترک می کرد آنرا بحال خود می آمد بر اصل جبلیت که نرم می بود کذا قیل و آورده اند که چون اصمعی کلام

این لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه وسلم که
لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که تفسیر نکند حدیث را مگر بعد از ضبط و احتیاط و این صحیح
نهایت منصف بود بانصاف و رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه وسلم یکبار دیگر او را از حدیث انه لیغان
علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و غین او می پرسیدند می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
علیه بادابه و انصافه و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شثن را بغلظ و قصر یعنی به ستبری و کوتاهی
و گفته که این محمود است در رجال نه در زنان و رد کرده شد این قول بآنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان
گفته کرانها اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل
الاطراف بشین معجمه این نیز نزدیک بمعنی سائل است از شول بمعنی کشیدن سنگ و بار از زمین و برداشتن ناقه دم
خود و در روایتی شاین به تبدیل لام بنون چنانکه جبرئیل و جبرین قاله ابن الانباری و این صفت منافی قصر است
صواب آنست که معنی شثن غلیظ است بی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم می شود
فقیر گوید که صفات و آثار و برکات و معجزات ید شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است
مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی و بوئی گویا که
بیرون آورده است از طبله عطار آنرا و نزد طبرانی و بیهقی آمده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن
حضرت را یا می ساید دست من بدن آنحضرت بعد از ان لمس میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی
مشک و گفت یزید بن الاسود گفت داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از
برف و خوشبوتر از مشک و گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکبار بعیادت من پس نهاد
دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابم
سردی دست شریف وی صلی الله علیه وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت
شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه وسلم چنانکه در باب طیب آنحضرت بیاید اما
برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن
سردی است که بواسطه سردی مزاج و برودت طبیعت خنک و عرق آلوده می باشد و مس آن از طبیعت ناخوش دارد
یا ناخوشی از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت است که بلمس آن راحتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن

ابی وقاص احادیث دیگر معلوم می گردد فافهم وبالله التوفیق واما قدم مبارک وی صلی الله علیه وسلم در وصف وی نیز
واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده ولیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین ودر
مشارق بعد المعنی فخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسبد بزمین نزد پای نهادن وفی الصراح
اخمص کف پای وخمصان بضم خای مردی که اخمص دارد واضافه با خمصین برای مبالغه است شدید الاخمص
یعنی گودی پای او بسیار بلند می ماند از زمین کذا النقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار و نرم یعنی الملساء که چرکی و یار کی و
شکست در آنها نیست ینبو عنهما الماء سیلان میکند وتیز می گذرد آب از آنها از جهت ملاست ودر حدیث ابن ابی هاله خمصین
آمده واز ابی هریره آمده که چون آنحضرت پای سپر میکرد بزمین یعنی راه میرفت بتمام قدم ونمی بود اخمص مراد از رواه البیهقی
واز ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مراد را اخمص یعنی سپر میکرد زمین را بتمام قدم رواه ابن عساکر و آنکه
مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارد وگویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت
والله اعلم وینبو عنهما الماء نیز دال بر آن وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین ودرین حدیث منافات ظاهر
است وتمامیت انچه گفته شود در توفیق آنست که القدری اخمص بود وبرابر نبود اسفل قدم وبسیار بلند هم نبود
ولیکن چون پای سپر میکرد زمین را بتمام قدم می کرد ومی نشست بر زمین قدم وهیچ نبود اخمص کذا النقل عن ابن
الاعرابی ولیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فتدبر واز علی بن ... نیز
آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کم گوشت پاشنه ومنهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله وصاحب التحریر وابن الاثیر گفته که روایت
کرده شده است بمهمله ومعجمه ودر مشارق نیز بمهمله ومعجمه هر دو گفته وبعضی گفته اند معجمه آمده پاشنه را گفته وفی الصراح
منهوس مرد کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنه های پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و
[illegible] بحدی لطیف بود که رخساره صبیح خوش ترکی آنچنان نمیباشد بود وی قدس سره وافر الحظ از حلیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم رحمة الله علیه در مواهب لدنیه گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از قدمین آنحضرت از سایر اصابع رواه احمد
والطبرانی واز جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پای وی متظاهر وگفته که مشهور
شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درازتر از وسطی بود حافظ ابن حجر گفته که
این غلط است از کسی که گفته است آنرا واین نیست مگر در اصابع رجلین ودر مقاصد حسنه گفته است

که این خطائی است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت مطلقه که مسبوق نیست که ذکر کرده است دیدم اصابع
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم الخ ولیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشت و تحقیق است
نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد بتقدم بعثت آنحضرت
بر قیامت بانبعد تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت
و الاتصال بضم اصبعین بعد و جواب آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه
و وسطی آنحضرت برابر بودند و جمعی میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه و الله اعلم
وکان فی ساقیه حموشة و بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و پر گوشت نبودند و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظر
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه میانه درخت خرما و آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف و سفید میباشد
ضخم الکرادیس سطبر بود سرهای استخوان کردوس بضم دو استخوان که بهم پیوسته باشند در مفصل و گفته اند که مراد بآن سطبری
و قوت اعضا است و فی الصراح کردوس استخوانها مفاصل که در دو کانه باشد چون دو کتف و زانوها و جز آن و اما قامت
زیبای وی صلی الله علیه وسلم تعالی بود از باغ قدس سروی از بوستان انس صلی الله علیه وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود
آن مایل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة من القوم و ربع بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در
حدیث دیگر اطول من المربوع و اقصر من المشذب دراز تر از مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و
فتح شین و ذال معجمتین با تشدید ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل
الممغط بضم میم اولی و فتح میم ثانی و تشدید و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بعضی تشدید ده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول
از باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت دراز و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای
وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بالغه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن
یعنی مفرط در طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا
جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می پوشید
ایشان را و پست و کوتاه می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی در ربعه بودی و چون در میان
قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی
و چون مفارقت می کردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه
وسلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است

ازین بزرگان که ذکر کردند چراغ از ادلو یکی از اسماء آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان
بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن حضرت صلی الله علیه و سلم و وصف کردند او را بابیض و بعضی گفتند
کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف به بیاض و ملاحت و صفت زائده بر بیان
حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دید و جان افزای وی صلی الله علیه و سلم باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی
نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمره و نه صفره و نه سمره بی اشراق و روشنائی
مثل بیاض روی مریض و مجور رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید روی سخت سیاه موی و در شعر
ابوطالب آمده که در مدح آنحضرت گفته فرد و ابیض یستسقی الغمام بوجهه + ثمال الیتامی عصمة للارامل + و در حدیث
علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب و اشراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک لون نوشانیده شده است لون
دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمره است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض مشرب بحمره یعنی سرخ سفید و بعضی
ازهر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست که مراد باین نیّر و مشرق است و در حدیث
نسائی از ابو بریده آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده
از روی سادگی و سختی و تجسس گفت این ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور
شده است در عالم بکمال و کمالی که در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و در ساخته است صیت کمال او گوش
خلایق را گفتند صحابه هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش ناز تکیه کرده نشسته است
اللهم صل علی محمد و آله قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر بغینین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی
ابیض مشرب و مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض
امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیّر اللون و در وصف
لون شریف اسمر نیز واقع شده و سمره بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی
و در صراح گفته سمره گندم گونی و گفته اند که این با ابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کنند اسمر را بر آن و در
حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاضش مایل بسمره بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه اسمر است و لیکن ادمه
منفی است که سیاهی در وی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق و لا بالادم
و از قاموس و صراح معلوم می شود که ادمه بمعنی سمره و ادم بمعنی اسمر است و برین تقدیر بقول وی و لا بالادم
ادم شدید الادمه مراد باشد و بانچه گفته شد مبین گشت که مراد بسمره آنست که مخالط بیاض بود و مراد به بیاض که اثبات
کرده اند بیاض مخالط با حمره است و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد الحمد

ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است که در وی ابیض مشرب واقع شده و الا با الادعج واقع شده و
ادم اسمر است روی در وجه جمع میان بیاض و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر وی لبس آفتاب و باد میرسید چنانکه روی
وگردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب پوشیده بود ابیض و این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را تاثیر
نبود در بدن شریف وی در تغییر لون آن چنانکه انور المتجرد را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت بآن
داشته اند یعنی آنچه برهنه و بیرون می بود از ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سایر مردم میباشد بلکه
انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و سلم پس تاویل
و مراد همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة میزد فتدبر اما
مشی و رفتار در پای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا مشی تکفأ تکفأ کانما ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده اند میل کردن بجانب مشی چنانکه شاخ
گل میل میکند و بپای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالت و نزد بزار از حدیث ابو هریره آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می کرد مجتمعاً یعنی بقوت
بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین تمام و کشاده
میزد گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می آمد از زمین منحدر بیان
تقیع و طلب تصحیح و صبوب زمین منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و مانا که این تمثیل است برای
قوت و برداشتن پای تمام نه برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت ندیدم من هیچ یکی
شتاب تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده میشد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می انداختیم نفسهای
خود را و میرا و بودیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد و اصل و
این مشی اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارواح است مر اعضا را و گاهی
بنعلین رفتی و گاهی بی نعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات **بیت** سفر پیاده خوشتر بود
اندر چمن نیاز * آن فرس پیاده خوش است و سوار خوش + و چون با صحاب میرفت پیش پیش می برد ایشان را
و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه
بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود و سوق میراندن دابه را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از
مجموع صحابه رفتی و ضعفا را تقویت دادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه
و سلم **فایده** انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده کانه و فسرده کانه بجنبد چون چوب خشک و مدواعلاج

بطیش و خفت و سبک سیری و قلق و اضطراب بنوند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر جهول و مرده دے
و دیگر سیوم که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم بسکون و وقار بے
کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت بر داشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه
پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو ست سبک دویدن و سبک رفتن و ارسعی سیر تیز است و هفتم خوزی بفتح حاء مهمله
و سکون طا و دزای و در آخر الف مقصوره و آن نیز مشی است با تامل هشتم تهقری که پس پای رفتن است نهم جمزے
بفتح جیم و آن پرجستن است در راه و ناقه را جمازه گویند بدان معنی است دهم تبختر که معنی خرامیدن و گردن افراختن و تکبر گردش
متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل همین است که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را
مدح کرده و فرموده و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه وسلم یکی از تحفه
عجب آنحضرت طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه وسلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان نمیرسید
انس رضی الله عنه روایت می کند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را و نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و از ام عاصم امراة عتبه بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش میکرد
در طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال
نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مالش میکرد بدست دهن را و مسح می کرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از طیب عتبه
میگوید این زن که گفتیم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست
گفت گرفته بود مرا شری در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شری آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن بر کن پس برهنه شدم و نشستم
پیش وی صلی الله علیه وسلم پس دمید آنحضرت بر دست خود و گردانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پس پیدا شد
برای من این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجمه الصغیر و آمده است مردی می خواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد
طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت در وی
پس پاک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق و در شیشه انداخت و گفت بفرما او را که تطیب
کند بآن پس بود آن زن چون تطیب می کرد بدان می بوئید اهل مدینه آنرا و نام کرده شد خانه ایشان بیت المطیبین
و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی در خانه ما و قیلوله کرد پس عرق کرد و بود آنحضرت
که عرق بسیار میکرد در خواب پس آمد مادر من ام سلیم است قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی
می انداخت پس بیدار شد آنحضرت و فرمود چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شما است یا رسول الله که می کردیم

در طیب خود و بوی اطیب الطیب روایت کرده مسلم و هم از انس آمده که چون کسی از اصحاب بقصد ملازمت آنحضرت می‌آمد در خانه نمی‌یافت
نشان بوی خوش در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود می‌رفت و سر کوچه از کوچهای مدینهٔ مطیبه میگذشت و بوی خوش
می‌یافت و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و هر آینه منزل از در و دیوار مدینهٔ طیبه ازین فایح است که محبان اش مست
و شیدای آن میباشند و شاید که استشمام شمیم ازین نوع ذوق بعضی از غربای مشتاق نیز رسیده باشد ابو عبد الله عطار در
مدح مدینهٔ مطیبه گفته است **شعر** لطیب رسول الله طابت نسیمها + فما المسک والکافور والمندل الرطب + اشبیلی
که یکی از علمای صاحب وجد است می‌گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشام عنبر نیست و گفته که این معنی از عجب
عجایب است و در حقیقت هیچ عجب نیست **بیت** دران زمین که نسیمی وزد ز طره دوست + چه جای دم زدن نافهای
تا تاریست + و عایشه گفته است رضی الله عنها می‌بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لولو و اطیب از مشک
اذفر و روایة ابو نعیم در وصف ید شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک
خود پس یافتم او را برودتی و ریحی گویا بیرون آورده است آنرا از طبلهٔ عطار و هر که مصافحه میکرد با آنحضرت روی می‌یافت
تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بر
سر وی می‌نهاد ممتاز و معروف میشد میان صبیان ببوی خوش **فایده** آنکه در بعضی احادیث آمده که گل
سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر آمده است که گل سفید از عرق من پیدا
شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز آمده است که فرمود بعد
از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و روئید از آن گل سرخ هر که خواهد که بوید مرا باید که بوید گل سرخ
را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و رویید گل سرخ و اما محدثان پس در صحت این
احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث
آمده قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه کرم گردانیده است پروردگار حبیب خود را و
رفیع گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد
دارند نه بجهت استبعاد و استحالات آن حاشا و درین احادیث که مذکور شد اضطرابی و اختلافی هم هست والله
اعلم و چون آنحضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شگافته میشد زمین و فرو می‌برد بول
و غایط او را و فایح میشد از آن بوی خوش مطلع نمیشد بر آنچه بیرون می‌آمد از وی هیچ بشری و از عایشه آمده
است که گفت مر آنحضرت را که تو می‌آیی متوضا را و نمی‌بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته تو ای عایشه زمین
فرو می‌برد آنچه بیرون می‌آید از انبیا پس دیده نمی‌شود از آن چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت صحبت

داشتم من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را درآمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس
درآمدم من آن مکان را که برآمد آنحضرت از آن پس ندیدم مر او را اثر غایط و نه بول و دیدم در آنجا سه کلوخ پس گرفتم
آنها را و یافتم مر آنها را از بوی طیبه و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت
حدثین آنحضرت و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و اما بول را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشیده است او را
ام ایمن که خدمت می کرد آنحضرت را آورده اند که شبها در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که در آن بول میکرد
شبی در آن قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه در این سفال است پس نیافتند در آن چیزی
گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آن را پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم و نهی نکرد از عود و گفت
درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بول
او فرمود آنحضرت صحت با ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر بیماری
که در آن روز از عالم رفت و در بعضی روایات آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی
خوش میدمید از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و در روایت
است که مردم تبرک می کردند به بول و دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما قصه
دم نیز مکرر واقع شده است از نیجا یه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را
و فرو برد او را در شکم خود پس دید آنحضرت حکایت کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آن را نخواستم
که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان کردم آنرا در شکم خود فرمود بتحقیق حذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را
یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت روز احد بمکید جراحت او را مالک بن سنان
پدر ابو سعید خدری رضی الله عنهما تا پاک و سفید ساخت آنرا گفتند بینداز خون را از دهن گفت لا والله هرگز
نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که خواهد که بنگرد
بمردی از اهل بهشت گو بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم روزی پس داد مر او خون را و گفت غایب کن این را در جاییکه کس نبیند و
در نیابد پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از آن مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت وای ترا از مردم و وای
مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد و باعث حرب او
با مردم شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد بمکه شریف و مجتمع شدند بر وی اهل حجاز و یمن
و عراق و خراسان و جز آن و گشت او را حجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و بردار کشید

و در قصه حولت و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عبد الله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک
النار الا قسم الیمین مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده و ان منکم الا واردها
الایه و در این احادیث دلالت بطهارت بول و دم آنحضرت و برین قیاس سایر فضلات و عینی شارح صحیح
بخاری که حنفی مذهب است گفته که بهمین قائلیت امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلایل متکاثره و متظاهر
الا بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شمار کرده اند ائمه این را از خصائص وی صلی الله علیه و سلم و اما مباشرت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم با نسا اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعد از ذکر ظهر و صدر و بطن مناسب بود چنانکه در
کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت انسیاق و انجرار کلام و اتساق و انتظام آن بجهت ذکر بعض
مقدمات که در آن کتاب در ینمقام مذکور نیست در آخر افتاد در لباس بلکه این را مناسب تر یافتم چنانکه بر اهل فهم و ارباب
طبع روشن ظاهر بود و آنکه فواید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ
صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری
و تفاخر و مباهات بقوه باه و کثرت شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تقصیر نقصان آن امری مقرر و معروف و عادت
مستمره است میان مردان و محبت نسا و نکاح معدود از کمال است و یکی از آن مواضع که عقل کوته اندیشان
از حقیقت کمالیت آن محجوبست مباشرت و جماع با نسا است که آنرا در صورت نقصان تصور میکنند و از باب
لهو و لعب میشمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و رهبانیت است و بنظر تحقیق محبت فعل و انفعال
و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه
و سلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده
است که آنحضرت می گشت بر تمام نسا خود در یک شب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس اطاقت داشت
آنرا گفت انس بودیم ما که می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعض
روایات قوت اربعین مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مرد از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل
مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی
الله علیه و سلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت کرد
بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا غیر تو و باید که نظر نیفتد از کسی بر فرج من که نه بیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا
گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آنحضرت خود آنچنان بود که آسمان

را از حرکت باز میداشت بلکه برخلاف حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب در احادیث آمده است ظاهر
می گردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در اکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان
جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن در غایت مرتبه بود و یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر ارباب فهم و ذکا
عیانست آنست که بود حسن جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی در غایت مرتبه که مذکور شد و مطعم و ملبس که
بحسب عادت حسن و صفا بتنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر بیرون دایره عادت
و اسباب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود مرویست از ابن عباس که گفت تحتلم نشد هیچ پیغمبران
هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان
و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل می کرد و روزه میداشت و ظاهر ازین عبارت و تقیید
بغیر احتلام مفهوم می گردد که احتلام بروی صلی الله علیه وسلم جایز باشد والا استثنا کردن آنرا فایده نبود و جوابش
آنست که بنای استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود
نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه همچنین باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل نکرده و این قایل
است قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود
و مراد باحتلام در حدیث صیام رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این نوع شیطانی است و الحلم شیطانی
است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته که آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود تکمله در حدیث طویل از طرق
ایمه اهل بیت نبوت که منتهی است بامامین کریمین امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتملست بر بیان حلیه شریف
در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آن
حضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی را که متعلق شوم من بدان
و تمسک کنم با آن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا
آنکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف می شدی پرسیدند که بچه صورت دیده
است اگر بصورت امام حسن می دیدی می گفتند راست دیده و بحقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلالا وجهه تلالا القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسین گفتم
من هند بن ابی هاله را وصف کن برای من منطق آنحضرت را و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وسلم گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم همیشه اندوهناک دایم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمی کرد بی حاجت و دراز بود
خاموشی وی و افتتاح می کرد سخن را و ختم می کرد آنرا باشداق خود شدق بکسر شین کنج دهن یعنی سخن را تمام

و کامل و درست از دهان می‌برآورد نه درشکسته و ناقص و تکلم می‌کرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت
چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل و مفصول که نبود در وی نقص و نه
فضول و نبود آنحضرت نرم طبیعت خوش خلق و نه درشت سخن و تندخوی و تعظیم میکرد نعمت را اگر چه کم بودی و نکوهش نمیکرد
چیزی را از آنکه طعام را چنانکه ذم نمی‌کرد ستایش نیز نمی‌کرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و نمی ایستاد و تاب نمی آورد در خشم
او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنگاه انتقام می‌کشید از آن و خشم نمی‌گرفت و انتقام نمی‌کشید برای حق نفس خود که متعلق
بدنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف اشارت می‌کرد یعنی نه بانگشت تنها و چون تعجب میکرد برمیگردانید کف دست
را از وضعی که مخلوق است که دست بران یا از وضعی که کف دست می‌شود بران در وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد
انگشت ابهام دست راست را بکف دست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب الهی است اینچنین افتاده بود عادات شریف
وی لاجرم درینجا سری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد می‌گردانید روی
پهلوی شریف را و چون خوشحال میشد در لذت مییافت از چیزی که می‌پوشید چشم را و بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وسلم
و پیدا میشد در تبسم دندان شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آبداری گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم این حدیث
را از ابن ابی هاله پس پوشیدم از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم با وی بالفعل و چون تحدیث کردم با وی یافتم او را که
سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده برین از مدخل و مخرج
و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از ان چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را از مدخل رسول
خدا صلی الله علیه وسلم یعنی چون در منزل می درآمد چه کار میکرد گفت چون در آمدی بمنزل و جای می‌کرد در آن سه بخش
میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت می‌کرد در آن و اگر چه وی صلی الله علیه وسلم در هر وقت و هر حال در عبادت
بود اما مراد اینجا خالص لله است که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس است و بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای
حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای
حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش می‌کرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک
میگردانید ایشان را در آن پس چیزی می‌دادند او را خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانیدند مواید و فواید مجلس شریف
را بسوی ایشان یعنی اول بواسطه فواید بخواص میرسید و ثانیا بوساطت ایشان بعامه میرسید ذخیره نمیکرد
آنحضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فواید و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و
بود از سیرت شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن
یعنی اذن میگردانید ایشان را بدرون درآمدن و بحضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بقدر

فضل و مرتبهٔ ایشان در دین بحیثیتی بود که در دین مخصوص تر و ممتاز تری بود و نصیبهٔ بی از خصائص و رعایت وافر تر و بیشتر بود
و تشاغل می نمود بقضاء حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال
ایشان در ان بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و می فرمود باید که
برسانند آنچه می شنود آنکه حاضر است از شما بآنکس که غایب است و میفرمود برسانید بشما حاجت کسی را که نمی تواند رسانید
وی حاجت خود را فانه هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رساند ثابت دارد خدا تعالی
قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است آن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده
شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فایده نیست در ان می در آمدند طالبان
علم و خیر و برکت و می یافتند نصیب خود را از ان و بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علمی
وادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با اصحاب می نشست چکار میکرد گفت کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا البته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در خیر
و در سخنی که فایده میداشت و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزن است بمعنی گنجینه نهادن مال اشارت است
که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که حقایق و معارف مال و مال بود در آنچه سود میکرد
امت را آن زبان گشاد و اگرنه در بسته میداشت و تالیف می کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن
و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جلشانه چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیة و احسان و عطا بسیار می نمود
ضعیف ایمانان را که ایشان را مولفة القلوب خوانند و بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی می گردانید
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میدزدید نفس شریف خود را از اعدا تا زیان نرسانند
و این پیش از نزول آیه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از ان در رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد امت
است و در حقیقت این کنایه است از نگاه داشت رعب و عدم انبساط با خلق تا بترسند و بیباک نشوند و با وجود حذر
و احتراس نمی پیچید از هیچکس طلاقت وجه و کشاده رویی و خوشخویی را و تفقد می نمود و باز پرس میکرد اصحاب را و می پرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت و تایید کند و اگر نه باشد اصلاح کند و تقبیح
نماید و نهی کند از ان و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح می کرد قبیح را و خوار می نمود آن را
از هر که واقع شود و مبالات نمی کرد بفاعل آن و باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر بودی بطایر و این پرسش
احوال مردم از یکدیگر از غیر تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بجویند بقصد اشاعت

اشاعت و تفتیح و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر
در همه چیز یعنی همه افعال و صنایع شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بر یک قرار بود در کارهای ادبیت و با آن بود
و اختلاف و افراط و تفریط راه نمی یافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست
و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت
ترس آنکه فرض گردانیده نشود بر امت و هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه و سلم ساختگی و آمادگی بود و سلاح
سلاحهای جنگ و آلات حرب در هر چه واقع می شود از امور مصالح آن طیار و آماده شده بود و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز
نمیکرد از آن و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند فاضلتر و مقرب تر نزد وی
از مردم کسی بود که ناصح تر و خیرخواه تر بخلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی
الله عنه از مجلس آن حضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمیخاست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر بذکر خدا یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلسی در آمد
می نشست همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمی کرد و جای معین برای نشستن خود نمی گرفت و امر میکرد امت را
باین و نهی میکرد از قصد بالا نشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات
و گمان نمی برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه و سلم و با هر کس بر اندازه حال و قدر
قابلیت وی عنایت می کرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی می کرد با آنحضرت یا حاجت
می آورد نزد وی صبر میکرد برای آنکس خود بر نمیگشت و بر نمیخاست آنحضرت تا آنکه او بر نمیگشت و بر نمی خاست
و هر که سوال می کرد از آنحضرت و در میخواست حاجتی رد نمیکرد او را اگر بحاجت وی داد اگر فرضا چیزی حاضر نمی بود
بسخن خوش و نرمی و دلجوئی باز می گردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد
و سیر کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و بوده اند همه نزد وی در حق برابر
کرد در حق هیچ کس فرو گذاشت نمی کرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و تشهیر لغزش واقع نمی شد می پوشیدند و منتشر نمی گردانیدند
همه اهل مجلس معتدل و متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود هر که متقی تر فاضلتر و متواضع
بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم می کردند صغیر را و ایثار می کردند محتاج را و رعایت می کردند غریبان را
صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم **باب دوم در بیان اخلاق عظیمه**
و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه خلق بضم خا سیرت

باطن را گویند خلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بضمتین و بالسکون السجیة و الطبع و فی الصراح
خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن عام تر است
از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقصور بر آن نبود بلکه حلم و رفق بود بمسلمانان و شدت و غلظت بود
بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت و آسانی و این بیانیست که در کتب معقولات
ذکر کرده شده است و اختلاف است در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا مکتسبی است
که بنده آنرا بکسب و ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم قسمت کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق
شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مرد
برآمد از خوی خود قبول نکنید و این مبالغه است از استبعاد تغیر خلق و الا هم در امکان و قدرت الهی کاین است
و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید نشسته است که تغیر
بلکه متعذر است زوال آن و الا آن مامور است بمجاهدت و ریاضت در آن تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است
و بریاضت قوی میگردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را
صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق
ممکن نبودی ارسال رسل و فرستادن پیغمبران برای چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن
خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها
الا انت و اینهمه برای تعلیم و تلقین ماست و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله
الحلم و الاناة گفت یا رسول الله قدیما کان فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق
که دوست میدارد آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و اینجا وجه
تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق که بسبب صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغیر و تبدیل آن آسان
است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم
و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضایل و محاسن
حاصل است مر تمام انبیا و رسل را و ایشان ارجح و فایق اند از تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف
رتب و درجات ایشان ارفع درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی که اجتبا کرده و برگزید حق
سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید

ثابت شده است که هیچ ولی بمرتبهٔ نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که بتحقیق
لغزیده است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی ولیکن حق جل و علی تفضیل داده است بعضی انبیا و
رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبولست نه مکتسب و معمول حاصلست در اول خلقت و اصل فطرت بی مزاولت
اکتساب و ریاضت و همه باجتبای وجود الهی و فیض فضل نامتناهی اوست جل جلاله **شعر** تبارک الله ما وحی بمکتسب
ولا نبی علی غیب بمتهم + مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مدار وحی و القا حکمت است و الا اکتساب
نفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان یحیی
فرموده علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان وی را گفتند چرا
بازی نمیکنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی
بعیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام در
مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت شادی خود نیز صبی بود در میان صبیان
و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایتاء ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل
گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابداء خلق فرشته را بر وی فرستادند که
گفت امر میکند ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود وی علیه السلام
در وقت القاء در آتش شانزده ساله و قصهٔ موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحیهٔ وی هم ازین باب است و وحی فرستادن
حق تعالی بیوسف در وقتیکه افکندند او را برادران در چاه و برداشتن پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک
خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت
مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر بعد از آن
متمکن گردانیده شد امر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی
در دلهای ایشان تا رسیدند در مرتبهٔ قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و اینست
مراد بقول وی سبحانه و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی
میگردانیده اند و در کل عصمت خاصهٔ انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن
و اجمل و ابهر و اقوی و اجمع مر تمامهٔ اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطهٔ ضبط و حصر ذات با برکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی

الله علیه وسلم که هرچه در خزانهٔ قدرت در مرتبهٔ امکان از کمالات متصور است همه او را حاصل آمد و تمام انبیا و رسل
اقمار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال او بودند و بدین بوصیری فرمود قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها + فانما اتصلت
من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + وکلهم من رسول الله ملتمس غرفا +
من الیم او رشفا من الدیم + صلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله وکماله و از جهت اجتماع مکارم اخلاق و محامد
صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرده است پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و فرمود وکان فضل الله علیک عظیما و فرموده وی صلی الله علیه وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در
روایتی واکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن در ذات شریف وی جمع بود و چون
که معلم وی رب علیم و مودب او قرآن عظیم است و هم در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها
از خلق رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق
و محامد صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان و در شفاء قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که یرضی
برضاه و یسخط بسخطه خشنودی آنحضرت بخشنودی قرآن و خشم می گرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا او
بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی وی و ارتکاب آن بود و این خاطر در همین معنی است که گفته و در عوارف المعارف
گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه وسلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی
طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذاشته شد
نفس زکیه وی بر حال نفوس بشری و باقی داشته شد صفات و اخلاق بشری در آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات
قرآنی برای قمع آن صفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق امت که امهات
آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است گردد چنانکه فرمود بعثت به عواد ک
و تثبت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفات آن و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانکه
جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی مبارک وی فرمود
کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوا الی ربهم پس فرستاد خدای تعالی لیس لک من الامر شیء الایة پس
و رسید قلب نبوی بلباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
صفات در زمانها و اوقات و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عائشه کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند درین مقام بر اندازهٔ علم
و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال وی

عظیم صلی الله علیه وسلم چنانکه هست نرسد و محاسن اورا چنانکه اوست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چنانچه می باید کس
نشناخت و هر که در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله بیت جز خدا
نشناخت کس قدر تو زانکه ۞ کس خدا را همچو تو نشناخته ۞ و چون مقام وی از همه بالاتر است دریافت آن خرق افهام
باشد بیت ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند ۞ بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک ۞ در تحقیق معنی عظیم گفته اند که
عظیم آنست که از حیطهٔ ادراک بیرون بود اگر محسوس است از حیطهٔ ادراک باصره بیرون بود چنانکه جبل بزرگ
که احساس باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بران محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات
الهی تعالی و تقدس پس چون حق تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطهٔ عقل
از ادراک کنه آن قاصر باشند و سابقاً مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلواة الله و سلامه علیهم بر اخلاق حمیده
و صفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مرایشان را سببیت و مدخلی نه خصوصاً
سید انبیا که بجمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت تعلیم و ادب را چه حاجت
که او خود ز آغاز آمد مودب ۞ و تغیر و تبدیل را گرد سراپرده عزت وی راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلت
بشری را ظهوری بود مگر احیاناً و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را ابنا بران نتوان ساخت
و رب العزت داند جل جلاله که دران موضع نیز در کدام مشهد و تجلی بود مصرع او برتر از آنست که آید بخیال
و در همین قصهٔ غزوه احد آمده است که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون
بر روی کریم سخت و دشوار آمد بر اصحاب و گفته اند ای کاش دعا می کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند
فرمود فرستاده نشده ام من لعان ولیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را
و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود کمال صبر و حلم است درینجا جزع و اضطراب کدام است
پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و لیکن صبر کرد پس نزول
این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ
متحاشی است اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس راست و درست نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله
علیه که در سر قول عائشه کان خلقه القرآن دران رمزی غامض و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد
و لیکن احتشام کرد یعنی می خواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آن حضرت اخلاق الهی بود ولیکن
احتشام کرد رعایت حضرت الهیه را اگر گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلقه القرآن
از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب اوست رضی الله عنها

را تعیینی از خلل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی
است همچنین آثار و انوار اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و در هر حالی از احوال متجدد می شود از کمال
اخلاق و محاسن شیم و آنچه افاضه می کند الله تعالی بروی از معارف و علوم که نمی رسد آنرا خرد وی تعالی
پس تعرض بحصر جزئیات اوصاف حمیده وی تعرض است مر چیزی را که نه مقدور انسان و از ممکنات عادیه است
و ممکن است که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات
که ممکن نیست درک و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی
از عارفان را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و استغفار درین شبی بحضرت وی
چیست پس گفت ای عارف سالت ان غیر قلب رسول الله و غینه لقلت یا عرفت گفت ای سائل اگر از قلب
دیگر و غین وی غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم می پرسیدی می گفتم آنچه می دانستم اما اینجا که غین بعین است از غین دم
نتوانم زد و شرح این حدیث در رساله مرج البحرین نوشته شده و بهانا کرده شده است اینجا باید نگریست نعم بر آنحضرت
تلاطم امواج بحار قدرت و تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی می گردانید و نا بحیث منکشف نمیشد احکام
نیز فرع آنست که وی در حال همیشه در ترقی کمال بود و نقصان و تنزل بحالی عظیم وی راه نداشت و لیکن بسبب بعضی
احوال خاصه و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم بوده اند و ازین جهت فضلنا بعضهم علی بعض و اعمال و طاعات
و عبادات آنحضرت هر همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود نه آنکه در نفس شریف وی صلی الله علیه وسلم از ان انوار
آثار پیدا گردد و تتمیم نبوت و مقامات آنهمه موهبت محض اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را در ان دخلی نه و لیکن
بروز اسرار و ظهور انوار در ذیل وی بهار ترتب برا درداد که از متواتر و توانیست و کفیل حصول همه کمالات و
متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب حسن دوام و تواهی الهی بود اما اثبات خاصیت ملنفس وی تدبیر
جلیع کرنا ظر باثبات الخلط و نقصان است خوب نیست اگر مراد تهذیب نفی عیبی از کاهانیدن و خبر دار ساختن
است بجهت عروض بعضی بحیث استغراق در مقام عالی از ان چنانچه در استغفار آنحضرت و طریان نسیان بر وی
گفته اند مراد از نشانه صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که مبنی از سابقه آلایش
نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه و نقطه و انقاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح تهذیب
پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال
اقرب بادب و اجلال است والله الموفق و صلی و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعظم الاخلاق
بعثت کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر ناسی بلکه عام گردانید

جن و انس بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردد تا آنکه عام شد تمام عالمین را پس چنانچه الله تعالی پروردگار ایشان است محمد صلی الله
علیه وسلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمام این عالم است خلق محمدی نیز شامل است انتهی چنین نقل کرده است
صاحب مواهب لدنیه از بعضی علمای اعلام و گفت که این مشهور است از بعض آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم مرسلست بسوی ملائکه
نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان از کتاب بقول حقتعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمام عقلا
و از سنت حدیث مسلم است از ابوهریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست
بسوی بعض ملائکه دگو یا مراد از این بعض ملائکه ارضی باشد و تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آیه است والا لازم که
بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماعست بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت
به بعض ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
والله اعلم می گوید بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مبعوث تمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات ولکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال کمالی که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا
در قول حقتعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول
السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه وسلم المبانت شارقیض گوی حیوانات
کذا ای ابر بهاریست که اگر خار و گر گل همه پرورده تست + ای غنچه عروس باغ در پرده تست + اجزای باد صبا آهم
آورده تست + و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست
در جواب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری هیچ ندارد بلکه احتمال تمام اوقات
دارد از جهت نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرده و تخصیص جن بذکر در قرآن
جهت عتو و تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرموده
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و البته عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز
جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه وسلم آمده که جبرئیل آمد و با وی فرشته بود
اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از ایشان بر هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة الکتاب
و خواتیم سورة البقره آمده ملکی فرود آمده که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز سبحان الله
در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات

نزد حضور شریف حیرانی آمده باشند و **فصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به تحقیق دانسته شد
از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع و منشاء آن عقل است
که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت فطنة و اصابت فکر و نظر در عواقب
و مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضایل و تجنب رذایل و اختلاف کرده اند
مردم در حقیقت عقل و کلام دران بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و
این علم از ثمرات و نتایج عقل است و عقل قوتیست که مبدء و منشاء این علم است و گفت که گفته می شود عقل
مر هیئت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن
نوریست روحانی که بوی دریافت می شود علوم ضروریه و نظریه و ابتدای وجود وی نزد اجتنان ولد است
تا رفته رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه
که نرسید آنرا هیچ بشری جز وی و حیران شد عقول و افکار در بعض آنچه افاضه کرد بر وی پروردگار و هرکه
تتبع کرد مجاری احوال و حمائد صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمایل و بدایع سیر
و سیاست امم و تقریر شرایع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی بکتب سماویه و صحف
منزله و سیر امم خالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحش
شارد و صعاب طباع متنافر و متباعد در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقا بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر جفا
صبر کرد بر ایذاء ایشان و بچه غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبداء و مآل
و چگونه اختیار کردند او را بر نفسها خود و گذاشتند در طلب رضا او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه
مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه وسلم و انهمه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت
کتاب و بمطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب بود **بیت** نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد + و هرکه مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و بیند که چه تعلیم کرده
است او را پروردگار و افاضه کرده است بر وی از علوم و اسرار ما کان و ما یکون به ضرورت حاصل
شود و او را علم به نبوت اولی شوب و شکوک و ظنون قوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله وسلم و علی آله حسب وصله و کماله و وهب بن منبه که تابعی ثقه اخبار است
علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب قدیمه خوانده ام و یافتم در جمیع آن
کتب که حق سبحانه نداده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وسلم

محمد با تو ده از پیغمبران دنیا محمد راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای رواه ابونعیم فی الحلیه
و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف نقل کرده از بعضی علما که عقل همه صد جزو است نود و نه ازان در محمد است و یک جزو
ازان از تمام مؤمنان گفت بنده مسکین رزقه الله الثبات والیقین اگر سے گفتند که عقل هزار جزو است
نهصد و نود و نه ازان در محمد و یکی ازان در تمامه مردم گنجایش داشت چه برگاه فی نهایتی کمال او ثابت شد
هرچه گویند روا است اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر و ان
شانئک هو الابتر **بیت** شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون ✤ نور هدی حبیب خدا سید انام ✤ مقصود
ذات اوست دگر تا بع طفیل ✤ منظور نور اوست دگر جملگی ظلام ✤ هر رتبه که بود در امکان بر او ختم ✤ هر نعمتی
که داشت خدا شد بر او تمام ✤ برداشت از طبیعت امکان قدم که آن ✤ اسری بعبده است من المسجد الحرام ✤ تا عرصه
وجوب که اقصای عالم است ✤ کانجا نه جا است فی جهت و فی نشان نه نام ✤ سر سیت بس شکرف
در ینجا که پیچ هان ✤ از آشنای عالم جان پرس این مقام ✤ علیه افضل الصلوة دائمی تحیة وازکی سلام الکون
بعضی از اخلاق شریف وی از انچه در نظر آید درین کتاب تو تسیم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه ✤
روضة الاحباب و معارج النبوة است والتوفیق من الله المنعام **وصل** در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این صفات عظم صفات نبوت است و بار نبوت جز بقوت این صفات نمیتوان برداشت قوله تعالی
ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و
قوله فاعف عنهم واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات و مبرات است که هرگز هیچ خیر تمام
از ضد آن نکنند بوجود نیاید یا بنوجه صبر تمام ایمان باشد و انجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از
معاصی داشته اند که اجتناب ازان نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر
بر ایذای خلق و برداشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر
و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت او کما قال زیرا که حرص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اسلام
امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی
بحدی بود که اندکی ازان هم بسیاری نمود **بیت** نازک بدنی کش ز گل آزار بود ✤ از سایه سنبل رخش
افگار بود ✤ بنگر چه رسد بر دلش از غم که ز رشک ✤ از دست ستمگران پر آزار بود ✤ روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل
آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد ✤

خدا تعالی امر میکند که بپیوندی با هرکه ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث
آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وسلم از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و منال
و مانند آن مگر آنکه حلال کند چیزی که حرام گردانیده است خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و اطلع صبر و اشد آن
صبر آن حضرت است در غزوه احد که کفار قریش محاربه و مقابله میکردند با وی و آنچنان آزارها رسانیدند صبر کرده عفو کرد
از ایشان و اکتفا نکرد بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را بدان جهل
و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکے
دعا می کردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک شدندی فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام
داعی بحق و رحمة للعالمین و درینجا کمال صبر و حلم و عفو است فایده و عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی
درینجا حرکت کرد و جزع نمود و گفت و کیف یفلح قوم ادموا نبیهم پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر
شیء الایة و نیست در قول آنحضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزے که
دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت بر آنچه ورزید از
صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز
باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملا الله بیوتهم و قبورهم نارا
و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب بر مستضعفین میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول
حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الایة درینجا نازل شده است و همچنین بر آن کفار که قرار گشته بودند و این
از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه
شتر بر پشت شریف وی و یکی از احبار یهود که اسلام آورد زید بن سعنه بود بفتح سین و سکون عین مهملتین و نون
از وی می آرند که گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم آنرا در وجه محمد صلی الله علیه
وسلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکرده ام از وی یکی آنکه نوشته اند در توریت که
پیشی می کند حلم او جهل او را و زیاده نمیکند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس بودم من که تلطف میکردم
مر او را تا مخالطت کنم او را و بشناسم حلم و علم او را پس خریدم از وی تمرا تا اجل معلوم پس
دادم او را ثمن پیش از تسلیم تمر پس آمدم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای او را
و نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و گفتم ادا نمیکنے ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای

ای پسران عبد المطلب حیله گری تا تاخیر ادای حق پس گفت عمر آیا میگوئی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزیکه
می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود ترس بی فرمانی او میزدم بشمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی
عمر بآرام و آهستگی و تبسم می کند و فرمود من و این مرد محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی مرا بحسن ادای حق مرا
و امر کنی بحسن تقاضای او را ای عمر برو ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق بیست صاع بجای آنچه ترسانیدی او را
و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت پس گفت این یهودی که همه علامات نبوت شناختیم آنها را در روی
محمد مگر این دو خصلت را که الآن امتحان کردم آنرا پس گواه میکنم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و از ابوهریره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی پس برخاست آنحضرت و ما نیز برخاستیم
پس دیدیم اعرابی را که رسید بآنحضرت و بکشید ردای او را و خراشید گردن مبارک آنحضرت را و بود ردا درشت
پس نگریست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار دار این دو شتر مرا که عیالدارم و تو بار داری نمیکنی
از مال خود و مال پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا بار تا ندهی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی
بخدا سوگند نمی دهم ترا تا بار داری نمیکنی این دو شتر را پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود بردار بر یک شتر جو و بر شتر
دیگر خرما رواه ابوداود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم همراه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای او
کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من بطرف گردن مبارک او و آنکه تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سختی
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر
کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذاء در نفس و مال و در گذشتن از جفا کسیکه میخواهد تالیف
وی را بر اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در میگذشت و در حدیث
دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد در گذشتن در بدی و بیرون آمدن از مقدار شرعی و عقلی
فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قوله نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش
خلقة و طبعی و نه مکتسب با تفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند و تکلف کند در آن و فاحش عامتر از آن و اگر گویند به تحقیق صحیح
رسیده است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از آنها که ایذا کرده اند او را پس ما انتقم
لنفسه چون صحیح باشد جواب گوئیم آنست که اینجا عنه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا است
و در غیر سبی که بحد کفر نکشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزی که
مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گذشتن اوست از لبید بن الاعصم

یهودی که سحر کرده بود او را و آن یهودیه خیبریه که زهر داده بود او را در شاة و یکبار آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار
شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است و می گوید که منع میکند و نگاه میدارد ترا از من فرمود که
الله پس افتاد تیغ از دست وی برگرفت آنحضرت او را و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن
شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بشما از نزد بهترین مردم
در آوردند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که ترا بکشد فرمود مترس و اگر میخواهی که بکشی
تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من و از جمله انواع خلق و حلم اوست صلی الله علیه وسلم آنچه معامله می کرد با منافقان که ایذا و مکر
او را چه انواع سعی بود و تملق می کردند چون حاضر میشدند و این از جمله ای است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه بی تائیدات
ربانیه و هر چند اذن کرده شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم
میکوشید در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا می کرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیة
پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را و چون گفت حق
تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده می کنم بر سبعین و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت
است از جرم و تقصیرات ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مفهوم این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن
آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله علیه وسلم و عبد الله بن ابی را که رئیس
منافقان بود بسبب تنگی کردن ها وی و چون مرد آن منافق برکشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد
بروی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که رأس و رئیس منافقان
بود پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم
علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون
ممنوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص درگاه بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی عباس عم
رسول الله صلی الله علیه وسلم را چون که در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه بجسم بجهت طول قامت بر وی
نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را و بالجمله در بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه
از ایشان بدی ها میرسید و آزار میکشید معامله آن نیکی می کرد با مومنان چه حال خواهد بود و از اینجا فرمود حق جل و علا و انک لعلی خلق عظیم
و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و از جمله رحمت او صلی الله علیه وسلم بر امت اشفاق وی است بر اهل کبائر از امت و امر کرده
ذنوب و زلات ایشان فرمود که رسد بان قاذورات یعنی مباشرت کند محرمات را باید که بپوشد از او و امر کرده مر ایشان را که استغفار کنند

خود را از ترحم گفت بر ایشان نهی کرد از سب و طعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر بطون
قلوب است از ریشهٔ خطای روز لتی واقع شود اللهم طهر لسانی و اصلح بواطنها بحرمت سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث
بخاری از عایشه آمده است گفت آمد مردی و دستوری خواست تا در آید بر آنحضرت پس فرمود بگذارید در آید و چون دید آنحضرت او را
گفت بد مردی است در قبیله خود چون بنشست کشاده روئی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون برخاست
عایشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی اورا گفتی چنین و چنان و چون بنشست تازه روئی در روی وی و انبساط
کردی با وی اینچه بود فرمود ای عایشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت
کسی است که ترک دهند او را مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا ندر آیند
مردم بسبب وی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرموده بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی
بترسند و دوری او را روی می توانند آورد و از ترس شر وی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبایح و معایب کسی را که در امت ببیند و باید اظهار کند مردم را از آن اطلاع
بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از معلنین
مجاهر بفسق و فحش جایز است و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله
علیه و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است امت را باتقاء شر کسی
را که اینحال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غایله وی مادام که بمداهنت نکشد و فرق میان
مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و در مداهنت آنکه جلب نفع
دنیاوی بود و راجع بدین معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای صلاح دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست
و بسا که مستحب و مطلوب گردد و مداهنت حسن عشرت را رعایت کرد در مکالمه وی و با وجود آن طرح وی نکرد بقول وی
تا مناقض گردد پس قول وی در حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی و قاضی عیاض گفت معلوم نیست
که وی در نبوت مسلمان بود یا نبود اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس
خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی کسیکه شناسا نبود بحال وی و واقع شده است
از وی هم در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وی اموری که دلالت می کند بر ضعف ایمان وی پس این قول
از آنحضرت اخبار بغیب و از علامات نبوت باشد اما ترقی کردن و انبساط نمودن آنحضرت با وی بسبب

سبیل ائتلاف بود اثر دیگر این قباحت مذکور شد قبیله تمام او عیینه بضم عین و فتح یا اول بن حصن بکسر حا و سکون
صاد بن حذیفه بن بدر فزاری بود او را احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی و مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود
و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصن
و بود حر بن قیس از آن جماعه که نزدیک نموده می گردانید ایشان را امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس
عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما و پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای
برادرزاده من ترا آبروی و جای است نزد این امیر یعنی امیر المؤمنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی
در خواست کن که در آیم بر وی گفت بکنم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر التماس عیینه را پس اذن داد مر او را
عمر و چون در آمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب یا را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان
بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را از بدی و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المؤمنین
خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن
عباس و الله تجاوز نکرد این آیت را عمر وقتی که خواند حر آن را بر عمر و بود عمر ایستاده کننده نزد کتاب خدا انتهی و در
فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پس رجوع کرد از ارتداد و مسلمان
شد و حاضر شد بعضی فتحها را در عهد عمر رضی الله عنه و سر انجام است که باید در باب غزوات از وی اخبار
و احوال که دلالت دارد بر شدت جفا و بدخوئی وی انشاء الله تعالی و **فصل** در بیان تواضع و ادب و حسن
و معاشرت او صلی الله علیه وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن
گردانیدن و فی القاموس تواضع تذلل و اتضاع پست کردن شتر تا پای بر گردن وی نهند و اشتقاق وی از
وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع
نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در نفوس این میان کم جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع می نهند
سید الطائفه جنید بغدادی رحمة الله علیه را پرسیدند که تواضع چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب و گفت ایضا
تحقیق للحق و متابعة له و القبول ممن قاله و سمع منه و گفت من رأی لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان
گفته اند که نمی رسد بنده بحقیقت تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده حق در دل وی که نفس را می گدازد و نرم
کرده و در گدازش نفس صفا و دست از غش کبر و عجب پس نرم می گردد نفس و منطبع و منقش میگردد
بر حق و محو می گردد آثار روی و می نشیند شورش و غبار وی و حظ او فرو در مرتبه اعلی از آن مر

حضرت سید انبیا است صلی الله علیه وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست
صلی الله علیه وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع
لله رفعه الله بر همه برگزید حق سبحانه او را و از همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه
نکنید و از حد درنگذرانید در ثنای من چنانکه کردند نصاری ابن مریم را که گفتند خدا است یا پسر خدا و من بنده خدایم پس بگوئید
عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم ما برای وی فرمود که
نایستید چنانکه می ایستند اعاجم و تعظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه می خورد بنده
و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وسلم که زجر و قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین
کردی و چرا چنین نکردی و نبود هیچ یکی مهربان تر از وی با اهل و عیال گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ یکی مگر از جهت دین خدا و پرسیده شد
از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون خلوت می کرد در خانه گفت بود نرم ترین مردم و خوش
بشام و خنداک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی خواند او را هیچ یکی از اصحاب وی یا اهل وی مگر
آنکه میگفت لبیک از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وسلم که تالیف می کرد ایشان را و تنفیر نمی کرد و اکرام می کرد کریم هر قوم
را و والی می گردانید او را بر ایشان و تفقد می کرد اصحاب خود را و می داد همه همنشینان خود را نصیب ایشان را از التفات
و عنایات و گمان نمیبرد همنشین وی که هیچ یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی می کرد با وی یا می آمد نزد وی
مصابرت می کرد با وی و بر نمی گشت از وی تا وی بر نمیگشت و اگر کوشکی می کرد یکی او وی نمی گردانید سر مبارک خود را از
وی مگر آنکه خود وی می گردانید و هر که می گرفت دست آنحضرت را می گذاشت دست خود را او وی و نمی کشید تا آنکه وی
نمی کشید دست را او خود را میکرد و احتراس می نمود از مردم بی آنکه بپیچد از هیچ یکی تازه روی و خوش خوئی خود را فرا گرفته بود
مردم را انبساط و خلق وی و شده بود بهر ایشان پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش
خلق نرم جانب و نبود درشت خوی و سخت گو و بلند آواز و فحاش و عیب گوئی گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی
خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال نگفت اف بمن هرگز و نه گفت
چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت جریر بن عبد الله ندیدم مرا آنحضرت را هرگز الا آنکه بر روی من تبسم کرده و دیده
نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام می کرد هر که در می آمد در وی و بسا که فراخ می گردانید
جامه خود را برای وی و ایثار میکرد برای وی بالین را که زیر خود می نهاد و قطع نمی کرد بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد در
نمیگذرانید پس قطع میکرد یا قیام و مانند آن گاهی برای خاطر آینده تخفیف می کرد نماز را و می پرسید او را از حاجت

وی چون فارغ میشد از حاجتش باز میرفت بر سر کار صلی الله علیه وسلم و عیادت می کرد مساکین را و مجالست میکرد فقرا
را و اجابت می کرد دعوت عبید را و دعوت کرده میشد بنان جو و پیه گداخته بدبو پس اجابت می کرد آنرا و می نشست
میان اصحاب خود مختلط با ایشان می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار میشد گاهی حمار را و ردیف می ساخت و سوار
می کرد خلف خود کسی را و سوار بود در روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست خرما حج کرد بر
شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بر وی ولایات
و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر و روزیکه فتح کرده شد مکه و درآمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با لشکر مسلمانان پست
کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعا لله بر خلاف ملوک جبابره که در وقت فتح کردن لشکرکشی سرفراز باشند
روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمنزل
ما تشریف آورده و در وقت برگشتن سعد برای وی حماری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد ای قیس
همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت بمن که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شو یا
بازگرد وی و در روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بمقدم وی و همچنین در وقت دیگر
صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وسلم و او را پیش خود
سوار کرد و غریب تر ازین آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حمار
بی پالان سوار گشته بقبا میرفت و ابو هریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابو هریره سوار کنم ترا گفت هر چه رضای حضرت
باشد فرمود سوار شو پس جهید ابو هریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز
سوار شد آنحضرت و فرمود سوار کنم ترا ای ابو هریره گفت هر چه حضرت خواهد فرمود سوار شو پس قدرت نیافت
ابو هریره پس چسپید بآنحضرت باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمیخواهم
که بیندازم ترا بار سیوم و هم طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح
گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست
که بر منست طبخ پس گفت آنحضرت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود
میدانم که شما کفایت می کنید اما مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز بنشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد
که ببیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت
بده یا رسول الله این را بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و یکبار چون ایلچیان نجاشی
حبشه آمده بودند آنحضرت بنفس نفیس برخاست تا خدمت کند ایشان را اصحاب گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا ما خدمت ایشان را

ایشان اکرم فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست می دارم که مکافات کنم ایشان را و حضور
می کرد خدمت اهل خانه خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و شپش می جست جامه خود را
و همچنین واقع شده است در حدیث که یفلی ثوبه و فلی شپش جستن در جامه و سر و لکن گفته اند در برکات تشریف وی شپش نبود و مگس
بروی نمی نشست و گویا مراد بفلی در حدیث صورت فلی است که نگاه کردن است در جامه تا گرد و غباری و خسی و خاری
در وی نباشد والله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد با وی و یاری می داد در خدمات
بود و مواهب گفته که مشکل است حمل این امور بر اوقات معینی که در آنها اگاه گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته است آنحضرت را
خادمان بودند و داده و غلام داشت پس گاهی بنفس نفیس خود می کرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی مشارکت می نمود و می برد
متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد ابوهریره می گوید که در آمدم بازار با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخرید
سراویل بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن می کرد اثمان را بکش و رجحان ده پس رجهید ان مرد وزان گفت من هرگز
از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابوهریره گفت وای بر تو که نمی شناسی نبی خود را پس انداخت میزان از دست
بینداخت و بر خاست تا بوسه زند دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت دست بکشید فرمود این کار اعاجم است که با ملوک روا
خود می کنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را و پیش آمدم تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار
تر است برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان تنبیه مراد بسراویل تنبان
است که پوشش اعاجم است و از این حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت
سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت
هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی می پوشیده اند اما این سخن ابن
قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابوهریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله
تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر ازین
جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز این حدیث آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد
واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادة درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمة و در آمد
بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله علیه وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را و نلرز من نه پادشاه
نیم من پسر زنی ام از قریش که می خورد قدید را یعنی گوشت قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت
را زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه

اگر خواهی بنشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد از وی و آن از حاجتی که داشت و در
روایت بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را می گرفتند پس می بردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هر جا که میخواستند و درینجا انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و بردن او را هر جا که میخواست می برد
اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که برفت با بیوه و مسکین و
قضای حاجت ایشان کرد و عبد الله بن ابی الحسماء گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت چیزی و
باقی ماند مرا او را چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه
دیدم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همین جا ام در انتظار تو از سه روز انتظار می برم
ترا رواه ابو داود و بود درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است
که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی تبعان شریعت نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است که غوث
الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام بود و در
عادات بود که خادمان مدینه آبهای آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در آب ها فرو
می انداخت برای شفاء بیماران و گاهی در ایام آب سرد می آوردند برای خاطر ایشان دست می انداخت و در حسن عشرت با
ازواج مطهره بسیار رعایت می کرد و همراه ایشان می خفت و می گذاشت دختران انصار را که بازی می کنند با عائشه و چون
بخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را در موضع دهن عائشه و می گرفت استخوان را از دست عائشه و میخورد از همانجا
که عائشه می خورد و حال آنکه عائشه می بود و میداد وی مسواک را تا بشوید پس عائشه می نهاد مسواک را در دهن خود
میکرد و آنحضرت می گرفت آن را از وی و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است با عائشه و درین دلیل
است به تبرک بآثار بزرگان و تکیه می کرد در کنار عائشه و بوسه می کرد او را و حالانکه صائم بود و می نمود او را بازی حبشه و می نمود
عائشه خنازها بر دوش ها و وی صلی الله علیه وسلم و وی رضی الله عنها دران ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با عائشه مسابقت
کرد یعنی مدافعت کردند و با یکدیگر دویدند پس در گذشت عائشه از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت
آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و سنگین شده بود و گفت آنحضرت این شی من از تو در بدل
آن شی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستاد عائشه دستی
بکاسه طعام زد کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره های کاسه جمع کرد و طعام بر داشت و دران می نهاد
و قصه اعتذار الحاضران گفت غیرت کرد مادر شما و ساعتی منع کرد پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و برد انتی
طعامی تیز انداخت از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت که آنها را تاوان کاسه و طعام تاوان

طعام و در بعض احادیث دلیل است بر عدم مؤاخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اشتعال
کرده است از غیرت و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادی را از اعلاش یکبار سوده رضی الله عنها
شوربائی آنحضرت فرستاد گفت عائشه سوده بخور ازین طعام وی نخورد و گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا ابا کرد و
نخورد پس بیالود عائشه روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و سوده گفت تو هم بیالائی روی او را پس بیالود سوده
روی عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه نمی کرد
ایشان را بر غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون اقامت می کرد بر ایشان میزان عدل و دستور شریعت برفق و نرمی
میکرد و کسیکه تامل کند سیر آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار بداند که رسیده بود
آنحضرت در رقت قلب و لین جانب بغایتی که متصور نیست آن بهیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق
دین بحدیکه ممکن نیست رسیدن بران و اخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات و علامات بود بر نبوت وی و کسی که
متتبع آن از هیچکس وجود نیاید صلی الله علیه وسلم و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مباسطت و ملاطفت می کرد
و مخالطت و محادثت می نمود با اصحاب و مزاح می کرد با ایشان و مقصود ازان دلجوئی و خشنودی ایشان بود و اگر مزاح هم می کرد
مضمون کلام حق بودی و ملاعبت می کرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت می کرد دعوت حر و عبد و
امه و مسکین را و عیادت می کرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده
محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد ازان مباح است
و اگر مقصود ازان تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب خواهد بود و بحقیقت اگر نمی بود
تواضع و مولفت آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان که قدرت آن می بود که مجالست و تکلم کرد
با وی و بایستادی در حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وسلم
و گفته اند حکمت در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث می کرد با عائشه اگر بیدار می بود و الا اضطجاع می کرد
بر زمین پس بیرون میرفت بعد ازان بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدی بران حالت که از ابتدای قیام شب
و تلاوت قرآن و ذکر رحمت تا این وقت حاصل می شد حضرت او را از انوار و اسرار در قرب ربانی در مناجات و سماع
کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف و احوال که کلیل است زبان قال از وصف حال شمه ازان استطاعت نمی داشت
و طاقت نمی آورد هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث می کرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها
و اضطجاع می کرد بر زمین تا حاصل شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی
است و فرود آرد از علو آن مقام که در وی بود و بعد ازان بیرون آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت

رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج رحمه الله گفت
بنده مسکین ثبته الله علی الطریق الحق والیقین که ایجال تخصیص با این مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هست
در اعلی علیین مقام قرب و تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلایق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی و تعالی که بدعوت و تبلیغ احکام
مامور و بحکم رحمت و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت تخصیص بحضرت نزول فرموده و با ایشان مباشرت
فرموده و بمصداق الم نشرح لک صدرک فسحتی و گشادگی در سینه مبارک وی ایداع فرموده بودند که حضور حق را با حضور
خلق و بر وجه کمال این جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام است و غیر او را از اولیاء کرام بر قدر تبعیت آنحضرت
نصیبی ازان حاصل است و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا تا نوبت بحد
اختیار کسی رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود بر آنحضرت در آمد و آن حضرت در غسل خانه بود پس مشتی
آب بر روی زینب بطریق مزاح وی پاشید از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز تغیر نشد و ثابت بود آب روی
شباب در رونق آن تا آنکه عجوز کبیره بود و محمود بن الربیع که از صغار صحابه است در وقتی که پنج ساله بود آنحضرت با خانه ایشان
آمده در خانه ایشان چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب در دهن گرفته در روی محمود زد پس
از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمردند و حدیث او مذکور است
در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی
هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره هاء بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت نیز در وقت وداع او را از اشیاء
شهر از جامه و مانند آن چیزی می داد و دوست می داشت او را و میفرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اوئیم پس
رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی
آمده دو دست مبارک بر چشمانش نهاده و او را بخود کشیده در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت
او و او نمی دید آنحضرت را گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت
خود را بسینه آنحضرت و نمی خواست که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله
و اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت
است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد میخورد والا میگذاشت و نمی گفت که این طعام بد است
شور است ترش است کم نمک است غلیظ است و رقیق است در سفر السعادة می شود که عیب کردن طعام
خطاست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مال

ضایع گردانست روا است اما درین نیز شکست خاطر صانع است اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت
آن بود که دنیا که شایعست اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مؤمن
را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر **فایده** و همچنین نهی می کرد از سب دهر در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دربان نبود چنانکه ملوک و دنیاداران را میباشند نعم در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موقوف اذن بود تا کسی در خلوت بر اهل و عیال وی در نیاید و مانع از شغل نباشد و از تواضع آنحضرت بود
که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی و مثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای
بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل
اوست بر سایر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و تحقیق این مبحث در مجلس باید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت
آن بود که مبادرت بسلام می کرد برای هر کس که می در آمد بروی و رد سلام می گفت بروی و در زیارت تربت مزار
قبر شریف او را چون آنحضرت را بحیات حقیقی درین نشأ متصف است نخست زایر را که می در آمد بروی بسلام مشرف
میسازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از آنجانب نیز مشرف می گردد و بعضی از مقربان درگاه را
که بسماع سلام بجانب سمیع بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است برامت در حیات
و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله علیه وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس
الجود السخا و السخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخی صفت غریزیه است در
مقابله وی شحت و شح از لوازم نفس است که ارضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است
و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جایز نبود چه اینجا غریزه نبود و مقابل جود بخل آید و جود و بخل راه می یابد بان اکتساب
بطریق عادت پس هر سخی جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بغیر غرض و عوض باشد و آن صفت
حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلایق افاضه نموده است
و بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول وست صلی الله علیه وسلم و بعد از وی علمای امت وی که نشر علم دین
کنند چنانکه در حدیث آمده است که الله اجود جودا ثم انا اجود بنی آدم و اجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث
و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت
معانی اینها متقارب اند و فرق کرده اند و گردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است
قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت یعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال
معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل و نذیل لغت فیه فی القاموس النذل و النذیل الخسیس من الناس

المحقق فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزی که مستحق است آنرا غیر او مرد لشیب النفس و این ضد شکاس
است لشین بفتح و کسر مهمله بمعنی درشت خوی رجل شکس بفتح شین و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم
و سکون جمع شس رجل صدق و قوم صدق کذا قال التمیمی و گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از کسب چیزی
که محمود نیست و هو الجود و ضده التقتیر یعنی تنگی در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم همسری و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و این صفات وصف
کرده است او را کسی که شناخته است او را صلی الله علیه و سلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج
او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع جمیع کمالات جسمی و روحی و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود
الناس مگر گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات باقیات صالحات و مجرد است از ماسوی الله
و مکتفی است بوی تعالی صلی الله علیه و سلم و در احادیث صحیحه آمده که سوال کرده نشد و درخواسته نشد از رسول الله
چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و برآوردی و قال الفرزدق فی
نعته صلی الله علیه و سلم **شعر** ما قال لا قط الا فی تشهده + لو لا التشهد کانت لاءه نعم + ترجمه این بیت آنکه
شاعری کرده و حیثیت که آنرا در مدح ظالمی گفته که نه مستحق این مدح و صفت است عفا الله عنه **ف** نرفت لا بر زبان
مبارکش هرگز مگر با شهد ان لا اله الا الله + و اگر رضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف دلجوئی
سایل کردی و اعتذار نمودی اما الصریح نگفتی میدهم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت منع از عطا
نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار الجماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا بار
ایشان را نیز فرمود "لا اجد ما احملکم علیه" و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و اگرچه در باب
که روا حمل آن کرده اند لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرموده و الله لا احملکم خصوصیت
مقام اقتضای آن کرده باشد که نبود و سایلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی
کردند پس تاکید کرد برای قطع طمع ایشان پس این صورت مستثنی مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی المواهب
اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا
بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت عالی وی صلی الله علیه و سلم چنانکه بخلا و ضعفا
کنند و این عبارت کنایت است از معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که

بچیزی طلبید می‌داد مراد اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطاء شیء لمن ینبغی است و سبب بودی که آنحضرت
صلوات وقت با مصلحت مشغول خیرباد و این معنی خیانت عمل و حکومت طلب می‌داد و تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حفظ طمع و سوال و در ورطهٔ حرص نیفتد و بای بزنیل گرفتار نگردد چنانکه
حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیره‌زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید بداد و فرمود من خود میدهم اما کدورتی و کراهتی
بدان همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد ازان حال حکیم بجائی رسید که اگر تازیانه از
دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی که بردار و ده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب عملی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی
مرو پس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و نه تازیانه خود را اگر افتد بر زمین ابوذر از زهاد صحابه و کبرای ایشان بود
و بمذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
چیزی برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس کرد و گفت
هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود یا کسی که من دوست میدارم او را نمیدهم
حال وی را من می‌بینم و دو بار خود را در برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم سیوم بار چون الزم از حد در
گذشت این را فرمودند در اینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیاش نمیدهد و
دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و نیز احتمال دارد که درین مواد لفظ لا از زبان حضرتش نرفته باشد و وجه دیگر در کبرا تنزل
باشد اما نظر بر معنی باید گماشت اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و با الجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایل را رد نکردی و اگر
چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما را چیزی ادا خواهیم کرد یکبار سایلی آمد و لود و فرمود نیست پیش من چیزی برو
قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست
پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش اقلال پس
تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده‌ام من ترمذی
روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نود هزار درم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد
هیچ سایلی را تا فارغ شد ازان و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید
او را در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه نکرد بجانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نداد هیچکس را
مگر آنکه داد وی را ازان مال و آمد عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده‌ام
نفس خود را و عقیل را پس گفت در جامه خود چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آن را
برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشت بردار و این برای قطع مادهٔ طمع عباس و تهذیب و تادیب بود

بود پس بر روایت عباس بن مرداس بود روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت و باقی نماند یک درهم و در روایت ابن ابی شیبه آمده که آن مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علاء بن الحضرمی از خراج بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود به یکی از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد و در تیسیر عطای او در آن روز برای مولفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بعد دنیا دین ایشان را ثبات دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مغازی واقدی نقل کرده اند که صفوان در آن روز وادی داد پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمی کند باین عطا مگر نفس نبی پس دوا کرد باین عطا ورد کفر را که در وی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران وی نیز از جمله مولفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان گفت یا رسول الله امروز مالدارترین قریش تو ی ازین مال با هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر کشید بداد ابوسفیان گفت نصیب پسرم یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه را باین نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت نصیب پسر دیگر که معاویه است هم باده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا سوگند که تو کریمی اسم در زمان جنگ و سم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز باید اگرچه مکرر نماید مکر نیست هو المسک ما کررته یتضوع ورد کرد آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنایم این غزوه از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست و چهار هزار و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد آنچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست درین آنچه موجود بود و این بود اگر صد هزار در صد هزار ما نند این بودی نیز همین حکم داشت **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها + و من علومک علم اللوح والقلم + و در تحقیق صفت سخا و کرم وجود و عطا و بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست آمدی بدادی و چنان نبودی که از فقر و نیستی بترسیدی و بنا اندیشیدی **بیت** هرچه آمدی بدست بدادی تو بیش ازین + این جود آنکسی است کش از فقر عار نیست + و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج بروی ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و از حقی و دینی که بر کسی داشتی ابرا و ذمه کردی و گاهی صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را ادا کردی باز کالا را

المصاحب کالا بخشیدی وگاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی وگاهی کالائی بخریدی و زیاده از ثمن ادا کردی
وگاه هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی زنی طبقی از رطب که بردی خیارها از زر و سیم وا که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دوست میداشت آنرا آوردی و بیس حلی و طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرده و بآن زن داد
و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه
و دوماه گذشتی که آتش از خانهٔ شریف نیفروختندی و سنگ بر بطن مبارک سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت
نه بجهت تنگی و اضطرار و دستی بود بلکه بسبب زهد وجود و سخاوت بوده گاهی برای زنان نفقه یکساله مهیا ساختی
اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل
ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی
الله علیه وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته **وصل** در شجاعت و قوت و شدت زور بازوی آنحضرت صلی
الله علیه وسلم قد حسنه فی بعض شجاعت بر دهد دلیری نمودن در مخافت و فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد او مر
عقل را و فی القاموس الشجاع بالفتح شتین و ضم ا الشدید القلب عند البأس و کمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت
سخاوت بود در وجهی که در مواقف صعبه و مواضع شدیده دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت
و قایم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش میرفت و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیرباران کفار یکنوع جولانی
و فراری و تزلزلی و تفرقی راه یافته بود و جز آنحضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث بن
عبد المطلب لجام استر او گرفته بستاده بود و آنحضرت می خواست که بتازد و پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا
و مشتی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب دیده نشد در آن روز هیچ کس شدیدتر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند
مسلمانان و کافران در یکدیگر و مسلمانان پشت دادند آنحضرت بتاخت و ابوسفیان بن الحارث گرفته بود
رکاب مبارک او را پس ندا در داد در انصار و گرد آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد
ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیرتر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ می شد دیدها کنایه است
از سختی جنگ و شدت بأس پناه می جستیم برسول خدا صلی الله علیه وسلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت
و می بود آنحضرت سخت ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک بآنحضرت می بود
از جهت قرب عدو بوی و گفت عمران بن حصین نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه

بود وی صلی الله علیه وسلم اول کسی که زد برای لشکر حکایت شبی در مدینه فریادی برخاست وغوغای شد وترسی راه یافت
که دزدی یا دشمنی درآمده بود شتاب آنحضرت پیشتر از همه برخاست شمشیری در گردن حمایل کرده واسب
ابو طلحه را که بطی السیر وتنگ گام بود سوار شد وبر سمت آوازی که آمده بود برفت ووقت برگشتن مردم را در راه یافت
که برآمده اند ومیروند وفرمود مترسید هیچ قصه نیست وآن اسب ابی طلحه که بغایت کم گام بود در زیر آنحضرت چنان
تیزگام شد که هیچ اسبی بوی نمیرسید وبرابری با وی نمی توانست کرد واین از معجزات آن حضرت صلی الله علیه وسلم
ودر حقیقت هرکرا وی صلی الله علیه وسلم قوت بخشد ومدد فرماید هرچند سست وضعیف ونامرد وناتوان بود آنچنان
قوی وتوانا وکامگار گردد که هیچکس بوی نرسد وبرابری نتواند کرد بیت تو مرا دل ده ودلیرم بین + روبه خویشتن خوان
وشیرم بین + شعر ومن تکن برسول الله نصرته + ان تلقه الاسد فی آجامها تجم + وآنحضرت در قوت
وزور بازو وسختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند ومحمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که مردی بود رکانه
نام شدید القوه که در صنعت کشتی گیری همتا ویگانه بود ومردم از بلاد دور آمده مصارعت وی می آمدند وهمه را بر زمین می افکند ناگاه
روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وی گفت ای رکانه از خدا نمی ترسی چرا دعوت
مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی گیرم وترا بیندازم ایمان می آری
گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی وآنحضرت در جامه خود بود ورداء وآزاری
در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وسلم وی را بگرفت وبر زمین زد پس حیران ومتعجب شد رکانه
درخواست از آن حضرت که باری دیگر باز کشتی گیر بار دوم وسوم نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه وگفت
کار شان تو عجیب است همین مقدار آورده اند از حدیث وبیان نکرده اند که اسلام آورد یا نه والله اعلم
وکشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه ودر همه غالب آمده ابو الاسود جمحی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی استاده بود ده کسی از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آن را از زیر پای وی
پس پوست پاره می شد ووی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد وگفت اگر
انداختی مرا بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین وایمان نیاورد ودر این قصه طولی است که
در جای خود مذکور است وصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیا بمعنی شرم وشرم داشتن وماده او حیات
است واز حیات است که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است ولیکن وی مقصود را مناسبت وشرم نیز از حیات قلب
وبه اندازه اوست هرکرا دل زنده تر خلق وحیا در وی تمام تر وبیشتر وحیا در لغت تغیر وانکساری است که عارض
می شود آدمی را از خوف وقوع چیزی که عیب کرده شود بدان وگاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد

ترک

ترک نهی سببی از اسباب این ترک از لوازم حیاست و در شرع خلقی است که باعث می گردد بر اجتناب از قبیح و باز می دارد
از تقصیر در حق ذی الحق و حیا از ایمان شمرده اند که الحیاء من الایمان اگرچه غریزی است زیرا که استعمال او بر قانون شرع
محتاج است بقصد و علم و اکتساب و بعضی گفته اند که مراد از آن حیاء مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف
بدان کرده است و غریزی نبود که تکلیف در آن نمی رود و لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بر کسب و رفته رفته
حکم غریزی می گیرد و پوشیده نماند که مثل این کلام در جمیع غرائز می رود مثل سخاوت و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد آن
واقع شده است و وعده و وعید بدان در ورود یافته و همه از شعب ایمان اند و وجه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست تا فهم و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شارع
از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت تر از روی حیا از زن دوشیزه در خدر بکسر
خا و سکون دال مهمله پرده فی الصراح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بحسب عرف و عادت است که زن بکر
در پرده میباشد و قید اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا در
او در خلوت و در پرده بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند ظاهر آنست که
قید دیگر نیز کرده شود که چون کسی بروی در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی [illegible]
اند شراح و ذکر این تکلیفات درین مقام خالی از تباعتی نیست و ذکر این تشبیه از ابی سعید خدری رضی الله عنه [illegible]
ادب و تعظیم خوش نمی آید و لیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشایخ طریقت را قدس الله ارواحهم
در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است در دل او جهت آنچه پیشرفت است
از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق محبت گویا می گرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا
ساکت می سازد بمشاهده تقصیر در ادای حقوق و بی آرام میدارد یحیی بن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت
شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم خیزد مانند حیاء آنحضرت از آن قوم که در ولیمه زینب رضی الله
عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که بگوید برخیزید تا آنکه حق تعالی فرمود
فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که
لایق کمال و عظمت معبود نمی آید و قسم دیگر حیا مرد است از خود و آن حیاء نفوس شریفه است در راضی شدن
بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس می باید نفس خود را مستحیی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است
حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل اقسام حیاست زیرا که مرد چون استحیا کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق

نخواهد کرد و کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحیاء لا یأتی الا بخیر و در روایتی الحیاء خیر کله و در
حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت می کرد بعدم استحیا گویا برادر وی استقامتی کرد حقوق خود را
در مردم بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرد بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا غض
چشم و خوابانیدن است از عیوب مردم، آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد ناس و اکثر ایشان
بود درین صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی که بروی اثر
صفرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و جز آن پس نگفت آنحضرت مر او را چیزی چه
بود آنحضرت که بروی کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را، اگر لابد می بایست گفت و مضطر شد بگفتن بطریق کنایه
میگفت پس بیرون رفت آن مرد فرمود اگر گویند بآن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده بگذارد این را و بیندازد از خود
حکایه کاین رنگ زنان است و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصر وی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه مکروه آید او را نمی گفت
چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه میگفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و نهی
میکرد از آن و تأمل میکن در حاصل و قائل آن را درین عبارت کلیة الحکم و قاعده نیز مفهوم میشد و در صحیح از عائشه رضی الله
عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها و جزا نمیداد
بدی را به بدی ولیکن عفو میکرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت عبد الله بن سلام
و عبد الرحمن بن عمرو بن العاص فصل در بیان شفقت و رأفت و رحمت وی صلی الله علیه وسلم گفت پروردگار تعالی
و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
الرحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشفاق ترسیدن و در شفقت نیز همین معنی است که متعلق ترسیدن است
که ضرری بآن کس نرسد و لهذا تعدیه کرده اند او را بحرص تا صحیح بر صلاح نصوح در قرب است رحمت دارقی آن
فی المصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رأفت سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست بر ایشان در شرائع و احکام و ترک او بعضی اعمال را از
جهت ترس آنکه مبادا فرض کرده شود بر امت چنانکه ترک امر مسواک برای هر نماز و ترک تأخیر عشا و نهی از صوم
وصال و مانند آن و در خواستن از حق تعالی که گرداند سب و لعن او را رحمت و قربت و طهارت گاهی میشنید
آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک میگذارد نماز را استاد رفته نفقه
مادر او و مشغول شود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از اصحاب چیزی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم که سر دل

که بیرون می‌آیم بسوی تهامه صاف و پاک سینه و چون تکذیب کرد خبر حضرت را قریش و از حد درگذرانیدند ندا کرد مرا
آمد جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
اوست که هر چه محمد فرماید آن کن پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هر چه می‌خواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر
ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمی‌خواهم که هلاک شوند امید
میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه
قصه دراز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را صلی
الله علیه و سلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمائی آن
کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست می‌دارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که تو
بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع برحمت کند بر ایشان و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان‌تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات است
بسیار و اظهر و اقرب آنست که مراد آسان‌تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد
و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه می‌کرد نه دائم از جهت خوف ملالت و ستوه آمدن ما از آن

وصل در خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفا و حسن عهد و صله رحم تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد مودت از کسی که بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون آورده می‌شد نزد وی صلی الله علیه و سلم هدیه می‌فرمود این را ببرید نزد فلان زن که دوست
دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مرویست از عائشه که می‌گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه
از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد می‌فرستادی سوی زنانی که دوستان خدیجه
بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پس شادمانی و سبکروحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرد از وی
چون رفت آن زن فرمود این زنیست که می‌آمد ما را در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و
صله می‌کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه
فاضل‌تر باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آل ابو فلان نیستند مراد دوستان و در بعضی
طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان جز آنکه مر ایشان را رحم است که تر میکنم
آنرا بتری آن یعنی بقدری احسان می‌کنم با ایشان چنانکه آبی میپاشد بر روی کسی و گفته‌اند مراد بآل ابو فلان
بنی ابی العاص است و حال اجتماعه معلوم است و می‌گرفت آنحضرت امامه بنت زینب را بر میداشت بر دوش
مبارک خود در نماز چون سجده می‌کردی می‌نهاد بر زمین و چون باز می‌ایستاد بر میداشت از جهت وفور شفقت و مهربانی

برادر او دراین جستن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خود وی آمد و می رسید و چون بسجده میرفت
می افتاد بر زمین هیچ نمی گویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود والله اعلم و روایت است از قتاده
که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده ایم بجا آوردن
خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام می کردند اصحاب مرا و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را
و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است و وقتی دیگر اخت آنحضرت از رضاعه که نام وی شیما بود و تربیت
و خدمت می کرد آنحضرت را با مادر خویش حلیمه اسلام آورد ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آمد نزد آنحضرت
در بندیان هوازن و شناسانید خود را بآنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر
دوست داری اقامت کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا بمال یا باز گرد بسوی
قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و سلم و من کودک بودم ناگاه پیش آمد زنی و نزدیک شد بآنحضرت پس گسترانید آنحضرت مر آن
زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفتم من کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را
و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر
داده اند تا این کرام کی از آنها بود والله اعلم و از عمرو بن السائب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود
روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع پس افکند برای وی جامه خود را پس نشست آن مرد بر آن و پیش آمد مادر
پس نهاد برای وی گوشه جامه را از جانب دیگر و نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد برادر وی از رضاع
پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نشاند او را پیش خود و میفرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بسوی ثویبه مولاة ابولهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوة و چون خبر فوت ثویبه رسید که هیچکس از قرابتان وی
باقی هست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را البشر فوالله لا یخزیک
الله ابدا انک لتصل الرحم وتحمل الکل وتکسب المعدوم وتقری الضیف وتعین علی نوائب الحق صلی الله علیه و سلم

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت بود و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
امین ترین مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف می کردند بدان دشمنان و بیگانگان و پیش
از نبوت او را محمد الامین نام می کردند ابن اسحق گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در وی
اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه مطاع ثم امین اکثر مفسرین برآنند که مراد محمد است صلی
الله علیه و سلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه

در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست درآید هر چه وی حکم کند همه بدان راضی باشیم
ناگاه آنحضرت درآمد صلی الله علیه وسلم گفتند این محمد است این امین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای
طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار کس داد خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای
آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند
قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله انی لامین فی السماء امین فی الارض و در روایت است
از علی رضی الله عنه که گفت ابوجهل لعنة الله علیه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما نکذبک یعنی ترا دروغ گو نمیدانیم ترا
و نیستی تو در ما مکذب ولیکن ما تکذیب میکنیم چیزی را که آورده تو آنرا از دین این سخن یاوه و نامعقول است و متناقض
است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید باید تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس
فرستاد حق تعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که
پروردگار تعالی پیغمبر خود را میگوید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمی کنند ولیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند یعنی
تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند
و آزار میکنند پس خواجه با غلام می گوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند هر چه میکنند بمن میکنند من دانم و ایشان
و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را
خبر ده مرا از محمد اللهم صلی علی محمد وعلی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد
صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن حدیث که سوال کرده است از احوال
و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب این
مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان والله هرگز دروغ
نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی نگوید و بر خدا دروغ بندد و این حدیث هرقل سودمند
ترین چیزیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح مشکات ترجمه و بیان
آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و در این کتاب نیز در باب ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله تعالی
و گفت نضر بن الحارث مر قریش را تحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد سال مرضی ترین شما در افعال و صادق
ترین شما در اقوال و عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بناگوش او سپیدی را و آورد
شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث
کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از پرده غلیظ بود و گاهی آن

تیز افتاد و از غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از رؤسای قریش است با قرآن شنیدے وگریستی
وگفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی • دل نشینی است که هیچ کلام دیگر
را نیست ان له حلاوة وطلاوة وفی الصراح طلاوة بتثلیث والضم خوبی و شیرینی دل و حارث بن عامر از مشرکان
بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود میگفت والله
محمد از اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد وگفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت
والله بتحقیق من میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون
میدیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم می گفتند والله که پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود
و نصاری خود ایمان بودند برسالت وی و بیقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و تبع
منتظر پیغمبر آخر الزمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه می نوشتند به پسران که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را
سلام ما برسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام ما بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع بضم تا
و فتح شده موحده که از ملوک یمن بود به مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی
بود یا نه مدینه آمد جماعه که همراه وی بودند برای یافتن نشان پیغمبر آخر زمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشان شدند و چون این زمان ظهور رسالت
همه بظلمت ابا و کفر در ماندند اعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف
عما لا یحل ولا یجمل وجوده و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد در جائی که عصمت آمد همه آمد و در حدیث
آمده است که مس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارتی
است که در بیان عفت و پارسائی اهل عرب و عادت می گویند و الا تحقیق عفت آنحضرت و تمامه اخلاق و
بالاتر است از آنکه بیان توان کرد در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصدق لهجه مکرر گذشته است و اما عدل
خواه بمعنی عدالت و دادگستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اتفاق دارند مساوی انچه در ذات
شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالی قسمت می کرد و
ذو الخویصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت انچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه
علم نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد و صالحست برای خواب رفتن و روز ابر برای
شکار کردن و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق بر آوردن و گفته اند شنود کسری

دانا بسیاست ودنیای ایشان ودین خود بجا بود ایشان را ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم تجزیه کرد روز خود را سه
جزو جزوی برای عبادت خدای وجزوی برای اهل وعیال وجزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان
خود ومیان مردم وحوایج ایشان وبیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت وذکر کرده است ابوجعفر طبری از علی
رضی الله عنه گفت که گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار وهر بار حایل شد
خدا تعالی میان من ومیان آنچه خواستم من بعد از آن قصد نکردم بدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت خود یکبار
آن بود که گفتم شبی بغلامی که گوسفند میچرانید با من گوسفندان را نگاه میدار این غنم را تا من در آیم مکه را وسمر بگویم
وبشنوم چنانکه جوانان می گویند ومی شنوند پس بیرون آمدم ودر آمدم نخست سرای را از مکه وشنیدم که تماشه بازی
میکنند ودف وخرامیر میزنند بجهت عروسی که درخانه ایشان بود نشستم من تا بشنوم آنرا پس خواب آید مرا خدا تعالی
وبیدار نکرد مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم ونکردم چیزی از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر مانند این حال بعد از آن قصد
نکردم بدی هرگز صلی الله علیه وسلم وصل در بیان وقار وتؤدت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحت ومروت وی
وحسن هدی او با وقار بفتح واو رزانت وآهستگی وتؤدت بضم تا وفتح همزه ودال مهمله نیز همین معنی است وصحت بفتح
صاد خاموش شدن ومروت بضم میم مردمی وانسانیت وهدی بفتح وسکون بمعنی سیرت وراه وروش وحلم
ووقار رزانت وبردباری وآهستگی در حرکات وسکنات الخ در ذات شریف وی بود صلی الله علیه وسلم
در کسی دیگر نبود ودر حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وقارترین مردم در مجلس نمی نمود که بیرون
آرد چیزی از اطراف واعضا را چنانکه دست جنبانیدن ویا پای دراز کردن مثلا واکثر نشستن آنحضرت بر
وضع احتبا بود واحتبا بحاء مهمله بر سرین نشستن وزانوها برداشتن ومیان ظهر وساقین ضم کردن وبر این گاهی
بجای ربی بود مثل فوطه وردا وگاهی بدست وگاهی مربع نیز نشسته وبعد از نماز بامداد باین وضع نشسته ودر بعض نسخ آمده
وگاهی بوضع قرفصا بضم قاف وسکون را وضم فا وصاد مهمله ممدود ومقصور نیز نشسته وتفسیر کرده اند
آنرا بانکه بنشیند بر سرین بلند کند ما فوق رانها وبچسپاند رانها را بشکم واحتبا کند بهر دو دست ونهد آنرا بر ساقها
یا زانوها وبعضی گفته اند که احتبا کند برکبتین والصاق کند بطن را بفخذین ودر آرد کفهای دست را در بغلها واین
نوع خاص از احتبا است وگفته اند که این جلسه اعراب وغربا است ودر حدیث قیله بفتح قاف وسکون
تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم وسکون معجمه آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم نشسته بود بر وضع
قرفصا متخشع دیدم پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوفی وهیبتی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بمن راه یافت که بر خود لرزیدم وبتابت شدم وخشوع وفروتنی کردن وچشم فرو خوابانیدن ودر حضور

نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدن است و خضوع در صوت و بصر و در بعضی احادیث
خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو مشترک اند در معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کثیر السکوت و تکلم نمی کرد بی حاجت و روی می گردانید از کسی که تکلم می کرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصل
که در وی نه فضول بود و نه تقصیر و فصل رشته مروارید را گویند که میان هر دو لولو کشیده باشد و گفت عایشه رضی الله عنها
که حدیث می کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که
بود در کلام آنحضرت ترتیل که ترسیل فی الصراح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا
و رتل بتحسین لحن هموار کرد و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث
ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود
و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف وی
مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی آواز و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم می کرد سر فرو
می افکندند اهل مجلس گویا که بر سرهای ایشان پرنده است که نشسته است که اگر سر بردارند پرنده می شود و صاحب شفا
این حال صحابه را مخصوص و مقید بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف
این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در مجلس آنحضرت سنگ ریزه در دهن گرفته می نشست تا دم
نتواند زد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت دوخته از غلبه محبت از آنگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در بیان جای شریف معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود از مروت آنحضرت
بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه پیش آکل است و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم
یعنی مفاصل اصابع که میان اشاجع و رواجب اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل انامل است
بعد از آن براجم بعد از آن اشاجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرتها بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله
و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست می داشت طیب را و بوی خوش را و استعمال می کرد آنرا و ترغیب
می کرد دیگران را بران و می گفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست
گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است نه من باختیار خود
آنرا دوست می دارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و
گفته اند که شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یافتی و ذوقی
و شهودی که در آن وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور

و دریافت مقصود و قرة العین است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد
و بدیدار او آرام گیرد و براست و چپ نگردد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بود و بنظر غیر محبوب پریشان
و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشند تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست
یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی و سردی چشم و لذتی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش
در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام
وی بمشاهده حق است که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد شان
آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی
عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهده مفضل منعم و فرح و سرور
بادست و مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعلی و ارفعست و بآنجهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب
بآنحضرت باشد تنبیه بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی
فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه
گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و در مستدرک
نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت
لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین وجه روایت کرده و ابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد
لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در زبانها
از زیادت لفظ ثلث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این
زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تنقیر و تفتیش و تصریح کرده باین معنی از کسی گفته
وارد شده است در حدیث لفظ ثلث و زیادت آن مخلست معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند
آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده بر زبانها بزیاده لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در هیچ
طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور
دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق همه بران است همین لفظ است حبب
الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده
و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی ازین دو باشد نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بر
زبانها می گردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی می گویند که مراد بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن حیات این عالم

پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمده و آنان از جمله امور طبعیه دنیاویه است و سیوم امر اختیاری
دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیاویه است بسبب بطالت و سآمت ذکر نکرد و عدول کرد از آن بامر دینی
بطریقه تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نساء مهلک و مشغول از حق و مناجات وی
ندارد و تا بداند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که
لم یکن احب الیه صلی الله علیه وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث
عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت
از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد والله اعلم و فصل در بیان زهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات
آنسرور بسیار است و بس است در تقلل وی از دنیا و اعراض از زهرت آن با آنکه روی آورده بود بتمامها او را
و بپای وی رسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی بگرو بود در نزد یهودی در نفقه عیال وی صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه دعا می کرد وی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا و با وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح
جنگ گرو کرد و تا وقت وفات بحال انفکاک آن نشد و اینهمه بسبب زهد و سخاوت و ایثار بود از عائشه آمده است
که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی از نان گندم تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده
از نان جو دو روز پیاپی و اگر می خواست می داد وی را خدا تعالی چیزیکه در خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر
آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نان گندم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه نگذاشت
رسول خدا درهمی و نه دیناری و نه شاتی و نه بعیری او در حدیث عمرو بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح و بغله
و زمینی را که گردانیده بود آنرا صدقه گفت عائشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبود
در خانه من چیزی که بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مرا بدرستی عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحای مکه طلا پس گفتم من لا یارب مگردان اینچنین
گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه می باشم تضرع می کنم بسوی تو و دعا
می کنم ترا و روزی که سیر می شوم حمد می کنم و ثنا می گویم بر تو در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرود آمد
بر وی صلی الله علیه وسلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی می خواند سلام ترا و می گوید آیا دوست میداری تو
که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرود افکند آنحضرت ساعتی پس گفت یا
جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع می کند آنرا کسی که

کرفیت مراد از عقل پس گفت آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدای تعالی بقول ثابت و از عایشه آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبد الرحمن بن
عوف آمده که صحفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه درآمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که شب میکرد
او و اهل او شبهای پیاپی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند سمیط را هرگز و گفت عایشه رضی الله عنها سیر نخورد
آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روز می کرد آنحضرت
گرسنه و می پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمی کرد او را از روزه آن روز و اگر می خواست
وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ می کرد زندگانی او را و بتحقیق می گریستم من از جهت
شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه می دیدم حالت او را و می مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه وی بود از جوع و می گفتم
روحی فداک یا رسول الله کاشکی بسند می کردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می بخشید پس می گفت آنحضرت
ای عایشه چکار است مرا با دنیا چه میکنیم من دنیا را برادران من که اولوا العزم از رسل اند صبر کردند بر آنچه سخت تر از ین
است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت ایشانرا و بسیار
کرد ثواب ایشانرا پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته شوم من
فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عایشه رضی الله
عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد از ین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و از عایشه آمده که بود زیر افکندنی آنحضرت که خواب می کرد بران حصیری که آگنده حشو وی پوست درخت خرما
بود و مرویست از حفصه که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم و خواب
می کرد بران پس کردیم آنرا شبی چهار ته تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتم همان فراش که هر شب بود که ته کرده بودیم او را چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخست زیرا که منع
و باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه
تاثیر نقش می کرد و نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه وسلم **وصل** در بیان خوف و خشیت و سختی
طاعت و کثرت عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم
و معرفت او بود به پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که داناتر و شناساتر بخدا عز و جل است خائف

ترو تسبیح عبادت چه بهتر فرمود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابوهریره
میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم بخندید و بسیار گریه کنید و در روایت ترمذی این
زیادت آمده که فرمود می‌بینم من آنچه نمی‌بینید شما و می‌شنوم آنچه نمی‌شنوید شما و فرمود اطت السماء و حق لها ان تئط فرمود آواز
میکند آسمان سزاوار است مر او را که آواز کند و اطیط آواز پالان و نالیدن شتر گره و آواز کردن آسمان بجهت کثرت آنچه
در وی است از ملائکه و گرانی آنها و این کنایه است و مثلست در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط و فرمود نیست جای
چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کننده مر خدا را و در روایت دیگر آمده است که فرمود
بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من کم خندید و بسیار گریید و لذت نگیرید بزنان بر فراشها و برائید بسوی زمینها و
بلندیها و راهها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کنید آوازها را بزاری یعنی من بقوت صبر و تحمل بر میدارم
یاران را اگر شما دانید بر نمی‌تابید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است هر آینه دوست میدارم کاشکی
درختی بودم که بریده می‌شد و در روایتی آمده است که گفتند اصحاب چه می‌بینی تو یا رسول الله فرمود دیدم بهشت و
دوزخ را پس جمع کرد حق تعالی او را میان علم الیقین و عین الیقین با حیثیه قلبیه استحضار عظمت الهیه بر وجهی بود که هیچکس را
و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک وی پس گفتند صحابه رضی الله عنهم
تکلیف و محنت برای چه میکنی یا رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه
پس آمده فرمود آیا پس نباشم بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم همیشه و پیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه و سلم و عوف بن مالک
گفت رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو ساخت
و بایستاد بنماز پس بایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذشت بآیة رحمت مگر آنکه
توقف می‌کرد و سؤال میکرد و درمیخواست از خدا رحمت را و نمی‌گذشت بآیة عذاب مگر آنکه توقف میکرد
و پناه می‌جست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام و می‌گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت
والعظمة والکبریاء پس برداشت سر از رکوع و بایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل
این و نشست میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند البقرة و آل عمران و نساء و مائده را و گاهی قیام
میکرد تمام شب بیک آیة و در روایت آمده است که این آیة بود ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم مقصود عرض حال امت و درخواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و در شکم
آنحضرت را آوازی می‌بود همچو آواز جوشیدن دیگ مسین و در بعضی روایات همچو آواز آسیا و در حدیث

این

این آنی که آمده که بود آنحضرت که پیاپی می آمد بروی غمها و پیوسته می رسید بروی اندوهها و بود مراو را آسایش و گفت که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در روایتی صد بار و این همه غم و محنت و اندوه و استغفار جهت امت بود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در رساله مرج البحرین ذکر کرده شده است و از علی رضی الله عنه مرویست که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از طریقه و صال وی فرمود المعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر ردائی والرضا غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلوة وثمرة فوادی فی الذکر وغمی لاجل امتی وشوقی الی ربی **وصل** در صحیح البخاری از عطاء حدیثی آورده جامع مر اکثر اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که گفت وصف کرده شده است آنحضرت بعضی صفات او که در قرآن مذکور است که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستی که ما فرستادیم تراگواه بر این کتابی که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد ازان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود و فی الصراح حرز جای نیک استوار انت عبدی ورسولی تو بنده خاص منی که تحقیق این مقام و کمال این مرتبه جز ترا نسزد و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کار و بار خود را بمن سپرده و مطلق از حول و قوت خود برآمده و در همه کارها من متولی امر تو شدم لیس بفظ ولا غلیظ این چنین بنده که نیست درشت خو و سخت گو ولا سخاب فی الاسواق نه آواز بلند کننده در بازارها بجهت بازار نفاق است که بیشتر در آنجا آواز تا بلندی شود و در معنی مراد اجتناب از در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کار و بار آنست و بضرورت رفتن در وی لایق حال اهل آخرت نیست ولا یدفع السیئة بالسیئة و دور نمیکند بدی را بدی یعنی جزا بدی بدی نمیدهد اگرچه درست است در شرع اگر از اندازه بیرون نرود ولکن یعفو ویغفر ولیکن در میگذرد و می پوشد و می آمرزد بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة و لا یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و نمی میراند او را خدا تعالی تا آنکه راست می کند بسبب وی امت کج را بآن بقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله رسول الله را شدن بگفتن این کلمه است ویفتح بها اعینا عمیا و می گشاید و بینا می گرداند بوی چشمهای کور را واذانا صما وقلوبا غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده در پرده جهل را در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت و تعالی اسدده لکل جمیل درست می گردانم آن پیغمبر را بهر خوبی فی الصراح سداد راست گفتاری و راست کرداری واهب له کل خلق کریم و می بخشم او را هر خوی نیک واجعل السکینة لباسه والبر شعاره

و میگردانم آرام آراستگی را پوشش وی و محیط بوی وی میگردانم نیکی را علامت و مانند جامه درونی که بوی محیط
والتقوی ضمیره وی میگردانم پرهیزگاری را نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد ولهذا فرمودند التقوی
ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر واضمار در دل پنهان داشتن سخنی والحکمة معقوله وی میگردانم حکمت را
معقول آن حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر هست و معنی راست کرداری و راست گفتاری نیز
آمده والصدق والوفاء طبیعته وی میگردانم راستی را و بسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه و میگردانم
عفو و نکوئی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام ملته وی میگردانم عدل را سیرت
وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای وی و اسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام اوست از آنحضرت در ام
سابقه محمد واحمد هر دو نام دارد واهدی به بعد الضلالة و راه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة
و دانا میگردانم بوی بعد از نادانی وارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان
واسمی به بعد النکرة و بالا می برم و شناسا میگردانم بوی جماعه را بعد از جهل و ناشناسائی واکثر به بعد القلة
و بسیار میگردانم ایشان را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج
والف به بین قلوب مختلفة واهواء مشتتة وامم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و رایهای
پراگنده و امتهای متفرقه واجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

باب سیوم در بیان فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه بثبوت
پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلاء شان و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع شده
اول دلیل و شاهد اصدق است بر رفعت محل و علو مرتبت و عظیم شان و حفظ ادب وی صلی الله علیه وسلم و دلالت
دارد بر آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و چه عظیم بود قدر کسیکه پروردگار عالم
در عرش عظیم مدح او کند و ثنای او گوید و بحقیقت تفاصیل صفات و مراتب و درجات وی
صلی الله علیه وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و احصا بیرون است و اول آیات که خبر میدهد و بشارت
می بخشد بوجود باسعادت و شفقت و رحمت وی بر امت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم تحقیق آمد شما را پیغمبری از ذاتهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و
محل صدق و امانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما و می شناسید بزرگان پدران او را که همه اشرف
وافضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بوده اند که در ایشان سفاح و اخباث جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت

من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بیند شرف ذات و محامد صفات و عظایم اخلاق و محاسن
افعال او را بعد از ان بعضی صفات کریمه او را بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بروی انچه در مشقت افکنید
شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال رافت و رحمت
و شفقت و مهربانی دارد بمومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم و فرمود
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الایات و فرستادن رسول از
جنس ایشان ادخل و اقرب است در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع و امتنان گفت امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانست خدای تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود و خواست که تعریف و
تعلیم کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و
ساخت او را سفیر صادق و رسول بحق ناطق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرمود
من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمایل
و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فایز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم می گردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر یکی بعلت انکار و عناد و استکبار گرفتار
بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان ندارد
چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر یکی پرده ظلمت بروی کشد و بدان نور مستنیر
نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبود و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول وی سبحانه و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بسوی عبادت و صالح و مستعد
مر آنرا که بجهت ترکیب عقول که مانعست از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب و آلات و اجسام منقاده و سایر اسباب
عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل و سایر ناس را بالقوه و بعضی
عام دارند و بالفعل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است بامان از
قتل و کافر را رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و نهب آنحضرت ایشان را و اهلاک مفسدان
نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصلحت است چنانکه بریدن شاخهای مفسد که سبب صلاح شاخهای
باردار است ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنانرا و کافرانرا نیز زیرا که سلامت داشته اند از انچه
رسید غیر ایشانرا از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود جبرئیل :

زسالیه السلام ابا بسید از ین رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من که می ترسیدم عاقبت را پس ایمن شدم از جهت ثنای
حق عزوجل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل از خوف درگاه
لاابالیست که هرگز از مقربان درگاه میرود و بعضی عرفا گفته اند که از ان روز که ابلیس که معلم ملکوت بود و در عبادت سرآمد قوم
شد و بود رانده شد من از اهل عالم ملکوت رخت بست اگرچه موجب عدم صادق واثق در امن اند چنانکه از حال شیران از صحابه علوم
می شود که یکی می گفت کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگر می گفت کاشکی گوسفند بودمی که می خوردندی و قول بعضی انبیا
صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء الله و ما کان لنا ان نعود فیها الا ان یشاء ربنا ازین قبیل است و این
را تحقیق است که از کلام بعضی محققین در رساله تسلیة المصاب نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کشاف
باین آیه در تفضیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و دلالت که این صفات او بر الطفیل رحمت آنحضرت حاصل شده و
در نیافت که آنحضرت را چندان صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متواریست و زیاده بر آنست که احصا کرده شود
و نیز افراد احد الشخصین با وصاف دلالت نمیکند بر انتفاء آن از دیگری غایت آنکه با قتضاء مقام که بیان فضل قرآن مجید
است بیکی نسبت داده شد و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة للعالمین است و ملایکه از جمله عالمین اند ثابت و
واجب شد که افضل باشد از ایشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد رسول
کریم او را داشته اند صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید العالمین است صلی الله علیه وسلم
در اجزاء عالم گفته که خاک را رحمت آن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا از طریق شیاطین مستولی ماند و از
افلاک کفار بصر مستولی ماند و آتش از احراق صدقات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین بوی و استراق
سمع محفوظ گشت شخصی ازین مسکین پرسید که ابلیس را چه چیز ازین رحمت رسید گفتم صدمه صولت و سورت هدایت و حقانیت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برتبه بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدمغه فاذا هو زاهق جای
آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و بحکم انظارش که برای وی مرتفع است متغیر و منسوخ گردد پس از اثر رحمت بود
که باقی ماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند **و قیل** و حق سبحانه او را نور نام و سراج منیر در غایت اشارت خوانده که
روشن شد و پیدا گشت بوی طریق قرب و وصول و هم روشن شد جمال و کمال حق بر اهل بصائر و ابصار چنانکه فرمود
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا
منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت آنست که وجود عنصری وی صلی الله
علیه وسلم ارضی است و نیز سراج را خلفا می باشد چنانکه از یک چراغ هزار سراج می توان افروخت بخلاف شمس و قمر که خلیفه
ندارند **بیت** یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن هر کجا می نگری انجمنی ساخته اند + بلکه اگر گویند

که مراد تشبیه بشمس است دو ربا شد زیرا که حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا و فرمود
وجعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی
آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند بر سایر نفوس بشریه و را استفاده نمیکند از کسی جز از ذات مقدس الهی جل و علا
و باین اعتبار اگر تشبیه بقمر دهند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور تلمیح هست بقول وی جل و علا
الله نور السموات والارض یعنی نیست در آسمان و زمین مگر نور الهی که ساریست در اکوان و اوست سر وجود و حیات
و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مظهر اتم آن نور و واسطه ظهور اوست در تفسیر مثل نوره الآیة گفته اند
مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وسلم مانند مشکات است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف
اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لک
صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف او ست
صلی الله علیه وسلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق با برازانوار معارف و علوم و توحید و معرفت
و ابداع اسرار و ازاله ضیق جبل و نکرت و اعراض از حق و تعلق دل بغیر او و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعبار رسالت
و ابلاغ چنانکه فرمود و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست
که در دل بنده می تابانند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب انفسح وانشرح و عمده آن پاک بودن دل است از صفات
ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات است صلی الله علیه وسلم و متابعان وی را بقدر متابعت و
محبت نیز ازان نصیبی هست و این سخن را بیانی شگرف است در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسایل فارسی آنرا شرح
و بیان کرده شده است قال الله تعالی ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم ما نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت بنبوت
و شفاعت و مقرون گردانیدیم نام ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و بیچ خطبه و تشهدی و مصلی
نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید پروردگار تعالی میدانی که بچه چیز بلند کردم ذکر ترا
گفتم خدا دانا تر است گفت بآنکه اذا ذکرت ذکرت معی و گردانیدم تمام ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که طاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی
یحببکم الله از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم آنست که در وقت ندا ذکر می کنند
او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول و انبیاء دیگر را ذکر میکنند

بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و دو ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از آثار محبت و ملاطفه و مهربانی
چیزی نیست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه وسلم و ابو نعیم در حلیه از ابو هریره آورده که گفت
چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر
دوبار و اشهد ان لا اله الا الله دوبار و اشهد ان محمد رسول الله دوبار الحدیث و نوشته شده است اسم شریف
وی بر عرش و بر آسمان و بر بهشتها و بر گردن حوران و نیست در بهشت هیچ درختی مگر آنکه نوشته شده است بر
برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که گفت چون
برده شدم به سوی آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرده است
و تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است ع فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده
حق تعالی او را از اسمای حسنی خود بعضا ده اسم چنانکه در باب اسمای شریف بیاید ان شاء الله تعالی وصل و از مناقب
جلیله وی صلی الله علیه وسلم سوگند خوردن پروردگار تعالی است بعظم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون
جمهور اهل تفسیر بر آنند که این قسم است از پروردگار عالم عز و جل بمدت حیات محمد و بقای او صلی الله علیه وسلم و این
غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه محب بمحبوب سوگند می خورد و می گوید بسر تو و حیات تو و گفت ابن عباس
رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات
نه غیر وی و گفت ابو الجوزاء که از اجله تابعین است سوگند خدا تعالی بحیات هیچ کس غیر محمد صلی الله علیه وسلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگترین خلق است نزد وی جل و علا قرطبی گفت قسم یاد کردن حق تعالی
بحیات وی صلی الله علیه وسلم بیان صریح است برآنکه جایز است که حلف می خوریم بحیات وی صلی الله علیه وسلم
فایده و امام احمد رحمة الله علیه گفته که یک قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم منعقد می شود یمین و حنث آن
می شود کفارت بحنث از جهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمده است الی یومنا هذا و اهل مدینه همیشه است سوگند ایشان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحق آنکسی که پوشیده است او را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی یا بعبارت صلی الله علیه وسلم و اما قسم
حق جل و علا بصفت ربوبیت مضاف بحبیب خود که گفت فوربک نیز در ذائقه محبت لذیذ است و در حکم
قسم بذات وی است صلی الله علیه وسلم و در یس والقرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام
آنحضرت است چنانکه عثر از امام جعفر صادق سلام الله علیه وسلم و علی آبائه و اولاده الکرام نقل است که مراد
به یس یا سید است و خطاب است بآنحضرت و بعضی گفته اند معنی او یا رجل بلغت طی یا انسان است

است و بر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم و قسم است بوی باندازه است مراد او این
متضمن تعظیم است و تنویه است بشان او و قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وسلم و شهادت
است بر هدایت وی و بر بودن وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق در وی و گفته اند که سوگند نخورده
است وی سبحانه بهیچ یکی از انبیا برسالت در کتاب خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در سوره لا اقسم
بهذا البلد وانت حل بهذا البلد زیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که مقید گردانیده است
قسم را ببلد که بلد حرام و بلده امین نام او ست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در آن
اینجا گرفته است شرف المکان بالمکین و تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که می خواستند اخراج کنند
ذات شریف او را از آن و در قول او ووالد وما ولد اگر مراد لوالد آدم است و ما ولد ذریت است آنحضرت داخل
در عموم ذریت اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد ذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه وسلم پس درین
سوره دو قسم است از پروردگار عز و جل بحبیب وی صلی الله علیه وسلم در مواهب لدنیه می گوید که روایت کرده شده است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بابی انت وامی یا رسول الله تحقیق رسیده
است فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورد خدای تعالی بحیات تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام و رسیده است
فضیلت تو نزد خدای تعالی بحدیکه سوگند خورد بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که بجا
است از زمین که می سپردی آنرا سوگند بخاک پای خوردنست و این لفظ در ظاهر نظر سخت می در آید نسبت بجناب
عزت چون گویند که سوگند می خورد بخاک پای حضرت رسالت و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که
غباری نیست بران و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزة جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات
خود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد مردم و تنبیه ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و
شریف نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم
خورده است بامری چند برابری چند گاهی قسم یاد کرده است بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات
که از جمله آیات و دلایل عظمت ذات و کمال صفات اویند چنانکه سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظیمه و دلایل
قدرت باهره اویند عز اسمه و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر اسرار و سبب نضارت عالم
و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتداء طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در آن اسرار قدرت الهی و
آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضایل و کرامات ظاهر است چنانکه طور
سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که از نظر کوتاه بینان ادراک اسرار آن قاصر است موجب

تعجب و تحیر میگردد که پروردگار عالم جل جلاله باین قسم یاد کند مثل تین و زیتون و امثال آن که میداند وی جل شانه
چه حکمتها دران ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اینهمه برای اظهار فضیلت و تمیز این اشیاست
نسبت باشیاء دیگر نه که نسبت احکام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم آدمیان که بذات
و صفات حق می خورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در
عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران شب و روز و دهر نیز با[illegible]
است و دهر مشتملست بر اعاجیب حوادث و بدایع که زبان بیان از حصر و احصاء آن قاصر است و مشرف [illegible]
لا تسبوا الدهر فانا الدهر و واقع می شود در وی اسرار و ضرار و صحت و سقم و آفات و مخافات و حاصل می گردد در وی
کمالات دران و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال و تصدیق و ایمان برسول رب متعال موجب
خسران و خذلان است لهذا فرموده ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد
وی تعالی درینجا بزمان رسول چنانکه قسم خورده بمکان وی صلی الله علیه و سلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قوله
لعمرک و در الم نیز بقولی مراد که بالف اشارت بالله است و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقرآن
بقولی که مراد بوی قوة قلب محمد است صلی الله علیه و سلم از جهت تحمل وحی مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی
گفته اند مراد بالنجم قلب محمد است و اذا هوی الم نشرح بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است
و در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه و سلم که بیرون آمده است از وی نور زد در قول حق سبحانه
و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در همه جای قسم است بوی
صلی الله علیه و سلم و در سوره نون والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه بر نفی جنون از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مراورا و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه و سلم
بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سوریها باشد و الله اعلم چنانکه در تاویل
مقطعات گفته اند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوت است یا آن حوت که زمین بر بالای
او و آنرا بهموت نام اوست و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دوات است پس قسم خورد بدوات
و قلم و آنچه تسطیر می نماید که منفعت آن عظیم است و تعلم بکتابت است و گاهی منطق و بعضے گفته اند
که نون لوحی است از نور که می نویسند بدان قلم در وی ملائکه آنچه امر میکند ایشان را پروردگار تعالی و تقدس
و در حدیث آمده است که قسم خورد خدا تعالی بکتاب و دوات آن و قلم یکی از آیات الهی است و اول مخلوقات
وی تعالی که نوشته بوی تقدیر وی **فائده** انتقال کرده بعالم است نمونه از ان قلم اعلی است نیز

آیتی است از آیات آلهی و صفت وی بس عظیم است که نوشته می شود بوی تنزیح الهی و وحی الهی و در قید آورده
می شود بوی دین و ملت و ضبط کرده می شود بوی علم و احکام و اقامت کرده می شود مصالح عباد و تدوین کرده می شود
بوی علوم و تقیید کرده می شود بوی حکم و ضبط کرده می شود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته می شود
بوی کتب منزله و صحف سماویه و اگر نبی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در معاش و معاد
و صاحب کشاف در تفسیر سوره اقرا در بیان علم بالقلم می گوید اگر نبی بود در دقیق حکمت الله و لطف تدبیر وی
دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسند و تفسیر کتاب الله و شرح
احادیث رسول الله کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصایح این نگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت
و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و عذبات نفس و خیالات و اوهام که نه موجب هدایت
انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب نماید اگرچه بزعم خود حقایق و معارف نام می کنند فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون
هو من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجمله قسم خورد
و تعالی بر تنزیه نبی از جنون که رمی می کردند او را کفار از غایت جهل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت
کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا همه از معارضه وی و فهمیده نشد خطاب حق بجز برا که راه نمی یابد بعقول تمام
عالم بان و کتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال
حالت وی در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الاباد و بعد ازان
ثنا کرد بر وی بعطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت
و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفته کان خلقه القران و عظیم تر از قران چه چیست
و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام دران در اول باب
ثانی گذشت فتذکر و صل و از عظایم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و وعد نعما و الدر و وعده
باعطا نعم غیر متناهی اوست تعالی سوره والضحی است که قسم خورده وی سبحانه به لیل و نهار که محل مظهر
آیات و الا حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت و فرموده
ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است
ترا و تفسیر کرده اند ضحی را بروی عالم آرای وی دلیل را بموی مشکین تائی وی صلی الله علیه و سلم چنانکه
نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت

وجهت سببی از اسباب یا برای مصلحتی از مصالح که خدا دانا تر است باز پس ایستاد وحی از پیغمبر گفتند مشرکان و گفتند که ترک کرد
محمد را پروردگار وی و دشمن داشت او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آینه مرتبها و درجها و نعمتهای که نهاده است
ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی
جای و کم گنجایش آن نمی ارزد از اندازه آیت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یا همیشه نهایت امر تو بهتر است از بدایت از جهت
بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود و توالی جامع وجوه کرامت و انواع
سعادت در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا حبیب خود را
که چندان عطا کنم ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد و عد و حصر و احصا بیرون است و در شفا گفته که روایت
کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امید دارنده
تر ازین آیه زیرا که آنحضرت راضی نمی شود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش را گفت بنده مسکین ثبته الله
فی مقام الصدق والیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب رجا و نور
امیدواریست فایده ولیکن مقصور است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امیدواری رفع درجات و حصول
مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا امت وی با نحطاط و پستی مقام
شکسته خاطر گردد بشری لنا معشر الاسلام + ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم + و عجب از صاحب
مواهب لدنیه که گفته اما آنچه افترا می کنند جهال که آنحضرت هرگز راضی نشود که در آید هیچ یکی از امت وی در
آتش پس از فریب دادن شیطان است ایشان را و لعب کردن وی با ایشان زیرا که وی صلوة الله و سلامه
علیه راضی است بر چه راضی است خدای عز و جل و وی سبحانه می درآرد عاصیان را در آتش و رسول خدا اعرف است
بخدا و بحق وی بر است از آنکه گوید بخدا من راضی نیستم که کسی را از امت من در آتش در آری یا میگذاری
در ان بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را بشفاعت پس شفاعت می کند بر کسی را که می خواهد و اذن می کند و
راضی می شود و شفاعت نمیکند جز آنکسی را که اذن دهد و راضی گردد انتهی کلامه پوشیده نماند که در حدیث
شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت می کند طوایف عصات را بترتیب چنانکه زانیان و سارقان
و شاربان را شدها پس ازان باقی می مانند آن کسانیکه نیست در ذات ایشان جز خردل ایمان یا حبه از آن پس
میگوید پروردگار تعالی اینها ازان من اند خاصگان من اند من خود شفاعت می کنم ایشان را بخود پس
آزاد کرده می شوند و برآورده می شوند از آتش و درین شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فایده و معلوم
است که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی رضای او نه باشد ولیکن حق تعالی اذن می کند و رضا میدهد

سیدہ بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است یا رضای وی و مراد آن قابل در آمدن آتش بطریق تأبید است
بعقوبت که عاصیان دایم در دوزخ نمی باشند و دران روایت دو عبارت آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمی شود
در آید هیچ یکی از امت او در آتش دیگر آنکه راضی نمی شود که بماند هیچ یکی از امت او در آتش و از عبارت اولی نیز
همین مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد ازان بیان کرد در بقیه سوره نعمتهای که در مبادی حال انعام کرده تا
معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین متتابع و متتبع خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذالک یحسن فیما بقی ان
تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از یتیمی بکسی جای دادن و بعضی گفته که مراد به یتیم یگانه است یعنی یافت
ذات نفیس ترا بی نظیر و از مضیق جهل و ورطه ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند بر آورده در فضای علم و مقام هدایت
در آوردن و با عطا راموال و غنایم و بکنج قناعت و غنای قلب غنی ساختن و چون در حالت صغر و علت در
یتیم مهمل مهجور و محروم نگذاشت بعد از اختصاص و اصطفا به نبوت و رسالت چون خواهد گذاشت و اما بنعمت ربک
فحدث زیرا که اظهار نعمت و تحدیث بآن موجب شکر گذاری و قبول منت است و ابلاغ شرایع و احکام و
تعلیم و هدایت انام نیز از جمله تحدیث نعمت است و اما سوره والنجم پس تحقیق متضمن است ایات او از فضل و
شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم نیز زیرا که ممکن نیست عدد وجهای آن متعذر است وصول بکنه حقیقت آن اول
خورد نجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که این اسم غالب آمده است یا نباتات یا قران که نجما نجما نازل شده
یا محمد صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج یا قلب محمد که منشرح است با نوار و منقطع از اغیار
فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس بر ثبات آنحضرت و طریقه هدایت و تنزیه وی از غوایت و هوا
و صدق وی در انچه متلو است بروی و اراده قلب که محل صدق و هدایت است بغایت مناسب است بمقسم
علیه کما لا یخفی و مراد بقول وی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی قرآنست و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت
را مراد دارند که وحی خفی است جز در سه موضع که آنرا مستثنی دارند که قصه اسارای بدر و قصه ماریه و عسل و تأبیر
نخل از انجمله است و بران تنبیه واقع شده است نیز درست است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
میگوید نیست نطق او صادر از هوای او نیست نطق او مگر وحی که فرستاده می شود بروی در مواهب لدنیه می گوید که این بهتر
است از اعاده ضمیر بقران زیرا که نطق بقران و سنت هر دو وحیست قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب
والحکمة کتاب قران و حکمت سنت اوزاعی از حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسنت چنانکه نزول می کرد بروی بقران که تعلیم می کرد او را ازینجا معلوم شد که نطق محمد
بقران نیست بلکه اجتهاد آنحضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد ازان خبر داد از [illegible]

و انتهی بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست و تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه
دید و آنچه کشف کرده شد بر وی صلی الله علیه و سلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که محیط
نمی تواند شد زبان عبارت و طاقت ندارد تحمل سماع ادنی آن فهوم و عقول و لهذا اشارت کرد بر عز و امتنان کبریا
دان بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و میگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سر لوح آن تجلی
عبارات لغت عرب که بنا بر آن فهم خلق است دیگر باشارات مصطلحات قرانی که تحقیق آن کسی را راه نیست
سیوم مجرد ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اشارت
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق الفؤاد یا ببصر و تحقیق قول آخر است
کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دو بار و دید او
محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه است و لیکن عایشه درین مسئله مخالف افتاد و الله اعلم **فایده** در تقریر
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه و سلم که جزوی هیچکس را حاصل نشد و در سوره اذا الشمس
کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی
الله علیه و سلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات
شریف اوست صلی الله علیه و سلم **وصل** گفت وی سبحانه ما انزلنا علیک القران لتشقی و مفتتح این سوره قرین یس
والقران الحکیم انک لمن المرسلین است و طه را نیز از اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند و بانسان
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را بر یا سید حمل کنند طه را بمعنی یا طاهر یا هادی دارند و گفته اند طا در حساب ابجد
نه است و ها پنج و مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است **بیت** رخت را خوانده طه رام در گاه +
چو ماه چارده بل چارده ماه + و لیکن مفسران که مثال این را از بدع تفاسیر میخوانند و طه را اسم الهی نیز میگیرند
و هر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب خدا اند صلی الله علیه و سلم ازینجا گفته است **بیت** ترا عز لولاک تمکین
بس است + ثنای تو طه و یسین بس است + در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعات
و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی ماسیده گاهی
یک پای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القران لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه و سلم
بر وجه قسم اگر از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جایز است و در التفاتی
که درانجا از غیبت بخطاب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که در ذائقه محبت لذتی میفرماید

نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی ان هو الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای پند دادن
کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف او ست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
مطلب سینه خود را یسنی جا خوابانیده بیدار می بود تمام شب و صاحب مواهب لدنیه این را استبعاد نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد آیت که یا آنست که در مشقت میفکن نفس خود را و عذاب مکن او را بزیاده و خشم بر کفر
که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمایی هر که ایمان می آرد و صلاح می ورزد برای خود و هر که کفر
میورزد و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر پس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهربانی
لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان
باین سخن که قرآنست و فرموده ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون و الله بتحقیق میدانیم ما که تنگ می گردد سینه تو
آنچه میگویند دروغ می گویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن اینجا غایت
اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوهگین باشی چنانکه سایر پیغمبران را شد در اینجا شاید که خلجان
کند که ضیق صدر با شرح صدر که الم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می یابد شاید انجلاش ازان بوده باوجود
آن تلطف محبت و تفقد حالی از جانب حق باقیست در اقتضای انجلال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت صلعم در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت
ازان قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق
ع گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت **وصل** دیگی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل
و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و تنویه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای آنکسان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گویید و اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است که دعا
کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و توانست که بروی درود
فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا باندازه آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان یصلی

علیه اللهم صل علی محمد صلوة انت لها اهل وهو لها اهل وبارک وسلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی برای برکت
و دعای نبی صلی الله علیه وسلم و اعلان کرد ذکر ترا در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب ترا در آفاق شرقاً و غرباً و
براً و بحراً و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد مستوی و جریان اقلام و انداخت محبت او را در دلهای
مومنین چنانکه راحت می یابند بذکر تو ارواح ایشان و طرب می کنند بسماع ذکر تو اشباح ایشان و مست می شوند
بیاد تو دلها و خوش می گردد بذکر تو زبانها گویا گفت پروردگار تعالی پرستیم وجود ترا همه باتباع تو که همه ترا
می کنند ترا درود می فرستند بر تو و پیروی می کنند طریقه ترا و نگاه میدارند سنت ترا و هیچ فرض نیست از فرایض
نماز مگر آنکه با وی سنتی است پس ایشان تمسک اند در فریضه بامر من و در سنت بامر تو در حقیقت هر دو بامر من واقع است
و گردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فرا یاد می دارند الفاظ منشور ترا و مفسران تفسیر
میکنند معانی فرقان ترا و واعظان میرسانند وعظ ترا و ملوک و سلاطین و فقرا و غربا ایستاده می شوند بر در تو
و سلام میفرستند از بیرون در بر تو و مسح می کنند روی خود را بتراب روضه تو و امید میدارند شفاعت ترا
و شرف تو باقیست تا ابد الآبدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما تاویل کرده اند قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وجعلت قرة عینی فی الصلوة برین معنی که صلوة فرستادن خدا و فرشتگان بر وی و امر کردن حق تعالی مر مومنان را
بدان و تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان حسن هدی و سیرت آن حضرت گذشت صلی الله علیه وسلم

وصل و اتم نعمه و اکمل کمال از جاه و جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت وارد و فایض است بر آنحضرت
چیزی است که متضمن است آنرا سوره فتح که پروردگار تعالی و تقدس در ان خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک
الله نصرا عزیزا بدانکه فتوح و فیوض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا
بر آنحضرت فایض است غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنایم و تقویت دین و تکثیر امت
و شیوع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبایل عرب و طوایف انام فوج
فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره وعده است بحصول
آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین بمعنی پیدا و هویدا که ظاهر و باهر است عزت
و شوکت او در دین و حصول مزید یقین و بمعنی پیدا کننده نیز آمده است یعنی ظاهر کننده عزت
و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و اقوال درینجا بسیار است
بعضی گفته اند مراد چیزیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول مردود است

زیرا اگر نبود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم جاهلیت و وی صلی الله علیه وسلم معصوم است پیش از نبوت و بعد از وی
و مجاز گفته ما تقدم در قضیه ماریه و ما تاخر از ادت امارة زید گفت سبکی این قول باطل است زیرا که نبود قضیه
ماریه و امارت زید ذنب اسلام بر که اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف گفته و بیضاوی نیز در تحت
تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات که توانه که محل عتاب گردد و امام سبکی رحمة الله علیه گفته
که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تحقیق اجماع کرده اند امت
در عصمت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ و در آن از غیر صغایر و کبایر رذیله که حط کند مرتبه ایشان را و از مداومت
بر صغایر این چهار قسم مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغایری که حط نکند مرتبه ایشان را معتزله و بسیاری
از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ماموریم با قتدا بایشان در هر چه صادر شود از ایشان
از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا باشد و امر کرده شویم ما با قتدا به
در آن و تشویه را تجرد تجاسر است بر حضرت انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر نسبت این قول با بیانات
صحیح است محجوج اند بآنچه ذکر کردیم از اجماع و آنهائی که تجویز صغایر کردند نصی و دلیلی ندارند بران بلکه از
همین آیت و امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب ازان و آن جماعت که تجویز کرده اند صغایر غیر
رذیله را این علیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آنحضرت چیزی ازان یا واقع نشده و صحیح آنست
که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبهه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود
خلاف این قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل اجماع صحابه است
که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر و
نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بآنچه میکرد آنحضرت در سر و خلوت
و بر اتباع آن دانند یا نه و کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه
میشناختند و مشاهده می کردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز وجل که تکلم
کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی بود که گفته شده
است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آنرا و تعرض نمی کردم بطلان و ما بیزاریم
و داد خواهیم بسوی خدا از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را حاشا
لله پس نیست مگر در یکدو حرف احیانا نادر و بحقیر پس مناسب نیست ذکر آن در آیه که مشیر است تعظیم را و امتنان
دگر دانیدن آن غایت فتح مبین و معدودن به تعظیم و حمل بر من مخلصت بلاغت این کلام امام سبکی است دم

ورد مقالهٔ زمخشری اندراج کرده است علامه سیوطی در ذیل خود وارد کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است
بیان کرده و زیاده زان و گفته است سبکی در تفسیر خود که تحقیق تأمل کردم درین کلام یعنی آیهٔ لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تأخر وما قبل آن وما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بی آنکه در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد ازانکه افتادم من برین معنی یافتم
ابن عطیه را نیز که افتاده است برین و گفته است که معنی آیه تشریف است باین حکم و نیست در اینجا گناهی
و تحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را در آنچه گفت انتهی و این کلام مجمل است بیانش آنست که خواجگان گاهی
میدهند بعضی خواص از بندگان خود را می نوازند ایشان را و می گویند که بخشیدم ترا و درگذشتم از گناهی که
پیش ازین کرده و مؤاخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی
صادر نشده نه پیش و نه پس و لکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و
بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایت است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر
لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تأخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند بلغا
از اسالیب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت و عفو و توبه چنانکه در نسخ
قیام لیل فرمود علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز در نسخ تقدیم صدقه نزد نجوای
رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و نیز در نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن
و نیز گفته اند هرجا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده ذکر زلتی و خطائی که از ایشان صادر شده
نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه و باز در داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم فتح را مقدم داشت بعد ازان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور
داشت و شیخ عز الدین عبد السلام در کتابی که مسمی است بنهایة السول فیما یستح من تفضیل الرسول
گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم بر سایر انبیا علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر
کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی ازان وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه وسلم
ما تقدم من ذنبه وما تأخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده هیچ یکی از انبیا را علیهم السلام بمثل آن
بلکه ظاهر آنست که خبر نداده و لهذا بوقتی که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطایای خود را و از
هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب میکنند خلایق ازان حضرت صلی الله

علیه

علیه وسلم در تتمیم مبین باید این کار نیست و بیانش آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او فتح مبین و بجای آن
ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز الیس الیقین
شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم وبالله التوفیق ذکر هذا کله السیوطی و یتم نعمته علیک
و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه خصایل و کمالات و کرامات و برکات داخل
است درین کلمه و هرچه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه محاسب اندیشه و خیال
از عد و احصار آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطه آن اجمال مندرج است
و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له + حد فیعرب عنه ناطق بفم [illegible]
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد بین کلمات نزد اهل تحقیق فضایل و کمالات و حقایق و معارف الهی است
حضرت ذو الجلال والاکرام برخاصگان درگاه خود لاسیما انبیا و اصفیا خصوصا بر سید انبیا و سند اصفیا او افاضه فرمود
و الا آنچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس از این تمثیل و تنظیر نماینده و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمام نعمتها
دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و مثمر فوز و فلاح
هدایت امم که نهایت بعثت و ارسال است و دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز متضمن صلاح عالم
و انتظام کارخانه وجود است و فرمود یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطا رحمه الله علیه جمع کرده
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از فتح مبین که از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای محبت است
اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت تبریه و تنزیه اوست
از جمیع نقایص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجه کامله و هدایت دعوت است بمشاهده و اعلا کردن شان او را بحیثیتی
که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرموده من
یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رمز
است والله اعلم بعد از ان منت نهاد بانزال سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که
تصدیق کردند او را و مدح کرد در آخر سوره بمدح و ثنای اصحاب کامل النصاب نبی بتفضیل معیت وی صلی
الله علیه وسلم که نتیجه محبت است و وصف کرده بشدت و غلظت بر کفار و رحمت و ایتلاف بیکدیگر و انتظام
کارخانه دین و ملت بر آنست و گشتند باین صفت مصداق یحبهم و یحبونه چنانکه فرمود در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة
علی الکافرین الآیة و وعده کرده ایشان را بالمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و اینهمه بموجب امتنان و فضل و شرف

صرفت با بقای تو تا ابد با ابد تشریفی در وصول خود و جمال خود و اتصال است تو با تو که ذریت تو اند بر شیخی و
دا زنده تو که بر خلاف ابطر نقیه است و منقطع است از حق ابتر او ست نه تو در حدایق الحقایق مولانا تاج الملة والدین محمد
البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر آیته ما دادیم ترا چیزی بسیار و انواع فضایل بسیار بیرون از حد و بالجمله اقاویل تاویل
اهل رحمت الله علیهم در کوثر بسیار است کسی به نور باطن چیزی دیده اما عالم خلق بکنه کوثر نرسید و جمیع تاویل و تفاسیل
نسبت با جمال حرفیست از دفتری و قطره ایست از نهری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم. وصل و از آنچه دلالت می کند
بر آنکه فضل کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم اتباعات
وی این آیه کریمه است و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون میفرماید ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس
عهد و پیمان پیغمبران را که هر آینه چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس تر باید شما را رسولی که تصدیق کننده است
مر چیزی را که با شما است و این صفت تمام انبیاست که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه
ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت می دهید او را چه داده است و تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم جمهور مفسران بر آنند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه و سلم و نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه ذکر کرده باوی محمد را و گفت باوی اوصاف او را و گرفت بروی میثاق که اگر دریابد
او را ایمان آرد بوی و لا بد چون از انبیا میثاق گرفت از امتان ایشان که تابعان ایشان اند نیز گرفته باشد چون
انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه گرفت بروی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و سلم ایمان آرد بوی
و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون
محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما باشند همچنین تا رسید باهل کتاب
که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت بمدینه قدم آورده تکذیب کردند او را یهود یاد داد آنحضرت این میثاق را
بایشان نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بانکه اگر آنکه اخذ کرد خدای تعالی میثاق را از ایشان باید
که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت
مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق ماخوذ از امم باشد و موید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد
ذلک فاولئک هم الفاسقون و این صفت لایق نیست بانبیا بلکه لایق است بامت و جواب داده شده است که مراد آیه طلب

طریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان محمد صلی الله علیه وسلم نه آنکه اخبار است
بوقوع آن در زمان وجود ایشان بآنکه احکام که بفرض و تقدیر آرند چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک ولو تقول علینا بعض الاقاویل
ومن یقل منهم انی اله الآیات واین مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بنا
کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد
و میثاق گرفت بر تقدیر حیات واجب است بر ایشان ایمان بر اتباع ایشان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی ومن تولی
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت با امم است پس اخذ میثاق بر انبیا در تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل
باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تقدیر حیات
انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا
روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی صلی الله علیه وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول
حق تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است
آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله
علیه وسلم مقدم و معظم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف این تعظیم
مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه وسلم
و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوا او باشند چنانکه فرمود آدم ومن دونه تحت لوائی
و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند او وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند
و نصرت می دادند او را ولهذا فرمود ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی ولهذا عیسی علیه السلام
در آخر زمان بشریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود و آن
حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن درین معنی
تا گمان نبری که درینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا همچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق و تفصیل کرده
است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الایمان والیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه
اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما اتیتکم من کتاب وحکمة و تصریح امیر المومنین علی و ابن عباس
و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد بایشان هم موافقت او بتوقیه
عهد و یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و یا کسی که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده

مثل حبیب نجار وغیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضایل و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در زمان حیات
مشرف شده بودند وانقدر کافیست در بودن انبیا وامم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم و در بودن وی
رسول نسبت بایشان وانبیا علیهم السلام وخود در شب اسری در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا نمودند
بوی پس در انوقت ایمان آوردند خود و اتفاق امت است بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی که
در میثاق گرفتن انبیا برامم خود با یمان و نصرت وی صلی الله علیه وسلم نیز تفضل و شرف آنحضرت است که دیگرانرا
نبود ولیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بران اعز و اعظم است فافهم وبالله التوفیق فصل قال الله تعالی
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض وقال الله فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا
و رسل متفاوت است بعضی افضل اند از بعضی و در بحار است بر معتزله که قایلند بانکه تفضیل نیست بعضی انبیا را بر بعضی
و همه متساوی اند لیس قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که سخن در تفضیل حیثیت نبوت
است نه ابوت و بسا پسر فاضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد وقومی گویند سکوت در مقام اولیست
بعد از نص قرآن که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت تعالی منهم من کلم الله
مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بی واسطه و این آیه نص است در تخصیص
علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در شب معراج بی واسطه
مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که وجه تخصیص در ایان نعت و علیه السلام کلیم مروی شاید چنانکه گویی
کلام نفسی شنید یا از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق العرش رفت و بجای رسید که منتهای علوم
خلایق است و هیچکس آنجا نرسید آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل
خواهد بود از آنچه دیگران را حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که باتفاق
مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه وسلم و گفته اند که درین ابهام از تعظیم فضل و اعلای قدر وست و
مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شواهد است بآنکه وی متمیز و متعین است چنانکه اشتباه نیست دران
و علما گفته اند که تفضیلی که مراد است اینجا انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم سه وجه است یکی آنکه آیات و معجزات
وی اظهر و اشهر و اقوی و ابهر باشد یا امت او ازکی و اعلم و اکثر بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اظهر بود
و فضل ذات راجع است بآنچه مخصوص گردانیده او را بآن از کرامات و اختصاص مراتب علیه از کلام و خلت
یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات پیغمبر ما علیه من الصلوات اکملها و من التحیات
اتمها اظهر و ابهر و اکثر و اقوی و القی است و منصب او اعلی و دولت او اعظم و اوفر و امت او ازکی و اعلم و اکثر بحکم آیه

آیهٔ قرآنی کنتم خیر امة موصوف بخیریت که مفهوم آن شامل جمیع فضایل و کمالات است و ذات او اخص و اکمل افراد صاحبان خصوصیات و کمالات و کرامات او اتم و اشهر و اظهر و درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و ازکی و اطهر و افضل انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعین و حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمام خلایق بطلب شفیع بر آیند و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود ایستادن در مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین بیایند و گویند که انکار من آن است پس در بارگاه عزت رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد ادم من بهترین اولاد آدم و من بزرگترین اولاد آدم نزد پروردگار خود را نزد و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد آدم و بنی آدم مراد بآن در عرف نوع انسان است که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در روایت آمده انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و نزد بعضی استدلال کرده اند بکریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع او بیند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی ذکر انبیا را با صفات حمیده پس از آن گفت مر محمد را صلی الله علیه وسلم اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس امر کرد آنحضرت را باقتدا بتمامه ایشان و لا بد امتثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد و چون بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجمیع آنچه داده شدند انبیا از خصال و کمال پس تحقیق جمع شد در وی هر چه متفرق بود در ایشان پس افضل شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شد باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد و لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند لطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و نیز دعوت آنحضرت رسیده است بالکثر بلاد عالم بیشتر از آنچه از سایر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع بسایر ایشان بدعوت سایر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سایر انبیا و خیر الناس من ینفع الناس و روایت کرده شده در فضایل صحابه که سید است علی ابن ابیطالب از دور پس گفت آنحضرت هذا سید العرب گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب **فایده** و حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده والله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء

ودر حدیث بی بخاری ثبت ومسلم آمده نمیسزد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد
شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز وجل
لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی انبیا ایمان آرند و بعضی را انکار کنند چنانکه فرموده ان الذین یکفرون بالله
ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض الآیة ودر حقیقت تکذیب یک رسول
تکذیب تمام رسل است از جهت اتحاد کلمه اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی را و این یکی فرق
نفند که تکذیب رسل زین قبیل و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد بآنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از
احادیث بوجوه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از آن بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل
بشر و سید ولد آدم است ولیکن واجب است برین قایل که اثبات کند تقدم را و تاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است
والله اعلم و بعضی گفته اند که تفضیل نکنید بر وجهی که تنقیص اهانت مفضول لازم آید و تعصب نزد بعضی گفته اند
که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت برجا واحدند و تفاضیل نیست میان ایشان
و تفاضیل امور زاید است بر آن چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن خالی از خطائی نیست
و تفضیل آنست که بعضی گفته اند تفضیل می کنم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او خصایص
و تعرض نکنم در تفضیل بر بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت
کرامات زیرا که هر یکی بذل کرده جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدا تعالی بآن کثر از آن خاتم و بعضی گفته اند که ما اعتقاد
کنیم که خدا تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفضیل تفصیل را از خود و این صحیح
است زیرا که ما تفضیل تفصیل را از خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلایل قاضی
ابن ابی جمره بجیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است و در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت
و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب می گفته است یعنی امام فخر رازی میفرماید که افضلیت نیست بر
یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند و یونس را در قعر دریا فرود آوردند و باین جهت من قریب بخدا باشم و وی دورتر پس
از اثبات فضیلت من بروی لازم می آید حق سبحانه را جهت و مکان اثبات میکند پس اگرچه مرا بر سبع طباق بردند
و حجب خرق کردند و یونس را در قعر بحر انزال نمودند نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و در الفضایل و کمالات
دیگر ثابت است فضل بر انبیا و بر یونس که فضل بر جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة یعنی
امام مالک رضی الله عنه نیز مرویست و از امام الحرمین نیز محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت
اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم که جهات نسبت بوجود وی برابر اند بلکه بجهت فضل علو اعلی بر سفل ادنی و ترک

و شرف آن عالم نسبت باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر ویشان بمکانت میکنیم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید
بمکانت که مفهوم میگردد از دی قرب مکانی فلیتامل **وصل** سائر فضل بشر بر ملک که جمهور اهل سنت و جماعت برانند مشهور
باین تفصیل گفته اند خواص بشر که انبیا اند صلوات الله و سلامه علیهم افضل اند از خواص ملایکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش
و مقربان و کروبیان و روحانیین اند و چنین تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و عبارت عقاید اینست و رسل البشر افضل
من رسل الملائکة ظاهر اینجا عبارت که مذکور شد رسل ملائکه اند که برکرام با طوائف ملائکه تبلیغ احکام الهی میکنند و تعلیم
می نمایند و عوام البشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند فسقه و فجار را و عصات تخصیص کرده است بدین در شعب
الایمان و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است که سخن کرده اند قدیما و حدیثا در ملائکه و بشر پس رفته اند در دنیا
بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه و اولیاء بشر افضل اند از اولیاء ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت
و جماعه برای آن گفته اند که بعضے از اشاعره بتفصیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل
این مذهب و شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است همین است و عبد الله حلیمی نیز باینجانب است و از کلام امام غزالی
در بعضے مواضع نیز مفهوم می گردد و بعضے برآنند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر
افضل مراد اهل سنت بافضلیت کثرت ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم گفته اند و از شیخ
تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیست و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر یکی را در مدت عمر مسئله افضلیت
بخطور نگردد لا نفیا و لا اثباتا امید میدارم که مسئول نگردد روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله فضیلت ملائکه و بشر کرده و
دلایل طرفین در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضے از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او روح الامین و خوانده
و مظهر علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل اند از سایر ملائکه و در سایر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و رسل
افضل اند از سایر انبیا و در رسل نیز افضل اند بعضے از بعضے و محمد صلی الله علیه و سلم افضلست از جمیع انبیا و رسل
فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه و سلم افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و اکرمین و
علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین و در عدد انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث
ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیا فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله
چند اند رسل فرمود سیصد و سیزده و از انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و
ذکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضے انبیا را بر تو قصه
خوانده ام و بعضے را نخوانده ام از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین

نخوانده اند و در دل این مسکین چنین می افتد که این معنی در وقتی است که این آیة نازل شد و در اوقات دیگر قصه انهما را
نخوانده اند نیز خوانده باشند و سر در آنست که احوال محبان خود را حبیب خود نگوید و احوال ایشان را از وی پوشیده
نماید لا یخفی والله اعلم و فضل اعظم و اعلی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامات و مکانات رسول خود صلی الله علیه وسلم
در کتاب مجید قصه اسری است و معنی و تدلی در سوره سبحان الذی و والنجم که منطوی است و مشتمل است بر اعظم قدر
و منزلت و علو درجت و قرب و مشاهده آیات و عجایب قدرت وی جل و علا و از آنجمله حفظ و عصمت اوست از اعدا
خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانکه فرمود والله یعصمک من الناس و بود آنحضرت صلوة الله علیه السلام که حراست
می نمودند اصحاب وی رضی الله عنهم ازو و احتراز و اجتناب می نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت
بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک
الآیة و این در مبادی ایام هجرت و خروج برای آن بود چنانکه قصه آن مشهور است و قول وی تعالی الا تنصروه فقد نصره الله
دفع کرد حق سبحانه از وی صلی الله علیه وسلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از جمعیت ایشان بر هلاک وی و اتفاق
در امر وی صلی الله علیه وسلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب وی در غار با وجود تحقق
بوجود آنحضرت دران و صرف همت ایشان ازان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود معیت حق سبحانه و این از اعاظم
معجزات و آیات بینات مخصوصه که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الهی تعالی شانه حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسی ع نیز ظاهر شده در وقتیکه بنی اسرائیل برآمد و فرعون دنبال وی کرد و ترسیدند بنی اسرائیل که
یافت ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام کلا ان معی ربی ولیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را اول نظر
بر نفس خود افتاد بعد ازان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصداق اول ما رایت
شیا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیا الا و رایت الله بعده اول طریق جذبست و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره
الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان به بسمله فایده و مراد به قرآن
عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه القرآن بمثانی بجهت
تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرر نزول وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را حضرت حق تعالی برای محمد صلی
الله علیه وسلم و ذخیره کرده آنرا از برای وی و نداده هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه
مثنی مکرر ساخته شده است قصص و وعد وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی به بلاغت

واعجاز وود تسمیه سوره سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا و
وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا واین از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه لیبین لهم پس بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان وفرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود
والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست وباحمر عجم که سرخ وسفید می باشند وقال الله تعالی النبی
اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذ
وماضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده وبعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای النفس وانیعنی در
باب وجوب اتباع ومحبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد وازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح بعد از وی
از جهت کرامت وخصوصیت آنحضرت واز جهت آنکه ایشان ازواج اویند در آخرت ودر قراءت شاذه آمده است که وهو اب لهم
وقال الله تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که ادراک کسی
بکنه آن نرسد وگفته اند که این اشارت است باحتمال وطاقت رویت که موسی تاب طاقت آن نیاورد وآیات قرآنی که
متضمن فضل وکرامت آنحضرت است بسیار است ودر حقیقت قرآن همه بعد از حمد وثنای الهی بیان اوصاف وکمالات اوست صلی الله
علیه وسلم ویکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان واعدای دین نسبت بآنحضرت طعن وتنقیص کرده اند
حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل بر دو دفع آن شده وهمچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی بسبب طعن حبیب او می کند
خود متصدی جواب ومتولی رد وی می گردد ونصرت می کند ودر حقیقت رد وی ابلغ در رد ونصرت وی اقوی وارفع خواهد بود
چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود سبحانه وتعالی وتقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر
ممنون وانک لعلی خلق عظیم وکسیکه باین صفات باشد مجنون نمیباشد وچون دید عاص بن وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم که می بر آمد از مسجد ووی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم ومحادثه کردند واشقیاء قریش نشسته بودند
در مسجد چون عاص بمسجد در آمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده
بود جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستی که دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی برکت
را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدای تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین وچون گفتند ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر
مجنون گفت وتعالی بل جاء بالحق وصدق المرسلین فرمود وما علمناه الشعر وما ینبغی له وچون گفتند لو نشاء لقلنا مثل
هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله وچون
گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق فرمود وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و
یمشون فی الاسواق وچون استبعاد کردند کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون

مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس موجب تونس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث علاوه که ملک
باشد و با اهل ارض بشر و سایر انبیا مرافقه میکردند از نفوس قومیه نفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود
لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم **وصل** در ازاله شبهات از بعضی آیات مبهمات و
موهمات قرآنی که در بادی النظر زیغ و نادانی مشعر بنقص و الخطا در درجه آن حبیب ربانی اند صلی الله علیه وسلم و در حقیقت
از قبیل متشابهات اند و علما آنرا معانی لایقه و تاویلات رائقه کرده راجع و دلیل تحقیق ساخته اند و از آنجمله قول
حق سبحانه و تعالی ووجدک ضالا فهدی که نسبت کرد سابقه ضلالت نبوی صلی الله علیه وسلم در رفع آن هر آیینه
و اتفاق علما است که آنحضرت هرگز پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف و موسوم بضلالت نشده و نخ راه بر جمیع
و ایمان و عصمت است همچنین تمام انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بران ناشی اند و نقل نکرده است هیچ
یکی از اهل اخبار که یکی از انها بنبوت و رسالت و اصطفا و اجتبا رسیدند از موصوف و معروف بوده پیش از ان
بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب نقلست نعم اختلاف در انست که ایا جایز است عقلا یا نه معتزله
برانند که جایز نیست عقلا زیرا که آن موجب تبعید و تنفیر است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند جایز است که حق
تعالی را ز جاده ضلالت بر آورده بهدایت رساینده بمرتبه نبوت رساند ولیکن نقل دلیل کرده است که این جایز بوقوع نیامده و انبیا هم
معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک دران و همه معصوم اند از کفر و معاصی از آنچه موجب نقص و
نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبایر مطلقا و از صغایر بعمد و از استمرار است سهو و نسیان و استمرار غلط و
غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل و در آنچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا سید انبیا و افضل رسل صلوات الله وسلامه
علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و هر که بجانب وی چیزی را ببندد و بسند و بخلاف ادب دم زند
ساقط است در هوه درک اسفل ضلالت از انجا که خبر ندارد وی از دل پاک است و آراسته و پیراسته
آنکه است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال و مجال وصول نیست بلیه به تعلیم و ادب و راحت جاحت
کار ازلی آغاز آمده و ادب ولیکن تربیت و تعلیم و تایید قرآن بتدریج از قوه بفعل می آمد تا آنکه مواعید که از جناب عزت
او را شده در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال الیقین و اطمینان می شد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه میشد و تقدیرات
الهی عز و جل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همین است او در ابتدا در فطرت استعدادات این انواع یافته است به تدریج
و ترتیب ظهور آن از قوه بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است بر حسب تفاوت قرب و بعد که بکسب یافت نه بوجود
می آید و انجا همه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن موقوف بوقت است و در پرده مستور و بتقریب نزول
قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب تهذیب قرآن مر او را صلی الله علیه وسلم نیست که از نقص

بکمال از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم بقاء صفات بشریت و احکام جبلت و جزئیات احکام نفس در حضرت رسالت
می اثبات کنند و آنرا میدارو مشاء صدور بعضے افعال از بی صبری و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت
شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب ازاله آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنے
میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وسلم می کنند بر ذالقه اعتقاد این مسکین ازینجا ان ذوق کم بخته
و قیاس حال وی بر حال دیگران راست نمی آید مصرع او دیگر است و ز آنست که آید بخیال + تبری ازین کلام در باب اخلاق
شریف گذشته است حاجت بتکرار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و ضلال را در تشکیک و تشبیه انداز و
زبان و قت این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق دفع و ازاله آن شبه باشد متحاشی است لیکن چون علما متعرض آن شده
اند و مصلحت در آن دیده اند ما نیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد دیگر
اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضے از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن
موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالے
خطابی و عتابے و سطوتے و سلطنتے و استغنای و استعلای واقع شود مثل انک لا تهدی و لیحبطن عملک
و لیس لک من الامر شیء و ترید زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتے و انکسارے
و افتقارے و عجزی و مسکنتے بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب العبد و لا اعلم ما وراء جدارا
و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و مانند آن بوجود آید ما را باید که در آن دخل نکنیم و اشتراک نجوییم و انبساط ننماییم بلکه بحد خود
سکوت و تحاشی و توقف نماییم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استیلا نماید و بنده نیز
با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از حد ادب بیرون رود و هم
پای بغزد بسیاری از ضعفا و جهلا و تصرفات ایشان است و من الله العصمة و العون و اکنون بدانکه اختلاف کرده اند
در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قوله تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال یعنی نادان از معالم
و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و موید اینست قول وی سبحانه ما کنت
تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی بخواندن قرآن و چگونه دعوت کنی خلق را الی
و بعضی گفته اند که مراد با یمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق لیس از آن
نازل شد فرائض که در نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلے است بشرایع یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قوله تعالی
ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة به سوے بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است
که آنحضرت توحید میکرد و خدا را دشمن می داشت او ثان را و حج و عمره می کرد در زمان جاهلیت و در روایات آمده است که آنحضرت

گفت تشریب نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم او ثان را و پیوسته می دانستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب و
نه تحصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن و ثانی
آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم گم شدم من از جد خود عبدالمطلب در حالت صغر تا نزدیک
بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخرالدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت
را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد بجد خود در راه گم شد و خطاب را مراد الملم نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا
از ضل الماء فی اللبن است و تفسیر که مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب چند کفار پس تقویت
داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین را رابع آنکه عرب سفتی را که تنها در بیابان باشد ضاله می نامند گویا
میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و بی همتا بودی در ان بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان بار داد
میوه ایمان و توحید را و هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بتو در گشتند تو خامس آنکه گاهی مخاطب
ساخته می شود سید قوم و مراد گروه ایشان مراد ان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را
بتو و بشرع تو سادس آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من قسم محب بضلال بسیار قوم
است که گم میگردد از خود و از اختیار خود برنهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنراها فی ضلال مبین و انک لفی
ضلالک القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این را
بر حالت لیلة المعراج حمل میکنند که از دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگونه وحید خواهم و بچه کیفیت ترا حمد
سبحانه بسر آید پس هدایت کرد او را تعالی کیفیت ثنا را که گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی
اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطا و اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریان بر آن حضرت طاری
میشده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاهانیده باشد او را بر ان و تقریر کرده و بر صواب و این کریمه بامتنان
نعمت نازل شده والله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از آن و
هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی فتاد از
اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود اگر نبی بود حفظ و عصمت الهی عز شانه
چنانکه اشارت می کند بان قول وی سبحانه و ان کادوا لیفتنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن
منتقش ساخت وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد ضلال وست نه ضلال قوم وی تاسع آنکه
یافت ترا متحیر در بیان چیزی که فرستاده شد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن را چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه و فرمود
انزلنا الیک الذکر و این وجه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی که گفت فرمود قصد کرده

نکرده ام من در هیچ وقت و حال چیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن مگر دو بار و هر بار باز داشت مرا
پروردگار من بتفضل خود مرا از آن و حایل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم
بهیچ چیز از جنس آن تا آنکه مکرم گردانید مرا خدای تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان
میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا درآیم من بمکه و افسانه در خوابیم و
بشنوم در آن چنان که جوانان در مکه میکنند پس بیرون آمدم از مرعی خود درآمدم بمکه و آمدم خانه را از خانهای آن شنیدم که سرود
می کنند در آن وقت و مزامیر میزنند و لهو و لعب می کنند پس نشستم و نظر کردم در آن پس بگماشت خدای تعالی بر من خواب و بیدار
نکرد مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یکشب دیگر نیز همچنین گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد مرا
پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول حق تعالی و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم و قیل و از آنجمله قول حق تعالی
است و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که بسبب آن شکست پشت آن
صلی الله علیه وسلم تا آنکه احتجاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغایر را بر انبیا صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین باین و ظواهر کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبایر نیز در خرق اجماع و قول بتجویز
کبایر قایل نشود باین هیچ مسلمانی و صواب آنست که هرچه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن
و متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است در آن تاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند
اینجماعه آنرا و چون اجماع بخلاف مذهب ایشان باشد و آنچه احتجاج کردند ایشان بآن محتمل و مأول بود و دلیل بر خلاف
قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن متروک [illegible] و تحقیق
اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مر ثقل اقدار را که می گذشت بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و تخفیف آن باعطاء صبر و رضا بدان و مشهور است که مراد تخفیف اعباء نبوت است که می شکست
پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر ادای حقوق آن پس سهل و آسان گردانید
بنصرت و تائید الهی آنرا بسوی و فرو نهاد از وی اثقال آنرا باعطاء شرح صدر و جمع کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح
صدر و قابلیت عالمگیر بتمامه و کمال خود در ذات بابرکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در حد وجود
ندارد و مکمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک شرف متابعت وی نصیبه از آن حاصل است و اینجا گفته اند الصوفی
کائن باین یعنی از فرق در جمع ایشان خللی چنانکه محجوبان را می باشد و نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضی گفته
مراد از وزر حیرتیست که کرده می بود اشت آنحضرت و گران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام
و قادر نبود بر منع ایشان از آن تا قوی گردانید او را حق جل و علا ببعثت و رسالت و بامر و توفیق امتثال آن فرمود

واتبع ملة ابراهیم حنیفا کذا قالوا مقصود بعثت واجرای شریعت واوامر واحکام الهی است بتوفیق وتایید ونصرة تقویت
وی عزوجل وتخصیص ابراهیم بذکر بسبب خلیل بجهت بیان واقعیت وبعضی گفته اند مراد حفظ وعصمت است از وزر و ذنب
ارشان ونقض ظاهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاده مجاز وظاهر از وضع وزر آنرا طلب عصمت
از سلام آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب در آیه دیگر واقع است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت
در دلیمه حاضر بود که در وی تختی می کردند و دف و مزامیر می زدند پس حق تعالی خواب را بر وی گماشت و از شنیدن آن
بازداشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت وحیرت است در طلب شریعت
تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد بعثت حق جل وعلا شریعت را ونهاد این بار را از پشت جلال وی وبعضی گفته اند که مراد تیسیر
وتسهیل حفظ بار شریعت که تبلیغ کرده شد از آنحضرت وحفظ باری ذنبی است که صعب است برکه آن طبیعت [illegible]
هست که بشکند پشت طاقت او وگفته اند که آنحضرت غم می خورد از امورکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش از نبوت حرام
کرده شد بعدی بعد نبوت پس مغفرت کرد آنرا از او بعد تطیب دگر گذشتن از آنها را وضع آن وظاهر مراد آن قوم که
تجویز کرده اند صغایر را این باشد اما بعد از نبوت پس بلا اجماع بران رفته اند وخوش رفته اند که مراد ذنوب امت است
که ازان باری بود بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه وسلم پس ایمن گردانید حق تعالی او را از عذاب ایشان در
دنیا بقول خود وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وبوعده قبول شفاعت در آن جهان بقول خود ولسوف یعطیک ربک فترضی
والله اعلم واما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر واین آیت عمده ومشهوره است درین مطلب وذکر
درها تاویلات است که ذکر کرده اند از آن را علماء ابن عباس رضی الله عنهما گفته که مراد غفران ذنوب است بر تقدیر وقوع
در فرض آن بامکان عقلی نه وجود فعلی وبعضی گفته اند مراد وقوع آن سهو وغفلت است واین تاویلی است که علم مکی آن
را حکایت کرده وقشیری اختیار کرده وبعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطیئه آدم علیه السلام وما تاخر ذنوب امت که
السمرقندی وگفته اند که مراد بذنب ترک اولی است وترک اولی فی الحقیقت ذنب نیست زیرا که اولی مقابل او [illegible]
اند در اباحت وصواب آنست که این کلام تشریف وتکریم است بی آنکه در اینجا ذنبی باشد وتمامی کلام درین آیه در باب سوم ذکر
فضل آنحضرت آیات قرانی گذشته است قیاس کن برآن قول وی حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین
والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی ووجود اطاعت بمقتضای صیغه امر ونهی بجواب آنست که مراد استدامت
بر تقوی در عدم اطاعت است چنانکه جالس را گوید بنشین تا بیایم نزد تو وساکت را می گوید بسکوت کن تسلیم
کرده می شود ترا یعنی نشسته باش وخاموش باش مقصود تقریر وتاکید است نه طلب آن وبعضی گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیاده خشیت برکت علم ومرتبه وی تا آنکه می بود حال او در ما مضی نسبت بحالی که در وی است در حکم ترک اولی [illegible] فضل پس

کسی که بود او را در ساحت علم و مرتبه ترقی و تقوی تجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر با نبی است و مراد خطاب
امت است و لهذا گفت ان الله کان بما تعملون خبیرا نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و
در حقیقت مقصود تقویت قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است در قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و غرض اظهار تعجب از عناد ایشان
که این آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعالی جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک مما
انزلنا الیک فاسال الذین یقرءون الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
یا غیر وی آنها که میگویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است و لیکن
مراد تعریض بغیر اوست چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را ءانت قلت
للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشته و تنبیه اند سلطان که
کند رعیت را حکایتی توجه خطاب بآن قوم نمیکند بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا بعقوبت کنیم
و چنان کنم در ظاهر خطاب با امیر میکند و لیکن مراد قوم رای دارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکند ثانی آنکه گفته است که
میداند که رسول الهی را شک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نزول وحی و تنزیل و لیکن این چنانست که مرد بپسر خود
میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مولا الغلام عبده و میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مرا که از اقبیل یعنی یقین میداند که وی پسر
اوست و بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای تهییج و تشدید و اینجا حق تعالی میداند که آنحضرت در
شک نیست و لیکن اظهار شک می کند در این برای اقتضاء تعریض و این غیر وجه اول است که مخاطب آنحضرت است و مراد غیر او است
قائم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دل است و مراد آنست که اگر تنگ می آید ترا از آنچه می رسد ترا از کافران
از ایذا و دشمنی و صبر کردن پس آنان را که می خوانند کتاب را از احوال انبیا که چگونه صبر کردند بر ایذا قوم خود و چگونه
عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی مرتب گشت یا این بسبیل فرض و تقدیر است گویا گفت اگر واقع شود ترا شک
و در خیال اندازد ترا شیطان آنرا بر فرض و تقدیر از آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند
کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم
بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهادات با آنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است
هر چیز را که در آن کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک و لهذا
در وقتی که نزول کرد این آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا اشک و لا اسال گفت ابن عباس
بخدا سوگند که شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین ختم الله له بالحسنی

والیقین وحصر علم از شک والتخمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق ویقین است بلکه اینجا است
که بیشتر از معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب بگردد می باشد ولهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی
است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع وهضم در حق خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین واطمینان طلب
بپرس از اهل کتاب باحوال واخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد ومتقاضاء دلائل خاصیتی است در حصول
ولهذا آنحضرت دوست می داشت سوره سبح اسم ربک الاعلی را بجهت کریمه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
وموسی وقصه اخبار تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود ومطلب آنحضرت صحابه را
واعلام نمودن باین قصه با ایشان موید این معنی است وگفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب
است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم واما آنها که میگویند که خطاب در لئن اشرکت در غیر آنحضرت راست از سائر امت
که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است وتقریرش آنست که مردم در زمان شریف وی سه فرقه بودند
مصدقان ومکذبان ومنافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر
بصیغه واحد میباشد وگفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه فرستادیم بر پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وسلم
پس سل اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت وی ونسبت انزال ثابت است مر حق را چنانکه فرمود انزلنا الیکم
ذکرا مبینا وچون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزی که ازاله می کند از ایشان شک را از ایشان بیخ تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق
بقسم ثانی شوند که مکذبان اند وگفت ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین وقول وی سبحانه
والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین یعنی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد
قل یا محمد لمن امتری لا تکونن من الممترین پس آنحضرت خطاب می کند غیر خود را وموید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول آن
که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الآیة فتدبر واما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا
تکونن من الجاهلین واگر میخواست خدا تعالی جمع می کرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفت قاضی عیاض مراد
ازان آنست که مباش جاهل باینکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است بصفتی از صفات
خدا عزوجل وجهل بصفات خدا جایز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه وسلم باینکه تشبه نکند در امور خود
بسمات جاهلان ونیز در آیة دلیلی نیست بر بودن او بر صفتی که نهی کرده است او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده
است بالتزام صبر بر اعراض قوم ومخالفت ایشان وبآن که بیرون نیاید از صبر وثبات تا نزدیک شود بحال اهل
جاهلان را بشدت تحسر وجزع حکاه ابو بکر بن فورک وبعضی گفته اند که این در معنی خطاب امت است یعنی نباشید شما از
جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند ومثل این بسیار است در قرآن مجید وهمچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک

عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است وان تطیعوا الذین کفروا الآیة و همچنین ان شیاً رالیهم علی تقلبک لئن اشرکت لیحبطن
عملک و امثال آن مراد بهمه جا غیر اوست صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی می کند او را بهر چه می خواهد و حالانکه از وی
وقوع نیاید چنانکه گفت ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نراند از پیش خود و نبود
از ظالمان و قول وی سبحانه وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق است بلکه مراد غفلت از قصه یوسف
علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نرسیده بگوش وی صلی الله علیه وسلم و ندانست مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک
من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم آنست که نزغ و وسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه وسلم موجود و لیکن
مراد قصد شیطانست برای وسوسه صرف الهی تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلاً که باعث
گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال بر ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از ادنی نزغ ادنی حرکت است چنانکه
گفته است زجاج پس امر کرد خدا تعالی حبیب خود را که چون فرود آید بروی غضبی بر دشمن مثلاً یا قصد کند شیطان باغرای وی و انداختن
خواطر در دل وی پس استعاذه کند بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بروی
صلی الله علیه وسلم و قدرت نداد بروی که مدلول ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز بهمین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک
الشیطان نسیان غیر نزغ است + و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بآنحضرت در صورت ملک و تلبیس کند بروی نه در
اول رسالت و نه بعد از آن سنت الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است تقاضای این میکند بلکه معلوم می گردد [illegible] را
علیه السلام که آنکه می آید بوی ملک است و رسول خداست یا بعلم ضروری که پیدا می کند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی که ظاهر
می گرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بیره وحی باید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو [illegible] و اما قول
وی سبحانه وما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است دروی
و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد بتمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر و اذکار از
امور دنیا مر تالی را تا در می آرد بر وی وهم و نسیان را در تلاوت وی یا می درآرد بر افهام سامعان از تحریف و تاویل فاسد چیزی را که ازاله
میکند و منسوخ می گرداند آنرا الله تعالی و کشف می گرداند التباس و اشتباه را و محکم و ثابت می سازد آیات او را کذا فی المواهب اللدنیه
و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا چیزی از آن آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه نوم کرد در وادی لیلة التعریس
که این وادی ایست که در وی شیطان است پس معلوم میگردد از آن تسلط شیطان و وسوسه وی بآنحضرت و اگر باشد مر بلال را باشد
رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید
او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس گذشت و این نیز بر تقدیری که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنبیه باشد بر سبب نوم

از صلوة واما اگر تنبیه باشد بسبب التماس جلیل ارادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست هم از قول اشکالی و حاجت بدفع
آن والله اعلم بحقیقة الحال اما قول وی تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی الآیة میگویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ترش روی نمود و اعراض کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و بطلب حق آمده و محل تذکر و خشیت بود
و بکفار که متنحی از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرد و عتاب نمود بر آنچه کرد در
شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نهم صورت عتاب بترک اولی
ظاهر میشود بلکه اگر حقیقت حال این امر معلوم و مکشوف آنحضرت میشد اختیار میکرد اقبال بر اعمی را ولیکن آنچه
آنحضرت کرد از تصدی و تلقی که بکفار بعین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب ایشان اظهار حرص بر ایمان وی بود و کرامت
مسموع و مرغب برای آنست نه معصیت و مخالفت امر و این آنچه قصه خوانده و خبر داده حق سبحانه و عتاب کرد حبیب خود و مقصود
از ان تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام این مقدار و باین مرتبه هم نرسد که بسبب آن
اعراض از مسلم لازم آید انما الابلاغ والسلام پس است وما علی الرسول الا البلاغ و بحقیقت ابن ام مکتوم مستحق تادیب و زجر بود در زیر
وی اگرچه نمیدید ولیکن مخاطبه آنحضرت بکفار میشنید و قدرت اهتمام حضرت بر ایشان در دعوت میشناخت پس اقدام وی
بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ازدحام در مجلس سبب ایذا آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل
ابن ام مکتوم ذنب و معصیت بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه وسلم طاعت و ادای واجب که جای آن بود که در زجر و تادیب ابن ام مکتوم نازل
میشد قرآن چنانکه در جهر بقول نزد رسول و نداء آواز در ورای حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی و صدق نیت وی معذور
داشتند و رفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم است بوقوع تقصیر از رسول
علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت لهم استفهام برای انکار است پس این اذن
منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار عنایت تسلیه و تسکین بتقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب
بسی عزیز و نادر و شعور عنایت و محبت و اکرام است و میگویند الجواب که گردد رسول خدا و چیزی که امر کرده نشده باینها اخذ کرد از پیش خود
و اذن داد منافقان را پس عتاب کرد او را خدای تعالی بر این و جوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که لغیر از تقدم
و وقوع ذنب باشد این عبارتیست دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی یار خود میگوید وقتیکه تعظیم بسیار کرده در
عفو کند ترا خدای تعالی چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عافیت دهد ترا خدای تعالی
بشناس حق مرا و نیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر نه اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی غفر نیست
تقدیم آن برای اظهار عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة الخیل والرقیق
عفو کرد حق تعالی بر شما از زکوة اسب و برده و حال آنکه زکوة مروی از انخیب واجب نشده پس مراد آنست که لازم

لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که میگوید که عفو نمیباشد مگر از ذنب نمی شناسد مواد کلام عرب را و گفته لم
بمعنی عفا الله عنک ای لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که استفهام برای انکار است
آن گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلیت و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذن
اگر بخواهد فرموده است فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر او صلی الله علیه
وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم در مواهب از نفطویه نقل میکند که گفته است رفته اند جماعه که آنحضرت معاتب است بآن حاشا
و حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمی کرد مر ایشان را قعود می نمودند
از جهت نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی و اما قول وی سبحانه و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا
قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات الآیة نیز موهم است بوقوع میل در رکون رسول صلی الله علیه وسلم بجانب کفار و وقوع
عذاب بر وی اگر شدی عذاب و لیکن حبیب حقتعالی نگاه میدارد او را از آن و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله
علیه وسلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بود وی که میل کند
بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت ما و منع کرد که نزدیک آئی برکون خصوصا که بوقوع آید او را توقف
صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
و حفظ اوست و عصمت باطل نمیگرداند اختیار را و ممتنع نمیسازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی ثابت شد
مدعا که ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال التطهیر و تخطیر و تعظیم قدر
آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مراد از انه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر و نظائر و اما قول تعالی در اساری ما کان لنبی ان
یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرة الی قوله عظیم این آیت نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسیران بدر فدا اختیار کرد بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه نه قتل چنانکه
عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود بی آنکه امری از جانب حق سبحانه در آن باشد
و خطا در اجتهاد شریف جائز میدارند و لیکن تقریر وی بر آن جائز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکنند
چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب رض آورده که گفت
چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر و کشته شدند از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد
کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابنای
اعمام و برادران و خویش و قبیله تواند رای من آنست که بگیری از ایشان فدیه تا باشد مارا آنچه بگیریم از ایشان از اموال

باده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت کند ایشان را خدای تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمن که توچه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من رای
ابوبکر نیست رای من آنست که بکشی مر ایشان را لیکن مامور ساز مارا تا بکشیم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند
گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان برادرش را تا بداند خدای تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مر مشرکان را
پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد او را رای من گرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت او
رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نیز دو ایست و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است
ترا و یار ترا تا من هم اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را در گریه درآرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر ازین درخت اشارت
کرد بدرختی که نزدیک بود پس فرستاد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در خونریزی
یعنی مراد اثخان در قتل و جرح است یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست وی افتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا ذلیل
گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید شما کالای دنیا
را که غنیمت و اموال است و میخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و توانائی که در آخرت بیان ترتیب خواهد شد ولولا کتاب
من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود حکم الهی که در آن رفته است که مجتهد را بخطا نمی گیرد هر آئینه میرسید شما را در حق
آنچه گرفتید و اختیار نمودید عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل شدی بر ما عذاب نجات نمی یافت
از وی مگر عمر پس میگویند جماعه که درینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن نمی باشد مگر در وقت صواب لهذا
میگویند که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده شده است بدان
بر سایر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احلت لی الغنائم
انتهی و می خواهد که بگوید لاجرم در غیر آنحضرت است از انبیا علیه وعلیهم الصلوة والسلام و اما آنحضرت را درست است که بکشد
دشمنان را دیگر و فدا از جمله غنائم است و میگویند اما قول تعالی تریدون عرض الدنیا گفته اند که مراد باین خطاب کسیست که اراده
دنیا را میکرد و متمحض است غرض او برای غرض دنیا تنها و استکثار میکند از آن و نیست مراد باین آیه آنحضرت و غالب
اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیه نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول
گشتند مردم بسلب و جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا آنکه ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند ایشان چنانکه در روز احد واقع شد
و نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة و اما قول تعالی ولولا کتاب من الله سبق اختلاف کرده اند مفسران
در معنای این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمی کرد از من که عذاب نمی کنم هیچ کسی را مگر بعد از نهی هر آئینه عذاب می کردم

شمارد و این لت چنانکه کار اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که آنکه می بود ایمان است ما تقدم کرد و یا کتاب سابق
او سب که مستوجب شده ایشان بوی عفو و صفح را عتاب کرده می شد بر غنایم یا مراد آنست که اگر نه سکه نوشت در لوح
محفوظ که غنایم حلال است وام نه نفی ذنب و معصیت میکنند زیرا که فعل چیزی که حلال است معصیت نمی باشد و لهذا
گفت و می بجا نه در آیه اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب رضی الله
عنهم مخیر گردانیده شده بودند در قتل و فدا و تحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل در رسول
خدا صلی الله علیه و سلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بر آنکه کشته
شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه گفته اند صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و تحقیق واقع
قتل هفتاد کس از صحابه روز احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شده بود پس معصیت نباشد
و بعضی گفته اند که اگرچه مخیر گردانیده شده بودند در فدا و قتل و لیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب کرده شد بر آن و بیان
کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان و لیکن عادی نیست هیچ یکی بعد از آن و اما قول و تعالی و لو تقول
علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین معنی آیه آنکه اگر افترا کردی محمد بر ما بچیزی از اقوال از پیش خود هر آینه می گرفتیم
جانب یمین او را و می بریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدیم او را کنایه است از عذاب چنانکه می کنند ملوک بر کسیکه غضب
کنند و این مبالغه است در صدق وی و کناه داشتن حق تعالی او را از کذب و افترا و لیکن در این آیه اظهار سطوت
و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و تکریم پیغمبر لیکن این ناشی است از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در
حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همانست که سابقا گفته شد که ما را با این نیست
در آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قول و تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم
تفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و
در تحقیق بثبوت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از نبوت توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان و عبادت
آنها را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده و با وجود آن نمیدانست شرایع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان خود در آیه مراد
بقول و تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و اراده ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد و ذکرت با ایمان احکام است
و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از قوم
و انکار و این معنی بعید است از سیاق و سیاق حدیث والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب باب چهارم در ذکر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار به رسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء
اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم

فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه بسیار
است وخاصه انبیا ورسل علیهم الصلوة ومجالس ایشان مصروف بود بذکر حضرت خاتم الانبیا وچون حق سبحانه ذکر ایشان
بحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او را با ایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره واین آیه کریمه دلیل
دلیل است بر صدق آنحضرت که خبر میدهد بکتابت احوال وصفات وی صلی الله علیه وسلم در کتاب یهود ونصاری والزام
ایشان باآنکه اگر مطابق واقع نمی بود موجب نفرت وتکذیب ایشان میشد مر آنحضرت را وبتحقیق دانا ترین شناسا ترین
با احوال آنحضرت وصدق نبوت وی از یهود ونصاری کسی بود که در توریة وانجیل وصف او را خوانده بودند ودر مدینه بهوای
سعادت ملازمت وی ودیدن نشان علامات ظهور وی صلی الله علیه وسلم درین بلده نشسته بودند ووسیله منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر زمان
صلی الله علیه وسلم می بودند ودر انصار که معادات ومخالفت داشتند بجهت وی صلی الله علیه وسلم استفتاح واستنصار می نمودند
می گفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان دمار از روزگار شما بر آریم وپدران ایشان در وقت گذشتن از عالم
وصیت نامها می نوشتند وپسران می سپردند ومی گفتند که سلام ما بآنحضرت وی برسانید وبگویید که ما در اشتیاق تو جان دادیم و
با ایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که
بوجود آنها علم یقینی مشهود وی از رخ بخلاف پدران که علم بآنها بسماع واخبار است ولیکن چون آنحضرت ظهور کرد سابقه شقاوت از ایشان
بر کار شد حسد وعناد وتکذیب نمودند وکفر ورزیدند ودانسته براه کتمان حق رفتند وتحریف وتغییر کتابت دادند بمحبت دنیا وحب ریاست
بدرک اسفل خسارت وشقاوت وذلت فرو رفتند وباوجود تحریف دلایل نبوت پیغمبر ما واعلام شریف وی صلی الله علیه وسلم در کتاب ایشان لایح
لایح است وگفته اند که نام آنحضرت بزبان سریانی مشفح ومشفح بمعنی محمد زیرا که مشفح بزبان ایشان بمعنی حمد است وچون محمد میگویند مر خدا را می گویند شفحا لاها
محمد پیدا وچون نام شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد واحوال وصفات وعلامات وی اما آثار نبوت وی مشرح وزمان بعثت وخروج وی متعین بود ودر زمان
که حضرت بمدینه منوره قدوم آورده عبد الله بن سلام که از احبار وقرای یهود واز اولاد یوسف علیه السلام بود آمد وایمان آورد واز علامات
خروج آنحضرت را آنکه شنیده بود ومنتظر حصول سعادت لقا وتشریف وی بود با ضمیر بود که مشتاق نهایت بودم + لاجرم روی ترا
دیدم واز جا رفتم + وچون بلقای شریف مشرف شد گفت آنحضرت تویی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت نعم فرمود سوگند میدهم
ترا بخدایی که فرستاده است توریة را بر موسی آیا صفت مرا در کتاب خدا یافتی گفت نعم گواهی میدهم که تو رسول خدایی خدا ظاهر وغالب
کننده دین است وغالب کننده دین حق بر همه ادیان براستی ودرستی من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده گفته است
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا براستی ما فرستادیم ترا تا شاهد باشی بر امت بتصدیق وتکذیب وحسنات وسیئات ایشان ومژده
دهنده مطیعان را بثواب وترساننده عاصیان را بعقاب وحرزا للامیین وپناه امیان را که مراد بدان عرب است که اکثر خط وکتابت نمی دانستند
تعلیم وتعلم نداشتند ووی صلی الله علیه وسلم پشت وپناه تمام عالم است تخصیص بعرب بجهت بعثت وی در ایشان ومن قربت ایشان

ازوی باشد و بجهت علوم و انهماک ایشان در جهل و ضلالت و بعد از مقام علم و ہدایت و حرز موضع حصین را گویند که نگاه دارد
از آفات و مراد از حفظ و تحصین امیان است از آفات نفس و غوایل شیطان چنانکه فرمود ہو الذی بعث فی الامیین رسولا منہم یتلو علیہم آیاتہ
ویزکیہم ویعلمہم الکتاب والحکمۃ وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشتن ایشان باشد از عذاب ہلاک و استیصال
مادام که در میان ایشان بود و قولہ تعالی وما کان اللہ لیعذبہم وانت فیہم تتمہ کلام عبد اللہ بن سلام وانت عبدی ورسولی تو بنده
خاص منی که هیچکس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا
متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لیس بفظ ولا غلیظ
نیستی تو درشت خوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر
فرمود واغلظ علیہم و پاسخ آنست که وی صلی اللہ علیه وسلم مجبول است بر طبع کریم محمود و امر بغلظت محمول است بر معالجه خلق و اوجه
آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است والمثبت بکافران و منافقانست و ورود و صفت در ذات وی
موضع است الحب للہ والبغض للہ و فرمود انا الضحوک القتول و در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت ولا سخاب فی الاسواق
و نه فریاد برآرنده در بازارها که عادت نادانان و غافلان است یعنی نرم خواست و بلند نمیکند آواز را و کج خلقی نمی ورزد بمردم
نه در خانه نه در بازارها ولا یجزی بالسیئۃ السیئۃ ولکن یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو میکند و در میگذرد ولن یقبضہ
اللہ حتی یقیم بہ الملۃ العوجاء بان یقولوا لا الہ الا اللہ و از دنیا نمی برد او را خدای تعالی تا زمانی که راست می گرداند بوی دین
کج را بگفتن لا الہ الا اللہ و اثبات توحید و ازالت شرک فیفتح بہا اعینا عمیا واذانا صما وقلوبا غلفا پس میگشاید بوی چشمهای
کور را که نمی بیند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنود حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و در نمی یابند
حقیقت حالی را و در روایتی این زیاده آمده که فریاد نمیکند در بازار و تزیین نمیکند بفحش و گوینده نیست دروغ را ارات
و درست میگردانم او را برای هر صفت جمال جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و میگردانم سکینه و آهستگی و آرامش را لباس
وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و وفا را طبیعت وی و عفو و معروف خلق وی و عدل را
سیرت وی و حق شریعت وی و ہدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست تمام مردم را که بعد از گمراهی نا گردانم
بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی
گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی بعد دلهای مخالف و ہواهای پراگنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین
امتها از کعب احبار نیز همچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه مییابی نعت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم را در تورات گفت همچنین که نوشته است محمد بن عبد اللہ عبد المختار مولده بمکة و مہاجره بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و
لا غلیظ ولا سخاب بالاسواق ولا یجزی بالسیئۃ ولکن یعفو و یغفر و در این روایت مدح امت مرحومه وی صلی اللہ علیه وسلم

نیز آمده است که فرموده است وی شکر گزاران باشند غم و شادی و خوشی و ناخوشی تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند
در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را برای نماز و چون در رسد وقت نماز میکنند اگرچه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف
ساقهای خود و وضو کنند باطراف اعضای خود منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای
ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد از زمزمها اوراد شب
است و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت
و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخرند و سابق یعنی
آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان و می یابم در الواح امتی را که انجیلهای ایشان در
سینهای ایشان است می خوانند آنرا از بر می خورند غنایم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود و این از خواص این امت است
که آسانی کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان غنایم و صدقات بر خلاف امم سابق و چون قصد میکند یکی از ایشان
بدی را و نمیکند آنرا نوشته نمی شود بر وی و چون میکند بدی را نوشته می شود یک بدی و چون میکند نیکی را نوشته می شود ده نیکی
داده شد مر ایشان را علم اول و آخر و میکشند اتباع مسیح دجال را و در بعضی از روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت بعد از
صفت این امت که در آخر زمان باید ذکر کرده و گفت خداوندا گردان این را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت را امت تو نمیکنم
گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس گردان مرا امت محمد پس داده شد موسی را نزد این کلام این دو خصلت که یا موسی
انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام خداوندا راضی شدم
و ابو نعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند
برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان وی را یک نور که میرود
بآن پس خوانده شد محمد صلی الله علیه وسلم و بود مر هر موی از سر و ریش وی نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت
کعب و وی در نیافت که آنمرد خبر از منام خود میدهد ترا که تحدیث و خبر کرده است ای مرد باین حدیث گفت سوگند بخدا که
نیست خبر دهنده مرا این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست
این صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا و گویا که در توریت خوانده آنرا **وصل** اخبار در
سبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور انکار مگر کسی که
توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد همیشه ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت در پیش میگفتند و تکرار میکردند و اولاد خود را تعلیم
می نمودند حلیه شریف او را بیان میکردند و خروج او را و بعث او را تعیین میساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه
خواهد بود و چون مبعوث شد بر راه حسد و عناد رفته گفتند که این آن کس نیست که ما خبر میدادیم از وی و در صفات

شریف وی تحریف می نمودند وباوجود تحریف دتغیر دلایل وشواهد آن در توریت لایح و واضح بود ابوعامر راهب تحقیق در
از دین مسیح کیس از اوس و خزرج وصناعت ترازوی مر آنحضرت را نمود ومولفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه و میر سید الشان را
از دین و خبر میدادند ایشان اورا از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس
امان نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند مثل آن پس از ان بشام رفت و سوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند بصفت
آنحضرت پس بیرون آمد ابوعامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بر ملت حنیفیه و دین ابراهیم و منتظر خروج پیغمبر آخر
زمانم و این ابوعامر تخذ ولی از جمیعان نیز صفات و مشخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت
حنیفه گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا ونقی و صاف و پاک چه شد ای ابوعامر آن
اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف می کردند اورا یهود فرمود آنحضرت دروغ می گوئی
تو ای ابوعامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراناد خدا تعالی دروغگو را وحید طرید غریب پس از ان رجوع
کرد ابوعامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین و ترهب که پیش ازین داشت بعد از ان ملحق شد بشام
و مرد طرید غریب وحید بدعاء آنحضرت که کرده بود ازینجا معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر این ابی عامر حنظله که اورا غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سادات
صحابه شد و قصه تسمیه او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نوکدخدا بود بلکه
همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه حرب کفار در روز احد شنید بطاقت شد فرصت
غسل جنابت نیافته بیرون آمد و برفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکشوف شد که ملائکه اورا غسل میدهند
و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بجهت این را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در بعضے روایات آمده که فرمود
مگر جنب بود و بر دید از زن وی پرسید او را از حقیقت حال را عرض کرد و ازینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل
میفرمایند و امام شافعی و صاحبین با وی خلاف دارند و میگویند غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایره
تکلیف ساقط است و غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشد و امام این قصه حنظله را دلیل
می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در بعضی روایات آمده مگر جنب بود اول دلیلست بر آن اکنون اخباری که از توریت
و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیرها در صفت آنحضرت آمده است نقل کنیم **وصل** پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید
که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد
ولیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان

تحریر توانیت و بعضی میگردد لهذا در توریت بعد از حذف و تحریف و تغیر و تبدیل در جاها که این حقیر از آن استفاده دارد این آیات
در نزد آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تافت از ساعیر و آشکار شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور
و طور سینین گویند که تجلی کرد حقتعالی برو و کلام کرد بموسی علیه السلام و ظاهر شد در وے نبوت او و ساعیر
شد بروے انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد و آن سه کوه است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن است دوم
در مقابل قیقعان است تا بطن وادی و دیگر شرقی آن که متصل قیقعان است شعب بنی هاشم و در وی مولد
آنحضرت است بقول مشهور و ابن قتیبه که از علماء امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة
میگوید که درینجا هیچ غموضی و خفایی نیست بر کسیکه تدبیر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی
خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام بطور سینا و اشراق تعالی از ساعیر انزال انجیل است بر عیسی
و وی علیه السلام سکونت می کرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و باین جهت تسمیه کرده شد
تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت شد که مراد باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت
است که استعلان او از جبال فاران انزال قرآن باشد بر محمد صلی الله علیه وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین
و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و دور نیست آن از تحکم و افترای ایشان گوییم آیا نیست
در توریت که ابراهیم ساکن کرد هاجر و اسمعیل را در فاران و گوییم راه نمایید دیگر ما را بر موضعی دیگر که آشکار است خدا تعالی
از وی و نام وی فاران است و پیغمبری که فرستاده او را خدا تعالی کتابی بعد از مسیح و بنمایید دیگر دینی که ظاهر و منتشر
شده و آشکار گشته مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا میدانید که آشکار او فاش شده دینی در مشارق و مغارب
مثل آشکار او فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت بموسی
علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا می کند و بر پا میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در روایتی
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان او پس میگوید مر ایشان را هر چیز که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
خبر او را که تکلم میکند وی انتقام می کشم از وی و درین کلام دلالت واضح هست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم
زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابناء اسحق اند و برادران ایشان ابناء اسمعیل و اگر این نبی موعود از
ابناء اسحق یعنی اسرائیل باشد از قبیل ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویید که بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل
اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوییم که برین تقدیر دروغ می گردانند شما توریت را زیرا که مذکور است
در توریت که قایم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر از توریت آمده که مثل موسی

قایم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود که موسی مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکد و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین بشارت محمد است صلی الله علیه و سلم که گفته مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی معجزه و تشریع احکام و اجرای نسخ شرایع سابقه و خود چندین دلایل ظاهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمانست محمد است صلی الله علیه و سلم که در ان شک و شبهه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی نهم کلام خود را در دهان وی واضح است که مقصود باین محمد است صلی الله علیه و سلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او کلام خود را و نطق میکند بوی چنانکه شنیده و فرود نمیفرستم بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمی خواند مکتوب را

فصل

اما در انجیل از انچه ذکر کرده است ابن ظفر آنکه گفته است یوحنا که گفت یحیی در ترجمه بشارات انجیل خود از مسیح که گفت من طلب می کنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر را که ثابت ماند با شما تا ابد روح حق است تعلیم میکند شما را هر چیز و گفت پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از و فارقلیط زنده میگرداند برای شما اسرار را و تفسیر میکند هر چیزی را و وی گواهی میدهد برای من چنانچه گواهی میدهم من برای او و من می آرم برای شما امثال را و وی می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قران است که محقق تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط اگر عطا کرد اهل عالم که بکشند او را اگر احباء می کنید و دوست می دارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر که ثابت ماند با شما تا نهایت دهر و این تصریحیست بانکه خدایتعالی میفرستد بسوی ایشان کسی را که قایم می شود در تبلیغ رسالت پروردگار وی و سیاست خلق مقام وی و ثابت شد شریعت وی باقی و مخلد ابد الدهر او پس است همچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اختلاف کرده اند نصاری در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشانرا در معنی مخلص پس مخلص رسولیست که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که هر نبی خلاص کننده است امت را از کفر و شاهد است امر معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشان را فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول یک فارقلیطی گذشته تا فارقلیط دیگر می آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است باحمد ازین گفت ابن ظفر در انجیل از انچه ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت میکند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا که گفته است که این کلامی که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر من است که فرستاده است مرا باین کلام برای شما اما فارقلیط که روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من و تعلیم میکند شما را هر چیز و وی ذکر میکند و پند میدهد شما را چنانکه گفته ام من آنرا برای شما پس ایا است بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدایتعالی نه خدا است و وی تعلیم میکند خلق را هر چیز و تذکیر میکند ایشان را و اما اطلاق پدر این لفظی است محرف و مبدل و ناشناسایت استعمال آن

تردلیل کتاب بین واشارت است به پروردگار سبحانه وتعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکنند بوی متعلم معلم
را که استمداد میکند ازوی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را بابا و روحانیه و همیشه بود در بنی اسرائیل که خود را
که میگفتند نحن ابناء الله از جهه یک سو و فهم ایشان از خدا و اما قول وی میفرستد او را بنام من اشارت است بشهادت محمد صلی الله
علیه وسلم مر او را بالصدق در رسالت و بانچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از انچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه
دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیطا تا نمیرم من چون بیاید فارقلیطا توبیخ و تشدید میکند عالم را بر تخطئه و نمیگوید
وی از پیش نفس خود چیزی لکن شنیده میشود ازوی و کلام میکند ایشان را براه راست و سیاست میکند ایشان را بحق و خبر میدهد
ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهر چه میشنود یعنی از خدا که فرستاده
است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و گفته است که وی
تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را احدی چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم کرده زیرا که وی
تصدیق کرده است او را بر رسالت و پاک گردانید او را و مادر او را از آنچه نسبت کرده اند باایشان امت او و این همه صفات محمد است صلی الله
علیه وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام از مواضع آن
و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث و بغیوب غیر محمد صلی الله علیه وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق
کن محمد را و ایمان آر بوی و بفرمای امت خود را که هر کس از ایشان که ادراک زمان وی کنند ایمان آرند بوی ای پسر بکر بتول
اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر
عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه نیز از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نظیر
بود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و اسلام آورد گفت سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم صفت
ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلایل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی
آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام
حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد صندوقی عظیم را زر اندود و در وی خانها
صغیر بود و در هر خانه دری صغیر پس بگشاد آن صندوق را و در آورد حریر پاره سیاه را و بگسترد و در وی پیکر مردی تصویر کرده
بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مرا و را گیسو است یافته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم
اما نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از ان گشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی
پیکر سفید سرخ چشم بطر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بگشاد
دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره و در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا علی رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم

نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این دست لقیتم نعم او ست
این را که تو در وی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت بسیار گفت والله این آخر نبوت است و لیکن کم نگشتی کردم
تا دید یا علم یا نچه نزد شما است از علم و درین صندوق صورتهای پیغمبر آنست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد
پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذوالقرنین از مغرب
شمس و سپرد به دانیال و اما در زبور در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب پیغمبر آخر الزمان کرده میفرماید فاضت
النعمة من شفتیک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب شدن رود و در تحقیق آب حدیث
مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ
بنه کار نیکو ساز بهترین کارها جبار درخت بلند که دست به وی نرسد نخله جباره ای عظیمة فان شرائعک و سنتک
مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام برو می افتند زیر تو مراد باین هم نور محمد است
صلی الله علیه وسلم و نعمتی که فایض از دولت پیغمبر عربی کلامیست که میگوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است
بروی و سنتی که نموده و ساخته است وی و در کلام قوله تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را در گردنها خود و در قوله فان شرائعک و سنتک نص صریح
او صاحب شریعت و سنت است و ... بر پای می شود بسیفه خود و جبر میکند خلق را بالسیف بر حق و ... ایشان را از کفر
بسیف صلی الله علیه وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام تا لید به پروردگار تعالی و تقدس رب البشر بسید بفرست
کننده سنت را تا معلوم شود مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم بدانند و بخوانند بآنکه مسیح بشر است نه اله دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت
خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و
گفتار و برگزیده است مر او را و امت او را و داده است مر او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود
و تکبیر میگویند با آوازهای بلند در دست ایشان شمشیرها است تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بند میکنند ملوک آن امتها را القیدها و اشراف ایشان را بغلها و در مزمور دیگر آمده است که خدای تعالی ظاهر گردانیده
است از صهیون که مراد بآن مکه است تاج محمود مراد بتاج ریاست و امامت داشته و محمود و محمد صلی الله علیه وسلم و در نزد

دیگر آمده است که وی مالک می شود و جود می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزایر پیش او بر زانوهای
خود و می لیسند دشمنان او خاک را بزبان می آیند او را ملوک با جابار و خراج و در سجده می کنند و سر بر زمین می نهند و فروتنی می کنند
او را امت بفرمان برداری و گردن نهادن خلاص می گرداند و نگین ستم دیده را از کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که
یاری دهی نیست او را مهربانی می کند بضعفا و مساکین و درود فرستاده می شود بروی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه
می اند کرده تا ابد **وصل** همچنانکه در کتب ثلاثه تورات و انجیل و زبور صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور و مزبور است
در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی
و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زائران خانه کعبه و رسیدگان بان مهمان من اند و در
عنایت و حمایت سایه و حفظ و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند انجا گروه گروه ژولیده موی غبار
آلوده آواز بر آرنده بتکبیر لبیک گویان اشک از چشم ریزان و هر کس که بزیارت آنخانه بیاید و مقصود جز زیارت خانه کعبه و وصل
من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشت سزاوار و لایق بکرم من آنست که او را تکریم کنم
و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند قواعد آنخانه بنا و بلند گردانم و بر دست او
عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا میراث باو دهم و متاع از ابد است او آشکارا سازم
و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصد آنخانه کنند تا نوبت پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند
صلی الله علیه وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و وی را از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی
گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آن جماعت کالیده موی غبار آلوده و وفا کننده نذر وی اند
پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعا تو در شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بروی و نسل وی برکات
فایض گردانیدم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برگزیده و برگزیده من باشند و امت او بهترین
امم باشند و از کتاب حیقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من التیمن والتقدیس من
جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشف السماء من بهاء
محمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تضیء نوره الارض و یحمل خیله فی البحر و نیز در کلام حیقوق آمده که ستنزع فی
قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء و این عبارت کنایتست از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت
بکمال و اتمام کار دین و ملت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه
که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود که فرود فرستم بر جبال عرب
نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارهای آسمان

آسمان و دشتها و زمین همه ایمان آرند بر ربوبیت من و رسالت وی و برآیند از ظلمتهای پیران خود و گریزند از آن گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسماء تو تحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام
میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب میگردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت
او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل در داد بیرون آورده ام او را بتربت من که بنام او اتهار را از آتش آغاز کرده ام و نیا
با ابراهیم و ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد بوی و در دنیا در شریعت وی خدا از وی بیزار است و
در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده من که شاد است
بوی نفس من بنده مختار من خواسندی نفس مرا افاضه میکنم بروی روح خود را و فرود میفرستم بروی حکم خود را پس ظاهر می شود
برای امتها عدل او و خنده نمیکند و شنیده نمی شود آواز او در بازارها میکشاید چشمهای کور را و می شنواند گوشهای
کر را و زنده میگرداند دلهای مرده را و میدهم او را آنچه بهیچکس را نداده ام احمد که حمد میگوید خدا را حمدی تازه و ضعیف
گردانیده نمی شود و مغلوب ساخته نمی شود وی و میل نمیکند بهوای نفس و خوار نمیدارد صالحان را که مانند کلاک
ضعیفند قوی میگرداند صدیقان را و وی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هرگز فرو نشیند ثابت می شود
بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و توریت وی منقاد می شود جن و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است
که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام
و قوی گردانیدم ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بکشائی چشم کوران را و برهانی اسیران نفس و هوا را از ظلمات
بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز و نظر کن و خبر ده بانچه می بینی پس برخاستم
و دیدم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل میگوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند
ابن قتیبه که از علمای امت متتبع و متفحص و متصفح کتب سابقه سماویه است می گوید مراد از صاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق یهود
و نصاری پس چرا مراد از صاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه و سلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست او شد صلی الله علیه و سلم
نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت می کردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام تا آنحضرت
و رکوب جمل مشهورتر است از مسیح برکوب حمار و در کتاب شعیا آمده است که تر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار
و تسبیح می کنند و از بالای کوهها ندا میکنند و آیات نند که میگردانند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده می کنند تسبیح او را
در بحر و بر و صفیر میزنند از اقاصی ارض و شتابان می آیند و میگویند با پیهای خود چنانکه می گویند کلکار کل را بپاها مراد آمدن
برای حجت و شتافتن ایشان برای آن و بانگ برآوردن بتلبیه و رمل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب
اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام است باجماع مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت و حجر اسود است

اسلام میکنند او را کنت شعیا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باش ای بنیاد کنده ام اصفهان که نام تو راست بیت
خود را در راه او بی حرمت که راست کرده می‌شود و نو بنیاد دیگر شهر او را او گفت پروردگار تعالی که را شاد شو ای عاقر
نگشته که تسبیح کرده تو بیشتر باشند از اهل من مراد با اهل خدا اهل بیت مقدس سوی داشته باشند از بنی اسرائیل و حاج و عمار مکه
بیشتر باشند از اینها و تشبیه کرده که را بزن بازاینده که خود در روی بخشت مگر اسماعیل علیه السلام و نازل نشد بروی کتاب
بخلاف بیت المقدس که انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب شعیا آمده که حق تعالی مکه گفت سوگند
خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم من
که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال همه از جای خود روند و قلعه‌ها پست شوند و نعمت من از تو زایل
نگردد ای سکینه آگاه باش بنا می‌کنم همچنین سنگهای ترا بجای آرام بجواهر و بکمال میکنم بالای سقف ترا و بر جد و درهای ترا
دور میباشی از ظلم و ترس از ضعف بر سلاحی که صنعت کند صانعی عمل نکند در تو بر خیز و روشن شو که نزدیک رسیده است
نور تو و وقار خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم و همچنین ذکر کرده حرم را که گرگ و بره یکجا بچرند
و از او آبهای و از زیاده برانچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و بالجمله صفات آنحضرت و احوال شریف وی صلی الله علیه وسلم
در کتب متقدمه زیاده از آنست که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای دین تمام شریف او را تغییر و تحریف کردند
با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و صلی اللهم
علی سید الاولین والآخرین و خاتم الانبیاء والمرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین **وصل** مجملا معلوم شد که ذکر شریف
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در کتب سالفه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی است اما اصل
و حسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استکبار و استبعاد در آمده دست تحریف و تغییر و تبدیل در آن دراز کردند اگر اینجا
بعضی حکایات و روایات که متضمن تعیین و تفصیل آنست آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل بحث
کلیه موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و یقین ارباب دین و ذوق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وسلم
و علی آله و اصحابه اجمعین از سر آن نتوانست گذشت ❊ گرچه پیر و دست سخن دوست خوشتر است ❊ ابو سعید خدری از
پدر خود مالک بن سنان که از شهدای احد است می آرد که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینیم با ایشان خدمت
کنم و بودیم ما در آن ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می‌گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد
است بیرون می‌آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرت گاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکنم از آنچه
گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می‌گوید نه تنها یوشع میگوید این سخن را تمام یهود یثرب همی گویند این سخن پس برون آمدم
تا رفتم بر بنی قریظه پس یافتم ایشان را که ذکر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت زبیر بن باطا که از روسای یهود بود تحقیق

طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج پیغمبری و آن در وی و گفت باقی نمانده است از عمران مرد احمد و
این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید که چون قدوم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت
را باین حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر و یاران او از رؤسای یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابع آن او بودند و از
قتاده آمده که بودند یهود که استفتاح می کردند بر کفار عرب می گفتند خدایا زود برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در
تورات تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیره بن شعبه آمده که وی فرا آمد بر مقوقس و وی
گفت مرا او را که محمد علیه السلام نبی مرسل است و اگر میرسد قبط و روم را متابعت می کردند مرا او را گفت مغیره پس از آن اقامت کردم
باسکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یابند از صفت
محمد صلی الله علیه و سلم و بود در آنجا اسقفی که بزرگترین ایشان بود می آوردند نزد وی بیماران خود را پس دعا می کرد این را گفتم
مرا او را خبر ده مرا آیا باقی مانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و
میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که بتحقیق امر کرده است ما را عیسی علیه السلام باتباع وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد
نه دراز است و نه کوتاه در دو چشم او سرخی است نیست ابیض و نه ادم انبوه است موی او می پوشد جامهای درشت
را و کفایت می کند به چه می یابد از طعام شمشیر او بر شانه اوست باک ندارد از هر که پیش آید او را مباشرت می کند قتال را
بذات خود و با وی اصحاب وی اند که فدا می کنند خود را بروی دوست می دارند او را سخت تر از پدران و فرزندان خود و بیرون
می آید از زمینی که در وی درخت سلم است و از حرم بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت می کند بزمین شوره
خرمازار و می پوشد ازار بر وسط ساق خود و می شوید اطراف اعضا را مخصوص میباشد بصفاتی که نبود انبیا را مبعوث
شد هر نبی بقوم خود و مبعوث می گردد وی بتمامه عالم و گردانیده می شود او را تمامه زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید تیمم می کند
و نماز میگذارد چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را بانچه شنید روایت است
از سعید بن زید که برآمد پدر او زید بن عمرو در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت مر زید را از کجا می آئی
گفت از بیت ابراهیم علیه السلام گفت چه میطلبی گفت دین میطلبم گفت برگرد نزدیک است که ظاهر گردد آنچه تو می طلبی در زمین تو و ابن زید بن عمرو
بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبایح مشرکان نمی خورد و تورات را بر قوم نمی خواند و در صحیح بخاری ذکر اوست
و از ابن مسعود آمده که خدای تعالی برانگیخت پیغمبر خود را از برای در آوردن مردی در بهشت و قصه اش آنست که آنحضرت
در آمد روزی در کنیسه و دید یهود را که می خواندند تورات را بر قوم خود و چون رسیدند بصفت نبی آخر الزمان
خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندند از خواندن

گفت آن بار که رسیدند ایشان بذکر نبی آخر الزمان پس باز آمدند از آن پس عشر مران بیمار بر شال کودکی می آمد
و گرفت توریت را و بخواند صفت آنحضرت را گفت این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله بر همین کلمه
جان داد پس گفت آنحضرت اصحاب خود را تجهیز کنید برادر خود را و از ابن عباس آمده که گفت چون قدوم آورد تبع
مدینه را گفت من خراب می کنم این بلده را و گویند که اهل مدینه کشته بودند پسر تبع را برسم غادر بعهدی پس گفت
سامول یهودی و بود در آن ایام اعلم یهود ایها الملک این بلده است که میباشد بسوی او هجرت پیغمبری از بنی اسمعیل مولد
او مکه است و اسم او احمد و این دار هجرت او است و قبر شریف او هم درینجا خواهد بود پس باز گشت تبع بیمن و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی
آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بر وی چهار صد از علماء توریت بوده اند که ترک مرافقت وی گفته عقد موافقت
بر اقامت مدینه بازردی ادراک سعادت صحبت نبی آخر الزمان بستند و تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید
و اموال جزیل داده و کتابی نوشت که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است **شعر**
شهدت علی احمد انه ✦ رسول من الله باری النسم ✦ فلو مد عمری الی عمره ✦ لکنت وزیراً له و ابن عم ✦ و این کتاب را
مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نمود و وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بحضرت وی
برساند و الا نه باولاد او و لا داولاد خود بهر دو سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب
انصاری که آن سرور در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرموده از آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطا اعظم یهود بود گفت
من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آنرا و در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که بیرون آید بارض قرظ و صفت او
چنین است پس تحدیث کرد بان بعد از پدرش هنوز مبعوث نشده بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم و چون شنید که
برآمده است آنحضرت بمکه محو کرد آن کتاب را و پوشید شان نبی و صفت او را صلی الله علیه و سلم و بود نیز یهود در قریظه و نضیر
و فدک و خیبر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خود پیش از آنکه مبعوث شود و می گفتند که دار هجرت او مدینه است و چون
متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب طلوع کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد انکار کردند
و منع کرد ایشان را از ایمان بکر یعنی و حسد و عناد و از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت است که گفت
ساکن شده یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون شب ولادت آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی
در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند ندانیم گفت نظر کنید ای معشر
قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر این امت احمد میان دو شانه او علامتی
است که در وی موهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حالانکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند
بمنازل خود رسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که

نام کرده شده است محمد پس آمد نزد یهود و گفتند زاییده شده در میان ما مولودی گفت ببرید مرا پیش از آنکه شدند
پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد آمنه و بیرون آورد آن حضرت را پس چون دید علامت را در پشت مبارک
او بیهوش افتاد پس با فاقت آمد گفتند چه شد ترا ای تو گفت رفت نبوت از بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست
ایشان و این مولودیست که می کشد ایشان را و هلاک می کند احبار ایشان را یافتند عرب نبوت را شاد
باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند غلبه و سطوت شود مر شما را که برآید از مشرق بسوی مغرب
و مر این حکایت را تتمه ایست که بیاید در ذکر ولادت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و از ابوهریره روایت است که آمد آنحضرت
بیت مدراس را و فرمود بیرون آرید بسوی من آنرا که داناتر است میان شما پس آوردند عبدالله بن صوریا را پس خلوت
کرد با وی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو و بنعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است
ایشان را من و سلوی و سایه کرده ایشان را بغمام که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم و قوم من همه میشناسند
آنچه من میشناسم صفت تو و نعت تو مبین و مسطور است در توریت و لیکن این قوم حسد می کنند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را و امید دارم که
متابعت کنند ترا و اسلام آرند و من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که گفت حاضر
شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را در صومعه اش میگوید بپرسید اهل موسم را آیا هست
در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است بمکه احمد گفتم کیست احمد گفت
ابن عبدالمطلب این ایام است که بیرون می آید وی در آن و وی آخر انبیاست و مخرج او از حرم است و مهاجر وی
بخرمازار و سنگستان و شوره زمین یثرب گفت طلحه پس افتاد در دل من قول راهب پس برآمدم و قدوم آوردم
بمکه و پرسیدم آیا چیزی حادث شده گفتند نعم محمد بن عبدالله الامین دعوی نبوت کرده است و متابعت کرده او را
ابن ابی قحافه پس آمدم بر ابوبکر و خبر دادم مر او را بقول راهب و گفتم آیا متابعت کرده تو این مرد را گفت نعم پس
برد ابوبکر طلحه را نزد آنحضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت که هنگامی که فرستاد حق تعالی
پیغمبر خود را و هویدا شد امر او بمکه و بیرون آمدم من بجانب شام و چون به بصری رسیدم جماعه از نصاری آمدند و گفتند مرا
از حرمی تو گفتم نعم گفتند پس میشناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم میشناسم پس
گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشان را بود و در وی صور و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی در این صور تمثال
صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را در این صور تماثیل پس در آوردند مرا
در دیری بزرگتر از آن دیر و در وی نیز صور و تماثیل از آن بیشتر از دیر نخست پس گفتند نگاه کن آیا می بینی صورت مبارک او را

دیدیم ایشان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و صورت و صفت ابوبکر را راست
ایستاده و وی گرفته بود پای آنحضرت را گفتند شناختی صفت او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهم ایشان را تا بدانم که
نیکو میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گواهی میدهم که او رسول خداست گفتند میشناسی آنکس را که زانوی او را
گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که کشند او را قریش
گفتند والله نمی توانند کشت او را و الله دین وی پیغمبر آخر زمانست غالب می گرداند او را حق تعالی بر همه صلی الله علیه وسلم
و از صفیه بنت حی بن اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزول کرد در قبا رفت پدرم حی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بیگاه در تاریکی شب و باز نیامدند
تا در آمد وقت شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشانرا که ثقل و کسل و غم و اندوه که بالا تر از آن متصور نباشد در آمده
در خانه افتادند و من محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار
غم و اندوه شکسته شده و محزون بودند که ایشانرا فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجا آورند با من توانند کرد
در اثنای این حال عم من از پدر من پرسید اهو هو یعنی آیا این مرد همان پیغمبر آخر زمانست که نعت وی در توریت خوانده ایم پس
پدر ما با عم می گوید نعم والله هو آری اوست گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت پس چه بود
ترا بوی چه میباشد محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام بعداوت اوی گذرانم پس هر دو شقی ازلی بعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک و بعضی از این اشقیا حیله
نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و دستان صیانت حیات فانی ساخته بدرک اسفل قبر رفتند و بعضی
دیگر از علماء و احبار یهود که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام
مبادرت نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر
عالم کثیر المال و نخیل بسیار داشت و صفت آنحضرت را می شناخت غالب بود بر وی حب دین خود همیشه بر آن بود و چون روز احد شد
گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است دیگر گفتند امروز روز سبت است
گفت هیچ سبت نیست پس گرفت سلاح خود را و در آمد در ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز
همه اموال من برای محمد است بکند هر چه خواهد و بدهد هر که را خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال
او را و بود عامه صدقات آنحضرت از آن اموال صلی الله علیه وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت شنیدن
اخبار بعثت تا سیصد سال و روایت دیگر بیشتر از آن مع دیگر ادیان مقصود و مشهور است و اخبار دیگر بسیار است و هذا القدر یکفی
والله المستعان **باب پنجم** در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وسلم که مشترک اند میان وی و انبیاء صلوات الله و سلامه

وسلام علیهم بفضایل وکمالات دیگر تخصیص نموده اوز پروردگار و تعالی وتقدس ومبارک ومناسبت در دنیا وآخرت با وی
صلی الله علیه وسلم هیچ یکی از ایشان نه بدانکه حق جل وعلی جواهر نفوس انسانیه را مختلف آفریده بعضی در نهایت مرتبه صفا وغایت
جودت وطهارت وبعضی متوسط وبعضی در غایت کدورت ونهایت رذالت ودر ترتیب مراتب ودرجات است
متفاوت ونفوس انبیا همه صافتر وجیدتر وابدان ایشان نیز پاکتر از نقصان وسلیم تر از عیب نسبت بسایر
نفوس بشری وبا وجود آنکه همه در دایره کمال داخل واز غیر خود فاضل وکامل در میان ایشان نیز تفاوت وتفاضل است
ومحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه اصح واعدل مزاجا واسلم واتم بدنا واصفا وازکی روحا واکمل واتم خلقا وا
واشرف نورا وهیچ خلاف نیست که وی افضل البشر وسید ولد آدم وافضل الناس منزلة واعلی درجة است وهر چه انبیا
را از کمالات وکرامات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضلتر از آن حاصل با خصایص ومزایا که او را حاصلست
را اما آدم علیه السلام داده شد این فضیلت را که حق تعالی پیدا کرد او را بدست خود ونفخ کرد در وی از روح را وداده شد سید ما صلی
الله علیه وسلم این کمال را که متولی شد وی سبحانه شرح صدر او را وپیدا کرد ونهاد در وی ایمان وحکمت را پس متولی شد از آدم
علیه السلام خلق وجودی را واز سید ما محمد صلی الله علیه وسلم خلق نبوی را واما سجود ملائکه آدم را که در حقیقت بجهت ابداع نور
محمدی بود در جوهر روح وی وابراز آن نور در جبهه وی وتشریف وی صلی الله علیه وسلم بتشریف ان الله وملائکته یصلون علی النبی
اتم واجمعست از تشریف آدم بامر ملائکه بسجود زیرا که در ینجا حق تعالی با ملائکه نبود وخود جایز نیست بودن وی سبحانه
در ینجا اما صلوة وسلام بر محمد صلی الله علیه وسلم وی سبحانه با ملائکه است والا در این فضیلت اشرف واتم واکمل اعلا است
ونیز در سجود از ملائکه تشریف وتعظیم بیش نیست که یکبار واقع شد اما در صلوة وسلام افاضه انوار رحمت واسرار قدس
دایم ومستمر ومتجدد است در جمیع ازمنه وما مورند مومنان باشتراک در آن واما تعلیم اسماء مر آدم را ودیلمی در مسند الفردوس از
حدیث ابو رافع آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم متمثل گردانیده شد برای من امت من در ما وطین وتعلیم کرده
شد مرا اسماء کلها پس چنانکه آدم تعلیم اسماء شد آنحضرت را نیز شد با زیادتی علم بذوات ومسمیات وشک نیست که
مسمیات اعلا است از اسماء زیرا که اسماء برای تبیین مسمیات است ومسمیات مقصود بالذات واسماء مقصود بالغیر و
فضل علم بفضل معلوم است واما ادریس علیه السلام فرموده حق تعالی در حق او ورفعناه مکانا علیا داده شد سید ما محمد
صلی الله علیه وسلم معراج را ورفع کرد او را بمکانی که رفع کرده نشد هیچ یکی جز وی واما نوح علیه السلام نجات داد او را حق سبحانه
کسی که ایمان آورده بوی از غرق وداده شد سید ما محمد صلی الله علیه وسلم این فضل را که هلاک گردانیده نشد امت
او بعذابی نازل از آسمان قال الله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم امام فخر رازی در تفسیر خود مے آرد که اکرام
کرد حق جل وعلی نوح را با آنکه نگاه داشت سفینه او را بر آب وکرد با محمد علیه السلام عظیم تر از آن چنانکه روایت کرده شده

بست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی برکرانه ای نشسته بود عکرمه بن ابی جهل پیش آمد گفت مگر اگر صادقی تو بخوان آن
سنگ را که در جانب دیگر آب است تا شنا کند و غرق نشود و اینجانب بیاید پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و منقلع شد حجر از مکان خود و سیاحت کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بایستاد و شهادت داد برسالت وی
پس گفت آنحضرت آیا بسند کی میکند ترا این عکرمه ایمنه اگر گفت که باز رجوع کند بمکان خود پس شنا کرد سنگ و رفت بهمانجا که بود
شنا کردن سنگ و غرق ناشدن او در آب عظیم تر و عجب تر است از شنا کردن کشتی در آب و غرق ناشدن او که خاصیت چوب است
واما ابراهیم خلیل الله علیه السلام گشت بردی نار نمرود برد و سلام و داده شد سید ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند آن اطفاء
نار حرب و سرد گردانیدن آتش جنگ کافران از وی و چه آتشی است جنگ که هیمه وی سیوف است و زبانه او حتوف و فروزنده
وی حسد و حقد او و روح وجسد است قال الله تعالی کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله هرگاه فروزانید کفار
آتش را برای حرب سرد گردانید او را پروردگار جل وعلا و بسیار خواستند که سرد کنند نور دین را بانکار پس ابا
آورد جبار مگر آنکه تمام گرداند نور خود را و فرو میرانید آتش شرور ایشان را و بستایید برای محمد سرور و ظهور او و یابی
الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و مذکور است که گذشت وی صلی الله علیه وسلم شب معراج بر دریای آتش که حکما آنرا
کره نار مینامند و بسلامت ماند از آن و روایت کرده است نسائی که محمد بن حاطب گفت طفل بودم من پس ریخت
دیگ جوشان بر من و سوخته شد تمام پوست من و برد مرا پدر من بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس ریخت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چیزی از آب دهن مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الباس رب الناس اشف
یافتم گویا هیچ آفتی بمن نرسیده بود و اما آنکه داده شد ابراهیم علیه السلام را مقام خلت داده شد محمد صلی الله علیه وسلم مقام
محبت را مقام محبت بالاتر است از مقام خلت و حبیب محبی را گویند که بمقام محبوبیت رسیده باشد و اختصاص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بشفاعت عام و تحکم در آن مقام اثر محبوبیت اوست و بعضی گویند که آنحضرت جامعست مقام خلت
و محبت را و خلت او اکمل و افضل است از خلت ابراهیم و کلام در آخر باب هشتم در بیان تخصیص آنحضرت بفضائل
آخرت بیاید و آنچه داده شده است ابراهیم صلوة الله وسلامه علیه کسر اصنام را به تبر شکست سید ما صلی الله
علیه وسلم اصنام را که مضبوط بودند در دیوار کعبه باشارت چوبی و این نیست مگر بقوت ربانیه و قدرت الهیه که گفت
جاء الحق وزهق الباطل و داده شد ابراهیم علیه السلام را بنای بیت الحرام و داده شد آنحضرت وضع حجر اسود را
در آن مقام چنانکه در قضیه بنای قریش مذکور است و حجر الاسود نسبت به بیت نسبت قلب دارد نسبت به بدن بلکه سویدای
قلب اوست و آمده است الحجر الاسود یمین الله که استلام کرده می شود چنانکه استلام کرده می شود ایمان
نزد عهود روز قیامت او را چشم و زبان خواهد بود که زائران خود را خواهد شناخت و شفاعت خواهد کرد پس

پس عمل آنحضرت در بشارت بہتر قوی تر و کامل تر از فعل ابراہیم باشد و اما آنچہ داده شده است موسی علیہ السلام از گردیدن
عصا را مار غیر ناطق داده شده است سید ما محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم مانند آن از فریاد کردن و نالیدن چوبی کہ مسجد بود از
فراق آنحضرت چنانکہ قصہ آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود آورده است کہ روزی ابو جہل لعین خواست کہ سنگی بر آنحضرت
بیندازد و خستہ گرداند پس دید بر سر دو بازوی آنحضرت دو اژدہا و دیگر بخت از ترس و داده شده است موسی علیہ السلام ید بیضا
در روشنائی آن کہ می پوشید بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم ہمہ نور بود کہ دیده خیرت در جمال با کمال وی خیره می شد مثل ماه
و آفتاب تابان درخشان بود و اگر نہ نقاب بشریت پوشیده بودی ہیچکس را مجال نظر و ادراک حسن وی ممکن نبودی و ہمیشہ جبین وی
نوری بود کہ انتقال کرد از اصلاب آبا و ارحام امہات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبد اللہ و رحم آمنہ سلام اللہ
علیہم اجمعین **فایده** و قتاده بن النعمان کہ از صحابہ کرام است شبی نماز عشا ہمراه آنحضرت گزارد و شب بسیار تاریک
بود پس آنحضرت شاخ خرمائی بدست وی داد فرمود ہیر این را روشن می گرداند از پیش و پس تو ده گز چون در خانہ
ی منی در وی مار سیاه را بزن آنرا بیرون کن رواه ابو نعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است کہ عباد بن بشر و اسید
بن حضیر کہ در شب تاریک از ملازمت برآمدند و در دست ہر یک عصائی بود پس روشن گشت عصائی کہ در دست
یکے از آن دو کس بود در روشنائی آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصائی کہ در دست دیگری بود روشن گشت و
خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین نور بود و نور از اسمای شریف اوست و بخاری در تاریخ و بیہقی و ابو نعیم از حمزه
اسلمی آورده اند کہ گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان
من تا جمع شدند ہمہ در آن روشنائی و ہلاک نشد ہیچ یکی و انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است کہ آن
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یکی از صحابہ را بدعوت کردن قوم وی فرستاد وی در خواست کرد کہ حجت باشد او را پس
انگشت شریف میان دو چشم وی زد از آنجا بیاض و نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم کہ
مردم برص خیال نکنند چنانکہ در قصہ موسی علیہ السلام نیز آمده بیاض بیضا من غیر سوء پس نقل کرد آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم آنرا بتازیانہ وی و این احادیث اول دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بجاهای دیگر
مانند عصا و تازیانہ این ہمہ جا ذوات و اعضا ایشان نور علی نور یہدی اللہ لنوره من یشاء و اما شگافتہ
دریا برای موسی علیہ السلام شگافتن آنحضرت قمر را اعظم تر از آنست کہ آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است
در عالم سماء و الفرق بینہما واضح و در روایات آمده است کہ در میان زمین و آسمان دریایست کہ آنرا مکفوف خوانند
و دریای زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد نسبت بحر محیط و بر این تقدیر آن دریا منشق شد برای آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم کہ گذشت از آن در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیہ السلام

واما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوات آنحضرت لا تعد ولا تحصی است واما آنچه داده شده است موسی
علیه السلام از تفجیر آب از حجر و برآمدن چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت را انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکمل است
ازان چه حجر از جنس ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست واما آنچه فرمود
حق تعالی وکلم الله موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام
مناجات مر آنحضرت را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات
مر موسی را طور سیناست و مقام مناجات محمد سموات علا واما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت
لسان چنانکه آمده است واخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجائی که نیست
متصور زیاده بران بلکه مانند آن و بود فصاحت هارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است واما آنچه داده شده است
یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی که منقول است در حلیه
شریف وی صلی الله علیه وسلم دریابد که تفاصیل حسن جمال که در صورت با کمال وی مندرجست در هیچ انسانی نبود و هیچ گاه
یوسف علیه السلام را یک حسن جمالی و صباحت و لمعان وجه بود که دیگر انرا نبود اما این ملاحت و جمالی که در صورت
شکل شریف وی بود در هیچ جا نبود صلی الله علیه وسلم قدر حسنه وجماله واما آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا
و تاویل منام مجموع آنچه منقول و معلوم است ازان سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر سجده کنند مر او را دوم
در رویای صاحبی السجن سیوم رویای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم چندانست که از حد عد و حصر
خارجست و کسیکه تصفح کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجایب و سر انجام است که مذکور شود بعض
ازان در محلش واما آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح می کرد آهن نرم میشد و
چوب خشک سبز می شد در دست وی و برگ در می آید و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغر و نزار
و خشک شده مانده بود و نرم گشت پستانهای وی و در یزان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت درین دو
صورت نیز نرم ساختن چیزی سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد
سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت غار را مایل گردانید سر
مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدای تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و
استرواح کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی دران گشت صخره بیت المقدس مثل
خمیر پس بربست براق خود را و تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وسلم واما آنچه

داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سید ما و
سلطان ما صلی الله علیه وسلم مانند آن و زیادت بران اما کلام طیر که فرموده و علمنا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و
تسبیح کرد بر دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسموم و کلام کرد
آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طایری آمده و گرد سر مبارک گردید
و سخنی گفت فرمود که درد ناک ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت بچها او باید باز گرداند بسوی وی بچهای
او را و قصه کلام ذیب با آنحضرت مشهور است اما ریح که واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که می خواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سریع تر بود از ریح او بلکه تیز تر از برق خاطف و
برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برد او را بنواحی ارض و پیغمبر ما پیچیده شده و گرد
آورده شد برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغارب آن را و فرق است میان کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض
اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی
و خواست که بر بندد او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شدند برای
سلیمان و ایمان آوردند با نحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و اما لشکر کرد
جن و انس و طیر و از جنود سلیمان چنانکه فرموده و حشر لسلیمان جنوده من الجن و آنحضرت را ملایکه تا جبرئیل و میکائیل جنود شدند و عدد
طیور از جنود سلیمان عجیب تر آنست قصه کبوتر غار که در ساعت آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و نگاه داشت او را از اعدای
دین و مقصود از جند حمایت و وقایت است تحقیق حاصل شد باسان ترین طریق و اما اعطای سلیمان ملک را که نسزد
بعد وی کسی را سید ما مخیر گردانیده شد میان آنکه پادشاه پیغامبر باشد یا بنده و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوال نیست
مر او را میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی اینچنین ملکی صلی الله علیه وسلم و اما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از
ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی داده شده است سید ما محمد صلی الله علیه وسلم که رد کرده چشم ابو قتاده را که برون
افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امراة معاذ بن عفرا برص داشت پس شکایت
آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران بچوبی که در دست داشت دور کرد حق تعالی برص را از وی نقل کرد این در مواهب
لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلایل النبوة قصه مردی آورده که گفت برسول خدا صلی الله علیه وسلم ایمان می آرم اگر زنده
گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او با ایستاد و ندا کرد یا فلانه پس از قبر آواز بر آمد لبیک
و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیاء موتی از آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز
تسبیح حجر و حصاة بر کف دست شریف و سلام کردن حجر و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن غیب

علیه السلام آنچه می خوردند قوم وی و ذخیره می کردند خبر داد و ثبوت از حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم زیاده از حد حصر
و احصا واقع شده و اما برداشتن عیسی بآسمان آنحضرت را در شب معراج بالاتر از آن بجایی بردند که هیچ کس را نبردند و مخصوص
ساختند بمزید درجات و سماع مناجات در خلوت حظیره قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هرچه تمام انبیاء و رسل
علیهم اجمعین از فضایل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمایل حرکات و سکنات
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحابه بقدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و جوده و نواله و قول این
فضایل و معجزات بود که مشترک است میان انبیاء و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اما فضایل و معجزات دیگر که مخصوص بآنحضرت صلی الله
علیه و سلم که آنرا خصایص وی صلی الله علیه و سلم خوانند بسیار است خارج از حد و عد و حصر و لیکن آنچه ظاهر بود در قید و ضبط علما
مذکور می شود بدانکه خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر از قسم صفات و احوال و معجزات و
بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فایده است و متعلق نیست بدان حکمی الآن و ملکی امری است که گذشته و
صواب آنست که فایده بدان مترتب است اول علم بکمال شریف وی و تحقیق آن بعلوی است که نوعی از کمال است
و عظیم تر و مهم تر آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بدانکه دانسته شود و عمل کرده شود بدان باز از این قسم آنچه مقرر گرد
اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه و سلم از واجبات و حکمت در آن زیادت قرب و درجات است زیرا که تقرب بفرض
اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در بر داشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و مدار ترتیب
مثالی چند آورده می شود مر ابتغای آنرا که کتب قوم حواله کردیم ذکرها فی المواهب چنانکه وجوب نماز ضحی بقول اصح و اصوب خلافت اگرچه حدیث
آمده است امرت برکعتی الضحی و لیکن تحقیق آنست که سنت موکده است و امر استحبابی نیست و مراد بآن نماز نیست که بعد از
صبح بر آمدن آفتاب بلند که آنرا مردم نماز اشراق گویند و صلاة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عایشه ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یصلی سبحة الضحی محمول بر این نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در مسند احمد و
نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع که وتر و رکعتین فجر و رکعتین ضحی و قول
باختصاص وتر بر قول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر همه واجب است چنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود در بعضی
اقوال و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس منسوخ گشته است از ایشان و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه و سلم نیز منسوخ
شد و چنانکه مسواک و در حدیث آمده است که آنحضرت علیه السلام مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون این شاق آمد امر کرده شد بمسواک برای
نماز و احادیث دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بوجوب قطعی نیست قسم ثانی خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حرمت یعنی
احکامی که بر وی صلی الله علیه و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه و سلم و همچنین تحریم صدقه بر قول
صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه و سلم انا لا نأکل الصدقة رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از

از جهت حرمت باشد وبعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت
حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصایص است تحریما او تنزیها وچنانکه تحریم زکوة بر آل وموالی آنحضرت چنانکه در قصه
مقرر شده است **فایده** واز امام ابوحنیفه اباحت آن مرویست در زمان وی وچنانکه اکل چیز بدبوی را چه کریه دارد مثل
سیر وپیاز چنانکه در احادیث آمده است وچنانکه تحریم کتابت وشعر وقول تحریم بر تقدیری صحیح است که مبدا است
کتابت وشعر را وتحقیق آنست که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی آمد بحکم طبع وجبلت وتحقیق این در قصه صلح حدیبیه
بیاید ان شاء الله تعالی وچنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال وچنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج وی
امهات المؤمنین اند وزوجات اویند در بهشت ووی صلی الله علیه وسلم اعز واشرف است از آنکه بنهد نطفه پاک خود را در
رحم کافره وچنانکه تحریم نکاح امه مسلمه واما تسری بامه جایز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص است بوی صلی
الله علیه وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم وبعضی گفته اند که این حکم عام است انبیا را علیهم السلام ومعنا
که اختصاص نسبت بامت مراد است وچنانکه اباحت صلوة بعد العصر وچنانکه جواز ترک راحله با وجود وجوب وچنانکه
صلوة جنازه بر غایب نزد حنیفه ونزد شافعی عام است مر همه امت را وچنانکه صوم الوصال وتحقیق آن در باب
صیام بیاید ان شاء الله تعالی وچنانکه اباحت نظر با اجنبیات وجواز خلوت با اجنبیه درینجا کلام است که بیاید در محلش و
چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن وهمچنین دیگر را در زیادت بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم خلاف است وچنانکه جواز نکاح
بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی نفس خود را وطلب نکند مهر را بی ولی وبی شهود واما از جانب آنحضرت لابد است
از لفظ نکاح وتزوج ومر آنحضرت را جایز بود که تزویج کند زنی را مردی بی اذن او واذن اولیای او وچنانکه نکاح وی با
زن واگر رغبت می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح زنی که شوهر دارد لازم می شد بر وی اجابت وی وحرام می شد بر
دیگری خواستگاری آن زن واگر شوهر داشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی ودرینجا امتحان ایمان وی بود قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وماله وولده والناس اجمعین ولهذا واجب بود در مردی که طعام وشراب
دارد ومحتاج است برای صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج وی وفدا کردن نفس خود را برای وی صلی الله علیه وسلم قال الله النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم ومصداق اینست قصه زید وزینب حاصل این قصه اینست که حق تعالی تزویج کرد زینب را
پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید وآنحضرت صلی الله علیه وسلم
می ترسید از اظهار آن تا ضعفاء الایمان در ورطه هلاک نیفتند پس حق آمد تو از خدا بترس خلاف امر او کن از مردم چه می ترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را وآورد در خانه وبعضی مفسران در این باب سیر را درین مقام کلامی است که لایق نیست
بمنصب نبوت واما تحقیق آن را از زلات مفسران شمرده اند وهمچنین در قصه یوسف علیه السلام با امراة عزیز در قصه

داود علیه السلام مزین او را بر تمام انبیا علیهم السلام اعلی است زان گردانیدن تحقیق آنجا مهر چنانکه صفیه را کرد
رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است بودی گفت اصح وجوب است و در آن جنون بر وی عایت قسم
میان ایشان خیر و اکثر علما خلیفه نیز برین اند و آنچه می کرد بطریق تفضل بود و نه وجوب و در حل جمیع میان او و عمه و
خاله و دو خواهر و مادر و دختر و امر و بنت گفته اند که وجه جمیع این خصائص با تمام نشست که نکاح در حق وی صلی الله علیه وسلم حکم تسری
زنان مردان بمنزله در حکم داده بود و ند مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه خواهد از جاریه
و مانند آن مباح شده. و قتال بمکه و دخول که بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب ابتدا یا یتشاء الله تعالی و از خصائص
آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و بولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود و بود دشنام و لعن و قربت مباح بود
و در قسمت کند اراضی را بیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را اگفت غزالی رحمة الله
علیه که وی صلی الله علیه وسلم قسمت میکند ارض جنت را و ارض دنیا را بطریق اولی و صلی الله علیه وسلم **وصل** و اما
خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نه از قبیل احکام بلکه از قبیل صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی حصر صفات
و احوال باطن که عالم مجلس نمیه آن نرسد و نیز که از ان بعضی صفات ظاهر است که علما عدد خصائص آن نموده ذکر کرده اند و معجزات
همه ازین قبیلست که آنحضرت هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده لیکن آنرا باب جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت
و اکمل وی صلی الله علیه وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را بیشتر از ارواح خلایق پیدا کرده و ارواح
ملکوت را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان
روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده است شعر و کل
ای اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم
و تا آنکه آفتاب روح وی در پرده غیب بود کواکب ارواح انبیا که متنور از نور او بودند ظهور نمودند چون آفتاب
وی ظهور کرد محو و مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان در طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت
کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در بعثت و از جمله فضائل عظیمه
آنست که داده شده است مر او را جوامع الکلم مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و از خواص کلام
ختمی محمدیست چنانکه در باب حلیه شریف شمائل بیان گذشت از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم اول کسی که گرفته
شد از وی میثاق بربیت اول کسی است که گفت بلی در آن روز کما جاء فی الحدیث و از آنجمله آنست که آدم و عالم همه از برای او پیدا
کرده شده اند مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود وی است و نوشته شد اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و با قبها و از آنجمله
که حق تعالی گرفت عهد از انبیا در روی که چون مبعوث گردد وی ایمان بیارند بوی و نصرت کنند او را و ذلک قوله تعالی

واذا اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا گذشت واز انجمله آنست که واقعه ابرو شیر کو جود شریف
در کتب سابقه چنانکه گذشت واز انجمله آنست که در نسب شریف ازدواج زنا واقع نشده و در نسب آن سرور تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا
چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید ان شاء الله تعالی واز انجمله آنست که برگزیده
از بهترین قرون بنی آدم قرنا بقرنا و برون آورده او را از بهترین بهتران قبایل چنانکه در حدیث آمده است که خدا تعالی
برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم
پس منم برگزیده ترین برگزیدگان بهترین بهتران مهتر ترین مهتران باشد صلی الله علیه وسلم و در وقت ولادت
شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم ام مختون مقطوع السره و ناف بریده
وقت ولادت ساجد در واقع نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر که نوری از وی برآمده
که روشن شدند بان کوشکهای شام و میجنبید مهد وی بجنبانیدن ملایکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند که سخن میکرد
با قمر در مهد و میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد واز انجمله سایه کردن ابر است آنحضرت را در گرمی
بلکه در اوقات متعدده واقع شده بخصوص در زمان صغر که همراه عم خود ابوطالب بسفر آمده بحیرای راهب
دید و لهذا سایه نا داشتن در خصایص جدا ذکر کرده اند واز انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح
آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتیکه صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سوم نزد بعثت چهارم
شب معراج واز انجمله شارون جبرئیل است او را در ابتدای وحی بظهر شدن کردن خود تشریف و این از خصایص
شمرده اند گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در ذکر آن بیاید واز انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
عضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قران قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و زبان او را در قول
خود فانما یسرناه بلسانک و نطق او را در ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر وما طغی و وجه او را در قد نری تقلب وجهک
فی السماء و عنق او را در ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک ووضعنا
عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل وعلی واو را بین مسکین گاهی
در درود خواندن اللهم صلی علی روح محمد فی الارواح وعلی جسد محمد فی الاجساد بر یک یک عضو شریف جدا جدا ذکر کرده
و درود فرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرانی افتاد واز انجمله آنست که حق تعالی مشتق گردانیده از اسم خود که محمود است
احمد و محمد تسمیه کرده پیش از وی باین اسم هیچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گفته شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب
است کذا ذکره البخاری فی تاریخ الصغیر واز انجمله آنست که پروردگار تعالی مشتق بیغمبر ساخته او را از طعام جنت

چنانکه در ذکر صوم وصال یاد نمایند و میدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب و
تاریکی آن چنانکه میدید در روز روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه وسلم گذشت و از آنجمله آنست که چون بر
سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر قدمین آنحضرت در سنگ مکه مشهور
است و اثر حافر نعل شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقع است و بود آب دهن آنحضرت که شیرین میگردانید
آب شور را و کفایت می کرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سفید بود و موی نداشت نه متغیر اللون و موی دار چنانکه از مردم می باشد و بعضی این را از خصائص نه شمرده اند در
حدیث استسقا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده میشد بیاض ابطیه و بعضی گفته اند که از
بیاض الابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از کندن موی مکان آن سفید میباشد اگر چه آثار موی باقی مے ماند
و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف می کرد شعر الابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن اقرم خزاعی گفت
که ادا کردم نماز را با آنحضرت و نظر کردم بسوی عفرة ابطیه وی صلی الله علیه وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض غیر
خالص است مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را اعفر و الا اگر خالی می بود مطلق از آثار شعر
اعفر نمی بود و اینچنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا آنچه اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه وسلم آنست که نبود مر ابطین شریف او را
رایحه کریهه بود نظیف طیب الرایحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز
و سمع غیر وی و در خواب میگردید چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و در حضور وی سخن
نمی کردند و می شنیدند و این عزم است بنای عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل است
تمامه انبیا را علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت
تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته بود و حی نشد
بجهت حکمت تشریعیت قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد
این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده ما تثاءب نبی قط و صحیح تر آنکه خمیازه نکرد در بن روایت این از خصائص نباشد
و تایید می کند این را روایت بخاری در صحیح که تثاءب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و شپش در
جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن
از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه از خواب شیطانی و در موضع دیگر
از تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و عجب
و نمی افتاد آنحضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه در آفتاب آنحضرت بجهت علما و

عجب ازین عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل عایشه که خوانده اند آن جمله از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ میان
سنت و فرض نیز خوانند و درخواسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته واجعلنی نورا و چون
آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نباشد و چون مشی می کرد پا دراز قامتان درازتر می نمود از اثبات این و نمی نشست
مگس بر جامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر الزام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی مکید
خون او را الله و ایذا نمیکرد و پیش از تحسین است عبارت توهم و هم او عدم وجود ظلمت زانکه در سبب بعضی احادیث
واقع شده که کان نعلین توسه مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا و از جملهٔ خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب ساخته نمی شدند شیاطین از آسمانها و می در می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای آن جا را و القا می کردند بر کاهنان
که قوی بودند کار ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جهت مناسبتی و علاقهٔ روحانی بود و بآن علاقه کسب میکردند علوم را و از پیش آن و
می افزودند دروغها بران از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود
و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار بسیار شده می گشتند و چون متولد شد حضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ممنوع شده اند و باز داشته شدند از خروج در هر سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه
آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که باسمان بر آید و استراق سمع کند رمی کرده شود به
شهاب که شعله از نار است و هرگز خطا نمی کند بعضی را می کشد و بعضی را روی می سوزد و بعضی را فاسد و تباه می گرداند
اعضا را و فاسد می گرداند عقل را فایده پس میگردد غول که گمراه می کند مردم را در بیابان و این ظاهر نبود پیش از زمان
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر نکرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای مردی صلی الله علیه وسلم
و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود معمر گفت پرسیدم زهری را آیا انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ و
تشدید کرده نشد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم و ابن قتیبه گفته که رجم بود پیش از مبعث آنحضرت
ولیکن بعد از مبعث وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده میشد
آن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از آنجمله آنست که آورده شد او را براق در
شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را برهنه پشت و از اینجا معلوم می شود که انبیا را نیز
براق بود و در روایات همین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آوردند یا هر یکی
را براقی بود بر اندازهٔ شان و قدر مرتبهٔ او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت
جبرئیل علیه السلام براق آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناظر در قول اول است و الله

اسلام در شبا شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بسجد اقصی و بر آورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری
و نگاه داشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر وما طغی و حاضر گردانیده شد برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را
و ملایکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و برد بجایی که سلم هیچکس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس را
بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و رویت و مشرف گردانید
او را در تعالم برویت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملایکه سیر کردند
با آنحضرت آنجا که سیر میکرد و مشی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را سفر مودند که پیش روید پس پشت برای
ملایکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست
که داده شد او را کتاب عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و نوشته و مشغول نشده بمدارست و نه در آمد
بمکتب و از اینجا معلوم می شود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است
و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری
از ملاحده و معطله در اسقاط و تغیر و تبدیل وی راه نیافتند بآن تا در تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغیر و تبدیل و ابطال
در نشدند بر اطفاء نور وی و تغیر کلمه از کلمات
و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و این کتاب عزیز مشتمل
است بر جمع کتب و جامع است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرایع و احکام را کشف آنها بیان نیست
و تمیز آنرا مگر یکی دو تن از اخبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با اینهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام
در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید ان شاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای
دیگر یاد نمی داشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن
میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعه حرف بجهت تسهیل و تیسیر و تشرف
و ترحم و تفصیل و تحقیق سبعه حرف در شرح مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد
تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارق
و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماند از انها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و آمین
است سبحانه و تعالی ازین تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و حفظ
تورات و انجیل را بر انبیا و احبار گذاشت لاجرم رایات بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را جمع کردن در
مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد در تهمت صحابه را پس گفته نشود که چون خدای تعالی

آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه وحشت در بعضی ازنشا فیه گفته اند که دریجا دلیل قویست بر بودن بسمله جزو هر سورت
از جهت اثبات آن در قران والا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر
سر هر سوره با جماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل میان سور چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسماء سور و عدد
آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبه گردد و گردانیدن قران معجز بیان میباین کلام ناس نیز از برای
حفظ اوست تا اگر حرفی زیاده و نقصان کنند متغیر گردد و نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قران نیست و در گمان شدن
مردم بر یاد گرفتن آن و تکرار است بران تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد می گیرند و می خوانند نیز از اسباب حفظ است
تا اگر شیخی مهیب عظیم الشان یک حرف یا یک نقطه تغیر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است مر
قران را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و امن الرسول از کنجها که تحت عرش
است نداد هیچ یکی از پیغمبران را مثل آن و از انجمله آنست که داده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مفاتیح خزاین و تفسیرش
بوی و ظاهرش آنست که خزاین ملوک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم
است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرد و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی و نمیداند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله
علیه وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است
و مبعوث است بجن و انس در ینجا هیچ خلافی نیست و بعضی علما بملائکه نیز گفته اند و بعضی بتمام اجزای عالم گفته و لهذا شهادت
میدادند برسالت وی صلی الله علیه وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار اما نا که مراد اینجا ایصال فیض وجود وی
و اتمام و اکمال آن خواهد بود و تقدم الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اشکال
آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی جز ایشان کسی بر روی زمین نماند
پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر از این اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود
بلکه اتفاق افتاد در ینجا دیثه که واقع شد که بدان منحصر شدند خلق در ین جماعه اما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عموم رسالت
وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که مقصود از عموم بعثت
آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر این عالم را از شرق و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بر احمر و اسود و مراد
با حمر عجم اند و اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی هست در قران مجید هم انا ارسلنا نوحا الی قومه واقع
شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مال

کلام شیخ ابن حجر است و اگر گفته می‌شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه مگر اهل سفینه پس باید
وی و اگر مبعوث نمی‌بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده می‌شدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسل است جواب گفته اند ازین اشکال بعضی که ممکن است که بود
در مدت نوح توحید رسیده باشد تمام مردم را از جهت طول مدت بقاء وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند
شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است که توحید عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی
قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر
وی نیز مبعوث شده باشد و نوح دانست که ایشان ایمان نیاوردند لهذا پس دعا کرد بر هر که ایمان
نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح
منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما ابقای شریعت اوست
تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس تا روز قیامت همچنین خواهد بود در نوح و غیر وی در حصر دانند که مبعوث
شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل اما پوشیده نماند که این راجع بعدم
نسخ شریعت غرای اوست و این خصیصه دیگر است که وی خاتم انبیاست صلی الله علیه وسلم و مقصود درینجا عموم رسالت
است و شمول آن کافه ناس را فقد بر قول بعضی یهود که محمد مبعوث است بعرب خاصه فاسد است و متناقض است چه هرگاه تسلیم
کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه رسول کاذب نمی‌باشد و او خود دعوی کرد که مبعوث است بکافه ناس باید
که صادق باشد و مرجع این کلام بآنست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت
برعب و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه وسلم و بلاد اعدای وی مسافت بیشتر از یکماه
نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و مانا که این خصوصیت
اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگرست و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت
بالفعل او را رعب حاصل میباشد چنانکه بعد از حرب و قتال می‌شود و اما آنکه در دلها رعب ترس و ملاحظه داشته باشند
سامع آنست در انبیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند
در حروب بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران را نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصا در غزوه بدر معلوم
گردد و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وسلم و حلال گردانیده نشده برای
هیچ کس پیش از وی بعضی را نبود اذن در جهاد تا غنائم حلال باشد و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن
جمع می‌کردند انرا و آتشی از آسمان فرود می‌آمد و می‌سوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر

مرین امت مرحومه را و این فضلیت و توسعه و مکرمت و تخفیف مر ایشان را و گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق
شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مایل و متلذذ بدان و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب مشقت و مقاسات
است پس نمیخواهند که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد مر او را و مر امت او را تمام روی
زمین مسجد که جایز است نماز در ان و مخصوص نیست بسجود بموضعی از ان و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان
تیمم است و در شریعتهای دیگر طهارت جز باب درست نبود و همچنین جایز نبود امتان دیگر را نماز جز در اماکن مخصوصه که
کنشت و کلیسای ایشان باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها میگشتند و از کنشت و کلیسا
خود دور می افتادند چکار میکردند و نماز نمی کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا فایده
تفصیلی از علما درین باب نمی یابم جز انکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت می کرد در زمین و میگذارد
نماز هر جا که در وقت آن می در آمد و نقلکرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر
آورده که نماز می گذارد مسیح یکی از انبیا تا میرسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا
خالی از اشکال و اختلال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور است و دیگر انرا
این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین انچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود
ایشان را نماز جز در جایی که بیقین میدانستند طهارت آنرا و این امت را جایز است در انجا که بیقین ندانند نجاست آنرا
نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و همین
قران عظیم که مجموع آن معجزه است و اقل انچه واقع شود بدان اعجاز کوتاه ترین سورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر
یا آیتی که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ
پیغمبری نخواهد بود و قران مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه من و داستان من و داستان
انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند طواف
می کردند مردم آنخانه را و تعجب می کردند و می گفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیا
ام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بتتمیم انبیاست
و شرع او موبد است تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بهتر است از امم تمامه انبیا
و اگر در می یافتند او را انبیا اتباع می کردند و تحقیق این در باب فضایل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذ الله
من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را و خاتمیت وی صلی الله علیه وسلم مستلزم ناسخیت است بلکه

این خصیصه جمیع است واز انجمله آنست که فرستاد خدای تعالی ویرا صلی الله علیه وسلم رحمة للعالمین مراد برحمت اگر هدایت است
مقصود ازین ارسال بکافه خلایق است اگرچه همه اهتدا نیافته باشند در ظلمت شک وارتیاب مانده واگر عام تر
دارند مراد شمول فیض وجود ویست مرتمامه کاینات را بواسطه وجود شریف وی وبیان این در اول باب سیوم گذشت
واز انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیارا باسمای ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابرهیم یا موسی یا داود یا زکریا
یا عیسی یا یحیی وخطاب نکرد آنحضرت را مگر بیا ایها النبی ویا ایها الرسل ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر ودر ندا کردن
باین دو اسم ترحم وتحبب است که مخفی نیست واهل زبان محبت ازین شناسند واز انجمله آنست که حرام گردانیده شد
برامت ندا کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن وآواز
بلند کردن وبگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر وتواضع وخفض صوت ودر تفسیر آمده است که ثابت بن قیس
در گوش وی گرانی بود وجهیر الصوت بود وچون نازل شد این آیت در خانه نشست ودر مجلس شریف نمی آمد
روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آمد پیش ما [illegible] پس بخواندند او را وتفقد نمود
واز سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیت ومن جهیر الصوتم می ترسم که آواز بلند کنم وحبط
کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از اینها نیستی وراضی شد آنحضرت ازوی وفرمود زندگانی میکنی تو
بخیر ومیمیری بخیر بشارت داد او را بجنت وکشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه وذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر [illegible]
انت الله تعالی وهمچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات وحسن ادب دران است که باید ودر نشینند
تا آنحضرت خود برآید وتشریف سازند ودر جای خود کلام در رعایت ادب زیاده برین باید واز انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی
بحیات او وبلد او وعصر او چنانکه گذشت واز انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجمیع اقسام وحی [illegible]
این در باب بعث بایه انت الله تعالی واز انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام وپیش ازوی بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از
حدیث ابن عمر آورده گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل وفرود نیامد بر هیچ پیغمبری ونه بهیچکس دیگر
آید وفرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر می خواهی پیغمبر باش وبنده واگر خواهی پیغمبر باش وبادشاه پس نگاه
کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید وتو چه گوئی پس اشاره کرد جبرئیل علیه السلام بسوی من که تواضع
کن وبنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر وبادشاه باشم سیر میکردند با من کوهها زر کذا فی المواهب اللدنیه
ونزد اسرافیل علیه السلام یکبار در دیدار آمده باشد بروی بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود وصاحب سفر السعادت
می نویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وسلم بهفت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد وعم وی ابو طالب [illegible]

بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی
قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد
که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است روایت
کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة و چون
روز قیامت از همه مهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهور
خواهد بود که هیچ کسی را دران مقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین
مثل این نکته گفته اند و نزد ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا
فخر و بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وسلم حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید چه
معرفتی که بحق او وی دارد کس ندارد و نعمتهای که بوی رسید اصل است بکس نرسیده و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد
یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسی نبود روز روز اوست و شان شان او و بقول خود ولا فخر
اثبات شکر کرد بآنکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و یافته ام آنرا از پیش خود و نرسیده
ام بآن بقوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مرا باین سیادت که نسبت باولاد
آدم حاصل است فخری نیست فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی از قوم
در تفصیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بفنا
و نیستی در احدیت حق است نه بآنچه از آثار وجود و تحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم و بحمد الله
سید اولاد آدم است سید تمامه خلایق است و اکرم ایشان است نزد خدا از تمامه انبیا و مرسلین و ملایکه مقربین از
اهل سموات و ارضین و از انجمله آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تاخر شیخ عز الدین
عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصایص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و نقل کرده نشد که وی تعالی
خبر داد هیچ یکی را از انبیا بمانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگر چه همه انبیا مغفورند و تعذیب انبیا جایز نیست
ولیکن بتصریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
تا از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و بشفاعت در مغفرت ذنوب و رفع درجات
ایشان میکوشد صلی الله علیه وسلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از انجمله آنست که قرین وی اسلام آورد و بیان
این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست
از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملایکه گفتند یا رسول الله ترا هم این حال

محال است گفت نعم و لیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی
گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اکثر بر آنند که مراد
حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از آنجمله آنست که جایز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ماوردی و حجازی در مختصر روضه و قومی گفته اند که نسیان نیز جایز
نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم و همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی
تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و
شرایع و وحی است و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف
واقع کذب است و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم است بیقین
عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وسلم در هر بابی که
باشد در هر چیزی که بود مذهب جمهور علما آنست که نسیان در افعال جایز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس
چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و داد آن امت سعادت اقتدا و بقای حصه بشریت و
احکام جبلت در وی صلی الله علیه وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان افعال و ماهو
حق می شد که باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح از عالم است والله اعلم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بآن خطا
در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در اقتدا و اساری بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه
متردد گردد که در رکعت گذارده شد یا نه فرمود شک از شیطان است و از آنجمله آنست که میت سوال کرده میشود از آن
حضرت در قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو درین مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام
معلوم میشود که امتان انبیاء دیگر مسئول نمیشدند از شان در قبر و استیناس واقع میشود باین کلام میان
قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصایص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را
تمحیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت میبرند کذا قالوا والله اعلم و از آنجمله آنست که جایز است که سوگند خورده
شود برای خدای عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء و غیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام
گفته باید که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم
کذا ذکر فی المواهب اللدنیه و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وسلم
بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن

آنحضرت واز جهت آنکه ایشان ازواج اویند در بهشت و فرمود وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة
الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا برود من عایشه رضی الله عنها را بخواهم
پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که نیز یکی شقی طمع کرد در عایشه صدیقه رضی الله عنها پس
خواندند بروی این آیت و ممنوع شد ازان واین در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانید در آنکه دنیا و زینت
آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست وجدا افتاد ازان حضرت در حل او خلاف
است و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی
و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم امومت در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز
خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است
بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست که آنحضرت حی اند در قبر شریف
و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت را بی تخییر کرد چنانکه
آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تهیگاه او بیاض پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بران قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را
در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند او را که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز ازان قبیل است که در ذکر آن الآن فایده نیست جز علم باحوال
شریف چنانکه در خصایص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا و ازانجمله آنست که حرام بود رویت
اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیت حجاب حرام بود بر ایشان کشف
روی و کفین ست برای حاجتی مانند شهادت و جز آن چنانکه جایز است سایر عورات را افتی به القاضی
و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه و کفین و جایز نیست مر ایشان را کشف
آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در آنچه ضرورتی باشد مثل براز و استدلال کرده است بآنچه در موطا است
که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب
بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و مجا وفی ... ملخصا من المواهب اللدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی

تسلیم کرده که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و
تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف می کردند و صحابه و تابعین سماع میکردند
احادیث را از ایشان و ایشان مسترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین
بمعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امریست مشهور و وجه مقرر است پس
غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست ایا نفی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا انها را داخل
ضرورت سازد قدر بروز و ظهور اشخاص امهات المومنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است
که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم یعنی گروه زنان می کشادیم روی و چون مسلمانان که مرد بودند
میرسیدند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه در هجوم طواف سوال کرد
آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و ارتکاب اکثر مثل قبه
و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در سماع حدیث تواند که در پرده میکرده
باشند و از عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بر روی درع بود سطبر و ظاهر
این در رویت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین
بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند و الله اعلم فتدبر و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده
می شوند بسوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب
علی کرم الله وجهه بر آمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم
انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها میفرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و بخود می چسبانید
بخود و در امام حسن فرمود ان ابنی هذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین
دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر نداشت و سجده دراز کرد پس بعض
صحابه از درازی سجده و گفت مگر وحی آمده بسوی تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس
ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت مباهله ندع ابنائنا هم درینباب است
و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز قیامت مگر نسب من و سبب
من مراد بنسب اولاد است و بسبب ازدواج و لهذا تزوج کرد امیر المومنین عمر بنت فاطمه را بامید داری اتصال
با آنحضرت با این قصه در جای دیگر بتفصیل تمام ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج کرده نشود بر بنات

بر بنات وی صلی الله علیه وسلم یعنی اگر دختری از دختران آنحضرت در نکاح مردی باشد نباید آن مرد را که
بالای وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را
که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت
آمد صلی الله علیه وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر ابی جهل
را و تشنیع بسیار نمایند پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را که داماد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید با ما و نگاه داشت
رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را
و ایذا کنند فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمیشود دختر رسول
خدا و دختر دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس حضرت علی
مرتضی کرم الله وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر
علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم که آزار کنی فاطمه را
که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها ولیکن چون خواستگاری
علت ایذا است جاری گردانیده شد در جمیع بنات فقیر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب
مسجد نبوی که بمدینه است چه بدر است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن
نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را
با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب
الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه
بود کافر نمی گردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان بود پس دید آنحضرت کعبه را و بنا
کرد محراب بمحاذات عین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را حقا و بے شک و
شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند برآمد و نمیتواند او را قدرت نداده اند
که بران حضرت درین باب افترا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رانی فقد رای الحق مراد همین دیدن
در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رانی فی المنام فقد رانی یعنی اگرچه حق تعالی شیطان
را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند

حتی که بصورت پروردگار تعالی وتقدس تواند بر آمد واقرار کرد وبازی داد زیرا که وے سبحانه خالق هدایت و
ضلالت است هر دو در اینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا وبعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام
انبیا را وشیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت
آورده صلی الله علیه وسلم ودر دیدن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند هر صورت
که کسی دید ایشان را دید وبعضی تنگ گرفته وگفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود وبعضی تنگتر ازین گرفته که بصورتی بیند که
آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است عدد مویهای سفید که در لحیه شریف بوده وبه بیست
نرسیده ومیگویند که کسی که پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر رویا بود می آمد ومی گفت آنحضرت را در خواب
دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی وصف می کرد که نبود آنحضرت بران
صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را وی گویند که سند این حدیث صحیح است والله اعلم وکسیکه
با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن بن علی
رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وبعضے اند که دیدن
بصورت خاص وصفت معلومه وی ادراک حقیقت اواست ودر آن ادراک مثال وصواب آنست که جمهور
محدثان برانند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم واکمل است و
تفاوت در حال آئینه است هر کرا آئینه خیال صاف تر وبنور اسلام منورتر رویت او درست تر و
کامل تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است ودر شرح مشکات جمله ازان آورده شده است اینجا
باید دید ودر حدیث مسلم آمده که من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است
که بیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت ومیگویند که در آخرت تمام
امت خواهند دید وامیدوار حصول این دولت اند وجه تخصیص رویت در منام چیست مگر که گویند این رائی
را رویتی خاص وقربی مخصوص باشد وتوانند که بعضی گناهکاران بشومی گناهان خود محروم باشند از
رویت جمال جهانگاه وبعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان وخذلان محفوظ باشد ووجه دیگر آنکه مراد
برویت در یقظه رویت تاویل رویا وصحت اوست یا این مخصوص است باهل عصر وی صلی الله علیه وسلم که نشان
داد که هر که از اهل عصر رویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت نیز مشرف خواهد شد واین معنی آنکه
چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد وگفت از من سرآ عملاز

بملازمت شریعت نمیتوانند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمود من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة و
تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه و بیگاه باین نعمت مشرف
شده اند حال بجائی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است که گفت نرسیده
است بما این از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق سخت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مرد وی
رضی الله عنها باندوه تنهائی بعد از آنحضرت به شش ماه بر قول صحیح و خانه وی همسایه قبر شریف بود و نقل کرده نشده
از وی رویت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از آن نقل خود چنانکه در تحقیق عرے
الایمان از وی و بهجة النفوس ابن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی و شیخ
صفی الدین بن المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن جمره را نقل کرده است که گفت به تحقیق ذکر
کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رآنی فی المنام فسیرانی فی
الیقظة که دیدند آنحضرت را در منام پس از آن دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیاء که مشوش
بودند پس خبر داد آن حضرت ایشان را بکشاد کار و بنمود طریقها را که از آن کشاد حاصل شد و همچنین آمده بی
زیادت و نقصان و گفت که منکر یا تصدیق دارد بکرامات اولیاء یا نه اگر ندارد با وی بحث نتواند کرد به جهد اثبات
کند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد باید گفت این از آن جمله است زیرا که کشف کرده می شود
مر اولیاء را بخرق عادت از اشیاء عدید غریب بر عالم علوی و سفلی که سایر ناس را با آن
راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگویند که شیخ ابو العباس
قسطلانی در آمد یکبار بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد دستگیری
کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود آورده که گفت زیارت می کردم شیخ ترا که شیخ ابو العباس
است و مشایخ دیگر را از صلحا عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس نمود مرا شیخ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مصافحه می کرد مرا آنحضرت بعد از هر نماز و گفت شیخ ابو العباس حران که در آمدم بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یکبار پس دیدم آنحضرت را که می نویسند مناشیر اولیا را بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من
که محمد نام دارد با آن منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی پس فرمود آنحضرت
علیه السلام که او را تمامی است غیر این و امام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب مشاهده میکنند
در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس می کنند از ایشان انوار و استفاده

میکنند فواید و حکایات کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنید در تعقیب
زیارت جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه ازین قبیل حکایات آورده
که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و می آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
در عوارف المعارف از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود
مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
تبه الله تعالی مقام الصدق و الیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی
که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ
جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم
مجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس ما نزده هزار مرد نشسته بود
شیخ علی هیتی در مواجهه شیخ زیرا که مقری بود پس گرفت او را اینکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش
شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیشد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ
از کرسی و ایستاد در پیش دو دست شیخ علی هیتی با دب و تیز می کرد نظر را در روی پس از ان بیدار گشت
شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از جهت تادب و رزیدم
و فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت وصیت کرد بملازمت تو گفت شیخ علی
بردم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در ان روز هفت مرد
از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه
بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در یقظه
مراد را متواتر شده بدان اخبار و حاصل بان علم قوی است که منتفی است از ان شک و شبهه لیکن واقع می شود
مرایشان را در غیبت حس و غموض طرف از جهت ورود حال که ضبط نمیتوانند کرد آنرا عبارت و مراتب ایشان
در ان رویت متفاوت و مستکرد است و گاهی در منام می بینند یا در غیبت حس و آنرا یقظه خیال می کنند و گاهی خیال می کنند
و آنرا حصول گمان می برد بلکه دیدن آن من النوم و الیقظه است نعم ارباب قلوب که همیشه قائم بمراقبه و توجه
خالص اند از کدورات نفسانیه معرض اند از دنیا و اهل آن مطلقا و مشتاق و عاشق جمال شریف او
و دیت میدارد کسی از ایشان که بیرون آید از تمام اهل و مال خود و بیند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چنانکه شیخ
عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصلح کنند بحالم

برکه کلام میکنند در حالت ذوق و انسلاخ از علایق جسمانیه و حکایت می کنند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت اگر
پوشیده شود جمال آنحضرت بچشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام مشاهده حضور
در رعایت سنن و آداب سلوک مناهج او است صلی الله علیه وسلم بطریقه قول وی صلی الله علیه وسلم
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و گفته است سید اصیل در عقب حکایت شیخ ابو العباس مرسی
که این تجویزی است که واقع می شود مانند در کلام مشایخ و مراد آن است که محجوب نیست بحجاب غفلت و نسیان
بجهت دوام مراقبه و حضور و استحضار در اعمال و اقوال و اراده نکردی که محجوب نیست از روح شخص آنحضرت بدیده
سر که آن مستحیل است والله اعلم این خلاصه و اختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است در انکار
رویت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الصدق والیقین و خلصه من کدورات الظن
والتخمین که دوام مراقبه و حضور و استیلای شوق و غلبه محبت در دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتبه ایست
که ارباب طلب و اصحاب سلوک بدان متمتع و محظوظ اند سخن در رویت میرود از صورت و مثال و همچنانکه
جایز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور و متمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه
نیز حاصل گردد و آنچه نایم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه ببیند چنانکه از حکایات بهجة الاسرار
ظاهر می شود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل
عبا پوشیده بحج می آیند و تلبیه میکنند حمل این حال نیز بر مثال و مبالغه در یقین خلاف ظاهر است و تمثیل
ملکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد
و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند ولیکن در بعضی ازو حکم صحابی در داشته باشند و اگر غیبتی از
عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست و نوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت فراجی بر دماغ
و اینجا غیبت حواس باستیلای ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و بالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی می شود و در یقظه نیز می نماید و آن شخص شریف که در مدینه در قبر
اسود دو اسحی است همان متمثل می گردد در یک آن متصور بصور متعدده عوام را در منام می نماید و خواص را در یقظه
و صاحب مواهب خود گفت که هر که تصدیق کرامات اولیا دارد و قایل است بآنکه منکشف میگردد در شان
اشیا در عالم بالای و سفلی مشکل و مشتبه نمی گردد برو وی چیزی ازین باب و امام غزالی
گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند و هر چه آنها را ایک حاصل شود اینهب
بوب والله یقول الحق وهو یهدی السبیل تنبیه اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام حق

است بیشک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه رائی شنود از احکام عمل کند از بکتنه از این شک در رویة بلکه از رای
انکار رائی ضبط مفقود است در حالت نوم کذا قالوا و مراد احکام شرعیه که مخالف قسرار داده است
و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث
که مروی است از حضرت وی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت
تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم او لا د در رویت که در یقظه است بعضی مشایخ
نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصایص آنحضرت آنست که نام نهادن نام
شریف وی میمون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ایستاده کرده می شوند دو بنده در درگاه حق پس امر
میکند حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل و مستحق شدیم ما بهشت را
حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا میدهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند
خورده ام بنفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است
پروردگار تعالی با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی
بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مایده نیست که نهاده شود و حاضر شود بر وی کسیکه نام او
احمد و محمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مایده در وی هر روز دوبار روایت
ابو منصور الدیلمی و نیز آمده که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در ان و آمده که مجتمع
شوند قومی برای مشورت و در ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در ان مشورت و آمده که
هرکرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت کند و به بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی
محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم کاتب حروف یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بالستاده
حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق سلام میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش
دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت نتیجه این تسمیه است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف
و در تکنیه بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلافست خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و تکنیه
منع کرده اند و بعضی افراد را تجویز نموده و این قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است در مذهب
امام شافعی رحمة الله علیه منع است مطلقا و امام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و مذهب ثالث جایز است
مرکسی را که نامش محمد نیست و کسیکه تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم دنوا الاقرب انتهی و از انجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قرارت حدیث
آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بیت کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم می کرد

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه وسلم که مروی و ماثور
است بعد از وی در حرمت در جهت مثل الکلام اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی و بعید که خوانده شود در مکان
عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون می فرستاد و جاریه را
و میگفت میگوید شیخ چه می خواهید شما حدیث یا مسایل اگر می گفتند مسایل می خواهیم زود بیرون آمد از
خانه و تعلیم می کرد ایشان را مسایل و در غیر این روایت آمده است که گفته می فرستاد از درون جواب مسایل را
و اگر میگفتند حدیث می خواهیم می درآمد بمغتسل را پس غسل می کرد و جامه سفید می پوشید و عمامه بر سر
می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب می کرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن
و تبخیر می بود در تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بر آن کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند
که امام مالک این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و به تحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر
تحدیث بر غیر طهارت و بود اعمش که چون بر غیر طهارت می بود تیمم می کرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر
آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و شنیدن حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است
چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قرارة حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که در ین قلب او
بست با آنحضرت و قلب احترام است مر او را و قطع حدیث اوست از جهت غیر او خصوصاً مر فاسقان و مبدعان را
بودند سلف که قطع نمی کردند حدیث را و تحرک نمی کردند و اگرچه ضروری و آفتی میرسید در ابدان ایشان و صبر
میکردند بر آن از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که یکبار حضرت امام مالک را عقرب
هفده بار گزید و وی بجنبید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث نبوی صلی
الله علیه وسلم اگرچه معذور بود در ان و حرکت و قیام بضرورت خود چه گنجایش دارد خصوصاً که منضاف گردد
با آن مالا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت می شد صحبت مر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی
میگشت با آنحضرت یک لمحه و میدید جمال مبارک او را اگرچه لحظه این را در خصائص آنحضرت نوشته اند
گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت بامتداد اجتماع و طول مصاحبت حاصل می گردد و اینجا بیک نظری
و یک لحظه بحصول می پیوست و اینچنین کسی را صحابی می گویند بقول صحیح مختار پس از خصائص داشتن آن
صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت بانبیا علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت با صحابی اینچنین نیست

بلکه اینجا بطول اجتماع حاصل می گردد بقول اصح نزد اهل اصول چندی از خصایص شریعت که ذکر کرده اند مشترک
میان آنحضرت و سایر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان بصورت
و عدم تثاوب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا می شد چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آن حضرت
بر اعرابی بحت می افتاد نطق می کرد بحکمت و در قوت القلوب می گوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای
مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بار یاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصایص
سید انبیا باشد که در انبیا دیگر علیهم السلام نبود و این را خصایص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصایص
نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت ظاهر کتاب و سنت که در جرح و تعدیل ایشان واقع شده پس
سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان چنانکه از سایر روات و حدیث را بانفراد صحابی فرد و غریب
نمی خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان
اگرچه بعضے از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند که ملابست فتنه و وقوع ایشان در آن بخطای
اجتهاد و تاویل بود و نظر می کنند در فضایل و مآثر ایشان در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت
و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس بامواظبت بر صلوة و صوم
و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سالفه
و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل ملت اند و هر که بعد از ایشان است بمرتبه ایشان
نمی رسد و بعضی از علما مثل ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در
جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبایر بوده و کسانیکه
زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرده باحادیث که در فضل آخر امت ورود یافته و بعضی از محدثین گفته اند که
خیریت و افضلیت مخصوص باصحابیست که ممتد بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از
حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است
بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه
یؤمنون بالغیب بآن وجه تفسیر کرده اند و الله اعلم و از جمله خصایص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر فرد باین اختصاص آن
داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت مخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود

رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم ما چون می گذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتیم السلام علی الله السلام
علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت روی آورد بجانب ما و فرمود مگوئید
السلام علی الله زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقایص و آفات و سلام مشتق است از ان
ازان سلام بروی که موهم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که گوید التحیات لله
والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین که چون
این را گفت رسید بر بنده صالح را که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام
بر آنحضرت و دیگران را بالعموم گذاشت و اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است
نیز وجهی دارد و وجه این می گویند که چون در اصل شب معراج ورود بصیغه خطاب بود که از جانب
رب العزة سلام آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد ازان همین صیغه گذاشتند و در کرمانی
شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی گفتند بصیغه غیبت خطاب
والله اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت
و سریان وی در ذراری موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و بالجمله درین حالت از شهود و حضور ازان
حضرت غافل نباید بود بامید ورود فیوض از روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که جواب
کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و شاهد این حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز
میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا
رسول الله من در نماز بودم ازان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول
اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی می شود تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه
صاحب مواهب می گوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه غیر آن که باطل نمی شود و بعضی بر آنند که باطل می گردد و از حدیث
چیزی معلوم نمی شود والله اعلم و از انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چون دروغ گفتن بر غیر او
و هر که دروغ بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی ابدا اگرچه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین
و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر
را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر یابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ایمه او را درین قول و حق آنست که دروغ بر بستن بر آنحضرت
فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است و لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه

اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق است میان شهادت و روایت والله اعلم و از آنجمله آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمدا و سهوا مذهب مختار نیست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام لیس التفصیل است و حق همین اجمال است و از آنجمله آنست که جایز نیست بر آنحضرت
جنون زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیا صلوات الله و سلامه وعلیهم اجمعین تنبیه کرده است
سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از بعضی او جایز است بر حواس ظاهره نه قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکنند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاه داشته شده است
دلهای ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته
است که جایز نیست انبیا را عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور
است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را حاصل شده بود بر روی پرده و برطرف شد و امام فخر رازی
در تفسیر قول حق سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بر وی بکا و نزد غلبه بکا بسیار
میشود آب در چشم گویا سفید شده است به سفیدی آن آب و دلیل صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در
غلبه بکا است نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که وی علیه السلام اعمی شده
بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارکش می انداختند
قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است مرخول
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصا بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود خازن تفسیر از مقاتل
گفته است که نابینا بود یعقوب شش سال تا آنکه گرداند القمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه
بکا است نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکا است و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر
حزن در عمی نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری اصم نبود لیکن بعضی از ایشان اعمی بوده اند والله اعلم و از آنجمله آنست
که هر که دشنام دهد آنحضرت را و تنقیص کند او را بوجهی از وجوه لا بصریح یا بکنایت واجب است قتل وی و در یحیا اتفاق
است اختلاف در آن است که این قتل بطریق حد است تا بالقتل باید کشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت
ردت که توبه باید جست و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیریست که مسلمان باشد و اگر
کافر باشد و اسلام آورد درگذرند و این مبحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست

از آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهرچه می خواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله
علیه وسلم بهرچه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت
وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی پس آن اعرابی منکر شد اتباع
حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد برین که فروخته ام هر که از مسلمانان سوی آمد با اعرابی میگفت
وای بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود
آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم ما ترا ازین گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا در خبر
آسمان آیا تصدیق نکنیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهادت خزیمه را بجای
شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم غیر
محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت مر مردی را که معروف است نزد ایشان
بصدق بر هرچه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر اعرابی بعلم خود و جاری ساخت
شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس در معنی در حکم شهادتین باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد
آنحضرت ام عطیه را که از فضلاء صحابیات است به نیاحت بعد از نزول آیت مبایعت زنان که در آنجا واقع شده است
و لا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره نیست
مرا که من نیز موافقت کنم بایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را
و تخصیص است مر او را در نیاحت آن خاصه و شارع را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهرچه خواهد و چنانکه
رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر ابن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه
ماتم بپوش و سوگ دار بعد از آن هرچه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد ابوبرده نیار را بتجویز اضحیه بعناق جذعه
قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز از قربانی محسوب نیست ابوبرده گفت یا رسول
الله من شتاب کردم در ذبح آن و گفتم که امروز روز اکل و شرب است پس خورانیدم اهل و
عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر عناقی که بهتر از دو گوسفند گوشت است آیا کفایت میکند
از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی و
آن جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت را قبول نفرمود
مرد فقیر ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی
میکنی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در بر دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد

گفت ندارم چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزے که یاد است از قرآن و تعلیم کن او را و مهر
کن آنرا و نسیان شد قرآن مر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص اهل آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس
تب زده شوند از جهت مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج
مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد قطیفه
وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جایز نیست در غیر آنحضرت و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگستراند و از انجمله
آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در محلش بیاید و از انجمله آنست که زمین نمی خورد
جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال تقریبی کشاده بحال درست تا کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند که پسر برادرزاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت
است که اموات را بر سر کار در قبر بزرگان دفن میکنند و خفا نیست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از
حیات و این مخصوص باشد بآنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی
صلی الله علیه وسلم از جهت بقا ترکه وی و ملک وی و بعضی می گویند که صدقه میگردد و صواب همین قول است که صدقه
میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در آن صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می کرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جایز نیست
مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشان موروث نباشند و مراد در قول حق تعالی و ورث سلیمان داود و قول وی
سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز می کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید
سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و هر که بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای
معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که بجسد درین
بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست بجسم جسد شریف دران جواب آنکه در حدیث
آمده است که فسحت کرده می شود در قبر مومن هفتاد در هفتاد درجه چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکن و استقرار آنحضرت
از بقعه قبر جواب آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در آنجا بود و امام تقی الدین سبکی
رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و
تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند دران و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز می کرد در قبر شریف تائید
میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد د بنی
اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق
اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع دارند امت بران جواب آنکه آنحضرت چشید درد موت و مرد بعد ازان
زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز
و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بیرون که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه دران عالم یا بدهد
در ابدانی که حکم ظروف دارد نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و اگر پوسیده شده
و خاک گشته و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گزاردن تقاضای جسد میکند و صفات مذکوره
در انبیا در شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده می کنیم
در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

وحال در انجا بخلاف عادت باشد و تواند که بروایح و نسایم و امثال آن ارتزاق روحانی باشد چنانکه در شان
شهدا واقع شده است پس زنده بودن و رزق یافتن و اگر از طعام نیز هست هم بود عجب نیست چنانکه در حدیث
ویقینی دانا علم و بسیاری شک نیست در ثبوت آن مر ایشان را بلکه سایر اموات را صرح به العلماء و در احادیث
آمده است نماز میکنند و روزه و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست و در انجا تکلیف نیست
این اعمال برای چه میکنند جواب این آنکه عالم برزخ منسحب و جاری است بروی احکام دنیا از اشتغال
اعمال و زیادت اجور و گاهی حاصل می شود عمل نه بر تکلیف بر سبیل تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال
نوافل و تطوعات چنین است ولهذا در بهشت تسبیح میکنند و قرآن مے خوانند و در شان قاری
قرآن واقع شده رتل و ارتق و ازین قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم وقت
فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته که ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی است بر ملک وی قایم است بر
نفقه وی و عقد کرده این را از خصایص شمرده است امام الحرمین که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک وی صلی
الله علیه وسلم و انفاق می کرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت وی بر اهل و خدم و سایر مصارف وی
که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه وسلم و این قول تقاضا می کند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این
زاید است بر حیات شهید و بعضے گویند نیز زوال ملک قول او ما ترکناه صدقه صادق است بعد و تقدیر والله اعلم
و این مبحث حیات انبیا جاری شد و انجرار یافته بتقریب ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر کتاب در
باب وفات النبی و بر ثابت داشتم اگرچه موجب تکرار است و لا باس تا این مسئله موکد و مقرر گردد و از
آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند او را صلوة و سلام زائر روایت کرده است
این حدیث را احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض
یبلغونی عن امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که می گردند در زمین میرسانند مرا از امت من سلام و نزد دا احبا
از بعضی چنین آمده که خدا تعالی را فرشته ایست که داده است قوت سمع از همه خلق پس نیست هیچ یکی از
بندگان که درود میفرستد بر من مگر که میرساند آن فرشته مرا درود او را و از انجمله آنست که عرض کرده می شود
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعمال امت و استغفار میکند مر ایشان را و روایت کرده است ابن المبارک از
سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده می شود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پس میشناسد
آنحضرت ایشان را بسیمای ایشان و اعمال ایشان و در بعضے روایات آمده است که عرض کرده می شود بر من
اعمال امت آنچه نیک است می پوشیم و آنچه بد است عرض می کنم بدرگاه مراد پوشیدن عرض نکردن خواهد بود

گویا سنت الهی جاریست برآنکه اعمال را بعد از عرض کردن تثبیت می نماید وانچه عرض کرده نمی شود محو وساقط کرده میشود از درجه اعتبار فافهم وبالله التوفیق ودر حدیث کعب احبار آمده است که هر بگاه وبیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند وگرد میگیرند آنرا ومیزنند بالهای خود را وچون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون می آید میان این فرشتگان وزفاف میکنند او را وزفاف در اصل بمعنی بردن عروس بخانه زوج ومراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرگاه عزت واز انجمله آنست که منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف اوست چنانکه در حدیث آمده است ودر روایتی منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت وترعه را تفسیر کرده اند بباب وبعضی بدرجه وبعضی بروضه که بر جای بلند باشد ودر حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی الآن بر ترعه ایست از ترع جنت ودر روایت دیگر که منبر من بر حوض منست ودر حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود وعقر موضعی که آب در حوض از انجا در آید ودر تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایتست از آنکه قصد آن وتبرک بدان وملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب ورود حوض نبوی وشرب از زلال حیات فزای اوست وبعضی گفته اند که تواند که این منبر را که سرور انبیا مشرف داشت فردا قیامت در رنگ سائر خلایق اعاده فرمایند وبرکنار حوض کوثر که ترعه جنت عبارت از آنست بر پا دارند از برای تعظیم وتنویه شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگروهی بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف است واین قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید مابین حجره من ومنبر من روضه ایست از ریاض جنت ومنبر من بر حوض منست ظاهر وتبادر ازین کلام همان منبر است که از برای تحدید روضه مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینه وصاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی ازین علما در آنکه این بر ظاهر محمول است واین حق است ومحسوس موجود است وقدرت صالح وشامل است همه چیز را وهرچه خبر داده بوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجب است ونیز از انجمله آنست که میان منبر وقبر شریف وی روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ مابین بیتی ومنبری ودر اینجا نیز تکلم کرده اند بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت وحصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر ومجالست آن حاصل است چنانکه از قسم مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پر تو اشارتی بآن می افتد خصوصا

زبان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم وانوار اذکار مجالس جنت آثار را قطاف واقتباس می نمودند
وبعضی گفته اند که طاعت وعبادت درین مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده اند الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات واین هردو قول ضعیف وبعید است چه تشبیه بریاض جنت در نزول رحمت و
ایصال بروضه بهشت وترتب ثواب بران شامل تمامه مساجد وکل بقاع خیر است ومخصوص باین
مسجد شریف ومنبر منیف نیست واگر حمل بر رحمت خاص روضه مخصوص از جنة کنند نیز خالی از بعد
وتکلفی نیست حق آنست که کلام محمول بر حقیقت وظاهر خود است وما بین حجره آنحضرت ومنبر شریف روضه ایست
از ریاض جنت باین معنی که فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند ودیگر مانند سایر بقاع ارض فانی ومستهلک
نگردانند چنانکه ابن فرحون وابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند وباتفاق جماعه از علما باوی نیز منضم ساخته و
شیخ ابن حجر عسقلانی واکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند وابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده
که احتمال دارد که عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که ازانجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر
اسود ومقام ابراهیم علیه السلام واقع است وبعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خود نقش برند و ترنزول رحمت
واستحقاق جنت لازم مرتبت فضل وعلو مرتبت این مقام است یا چنانچه زبر خلیل ابراهیم یحیی از احجار جنت ممتاز
یافت حضرت حبیب محمدیه بروضه از ان اختصاص پذیرفته باشد واگر در حس ظاهر نسبت سایر اجزاء ارض
دنیا درآید هذا ان عجیب نباشد زیرا که تا آن در این نشاه محجوب بحجب کثیفه طبیعت ومحجوب حجاب عادت
بشر نیست انکشاف حقایق اشیا وادراک امور آخرت ازوی نیاید وتوهم نکنی که چون این بقعه شریفه از
حقیقة روضه از ریاض جنت باشد باید که تشنگی وبرهنگی وامثال آن که انتفای آن از خواص ولوازم جنت
است در وی نباشد کما قال سبحانه ان لک ان لا تجوع فیها ولا تعری الآیه چه تواند که لوازم جنت بعد
از اخراج بقعه از وی صورت انتقال وانفکاک پذیرفته باشد پس در حجر الاسود ومقام ابراهیم علیه السلام
چه میگوئی درانجا نیز این آثار پیدا نیست واگر گوئی که امثال این امور مستبعد است وخبر ثابت نمی شود چون
در شان رکن ومقام دلایل وشواهد صحیح بطریق تعبد وتسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده در
نیز آن چنین است که گوئیم دلیل وشاهد خبر رسول صلی الله علیه وسلم نیست وهمچنانکه حقیقت رکن ومقام باخبار
آن صادق مصدوق معلوم شده که ذلک حال روضه شریف ومنبر منیف نیز ظاهر گشته واگر در مقام تاویل
آیند در هر دو جا ممکن است واگر بحقیقت روند در هر دو ثابت شمارند فما وجه الفرق والله اعلم ومنه التوفیق
ویدد از نه التحقیق وهو بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر وحقیق واز انجمله آنست که آنحضرت

علیه السلام نخستین کسی است که می شگافد قبر را و بیرون می آید و مبعوث می گردد یعنی حاضر می شود در موقف
قیامت و نخستین کسی است که می گذرد و نخستین کسی که میگوید در بهشت را در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم می آیم من باب جنة را روز قیامت و استفتاح می کنم پس میگوید خازن جنت بک امرت لا
افتح لاحد قبلک یعنی بتو امر کرده شده ام که نکشایم در بهشت هیچ یکی را پیش از تو و جایز است که باذن تو برای قسم
باشد و اینمعنی احسن الذهاب است در دلایل صحت و نخستین کسیکه می در آید در بهشت و نخستین کسیکه می کشاید در شفاعت
را و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حشر کرده می شود سواره بر براق و کسوت و خلعت داده شود از اعظم و
انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده می شوند مردم روز قیامت پس میباشم من و امت من
بر تل یعنی مقام بلندی و پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر راستای عرش کرسی [illegible]
در انجا مجلس در مقامی که رشک میبرند بروی اولین و آخرین و از انجمله آنست که داده می شود او را مقام محمود و مجاهد
از ائمه تفسیر گفته مراد باین جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبد الله بن سلام آمده جلوس بر کرسی و در تفسیر
بیضاوی گفته مقامی که ستاید او را ایستاده است در روی و بر کرمی شمارند او را و این مطلق است در هر مقام که
متضمن است کرامت را و مشهور آنست که این مقام شفاعت است و کلام درین مقام در فضایل آنحضرت بیاید که در آخرت
ظهور یابد ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که داده می شود او را صلی الله علیه وسلم شفاعت عظمی عام میان اهل
موقف و قبیکه می آیند بروی بعد از انبیا و رسل در ادخال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات کم قومی
دیگر را و بیاید تفصیل این در محلش و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم لواء حمد است روز قیامت و آدم
و هر که جز اوست در تحت لوای او باشند و وسیله که اعلی درجه ایست در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است
و از انجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه فرمود
انا سید ولد آدم یوم القیامة وانا اکرم الاولین والآخرین و بیدی لواء الحمد ولا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه
الا وهو تحت لوائی و از انجمله آنست که چون میرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح ایستاده می شود برای
وی خازن جنة و استقبال میکند برای وی و می کشاید در بهشت و میگوید نمیکشایم بر کسی پیش از تو و نمی ایستم
برای کسی بعد از تو و درین اظهار قربت و مرتبت آنحضرت است و خزنه جنة همه خادمان اویند و او در رنگ
بادشاه ایشان است بحکم پروردگار عز و جل و از انجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی بکوثر که
سیلان می کند در آن در و یاقوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در روایتی
سفید تر از برف و کوزهای آن بیشتر است از ستارها و بعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد

برتقدیم فضل و ترتیب ذکر شرف آنحضرت عظیم تر و شریف تر است از همه و از انجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب
خویش ذکر توبه و غفران انبیا فرمود ذلتی و خطائی که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرد و در شان آنحضرت
علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر خبر فتح را مقدم داشت و بعد از آن
ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و تحقیق این مقام در باب دوم گذشت و از انجمله آنست
که هر چه انبیای ما سبق را بعد از سوال عطا فرمود وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل
گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری و در شان پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید الم نشرح لک
صدرک و از انجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمقام محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت
و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشته است و در آخر باب هشتم نیز کلام درین جا باید
و بعضی علمای عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت و ابراهیم
علیه السلام محتاج و مفتقر بود بسوی خدا السل از ین جهت گرفت او را خدای تعالی خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس
آنحضرت هم محب است و هم محبوب و ستانی غرض و گفته اند که خلیل مباشر فعل وی برضای خدای و حبیب مباشر فعل خدا برضای
او قوله تعالی فلنولینک قبلة ترضاها و لسوف یعطیک ربک فترضی و خلیل گاهی استعجال نمیکند برای لقای محبوب چنانکه
آمده است که چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم و گفت پرس از پروردگار که
حکم می شود زود می باید آمد یا توقفی هست و آنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی و وی گفت در دعای خود اللهم
انی اسئلک النظر الی جلالک و جهک و الشوق الی لقائک و خلیل مغفرت میجوید بر حد طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی
اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در حد یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر و یتم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد بحبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده
مسکین و زیاده بران فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد و
وجدک ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفت مر حبیب را و رفعنا لک ذکرک
و خلیل گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد مر حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی و بنی ان
نعبد الاصنام و حبیب گفته شد مر او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و چون خلیل که محل
خلت است و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق و تفضیل خواهد بود صلی الله علیه
وسلم علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و سائر الصالحین و از انجمله آنست که تمامتر ذکر آنحضرت

نصف

آنحضرت نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی بایستاده گذاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا فله
اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوصست ازین در حدیث صحیح مسلم
از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم که نشسته نماز می گذارد گفتم
یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حال آنکه تو نماز نشسته میگذاری
فرمود آری من گفته ام ولکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از برابر می دید از قفای خود نیز میدید
در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین در باب اول در ذکر بصر شریف رفته است و از انجمله آنست
که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساخته تا همه احوال را از اول تا آخر
معلوم گردد یاران خود را نیز از بعضی ازان احوال خبر داد از بعضی صلحا از اهل فضل شنیده شده است
بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن
مخالف بسیاری از ادله است تا قایل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم **وصل** فضایل و خصایص
مرحومه محمدیه هم بسیار است و این نیز راجع بفضایل آنحضرت است که آنچنین امت و آنچنین تابعان
هم چنانکه فضایل آنحضرت داخل فضایل امت است که آنچنین پیغمبری دارند و تبع و مقتدی با آنچنین ذات
کامل الصفات اند زیرا که چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله
علیه وسلم در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شد عنایت ربانیه بامت انبوه وی اگرچه جن و انس هم
امت اویند لیکن صحبت خصوصیتی و قابلیتی که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور کرد در جای دیگر نگردد فرمود کنتم خیر امة
اخرجت للناس و این خطاب بواسطه باوایل این امت است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و
اند و سابقان و مقربان درگاه اند و درین صفات که فرمود تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر که حقیقة
سبب شرط خیریت اند اتم و اکمل و اسبق اند و بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشاهده جمال
جهان آرای او و اقتباس و استفاضه انوار و آثار وی بواسطه مخصوص اند و ازینجا معلوم شد که اول
امت افضل است از ما بعد خود ترتیبی که از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی
الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین
از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم می شود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم
الکذب میفرماید بعد ازان فاش می شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و تقید
که در اوایل بود نماند و طائفه از صحابه اند که لحظه دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و ایمان آوردند

دو فرستند یکبار دیدار خود مشغول شدند و باستعداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نمودند اسباب که تفصیل
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قایل اند سکوت نمیکنند ایشان و نیز کمالی حاصل است که موجب افضلیت است
ازین جهت هم معلوم می شود که مقصود از مطالبه صحبت اگر میخواهند که برکت رویت و مشاهده آنحضرت
تمامی کمالات حاصل می شود که متاخران دارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان
صحابه است و خلاف واقعست یا میخواهند که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است مسلم اتم و اکمل است از همه
فضایل و کمالات و هیچ فضیلتی برابری نمیکند بآن و بالجمله صحابه از جهت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود
افضل از من و رای خود و جماعه از اصولیین اطلاق اسم صحبت مخصوص میدارند بجماعه ادنی و این
خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت و ملاقات اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی
ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریب افتد و فضایل و خصایص این امت علی الاطلاق
بیشمار است و اخبار و آثار بسیار درآن وارد اتم و اکمل فضایل ایشان آنست که امت محمدیه اند و بحیای
ذی صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و جامع فضایل و کمالات تمام انبیاست سلام الله علیهم اجمعین
به مکارم اخلاق و محامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام نعمت
چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سالفه مذکور
است چنانکه در ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وسلم و نبذی ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سالفه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وسلم گفت موسی علیه السلام یارب آیا هیچ
کس هست در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی برایشان بغمام و فرود فرستادی برایشان
من و سلوی پس فرمود خدا تعالی یا موسی ندانسته تو که فضل امت محمد علیه السلام بر سایر امم همچو فضل
منست بر جمیع خلق گفت موسی یارب بنما مرا آن امت را فرمود حق سبحانه تعالی نبینی تو ایشان را
ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه بیک آواز لبیک
اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود وی سبحانه صلواتی علیکم
و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید و هر که دریابد مرا
در حالتی که گواهی میدهد که لا اله الا الله محمد رسول الله بیامرزم مر او را گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من بایں نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنت بجانب الطور
اذ نادینا نبودی تو ای محمد یعنی در نشاه عنصری وقتی که ندا کردم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی را کلام

کلام ایشان روایت کرد این حدیث را قتاده و زیاده کرده این را که گفت موسی یا رب چه عجب است دوست او و امت
محمد پروردگارا بشنوان مرا بار دیگر و ابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد
حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است با احمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی
علیه السلام کیست احمد فرمود خدای تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام پیدایشی را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام نام
وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی او
و امت او و ازین حدیث معلوم می شود کرامت او و شریعت او بیش از انبیاء دیگر در بهشت در آیند و چه عجب چون
مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود دیگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق
اما انکار این است که فاضلتر از انبیا باشد یا برابر باشد با ایشان فحاشا و کلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد
فرمود موسی و چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس فرمود
موسی بگردان مرا خداوندا نبی آن امت فرمود خدای تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی
پس بگردان مرا خداوندا امت آن نبی و از وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدای تعالی بسوی
شعیا پیغمبر علیه السلام که من مبعوث سازم نبی امی را که می گشایم بوی گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای
پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه مشرفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک او شام است و ذکر کرده
صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و می گردانم امت او را بهترین امتی
که بیرون آورده شده است برای مردم امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و یگانه دانندهٔ مرا و ایمان
آرنده بمن و اخلاص ورزنده بمن و تصدیق کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نگرنده با آفتاب و ماهتاب
یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلوب و وجوه و ارواح که اخلاص ورزیدند بمن الهام کنم
ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات و سکنات و سفر و حضر ایشان و
صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان من اند یاری
دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز می کنند برای من ایستاده
و نشسته و راکع و ساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال می کنند در راه
من ختم می کنم بکتاب ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسی که دریابد
ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و من بیزارم من
از وی و می گردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل

میکنند مراد چون فراغ کنند تسبیح کنند مراد آنکه می کنند رویها را و اندام ها را می بندند ازار تا نصف ساق و
تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی می کنند بریختن خون انجیلهای ایشان در سینه های ایشان است
راهبان اند در شب شیران اند در روز خوش آنکسیکه با ایشان است و بر کیش ایشان است و براه و روش ایشان است
این فضل من است میدهم هر کرا بخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابونعیم این فضل این است مرحومه است
در کتب سالفه پس امت را باید که برین صفات باشد که علت خیریت ایشان است و شک نیست که اتم و اکمل ایشان
صفات اوایل ایشان اند که صحابه اند و من یلیهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصایص این امت است حلال
گردانیدن غنایم و حلال نبود مر کسی امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک
پاک کننده چنانکه در خصایص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی شریک اند درین صفات و احکام
و بعضے گفته اند که وضو نیز از خصایص ایشان است نسبت با امم سابقه اگرچه پیغمبران را بود و استدلال کرده اند
برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن تواند که این غره و وضو مخصوص باشد
با ایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن
کافر که نزدیک شود بساره ساره برخواست و وضو کرد و نماز بگذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو
کرده نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است
نه اصل وضوء و در روایتی مر مسلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را
و از ظاهر حدیث احمد که در مشکات در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات
خمس نیز از خصایص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشا و اول کسی که نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود
صلی الله علیه وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تاخیر کنید نماز عشا را
از برای که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سایر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان
و اقامت نیز از خصایص این امه است و بسمله نیز بر هیچ امم نازل نشده است پیش از این امت مگر بر سلیمان
علیه السلام پس بسمله از خصایص امت است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز از خصایص این امت داشته
اند و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بر چیزی چنانکه حسد
میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدا تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند
بر سلام و آمین و از خصایص این امت است رکوع در نماز در روایتی از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم
ما در وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نه کردی و امروز کردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه

وسلم باین امر کرده شدیم وازین حدیث معلوم می گردد که در اوایل در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری
نبود پس از ان امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع بسجود و تدریج دران ادخل است در حضور
و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق سبحانه یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین
دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت ادامت طاعت است از جهت قول حق
سبحانه امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما کو قنوت بمعنی طاعت و قیام و خشوع می آید و مراد بسجود نماز
است از جهت قول وی سبحانه و ادبار السجود برکوع خشوع و انجبات و تقدیم سجود بر رکوع نوعی از قرینه است
برین معنی والاظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث عدم رکوع
در نماز امم سابقه و علما را استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر
بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصایص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال
مانند صفوف ملایکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم می شود که تشبیه در اتمام صف
اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر بندند و می تواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
نیز از خصایص این امت است والله اعلم و از جمله خصایص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها
گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عایشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام است که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکیست و سلام نیز فرد آنست که بر ملایکه و قوم میگویند
فقد بود از خصایص این امت جمعه است که دیگران را نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی
فرض الله علیهم فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا و النصاری بعد غد رواه البخاری و این حدیث را
بیانی است که در جای خود کرده شده است و از خصایص این امت ساعت جمعه است که هر چه درو از خدای تعالی
بطلبند بیابند و درینجا اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق دران نقل کرده
ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز
و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها برینجانب است میگویند که وی رضی الله عنها
خادمی را بر می گماشت که خبر کند از ان والله اعلم و از انجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق
سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد
بهشت را در روی می گرداند بوی دهن روزه دار را خوشبو تر نزد خود از بوی مشک و استغفار میکنند مر ایشان
را ملایکه هر شب هنگامیکه افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه وا داده

شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده نشده است پیغمبرے را و آمده است
که استغفار میکنند برایشان ملائکه تا افطار میکنند و دربند و زندان کرده می شوند مردهٔ شیاطین و از انجمله استحباب
سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانی که پیش ازما بوده اند بعد
خواب و همچنین در صدر اسلام برما نیز پس ازان منسوخ گشت و از انجمله شب قدر است چنانکه گفته است
نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرد
و سلاح از بر نکشید صحابه گفتند که ما را طاقت است یکی را از ما که اینچنین تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر
بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درین مقام در
محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سالفه نیز بود و آیه کریمه
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سالفه نیز
مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سالفه چنانکه بر ما و در اسناد وے
مردے مجهول است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است
و قول جمهور همین است و از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات
و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب هدایت مرایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزے که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول
انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام را وقتی که گفت
یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول موجب و موهم
ترجیح امت است بر انبیا و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این بمعنی استرجاع
است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شد این امت را استرجاع چیزے که
داده نشده انبیا را همای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدای تعالی برداشت ازین امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تخفیف و رفع تکلیفهای
سابق است که بود برایشان مثل تعیین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضا خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل
نفس در توبه و می بود مردے از بنی اسرائیل که می کرد گناه در شب و نوشته می یافت وقت صبح بر در خانه خود که کفارت این گناه این
است که بر کن چشم خود را پس میے بر آورد و از انجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی است برایشان آنچه سخت گردانید بر سابقان
تنگ گردانید برایشان در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده ترا نه گزارد کسی نماز را نشسته بگزارد و مباح گردانید

گردانید افطار و قصر در سفر و کتابت در ایشان توبه را شروع گردانید مر ایشان را کفارات در حقوق الله
و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت حرج آنچه بود در بنی اسرائیل
از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از آنجمله آنست که خدا تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه بخطا
و نسیان و بآنچه اکراه کرده شوند بران و حدیث نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند بتحقیق بودند بنی اسرائیل چون نسیان
میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شدند بدان یا خطا کردند متعجل میشدند برایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد
برایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ان الله تعالی
رفع عن امتی الخطاء والنسیان و ما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن حبان والحاکم و ابن ماجه و فرق میان خطا
و نسیان است که در نسیان بمطلق فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا
یاد دارد ولیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرد و آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بر کاری
داشتن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی می کشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل برقرار خود است
زبان ندارد و بران مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه درینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بی اختیار
در دل افتاد و این را هاجس خوانند درینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان
کرد و گردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد ازان هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین امت
بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسند بعد ازان عزم است که بجد است که بکند ولیکن از خارج مانعی پیدا شده است که نمی تواند کرد
و اگر مانع نباشد البته می کند در صورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قوله تعالی
و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم زنا زنا نیست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه
بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده می شود آدمی بران و از خصایص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان
اکمل است از جمیع شرایع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست دران
و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و
شرایع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال بنظر
به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از قتل نفوس و تحریم طیبات و تعجیل عقوبات و تحمیل
اصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام از اعظم و اشد خلق الله در شدت غضب و بطش و اخذ چنانکه
خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که زان روز که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک
میگذاشت تا از تاب قهر و جلال وی مردم [illegible]

غلیظه و احکام شدیده اصلاح کم استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و در
شریعت عیسی علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در وی تجویز نبود و حرام است در دین نصاری
قتال و اگر با کفره عاصی شوند و بود نفوس امت موسی علیه السلام لین و نرم خود نمود بر ایشان اسار و اغلال و احکام
شدیده و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را الیوی
وی و هر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده آن جامه ردای خود را و هر که تسخیر کند ترا تا یک میل
برد تو با وی دو میل و این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند نه آنرا
حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و رحمت چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و رافت و
رحمت و شریعت او اکمل شرایع است و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت وی
در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی به ندب و استحباب و در موضع
شدت شدید و در جای لینت لین در جایی شمشیر میزند و در جایی عطا می کند گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل
مینماید در قتل جزاء سیئة سیئة مثلها می گوید و این عدل است و زمانی فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل است
انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ایجاب عدل و هم تحریم ظلم است و لئن
صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید هر طیب نافع را
و تحریم الخبائث رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین
من حرج و گردانید ایشان را شهداء بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهید اند بر امم خود و گردانید
ایشان را خیر امت اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضایل و کرامت و مراتب و درجات و الله
یختص برحمته من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصایص این امت اینست که اجتماع نمی کنند بر ضلالت و این حدیث
شهرت یافته و آمده مراد و آثار شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که مجتمع
نشوند امت من بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجتماع ایشان حجة است و اختلاف این
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ است
اختلاف امتی رحمة و همیشه بوده در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت و عیب
نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امت در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب تیسیر

وتسهیل امور دنیا و انتظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علما در مسایل فقه سبب تخفیف و توسع بر مردم است
واز خصایص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و برامم دیگر عذاب بود چنانکه وارد
شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة
لکل مسلم و در روایتی الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکفرین و فرار ازان در حکم فرار از زحف
است چنانکه در حدیث عایشه و جابر آمده و یک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام بسیط تر ازین
آورده ایم واز خصایص این امت است که نزد شهادت دو کس از ایشان مر شخصی را بهشت واجب میگردد
برای وی جنت و در امم سالفه تا یک صد کس شهادت دهند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له
الجنة ومن اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت و صدق است که بی
شایبه غرض و کذب باشد واز خصایص این امت است که اعمار ایشان اقصر و اعمال ایشان اقل نسبت با امم سالفه
و اجر ایشان اکثر و اوفر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش
از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل داستان شخصی است که اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از
پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک درهم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد
اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل ما متفاوت و اجرت برابر آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم
شما را دادم باقی فضل من است هر که را خواهم بدهم اول مثال یهود است و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال
این امت مرحومه واز جمله خصایص این امت آنست که ایشان داده شده الاسناد را که بیان سلسله احادیث نبوی
صلی الله علیه وسلم باقی است و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و این خصیصه فاضله و سنت سنیه است که
اکرام کرده است حق تعالی بدان این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشان را بدان که هیچ یکی از امم
را نداده بود و صحف انبیاء ایشان در دست ایشان و خلط کردند دران اخبار خود را که گرفتند آنرا از غیر ثقات
و نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان توریت و انجیل و میان آنچه لاحق گردانیدند از اخبار و این امت فاضله
شرفه زادها الله فضلا و شرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصدق و امانت
و اثبات از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند احفظ و اضبط در مرتبه و تمیز
کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست وی با شیخ خود از کسی که قصیر بود و نوشتند احادیث
را بطرق متعدده و ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و تنقیح نمودند خصوصا
اصحاب صحاح که عمده ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم الله عن المسلمین

خبر داد این فضل خاص خداست عزوجل برین امت شکر الله علی هذه النعمة و سایر نعمه و نسأله المزید من فضله و کرمه ابو حاتم رازی گفته که نبود در هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدایش آدم علیه السلام علماء و امناء که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر درین امت مرحومه و معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت است میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس را رضی الله عنهما یکروز رفت علم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وصیت می کرد بالتزام حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنهم و جزاهم خیرا و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شده بر تصنیف کتب ایشان در یکجا مصدوق حدیث و لا یزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و متمسکین بسنة رسول الله اند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه کتابت علم و جمع احادیث تدریجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج تبویب و تفصیل و وضع و اصلاح و تدوین علوم و تعیین موضوع و مسائل مسلوک نبود بعد ازان چندان شد که از عد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب احاطه آن نتواند کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم از خصائص امت محمد ﷺ وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است در ایشان در حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد یکے ازان مردان و زنان پیدا آرد خدا تعالی در بدله وی مردے و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات الاولیاء و روایت کرده است طبرانی در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و ببرکت ایشان آب داده می شوند مرد نمی میرد هیچ یکے ازایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وے دیگری را و تسمیه بابدال هم ازین جهت است و بعضے متاخرین علما گفته که بجهت آن که مبدل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده و منسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک باو علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل جمیع صفات حاشا و این عبارت در کامل آورده است و دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون امر الهی باید مقبوض شوند قائم می شود قیامت و همچنین مروی است نزد احمد در مسند و ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیار امت من پانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم می شوند و نه چهل هرگاه بمیرد یکی دیگرے در بدل وے آید و ایشان در تمام روی زمین می باشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان بر دل ابراهیم است دفع میکند
خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته می شود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را بروزه و
صدقه پرسیدند ابن مسعود بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیر خواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک
اند با مسلمانان با صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد بنویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان
ابدال آنست که زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از یزید بن هارون
آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد
خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا سیصد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار
و غوث یکی مسکن نقبا در مغربست و مسکن نجبا مصر و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین
و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض می گردد امر عامه دعا میکنند
و ابتهال می نمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از آن اخیار بعد از آن عمد اگر مستجاب
شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده می شود دعای غوث پیش از تمام
شدن مسئله و از خصایص این امت آنست که ایشان در می آیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بی گناه
پاک کرده شوند از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و
باین حدیث همیاسی حاصل می شود با آنچه بعضی از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص
امت مرحومه است تا ایشان را صاف و پاک کرده بآخرت برند و دیگر عقابی برایشان نرود و از آنجمله آنست
که ایشان نخستین کسی باشند که می شکافد برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سایر امم و در حدیث
آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنی و عن امتی و از آنجمله آنست که خوانده می شود ایشان را غر محجل
از آثار وضو و غره بیاضی که در روی اسپ می باشد و تحجیل بیاضی که در قوائم اسپ میباشد و غایت تحجیل استیعاب
عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غره شستن مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی
و از آنجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم می باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلایق نیست هیچ کس از مردم مگر آنکه دوست می دارند که از ما باشد
و نیست هیچ پیغمبری مگر که تکذیب کرده اند او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید رسالت پروردگار را و در حدیث

بگذارده که فرمود پس بباشم مرافقت من برتسل وازانجمله آنست که مرایشان را علامت و نشان میباشد در روی
از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیا است یا در آخرت دو قول است
یکی آنکه این سیما در دنیا است و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود
که بر مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته می شوند بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن
حوشب آمده که میباشد بر مواقع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء
خراسانی گفته که در آمده درین آیت هر که محافظت میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده می شود
کتابهای ایشان بدست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی المواهب از اینجا معلوم می شود که دادن
کتاب بدست راست از خصایص این امت کریمه است و در مشکات نیز حدیث احمد از ابی الدرداء می آرد
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بانکه غر محجل اند و بانکه کتابهای
ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بانکه سعی میکند ذریت ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر
در شرح می نویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصایص امت محمدیه است
صلی الله علیه وسلم وانچه دلالت میکند بران آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود برانکه داده شود
پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصایص باشد زیرا که یافته نمی شود
چیزی که معارض آن باشد شیخ و از انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و بجانب راستهای ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است و اخرج احمد باسناد صحیح و از جمله خصایص ایشان آنست که مر ایشان راست چیزی که سعی کرد
ایشان برای خود و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی
میکردند بذات خود و همچنین گفته است عکرمه و در بیجا اشکال می آرند بقول حق سبحانه وان لیس للانسان الا
ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست مگر از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب میگویند از این اشکال
بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول او تعالی واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده می شود
ولد طفل در میزان والدین و فرط می گردد برای ایشان و قبول میکند حق تعالی شفاعت آباء در ابناء و شفاعت
ابناء در آباء بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا قرطبی گفته که احادیث بسیار
دلالت میکند برین قول که مومن را میرسد ثواب عمل صالح از غیر وی و در صحیح آمده که هر که مرد و ماند بر وی
روزه روزه دارد از وی ولی وی و تفسیر مودوی صلی الله علیه وسلم برای کسی که حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود

پس ازان بگذارد از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برادر خود عبد الرحمن و اعتاق کرد
از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدیق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه
فاضل است فرمود آب دادن پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن عمر رض گفت جده او نذر کرده بود
که پیاده رود بمسجد قبا پس مرد نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما پسر او را که برود از
جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابو جهل است و بعضی گفته اند عقبه بن ابی معیط و بعضی
گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد بانسان انجاحی است [illegible] و بعضی گفته اند که این اخبار است
از شرایع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان را سعی وی و سعی غیر وی هر دو هست و صاحب
کشاف گفته است که سعی غیر خود نفع نمی کند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار
باشد سعی غیر در حکم سعی نفس از جهت بودن او تابع مراد او و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند و لیکن عمل
که آن غیر برای نفس خود کرده لیکن چون نیت کرد برای وی در حکم شرع نائب و وکیل وی شد و قائم مقام وی گشت
انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قرائت قران آیا میرسد بمیت یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب
شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است و کثیری از شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قائل است امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیهم اجمعین لیکن منقول از امام احمد آنست که میرسد بمیت هر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
و قرائت و ذکر و غیر ذالک و لیکن گفته اند که قرائت بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ شهاب الدین قسطلانی که صحیح وصول
ثواب قرائت است از قریب حنفیه و وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام
عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ عز الدین بن عبد السلام را در خواب
دید که میگفت حکم میکردم در دنیا که ثواب قرائت قران بمیت نمیرسد و الآن معلوم شد که میرسد بحمد الله
و ثواب آن بوی میرساند و فتوی داده است قاضی حسین که استیجار برای قرائت قرآن بر سر قبر جائز است
چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قران و باید که دعا کند میت را بعد از قرائت زیرا که دعا لاحق میشود هر دو را
دعا بعد از قرائت اقرب است باجابة و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی
که اگر نیت کرد قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول
تلاوت که عبادت بدن است پس واقع نشود از غیر و لیکن اگر قرائت کرد بعد ازان گردانید آنچه حاصل شده است
او را از اجر برای میت و این دعاست بحصول آن اجر میت را النفع میکند و گفته اند که موضع قران موضع برکت
و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت

و تعبیر بفرستد ثواب قاری مراد او و ذکر کرده است صاحب عمده که اگر بیرون آورد چشمه را یا کند چاه را یا نشاند
درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت او میرسد ثواب آن
بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بان هر وقف و این قیاس
تقاضا می کند جواز تضحیت را از میت زیرا که آن نوعی است از صدقه ولکن در تهذیب گفته است که جایز نیست
تضحیه از غیر بغیر امر او بجنس از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد بر آن بتحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفت تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد اضحیه را اما اهدا ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس نمی شناسم در وی چیزی از اثری را انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا صحابه و بعضی
از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن
زیرا که مر آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة الحديث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان
شود از اجر عامل چیزی امام رحمه الله علیه گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه
وسلم اصل است در آن و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحایف پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم زیاده بر آنچه مر عامل راست اجر با مضاعفه که نمید اند آنرا مگر خدا تعالی زیرا که مهتدی و عامل نخواهد شد مگر
حاصل می شود مر او را اجر و متجدد می شود مر شیخ و معلم او را دو مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل که مر شیخ ثالث را
هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد از اجر حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و باین وجه معلوم می گردد تفضیل
سلف بر خلف پس چون فرض کرده می شود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می باشد مر آنحضرت را یکهزار و
بیست و چهار و چون هدایت بعاشر یابد یازدهم میباشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین
چندانکه زیاده می شود یکی متضاعف می گردد ما قیل ذی ابدا کما قاله المحققون باین جواب وارد می شود
اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بزیادت شرف با علم بکمال آنحضرت در سایر انواع
شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرارت او متضمن است مر معلم او را مثل اجر و همچنین تا آنکه مر
معلم اول را که شارع است مثل جمیع آن اجر چنانکه تقریر کرده شد. و از این قبیل است آنکه مشروعست نزد رویت
کعبه مطهره که میگویند اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و از اینجا
معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل
اجر من عملها بعد از ترغیب و تحریص امت بر تاسیس سنت حسنه نفعا و کمالی خود در اثبات اجر غیر متناهی مر

مر او را صلی الله علیه وسلم و از خصایص این امت است که ایشان برسند در بهشت را پیش از سایر امم روایت کرده
است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حرام کرده شده است
بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من و از آنجمله آنست که در می آید بهشت را
از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب رواه الشیخان و نزد بیهقی و طبرانی آمده است که فرمود آن حضرت وعده
کرد مرا پروردگار تعالی من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی حساب من سوال کردم از پروردگار
تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار و بالجمله داده است پروردگار تعالی و تقدس این
امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر

لما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم ❊ و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و امته اجمعین

وصل و از اخص خصایص و اشرف فضایل و کمالات و اظهر معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الله
جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا و رسل را بآن مشرف
و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد
اقصی ثابت است بکتاب الله و منکران کافر است و از آنجا بآسمان بردن که معراج نام است ثابت است باحادیث
مشهوره که منکران مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن
جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع
و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی
برآنند که بروح بود در منام و جمعی برآنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه باوجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که
راه نیست شیطان را دران و بیدار است دل ایشان دران و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد
چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفت
که وقوع آن در نوم برای توطیه و تیسیر بود چنانکه در بدو نبوت رویای صادقه میدید تا سهل و
آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است ازوی قوای بشریه همچنین
معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قایلان
باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را

اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی ازان بجسم بود در یقظه و باقی بروح در منام و الہام
و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج ازانجا تا سموات بروح مناماً و احتجاج
می آرند بکریمه مذکوره که درو مسجد اقصی را غایت اسرا گردانید و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی
بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الہی جل جلاله و تمدح بتشریف حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم و جواب ایشان آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار
قریش است دران و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و آنجناب را امتحان نمودن از صفات آن چنانکه
مذکور گردد و پس است ورود احادیث و اخبار صحیحه مشهوره دران بلکه آیات قرانی نیز چنانکه در سوره والنجم
واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی برویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما تحقیق
آنست که محمول است بر قصه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که اشارت
قول حق سبحانه لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی بمسجد اقصی برد تا ازانجا بسموات برده آیات را نماید چه اکثر
آیات و ظهور غایت کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی بردن بمسجد
اقصی مبادی آنست و ازین جهت ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام می بود استبعاد نمی کردند آنرا کفار و در فتنه
نمی افتادند ضعفای مومنین و نیز در وقوع وقایع و قضایا خارج از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز
اسرا در نوم اطلاق نمی کنند و چون اسرا در یقظه شد معراج که بعد ازان واقع شد در یقظه باشد و دلیلی نیست بر منام بودن آن
بعد ازو و متمسک قائلین بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که
بعضی مفسرین آنرا حمل بر قصه معراج کرده اند و رویا نام رویت در منام است و جواب آنست که این رویا محمول بر رویای
قصه حدیبیه یا رویای دیگر واقع بمدینه است و گفته اند که رویا بمعنی رویت بصر نیز آمده و استشهاد میآرند
بان القول متنبی که گفته است و رویاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه برویا بجهت
وقوع آن در لیل است و آنکه در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت درینجا نیز دلیل نبودن اسرا و معراج
در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود و پیش آنحضرت
در نوم بود که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرده و برد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه
واقع شده است ثم استیقظت و انا فی المسجد الحرام تواند که استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ
از نوم دیگر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و خبری در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از
محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری بحال خود آمدن است ازان حالتی که سخت در گرفته بود

راصلی الله علیه وسلم از مطالعهٔ عجائب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهدهٔ ملاء اعلی وانچه دید از آیات کبری
الهی و اسرار نامتناهی وپوشیده بود باطن او را مشابه بحالت نوم ومیگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد
بی نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین به بین النوم والیقظه نمیباشد و در حقیقت آن در بیداری
است ولیکن بسبب عروض غیبت و مزج تعبیر آن گاهی بنوم می کنند و در روایتی وانا بین النائم والیقظان
نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد بنوم هیئة نائم و اضطجاع است و در روایتی بسم آمده است
بینا انا نائم فی الحجر وربما قال مضطجع با آنکه انس این حال را مشاهده نکرده است واز آنحضرت شنیده چه قصه
معراج پیش از هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت و دران وقت هم صبی بود ده هشت ساله کذا
قالوا و همچنین حدیث عائشه که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طائفه است که میگویند اسرا در نوم بود از روی معاینه
و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها دران زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قولی که اسرا در اول اسلام بود بعد از بعثت بسالی یا یکنیم سالی اگرچه اصح آنست که بعد از پنج سال
بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند و در
حدیث عائشه او واقع شده است ما فقد جسد محمد و این خطا است بی شبهه وانچه آمده است که ما کذب الفؤاد ما رای دلالت
بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در وهم نینداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد رویت او را و انکار نکرد
دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی و اما تمسک و تشبث باباطیل و مزخرفات فلسفه و طبیعت که امر
ثقیل بجانب علو چون رود و خرق والتیام در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر اند
از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی
گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات و ترقی
است در مدارج و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و براق نفس شریف وی که مرکب روح است
که بخاصیت خود سرکشی است و رام نمی گردد مگر بقوت روحانیت و مراد با آسمان مقام قرب و بسدرة المنتهی
نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و نعلین و وادی مقدس تاویلات
کنند این فرقه اگر صور را اثبات کنند و با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند خیری است و مرتبه عالیست در علم
و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بند این خیال است و اگر
صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند آن خود کفر و الحاد است و مذاهب باطنیه است و بر زنادقه ایمان این

است لکن این طریقه اولی نیز موجب تشویر باستبعاد و استنکار است گویا وجود حضور را چون الله دار امکان عادی دور بیند هستند
بتاویل گشتند ایمان شنیدن بوده است و گردیدند چنانچه در بعضی قصه ابوبکر رضی الله عنه کرده و آن روز او را صدیق نام شد و جمعی از
از ضعفای مسلمانان از دایره ایمان بیرون افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن بمقام رؤیت شناسند
و در می یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان تاویل و اثبات امکان آن بدلایل کلامیه
گشودن و در گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما امامیان را دلیلی ورای قول خدا و رسول خدا است
هر چه از ایشان شنیدیم گرویدیم و هیچ شبهه در دل نشست آنرا قدر این تقلید گویند و این را در نمی یابند که این تقلید کیست این تقلید
کسی است که ثابت شده است بتحقیق او معجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع
صراط مستقیم است مقلد شمااید که تقلید عقل می کنید و بگفته وی می گردید که ثابت نشده است تحقیق وی بلکه شکوک و شبهات در راه
وی است فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند و از ایشان تحکمات است و منکر اینان عقل ایشان است این متکلمان خانه خراب
را چه شده که با وجود راه راست گم کرده در راه گفتگو و شبهه جدل افتادند اگر چه نیت ایشان مخالفت فلاسفه
و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز
گمراه ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی **وصل** بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگر چه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
از آن حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه آورده
و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن با آب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن
آن در سینه شریف والتیام نمودن آن است و شق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت
که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسیده بود سوم نزد بعثت چهارم در وقت
که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد و متهیی در یافت عالم ملکوت شد بر قیاس وضوء
و تطهیر که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این نبی و استعداد از آن
جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این نیز نکته از آن موضع است که طبیعیان انرا انکار کنند و گویند که شق صدر
و قلب علت موت است و با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف باطن آنحضرت
از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بر قدرت هیچ چیز اما آوردن طشت ذهب و شستن در آن نوع تکریمی است
بحسب عرف و عادت و اشارت است بانکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع شأنها اما آنکه استعمال ذهب

حرام است در شریعت وی صلی الله علیه وسلم جوابش آن گفته اند که تحریم ذهب از جهت استمتاع بآن است
درین دار و اما دار آخرت مر مومنان را خالصا باشد باشارت قول وی تعالی قل هی للذین امنوا فی
الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة وقول وی صلی الله علیه وسلم هو لهم فی الدنیا ولنا فی الآخرة وقصه اسرا
در حقیقت از عالم آخرت است ونیز استعمال و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملائکه شد که غیر مکلف اند
بدان بلکه احتمال دارد که اینواقعه پیش از حکم تحریم باشد وواقع هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است
بعد از قصه اسرا وبعضی از ارباب معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب
از اوانی جنة است واز اثقل جواهر معدنیه ونمی خورد آنرا خاک و برنمی بندد او را زنگ چنانکه قلب شریف ثقیل ترین
ودرینها از قلب است ودروی ثقل وحی ونمی خورد آنرا خاک سفلیات ونمی نشیند بروی زنگ کدورات گوئیم ولفظ
ذهب مشعر است بذهاب الی الله وتطهیر را ذهاب رجس و متضمن است معنی نضارت ونقا وصفا ورزانت را و مراد
بپر کردن طشت بحکمت وایمان پر کردن بچیزی است از جواهر نورانیه که محصل کمال ایمان وحکمت است واحتمال دارد
از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره روز قیامت در صورت ظله وموت در صورت کبش و متمثل
ساخته می شود اعمال بصور حسنه ونهاده می شود در موازین وبعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است
که ایمان وحکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله واز قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است وشارع اعلم واعرف است
بحقایق اشیا ونظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بعرضیت آن وشق
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینواقعه را موجب زیادت وتکمیل یقین وایمان وعدم خوف از عادات
مهلکه بود ولهذا بود آنحضرت اشجع واثبت واعلی واقوی حالا ومقاما واما حکمت در غسل قلب مقدم بآب زمزم
آن گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را لیعنی غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود در مشاهده عالم ملکوت
وبعضی علما استدلال کرده اند بر اینکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر بافضل
میاه وقول بآنکه آب زمزم قریب بود وحاضر بود وآب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و
غیبت معقول نیست اینجا یکسان است والله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است
پست تر از بغل وبلندتر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر ودر حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا برد مرا
جبرئیل بآسمان وظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق ورفت در هوا چنانکه بر زمین
روند واین نیز خارق عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصا که سوار باشد بر چارپایه وهمه در دست
قدرت الهی است ومقید نیست قدرت او بجریان عادت ودر بعضی روایات آمده که مر او را دو بازو بود

که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد ازان معراجی نهادند که بدان بالا رفته
و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرد چیزی را که
ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق را تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که همین سواری
بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن
براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبان را اسپ فرستند و اخص خواص که محرم
در پیش مجلس خاص است بطلب او فرستند و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند
و بعد الملتقی العلی و تعالی و تقدس و حکمت در بودن براق پست تر از بغل و بلند تر از حمار در شکل فرس برای اشارت
است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بوده نه در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف
نیست بدان در عرف و عادت و حضرت شیخ می فرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از
بریق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق ازان گفته که دو رنگ بود و شاید
سر تا می گویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که
مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام
براق را گفت چه شده است ترا سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ کس گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و بیفتاد
بر زمین و آرام شد پس نشست آنحضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم
السلام و بعضی گفته که هر نبی را براقی بود بر اندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم
علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس
براق است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که دیر گاه سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بروی
هیچکس یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود
نه بطریق استبعاد و سرکشی چنانکه در رجفه جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان
و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل
علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد بعد ازان در اثنای طریق محبت و عنایت
آنحضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخته یا نخست ردیف باشد
پس ازان وی رعایت طریقه ادب و تکریم بآنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان

خلستان پس گفت جبرئیل با آنحضرت فرود آ و نماز بگذار که این زمین تیر بست پس ازان بکرمنه رسید و بز سینی
گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین حد جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل
جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و برو پس ازان شنید کسی را که از راه یک سوی است دمی خواند آنحضرت را فرمود
این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس ازان گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان بگوی یا محمد پس جواب سلام
ایشان گفت الی آخر پس گفت جبرئیل آن عجوز که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا مگر بهمان مقدار که باقیمانده است
از عمر آن عجوز و آن که آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را بر آخرت
و گمراه می کرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله
و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند آن بعد
ازان گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوایف انام از نیکان و بدان که در عالم برزخ و مثالی با ثمار
و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد ازان رسید به بیت المقدس و براق
بحلقه باب مسجد که الان او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود
و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و شکر گفت و مدح خدا را و صلوات فرستادند
بر محمد صلی الله علیه وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد
صلی الله علیه وسلم را و علیهم پس آنحضرت امامت کرد همه انبیا و ملایکه اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز
نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن
در بیت المقدس پیش از عروج باسمان باشد پس نماز عشا بود و در قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول آنحضرت است
صبح باشد بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را باستجماع کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف وی انبیا
نمودند و بخاطر این مسکین گذشته بود که چرا در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد ازان لیکن از نوشتن این خیال بسبب
ذکر علمای حدیث و روایات اتیان ملاحظه داشت بعد ازان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر
است گفته است که نماز گذاردن آنحضرت با انبیا پیش از عروج او بعد ازان در هر دو حال است و گفته که در حدیث صحیح چیزی است
که دلالت دارد بران و در صحیح مانعی نیست ازان والحمدلله اما عجب از شیخ ابن کثیر رحمه الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند

را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کرد در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر داند بران روایات آنست که در بیت المقدس کرد
و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا میگوید شیخ که در بردن جا بود و در بردن حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و درایت
والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مسجد آورد جبرئیل آوندی از خمر و آوندی از لبن مخیر گردانید که هر کدام
را که بخواهی اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر
و سائغ است مر شاربان را و شیر را در امثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که می خورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه بود پاک پر از شیر شیرین دیده است و همه را فرو برده بخلاف
خمر که ام الخبائث و جالب انواع شرارت است در حال و مال و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است و لبن بنا بر خلقت
پرورده و نبات لحم و نشر عظم از وست و نخستین چیزی که می در آید جوف مولود را می شکافد امعاء او را آنست و نیز مألوف و
محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه در آن وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود
یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض باینکه وی حرام خواهد شد در آخر و نیز موافق صواب بود در علم الهی گفت جبرئیل
اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و دیگر گویند که آن از خمر خبث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت
مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه می شدند امت تو و می افتادند
در شرب خمر و امت تو در شرب همین خمر دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در
قدح آمده یکی از لبن و دیگری از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست و بر تقدیر مختار لبن
افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ثنا گستری و خطبه خوانی
بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشان را زبان بگشادند و حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار جل و علا را من نیز ثنا خوانم
و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس اجمعین و انزل علی الفرقان فیه تبیان
کل شیء و جعل امتی وسطا و جعل امتی هم الاولون و هم الآخرون و شرح لی صدری و وضع عنی وزری
و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا فضلکم محمد بعد از ان معراجی آوردند
از جنة الفردوس از یمین و شمال وی ملائکه در آمد بر آن و برسید باسمان و دید در آسمانها بعضی انبیا را که

که مامور شدند بملاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس سلام کرد بر ایشان
بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرایب حکایات که درین باب روایت کرده اند
آنست که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید و موسی را دریافت از انجا بر رفت موسی بگریست و گفت غلامی که بعد از من فرستاده شد
و برگزیده شد که در می آیند از امت وی بهشت را بیشتر از انچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکا از موسی علیه السلام معاذ
الله نه بر وجه حسد بود زیرا که حسد دران عالم منزوع است از احاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدا تعالی
بکلام خود و برسالت خود و گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر انچه فوت شد او را از خیری
که مترتب میگردد بر وی رفع درجه بسبب انچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است
تنقیص اجر ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی را است مثل آن که اتباع کرده است
او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ
ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رأفت
مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر بعضی اموات
پس گفته شد مر او را چه چیز گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است و رحمت نمی کند خدا تعالی از بندگان خود
مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبی وافر پس هست رحمت در دلهای ایشان
نیز بندگان خدا بیشتر و وافرتر از دیگران پس ازین جهت گریست موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت مر امتش
را زیرا که این وقت افضال وجود و کرم و وقت قدوم حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب و فضل
عمیم پس امید داشت در چنین وقت قبول و افضال که رحمت کند خدا تعالی امت او را ببرکت این وقت و سعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است نه بتصغیر ای دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است
نسبت بوی و عرب نام میکنند مرد مستجمع السن را غلام مادام که در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد
بانعام کردن رب العزة جل جلاله و کثرت افضاله استمرار قوت را تا سن کهولت و تا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول
ضعف هرم در بدن شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه اطلاق کردند بر وی مردم در
وقت قدوم آوردن آنحضرت بمدینه اسم شاب و برابی بکر رضی الله عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت بنده مسکین
و از جهت بود عدم طریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم پیر ضعیف ننماید چنانکه بیان این
سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر امت مرحومه در تخفیف

صلوات که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که این همه اعتنا در حمت از موسی بر این امت مرحومه بجهت آن بود که وی
علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان از امت وی باشند فرمود وی
تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن **وصل** بعد از ان بر گذشته شد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم به سوی سدرة المنتهی که بوی منتهی می شود اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکند
امر گرفته می شود احکام و نزد وی وقوف می کنند ملائکه و هیچکس را مجال تجاوز از ان مقام و عروج از ان نیست و بوی
منتهی می گردد آنچه صعود می کند از عالم سفلی و نزول میکند از عالم علوی از امر عالم اعلی و تجاوز نکرد از ان هیچ یکی
مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و باز مانده جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت
یا جبرئیل اینچه جای باز ماندن و جدا شدن است این جائی نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر
مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم ~ بگفتا فراتر مجالم نماند * بماندم که نیروی بالم نماند * اگر یک
موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام
را اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که تا
روز قیامت بازوی خود را بر صراط تا بگذرند بر ان امت تو و از این روایت معلوم شد که سدرة المنتهی
در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند میان روایتین بآنکه
بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است
مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت سه صفت است ظل مدید و طعم لذیذ و
رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع می کند قول و عمل و نیت را ظل بمنزله عمل است و طعم بمنزله نیت و رائحه بمنزله
قول کذا قالوا و توان گفت که این درخت نشانده شده باشد در آسمان چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز قدرت
شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده می شوند این در هوا باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در هوا و توانند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و درختان جنت نیز احتمال
دارد که مغروس نباشند والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی بر آیند چهار نهر دو در باطن و دو در ظاهر
اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریره معلوم می شود که
نهرها از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین
معنی است که منافع و ثمرات اینها دائم و بیشمار است و بعضی میگویند تحقیق از بهشت بر آمده اند

والله اعلم وحد احوال تیل چیزها نوشته اند از عجایب و غرایب که عقل دران حیران است و انهار ماء و لبن و عسل
و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث
انس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که سنگریزهای یاقوت و
زمرد جاری است و اوانی آن از ذهب و فضه و یاقوت و لولو و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین تر
از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث
ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که انرا سلسبیل میگویند منشق میگردد از وی دو نهر یکی
را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است که چون عصاة از دوزخ سیاه و سوخته برآیند چون در وی
بیفتند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده مانند طبق و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته
ایست و وصف این مقام بیرون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمد برای آنحضرت اوانی
از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و انجا نماز گذارد با انبیا
و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد ازان نموده شد بیت المعمور و برداشته شد ازان پرده
همچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان وی
و میان بیت المعمور عوالم بود و قدرت نمود بر ادراک آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد
در بصر و بصیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است محاذی کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض
کرده شود افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد
از سقوط و برداشته شد بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف
میکنند او را و نماز می گذارند ملایکه چنانکه طواف می کنند کعبه را آدمیان و در می آید در بیت المعمور را هر روز
هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمی گردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند
و همچنین است ازان روز که پیدا کرده اند تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی
و تقدس و بر تسبیح خلق عظیم تر و بیشتر از ملایکه نیست و روایت است که نیست در آسمانها موضع جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست قطره از دریاها مگر آنکه موکل است بروی
فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند در می آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو
میرود در وی پس تر بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را و جدا می شود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا می کند
پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس ایشانند که نماز می کنند در بیت المعمور و باز نمی گردند بسوی وی و

وعجیب است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در تفسیر قوله تعالی ویخلق ما لا تعلمون
که عطا و مقاتل و ضحاک که ایمه تفسیر اند روایه کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت که در یمین عرش نهرے
است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می درآید در وے جبرئیل هر سحر و غسل میکند
در وے و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند پس حق تعالی از هر قطره که می چکد
از بر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که آنجا ملایکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی
را و پیدا میکند حق تعالی به هر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها
به تسبیحات ملایکه فرشتها پیدا می شوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی
الله علیه وسلم و خاصگان درگاه و صلحای امت پیدا می شده باشند والله علی کل شیء قدیر
گفت صاحب مواهب که این در اعداد ملایکه است که برای تعبد اند و اعداد ملایکه موکل بر نباتات و از برای
و حفظ و موکل بر تصویر بنی آدم و ملایکه که نازل می شوند در سحاب و ملایکه که می نویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملایکه که می آیند متعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم مے آیند و محفوف مے گردانند آن را و آنها
که تامین میکنند بر قرأت مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنهائی که دعا می کنند استغفار نماز را و آنهائی
که لعنت می کنند زنانی را که مهجوری کنند جامه خواب مردان را و هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر طایفه
را تسبیح جدا است و آمده است که ملکی از حمله عرش را زیرها است در جیدوی که شتیه نمیگردد بعضے
بعضے دیگر ملکی از ان بگستراند بازوی خود را بپوشد دنیا را بیک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته
اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دویست سال راه در روایتی هفتصد سال آمده است
و در کتاب العظمه مرابی و شیخ را چیزها ذکر کرده که از اعجب العجاب است و از ینجا عظمت و کبریای
خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریای
والجبروت سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون صعود کردم
بآسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند
خوب صورت پس سلام کردم بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من و امت خود را دو قسم یافتم جمعی جامهای سفید دارند
مثل قراطیس و جمعی جامهای چرکین پس در آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب ماندند آنها
که جامه چرکین داشتند پس نماز گذاردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن

اعمال است چنانکه در تاویلات نجمیه گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی
خوش رنگ مانند قرطاس و قومی دیگر که در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس در آمدند این قوم در نهری و
غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل
آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره
رنگان که و کیست این مرد که نشسته است و چیست این انهار که در آمدند در ان فرمود جبرئیل علیه السلام این مرد
پدر تست ابراهیم علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که نیامیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان
جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی برایشان و این انهار اول
آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر و سقاهم ربهم شرابا طهورا العبد از ان بالاتر رفت و بجایی
رسید که شنوده می شود آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملایکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم است
و لیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کاینات در انجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان
و زمین است و جف القلم بما هو کاین اشارت بان است و لیکن این کتابت در صحف ملایکه در رنگ فروع
منتسخ از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و ایام و لیالی دیگر می نویسند و در وی محو و اثبات
میرود یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت از انست چنانکه در آثار آمده است و صاحب مواهب لدنیه از بعضی نقل کرده
که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوتند در رتبه اعلا و اجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار
جل جلاله بدان مقادیر خلایق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا
کرده است خدا تعالی قلم است گفت مرا در انویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلایق را تا روز
قیامت پس این قلم اول اقلام است و اجل آن بتحقیق گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم است که سوگند خورده
است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب بدان است که حفظ کرده می شود
بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع است از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست و اصلاح کرده می شود
امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده می شود بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این
قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده می شود بآن حقوق و نافذ گردانیده می شود لوی قضایا
ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته می شود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام و تفسیر و تعبیر
او است عاشر قلم تواریخ عالم و وقایع او است حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است

وآن قلم رد بر ابلیس و دفع شبهات محرفین این قلام است که بان انتظام مصالح عالم است و کافی است در جلالت
و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب مجید خود
انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است و حقیقة آنرا جز خدا و رسول کس نداند این قلم
دنیا است که نوشته می شود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قایل معلومات است که متعلقات علوم اند و اگر آنها
منحصر است در آنچه قایل ذکر کرده فبها و الا اشتباه اند برای آن معتبر بعد از آن نموده شد بآنحضرت علیه السلام
بهشت و دوزخ بآن صفات و نعوت که مذکورند در کتاب و سنت و دید بهشت را که مظهر رحمت الهی است و دید
دوزخ را که محل غضب و سیاست وی است گشاده و اشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و غسل کرد در چشمه سلسبیل
شسته شد آلایش کون و حدوث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در بعضی
روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن
پس برخورد از ثمره وی و گشت نطفه در صلب وی که چون فرود آمد بزمین موافقت کرد خدیجه رضی
الله عنها پس باردار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال صریح است که ولادت فاطمه پیش از نبوت بهفت
سال بوده است و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا بود
در منام و این حکایت منام است یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بی اسرا و این اقصه
در اینجا است و لیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و **فصل** و چون رویت آیات
الهی و نعوت در آمدن در مشهد قرب و حضور بآخر رسید و از همه انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ ملکی و نبی
بادی نماند حجابهای نورانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی بحجابی دیگر نمیماند و آمده است که سطبری
هر حجاب بانصد ساله راه بود در پیش ماند و بامداد و اعانت صمدانیت حق جل و علی
قطع کرد حیرتی و دهشتی و جلال و عزت و کبریا پیش آمد منادی بلغت ابی بکر صدیق ندا داد
که قف یا محمد فان ربک یصلی به تفکر در رفت که این آواز ابی بکر از کجا آمد و بانسی که بدان یافت
بیرون آمد از دهشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة ادن یا احمد ادن یا محمد
فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من و چنان شدم که فرموده است ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس القا کرد مرا علم اولین و آخرین
و تعلیم کرد انواع علوم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچ کس نگویم و هیچ کس طاقت برداشتن آن ندارد جز

خرمن علمی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن سیوم علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از امت من
پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من بر تو ناگاه ندای شنیدم بلحنی که
مشابه بلغت ابی بکر است که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم از یک ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار بی نیاز
است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگر و من میگویم سبحانی سبقت رحمتی غضبی بخوان
یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما پس صلوة من رحمت است
بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای آنست که انس گیری تو و
بحال خود بیائی درین مقام بهیبت یا محمد چون خواستیم ما که کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت او را بیمی
عظیم پس پرسیدم او را و ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین تو ای محمد
خواستم که انس گیری با واز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت پس
پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زایل گردد از تو استیحاش و لاحق نشود ترا از
هیبت چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم از تو بعد ازان پرسید حق تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل
که در خواسته بود از تو گفتم خداوندا تو داناتری بان گفت قبول کردم حاجت او ولیکن در حق کسی که دوست
دارد ترا و صحبت داشته است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او
بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم من بران رفرف و برداشته شدم تا رسیدم
بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانها وصف آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر ازان و حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین
و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش بصر مرا پس ندیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه
می بینم از پیش و رفرف بساط را گویند و در اصل بساطی را گویند که رقیق باشد از دیبا و جز آن تنبیه باید دانست
که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از حجابها در حق مخلوق است نه در حق خالق عز و جل
و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و بپوشد او را چیزی زیرا که حجاب محیط می گردد بمقدار محسوس و محجوب خلق اند
از حق تعالی بمعانی اسما و صفات و افعال و بسائر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را از حجاب مقامی است معلوم
و نصیبه ایست از ادراک و معرفت مقسوم و ملائکه مقربین از انها که گرد عرش عظیم اند و کروبیون که مقربان درگاه
اند محجوبند بنور بهاء و عظمت و کبریا و جلال و قدس و قیومیت و صفات حجاب ذاتند و ملائکه محجوبند و طبقات
مختلف اند هر یکی ازیشان را مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق پس قومے

محجوب‌اند برؤیت نعم از منعم و برؤیت احوال از محول و برؤیت اسباب از مسبب و قومی محجوب‌اند بعلم از علم و بفهم از فهم
و بعقل از عقل و اینهمه در حقیقت حجابست نعم از منعم و مواهب از وهاب و قومی محجوب‌اند بشهوات نفسانیه
و قومی بشهوت محرم و معاصی و سیآت و قومی محجوب‌اند باموال و بنین و زینة حیوة دنیا اللهم لا تحجبنا عنک
فی الدنیا و الآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین و باید دانست که این دنو و تدلی که مذکور شده است
و تعبیر بقاب قوسین او ادنی گشته و مذکور است در احادیث معراج غیر دنو و تدلی است که مذکور است در
سوره والنجم که آن نسبت برؤیت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سباق و سیاق آیة نیز ظاهر است
دران و بعضی برؤیت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و از
اتم کمال رعایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیت و نهایت سکون قلب و طمانینت
باطن و علو همت و مواظبت بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یکی از انها توجه و التفات
نفرموده میل و رغبت نکشود چنانچه فرموده حق سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص حضرت ملوک
میکنند و این کمال است که جز اکمل بشر و سید رسل را صلوات الله و سلامه میسر نیست و عادت نفوس انسان
است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را متطلع و متشرف می باشند چنانکه کلیم علیه السلام چون
بمقام مناجات و تکلم رسید طلب کرد رؤیت را و این نوعی از سکر و انبساط است که در مقام قرب از رعایت ادب
دور می افکند و سید ما صلی الله علیه و سلم چون در مقام قرب مقیم گردانیده شد وفا کرد حق آنرا و التفات نکرد ببصر و بصیرت
غیر آنچیز را که اقامت کرده شد در وی و ارادت و شهوت ننمود غیر آنرا و لهذا رسانیده شد بتمامه مرادات مراتب
و درجات که اقصی و اعلی آن رؤیت حق است تعالی و تقدس و اقامت فیما اقام لها اعلی مقامات اهل
صحو و ارباب تمکین است و فرموده ما کذب الفؤاد ما رأی بصر و بصیرت هر دو متواطی و متصادق شدند هر چه
بصیرت دریافت بصر ادراک آن کرد و هرچه بچشم دید دل تصدیق آن نمود و همه حق و صحیح بود پس آنحضرت
بکمالاتی که سبقت کرد ازان اولین و آخرین را و گشت مغبوط انبیا و مرسلین و مستقیم شد بر صراط مستقیم در دنیا و آخرت
و قسم خورد حق سبحانه و گفت یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی تمامه علوم و معارف و حقایق و بشارات و اشارات و اخبار
و آثار و کرامات و کمالات که در حیطه این ابهام داخل است و همه را شامل از کثرت و عظمت اوست که مبهم آورد و بیان
نکرد و اشارت بآنکه جز علم علام الغیوب و رسول محبوب بدان محیط نتواند شد مگر آنچه آنحضرت بیان کرده
یا آنچه از معاملات و محاذات روح اقدس وی بر بواطن بعضی از کمل اولیا که بشرف اتباع وی مستسعد و مشرف

مشرف اند تافته والله اعلم و آورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد عرش بدامان جلال وی یاد آگرد
از زبان حال و گفت یا محمد توئی که تشنه گردانید ترا حق تعالی بجلال احدیت خود را و مطلع گردانید بر جمال صمدیت خود
و من تشنه لبقای تو متحیرم در نمیابم که از کدام راه درایم و بچه طریق گرد از کار خود کشایم گردانید مرا اعظم خلق و
هستم من اعظم خلق در هیبت و تحیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس لرزیدم از هیبت جلال وے
پس نوشت بر قائمه من لا اله الا الله پس زیادت شد هیبت و ارتعاد و ارتعاش من پس نوشت محمد رسول الله
پس ساکن شد قلق من و کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانینه سر من این بود برکت
اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین ولا بد مرا نیز نصیبه باشد ازین رحمت
و نصیب من ای حبیب من آنست که گواهی دهی مرا برات من از آنچه تهمت کرده اند بمن اهل زور و افترا کرده اند
بر من اهل غرور که من گنجایی دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست مر او را کیفیت یا محمد کسی که حد نیست
ذات او را و عدد نیست صفات او را چگونه مستقر باشد بمن و محمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست و استوا صفت
او و صفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود بمن یا منفصل گردد از من یا محمد سوگند بعزت وی نیستم
من قریب بوی بوصل و نه بعید از وی بفصل و نه حامل او و نه موسع او ایجاد کرد مرا بفضل خود و اگر خواهد محو کند
مرا بعدل خود من محمول قدرت اویم و معمول حکمت او و جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش یکسو شو از من
مشغولم از تو و فارغم از تو مکدر مکن برمن صفات وقت مرا و مشوش مگردان خلوت مرا پس نگاه کرد آنحضرت
بسوی عرش بنظر توجه و التفات و میل نکرد بسوی وی و نه خواند بروی از مسطورها و حی الیه حرفے
ایست سر ما زاغ البصر و ما طغی و آورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرتبه قاب قوسین
عرض کرد احوال امت را و گفت خداوندا عذاب کردی امم را بعضی را بحجاره و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ
پس با امت من چه خواهی کرد فرمود وی سبحانه میفرستم برایشان رحمت و مبدل می گردانم بدیهاء ایشان را بنیکیها و
هر که دعا کند مرا از ایشان لبیک میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت
کنم او را و در دنیا می پوشم گناهان او را و در آخرت شفیع می گردانم ترا در ایشان و اگر نمی بود حبیب تحت معاتبه حبیب
حساب نمیگرفتم از ایشان **وصل** و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوندا
هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت من ازین سفر چیست فرمود وی تبارک و تعالی من برای ایشانم مدت
حیات و برای ایشانم چون بمیرند و برای ایشانم در قبور و برای ایشانم در نشور و در همه حال معین ایشانم فطوبے
لکم یا امت محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین و چون باز آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از

و صبح کرد و حدیث کرد مردم را بدان پس مرتد شدند جماعه از ضعیف الایمان و دویدند بعضی از مشرکان بسوی ابو بکر و گفتند بیا
خبردار بسوی یار خود که چه میگوید را امشب بیت المقدس برد گفت ابو بکر آیا تحقیق می گوید وی این را گفتند
آری میگوید گفت پس هر چه وی میگوید راست می گوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق می کنی تو او را
که شب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را در دور تر از آن اگر گوید که بر آسمان
رفتم و باز آمدم تصدیق می کنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه
پس آمد ابو بکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت حدیث می کنی یا رسول الله این را
بجز بیت المقدس فرمود آری می کنم یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس وصف
کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر اشهد انک رسول الله و تطلب ابو بکر آنرا نه بجهت تطرق شک و
شبهه وی بود و وی رضی الله عنه خود بمجرد شنیدن تصدیق کرده بی آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه بجهت اظهار صدق
آنحضرت بود بر قوم زیرا که الیقان و توثق داشته بخبر ابی بکر و تصدیق وی محبت می شود و با وجود آن در مقام
استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس را پس جواب داد
و بیان فرمود همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر نشد مرا جواب آن پس اندوهگین
شدم و سخت اندوه من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه
از هر چه پرسیدند خبر دادم و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آوردند
چنانکه تخت بلقیس را در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا برای آنحضرت
چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ در نماز کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده
و در همانجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزدیک
خانه عقیل در نظر من بداشت و در آن میدیدم و از هر چه می پرسیدند جواب می گفتم و در حدیث ام هانی آمده که
پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد و فرمود آنحضرت من نشمرده بودم درهای آنرا اکنون که مرفوع و منکشف شد
بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسرا گذشت بقافله از قریش که غله بردا
بودند و در وی دو جواره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون رسید برداشتن مقابل شتر آورد شتر رمید و بگردید و بیفتاد
کرد او را و در آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردم بر ایشان گفتند که این آواز محمد است که می
پس آمد آنحضرت قبیل صبح و خبر داد قوم را با نچه دید فرمود نشانه اش آنست که گذشتم بر شتر این شما
که در فلان جا می آمدند و گم کرده بودند شتری را پس گرد آوردند آنرا فلان مرد و پیش آمد قافله را اشتر سیاه سفید

سفید رنگ که بروی پلاس سیاه است و در دو غرارهٔ فلان روز اینجا برسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم
متشرف شدند و انتظار بردند و در گفت و گوی باز کردند تا قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وجهی
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده
که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه خواهند آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس
آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگاهداشته شد آفتاب پس قدوم آوردند و **وصل** اختلاف کرده اند
قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پروردگار را در شب معراج و عائشه
و جمعی از صحابه و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا
دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق برخاست موی بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و
گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت بعد از ان خواند عائشه این آیه را
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله
عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عائشه رضی الله
عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر می کرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط از این
آیه و بتحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کند او را غیر او از صحابه نمیشد
آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رویت ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی قمر را ببیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نمیکند
و بعضی گفته اند که ادراک احاطت است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک لازم نمی آید ازین عدم ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقولست از ابن عمر که گفت فرستاد با بن عباس که آیا دید محمد
علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم و گفت داد خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای
موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروة بن الزبیر
که اثبات و جزم کرده است بان کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث
ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی اراه یعنی وی نور است
چگونه بینم او را و این حدیث معارض است بانکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات
رویت منقولست و لیکن گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم

ذو موده رؤیت ربی و قول پیغمبر اکبر است از قول عایشه و حکایه کرده است نقاش از امام احمد که گفت من میگویم
بحدیث ابن عباس بعینه تا آنجا که نفسم منقطع شد و پرسید مروان ابو هریره رضی الله عنه که آیا دید محمد صلی الله علیه و سلم
پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقف رفته و گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب نه باثبات و نه بنفی
و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایه آنچه استدلال کرده اند بآن
ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده شود دران بادله ظنیه بلکه
از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برآنند که دید بدل نه بچشم و
مراد بدیدن بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کند اقیل پس دانستن بدل دیگر است و دیدن بدل
دیگر و باین تطبیق می کنند در قول عایشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر دران است که اختلاف در دیدن
بچشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل گفت
بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ختم الله له بالصدق والیقین که کلام علما و نظر بدلایل و اخبار و آثار
بجاییست که مذکور شد اما این مقدار خلجان میکند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی
الله علیه و سلم که هیچ یکی از انبیا را در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نیست
و دران مقام سر بنده و در خلوت خاص در آرند و باعلی مطلب و اقصی مآرب که دیدار است مشرف نگردانند و آنحضرت
باین معنی راضی باشد اگرچه بکمال بندگی و ادب سطوت کبریای حق بر وی دارد که سوال نتواند کرد و از ذوق کلام
مست گشته انبساط نماید و طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبوبیت که وی با جناب قدس دارد
کجا میگذارد که حجابی در میان ماند این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب و سوال
شد که ناخواسته میدهند و اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام
از طلب باز ماند و بیهوش شد دید آنچه دید لن ترانی جزای شتابی و بیتابی بود تحقیق آنست که ناکامی
موسی علیه السلام نتیجه آن بود که هنوز نسیم المحبوبین صلی الله علیه و سلم ندیده و باین دولت نرسیده دیگری چه مجال
بطلب دیده و علما همه متفق اند بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج
در حقیقت از عالم آخرت است و هرچه در عالم آخرت دیدنی و یافتنی بود دید و یافت تا دعوت خلق بحکم عین الیقین
کند چنانکه گفته اند [illegible] دیده پس فرق بود تا شنیده والله اعلم **باب ششم** معجزات آنحضرت که دلایل و آیات
صحت و ثبوت و صدق رسالت اوست صلی الله علیه و سلم معجزه امر خارق عادت است که ظاهر گردد بدست مدعی

رسالت که مقرون باشد بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواستن خصم را و غلبه جستن و
تحقیق آنست که در معجزه تحدی شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در آنجا نبود مگر
آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن
مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر وی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان
و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایة عبارت از آنست کرامت است و آنچه از عوام مومنان از اهل
صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث
بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم کلام بسیار است اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم بپائیم
بهتر است و تمامه انبیا و رسل را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبری بے معجزه
نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اکثر و اوفر و اقوی و ابهر و اظهر و اشهر معجزات است و تعیین از
معجزات در کلام آنچه بدلایل و آیات بسیار واقع شده و از دلایل ثبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار
است که واقع شده است در توریت و انجیل و سایر کتب منزله از ذکر و نعت و خروج او از ارض عرب
چنانکه نبذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام مولد و مبعث از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر
و موهن ارکان شرک است و موید شان عرب و منوه ذکر ایشان است چنانکه ذکر آن در محل آن بتفصیل یاد کرده
قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریاچه ساوه و دریای موبدان و سماع
هواتف صارخه بنعوت و صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از
ظهور سحاب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت و بعد از وی تا زمان بعث و ظهور و غلبه و تصرف بعد از
بعثت و حال آنکه نبود وی را صلی الله علیه و سلم مالی که استمالت کند بدان قلوب و در طمع افتد مردم در آن و نه قوت و عدت
که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم و نه اعوان و انصار که بحال و رای مظاهرت نمایند بروی که ظاهر گردد وی و خواند
مردم را بسوی وی و همه مجتمع و متفق بودند بر عبادت اصنام و التزام از لام متمکن بر عادت جاهلیت در عصب
و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و فساد و سفک دما و الفت و غلو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق
در امر خیر و باز نمیداشت ایشان را از سوء افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال و افعال ایشان را و تالیف کرد وی صلی الله علیه و سلم میان دلهای ایشان
و جمع کرد کلمه ایشان را تا آنکه متفق گردید آرا و مجتمع گشت دلها تا همه منقاد و مسخر گشتند و بذل کردند در دین وی
نصرت و عاشق شدند بر طلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشایر خود را

در محبت وی و فدا کردند جان و مال خود را در نصرت وی و نصب کردند ذاتهای خود را در مقابله سیوف در
اعزاز کلمه او و مزید بنائی که بسط کرده باشد برای ایشان و نه با موالی که اخافه کرده باشد برایشان و نه مال و مناصبی
که در طمع انداخته باشد ایشان را در دنیا یا نقش و کرد کردن ان یا ملک و سترقی که باعث شده باشد حاصل
کردن آن هیچ‌یک ازین‌ها بلکه آنحضرت که تصرف می کرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف را
برابر وضیع آیا جمع می شود مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال مرکسی را که کار او باختیار عقلی و تدبیر
فکری باشد و بتکلف و زور اینها را بسته باشد و وی خود یتیمی بود بی زر و زور و فقیری بود بی مال و منال و
تنهایی بود بی مدد و معاون و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و حکمت و مدد
و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا بر آمد کار او و بر همه پیش گرفت اختیار را ولا والله سوگند بخدا ئے
که مسخر گردانید او را این همه امور شک نمیکند درین هیچ عاقلی و بیقین معلوم میگردد که این امر الهی است و فیض سماوی
و نافذ عادات که عاجز است از رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بران مگر خالق قوی و قدیر الا له الخلق
والامر تبارک الله رب العالمین و از دلایل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمیدانست
و کتاب نخواند و جاہل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاہل ناخوانده بودند الا ما شاء الله و ناشی شد
میان ایشان در بلدی که نبود در وی کسیکه داند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در انجا عالمی باشد و ملازمت
کند او را و بخواند پیش وی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و
مندرس و مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان مگر عالم و عارف بدان مگر
قلیل و نادر پس حجت کرد آنحضرت هر فریق را از اہل ملل که گر جهاندیده و نقاد عالم جمع شوند بر آن نتوانند آورد
و این اعدل دلیل است بر آنکه این امری است که از پیش خدا آمده و تصور باید کرد و که نور یافت باید تا بود که بے
کسب و تعلم در چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن
ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه **بیت** یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب خانهٔ چند ملت بشست
و یا بدید و رسید که همان جماعه که بجہل و نادانی و نا پارسائی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی و خدمت
وی و تعلیم و تربیت وی در علم و عمل با علی علیین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و علی صحبه و بارک احسن قدره
و کماله و اگر در اخلاق و صفات و کمالات آن آداب وی نگرند اول دلیل باید که هیچ بشرے چون
وی مخلوق نشده که دعوے کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را لیس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی او راه
و الحق و اشهر معجزات قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره

باین حساب که واقعست اعجاز باقصر سوره از آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر
مقدار این سوره و هر یکی از مقدار او معجزات و فصل وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن
تفصیل موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که انحضرت
صلی الله علیه وسلم تحدی کرد بدان و خواند ایشانرا بمعارضه و اتیان بسورتی از مثل آن و فرمود ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الآیة پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجزے ازان مع انداختند
دماء و اموال خود را در ورطه هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهالک
گفته اند بعضی علما آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشانرا از آوردن
مانند آن عجیب تر و واضح تر است در دلالت از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیرا که آورد در اهل فصاحت
و ارباب بلاغت و رؤسا ائمه اهل لسان را بکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی آن
نزد ایشان پس باشد عجز ایشان از اتیان بمثل آن عجیب تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد
احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیرا که ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نه بود علم ایشان بطریق حصول آن بخلاف
کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت رسالت است اوضح حجت و قاطع
و برهان واضحتر که شک و شبهه را بدان راه نیست و ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح آنست گفته که بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از اعقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بتحقیق و قطع گفت که ایشان نتوانند
آورد مثل آن پس اگر نمی بود بعلم وی باینکه این از نزد خدا است و واقع نمی شود خلف در خبر وی اذان نمی کرد و در اعقل وی
نمی گذاشت او را که قطع و جزم کند در قول آنکه واقع نمی شود چنانکه و لن تفعلوا و ندا کرد آنحضرت و حکم کرد ایشانرا
بعجز پیش از معارضه و بتقصیر از بلوغ در مناقضه و فریاد کرد بر روس اشهاد و نتوانست هیچ یکی از ایشان که فرود
آید بمعارضه و بایستد درین مقام با وجود دواعی و توفر و توافق بواعث گفت لئن اجتمعت الانس و الجن علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس ایشان به سفک دماء و هتک
حرمت در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیای قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه
مسجد تنها نشسته بود که یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا
و باز آید ازین کار و بگذارد از سر گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وسلم و
نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را شنید
پس از آن فرمود فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم بشنو گفت بگو و بکن برحیم

خواهی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا ونذیرا
پس چون شنید عتبه گوش نهاد بان و فاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بران پس خواند
آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد ازان فرمود شنیدی یا ابا الولید
گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بان و از هیچ کس مترس پس عتبه نزد قوم آمد چون دیدند او را بعضی از ایشان
گفت والله آمد عتبه بان روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم من قولی را که هرگز
نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و کهانت ای معشر قریش بگذارید او را با کار وی سر
وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بخدا اشنامی دانید که
چون وی چیزی می گوید دروغ نمی شود در دعائی که می کند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب رواه البیهقی
وغیره و در حدیث اسلام ابوذر که پیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکشاف و استخبار
حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده بود آمده که گفت ابوذر والله نه شنیدم و نه دیدم من شاعرترا
از برادر خود انیس دو ازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی ازان منم و وی بمکه رفت و خبر آنحضرت را آورد
گفتم چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم و شنیده ام سخنان
کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذبند و ولید بن مغیره زعیم قریش
و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدی و گفتی والله ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة بخدا
سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق و
بدرستی که بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است وما هو قول البشر و نیست قرآن قول بشر وانه لیعلو
ولا یعلی و بدرستی وی بلند می شود بر همه و بلند نمی گردد بر وی چیزی و می گفت ابن ولید بقوم خود بخدا سوگند که
نیست درمیان شما مردی داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی ماند انچه می گوید به سخنان
ایشان و در خبر دیگر آمده است که موسمی بود که قبایل قریش انجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب
همه حاضر آمدند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان
خود پس گفتند که همه باتفاق میگوئیم که کاهن است گفت ولید والله نیست وی کاهن نیست قول ای زمزمه کاهن
و سجع وی گفتند پس می گوئیم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون و وی اعقل ناس است گفتند پس میگوئیم که وی شاعر
است گفت نیست وی شاعر ما شعر را میدانیم و همه اقسام او را می شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض او
شاعر نیست گفتند پس میگوئیم که وی ساحر است گفت والله نیست ساحر نه نفث و عقد وے و گفت هرچه

هرچه شما می گویند از ینها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق والبیهقی وبعضی گفته اند که این قران اگر نوشته یابند اورا مصحفی در بیابانی وندانند که نهاده است اورا اینجا وکه آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه وافهام مستقیمه که وی منزل است از پیش خدا عزوجل وقدرت نیست بشر را بر تالیف وے وچون آمد بر دست راست گوترین خلق وپرهیزگارترین ایشان وگفت وی که این کلام خداست وتحدی کرد خلق را بدان که سورتی مانند آن بیارند وهمه عاجز آمدند دیگر چه جای شک وشبهه است این وجوه اجمالی است برای معرفت اعجاز قران وآسان است سلوک طریق آن ومشترک است دران عالم وجاهل ومناسب است بامذهب کسی که میگوید ثبوت قرآنیت قران بقول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر واما طریق تفصیلی که دروی اثبات اعجاز قران بفصاحت وبلاغت وغرابت اسلوب واخبار غیوب وجز آن است ومناسب است بمذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قران باین وجوه است وثبوت نبوت بقران این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت وبلاغت را ادراک می کنند واما وجوه معرفت اعجاز متعدد است اول ایجاز وبلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد وحرف آن ده است معانی کثیر وحکایه کرده است ابو عبید که اعرابی شنید مردی را که می خواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی وگفت سجده کردم فصاحت این کلام را وشنید اعرابی دیگری مردی را که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا وگفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام وآورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از امرای روم وبر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق وبود وی که نیک می دانست زبان عرب را وگفت شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که می خواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم دران دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی بن مریم از احوال دنیا وآخرت با وجود اختصار وآن آیه اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون وحکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دخترکی را که تکلم میکند بکلامی که در غایه فصاحت پس تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دخترک اما فصیح می پنداری تو این کلام مرا بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیه واحده میان دو امر ودو نهی ودو خبر ودو بشارت وهمچنین قول حق سبحانه وتعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وقول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی واشباه آن از آیات در ایجاز الفاظ وکثرت معانی ودیباجه عبارت وحسن تالیف حروف وتلازم کلمات وهمچنین در سیر قصص طویل واخبار قرون سالفه که سست می گردد در عادت فصحا کلام دران ومیرود آب ورونق دران مشتمل

قصه یوسف تا آن درازی با آن ربط کلام که ینبغی التیام و تناسق عبارت دلایل باهره است مر سالکان را
و عبرت و خبرت است مر اولی الالباب را و دریافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشان
است و زبان دان شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پرداخته اند اما آنچه
جاهلان عرب و زنان و غلامان ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علما و مردان و بزرگان از
غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل و مقاطع
مخالف و مباین سائر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر او خطب و اشعار و رجز و اسجاع ایشان
که واقعند بران و این وصفی زاید است که ممتاز است بدان از کلام ایشان مختلط و مشتبه نمی گردد با
با بودن کلمات و حروف از جنس کلام که مستعملند در نظم و نثر ایشان و این امری است که حایر و دارا
در آن عقول ایشان و متحیر و متوله است در وی احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند
معارضه آنرا ظهور دلیل قاهر و سطوع برهان باهر باقی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بروی ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بروی و همچنین سایر اشقیا
قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت بلاغت و فصاحت و عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر میشدند
و معترف میگشتند و در آخر بغلبه سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده شده است از بعضی معروفان
و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخذول و محروم بازگشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی تخفیف رای
و تشدید آن که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود بی شبیه و بی نظیر در باب قصد کرد که معارضه
قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر مثال آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد بزعم خود ترسیت
کرد و حاصل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از آن و ابن مقفع افصح وقت خود بود و ساخت کلامی را و گردانید
آنرا مفصل و نام نهاد آنرا سور بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را و قیل
یا ارض ابلعی ماءک الآیه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم
بخدا که این کلام را هرگز معارضه نتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قرآن تضمن و اشتمال
اوست بر اخبار و بر تحریر نا کرده واقع و کاین نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل قول وی تعالی
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی سبحانه لیظهره
علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیه و قول وی اذا جاء نصر الله
والفتح الی آخرها و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد اگرچه یکی از اعدا و ملاحده و معطله

و قرا بطه که جمع کردند کید و مکر و حول و قوت خود را تا درنگ شدند بر اطفاء نور وی و تغییر دادن یک کلمه را از کلمات
شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر
و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایه و قول وی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال
این آیات و اخبار رابع اخبار وقایع و حوادث کاینات سالفه از آنچه نمیدانستند ایشان و نمیدانستندی
مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمن حکیم
و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرایع دایره و علوم اولین و آخرین
از آنچه نمیدانست آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلم آن پس آورد آنرا قران بر وجه آن
و ذکر کرد نص آنرا و اعتراف می کردند بدان و صدق و صحت آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته
و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و باوجود آن خبر داده
از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است
که هیچ خفائی ندارد و محسوس است که انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کاین و ثابت است در ذات
قران و نیست مجال نزاع و شک در آن و وجوه دیگر نیز که از قبیل صفات قران است ذکر کرده اند که ممتاز
و منفرد است قران بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلهای
سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و طاری می گردد هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن و این بر
کافران و مکذبان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق آنست که بر مکذبان
و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده می کند ایشان را نفور و تنگ می گردد سینه ایشان را و دوست دارند
انقطاع او را و مکروه می پندارند استماع او را و مومن مصدق زیاده می گردد روعت و هیبت او و می افزاید ذوق
و شوق او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح از جهت وجود میل و
محبت قلب و تصدیق قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال
سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالة می کند که این حقیقت و صفت
قران عظیم است اگرچه سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده می شود از نساء
و جهال و عوام الناس که از شنیدن آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت
کرده اند از نصرانی که گذشت بر قاری پس بایستاد و بگریست گفته شد مر او را از چه می گریی گفت نمی گریم مگر
از لطافت این نظم و ذوق و طربی که حاصل شد از شنیدن آن و این بروعت و هیبت از شنیدن قرآن عظیم

عظیم طاری شد جماعه را پیش از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و اباء چنانکه روایت کرده شده است
از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواندند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر شیء
ام هم الخالقون ام هم المسیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من بر آید و این اول حالی بود که ریخته شد ایمان
در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت نزد قوم خود و گفت
والله کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن بکلام و در نیافتم که چه گویم او را و لیکن
ثابت ماند بر کفر و ایمان نیاورد بجحد او و عناد او و ازینجا معلوم شد که ایمان عطای باری تعالی است و علم و دانش
در آن کفایت نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که
تلاوت قرآن ملول نمی شود و سامع آن مکروه نمی پندارد بلکه زیادت می گردد حلاوت و نشاط و محبت و تری و تازگی و لذت
گرفته می شود بوی در خلوت و انس یافته می شود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت
در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار مخل و مکروه می گردد چنانکه تجربه است و اینهمه بشرط ایمان و محبت است و اما کافر و منافق
و اعدا فلا نزیدهم الا خسارا و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود عرب را و آنحضرت را
نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علمای امم و مشتمل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای
ایشان پس جمع کرد میان علم شرایع و محاسن آداب شیم و مواعظ و حکم و علوم سیر انبیاء و امم و اخبار و ازمنه
بر وجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طرق حجج عقلیه و براهین یقینیه و ادله مبنیه بر صفات کمال صانع و توحید وی عز اسمه قال الله
و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی
ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا بیان للناس و هدی الآیه و از عجایب آنکه جمع شده
در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده می شود بنظم قرآن و حسن وصف و بلاغت وی و در اثنای آن امر
و نهی و وعد و وعید اوست پس تالی فهم میکند و اخذ مینماید حجت را و حکم را معا از کلام واحد و از جمله آن وجوه آنکه گردانیده
است او را حق سبحانه در حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس و ادعی مر قلوب را و اسمع است در آذان و احلی
است بر افهام و امیل است بوی طبایع و اسرعست بوی هوا و از جمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر متعلمین و تقریب
آن بر متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر یاد نمیداشتند کتب خود را اگرچه بود
از ایشان جماعه با وجود درازی عمر و مرور سنین و قرآن مجید آسان است حفظ آن مر صبیان را و غلامان را
در اندک مدت و از جمله آنست کلت بعض اجزای او بعض دیگر را و ائتلاف انواع وی و التیام اقسام وی و حسن تخلص
از قصه بقصه دیگر و خروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف معانی و اشتمال سوره واحده بر امر و نهی و خبر و استخبار و

وامر و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه امتحان گردد در فصول آن و کلام
فصیح چون عارض می گردد او را مثل این اختلاف و انقسام ضعیف می گردد قوت او و سست می گردد جزالت
او و کم می گردد رونق او و مغلق میگردد الفاظ و متنزل می شود عبارات او و از وجوه اعجاز قرآن بودن وی است
آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ
آن بر رهبان و احبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغیر و تحریف و فرمود و تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
و سایر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی و منتهی گشت بانقضای اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نماند از وی
جز خبر و قرآن عزیز که باهر است آیات او و ظاهر است معجزات او باقی است تا امروز که هزار و سی و پنج سال بر آن
گذشته و در عصر بود از اهل بیان و حمله لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت و ملاحده و اعدای
دین و دنیا وارو نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن و تالیف نکرد در مناقضه آن و قادر نشد بر طعن صحیح و قدح صریح بلکه
هر که قصد آن کرد در دایره عجز در آمد و برگشت والحمد لله علی ذلک و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه تحقیق ذکر کرده اند
ائمه در اعجاز قرآن وجوه کثیره و اکثر آن راجع بلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام او را وجهی منفرد
و بابی علاحده ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقه اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و ما بعد
آن از خواص قرآن و عجایب صفات اوست و بالله التوفیق **وصل** معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و القا
معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و نبع ما و تکثیر طعام و نطق
جماد و حیوان نیز عظیم اند و بعضی از آن بحد تواتر و شهرت رسید و بعضی اگرچه بخبر احاد اند و لیکن بتعدد طرق متحد گشته و معجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و آنرا ارهاصات خوانند و ارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت
و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه معجزات آنحضرت اند
و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله علیه و سلم اما شق قمر ابهر و انور معجزات است که تصرف
است در عالم علوی و در تاریخ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقتربت الساعة و انشق
القمر و مراد وقوع آنست در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران و حمل بر انشقاق روز قیامت رد میکند آنرا
قول وی سبحانه و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت و تحقیق آمده است
در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک پاره بالای کوه و پاره دیگر پایان
وی و روایت کرده اند از جمعی کثیر از صحابه و گفتند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیتی را گفتند
که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر در دو شق شد و دیدند جبل حرا در میان فرمود

آنحضرت علیه السلام است بعد از آن گفتند که ما را تحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و گفتند بعضی از ایشان اگر سحر کرد شما را
همه اهل زمین را سحر نمیتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از آن پس گفت ابوجهل علیه اللعنة این
سحری مستمر است و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت
کرده شده است از جماعت کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان جم
غفیر و همچنین تا رسیده است بما و مؤید شده است بآیه کریمه انتهی و همچنین مملو و مشحون است بدان کتب احادیث
متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن
حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است منصوص علیه است در قرآن و مروی است در
صحیحین و غیر ایشان بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر و صحت آن و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند
با منجمان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و علمای دین متبعان ملت می گویند که انکار نیست عقل را
در آن و شمس و قمر مخلوق خدا اند تصرف میکند در آن هرچه میخواهد چنانکه در احوال قیامت در نصوص مذکور است و اما قول بعضی
ملاحده که اگر واقع می بود این نقل بطریق تواتر شریک می بودند تمام اهل زمین در معرفت آن و مخصوص نمی بودند
بآن اهل مکه زیرا که این امری است صادر حس و مشاهده و دواعی متوافر است بر روایت امثال آن از امور
غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی میبود همیشه نوشته می شد و اثبات نموده میشد در
کتب سیر و تنجیم و جایز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح امر آن
جواب داده اند از وی علمای که این قضیه بیرون است از اموری که ذکر کرده اند ایشان زیرا که این چیزیست که طلب کرده اند
قومی خاص از مردم واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدارند در درون خانه ها
در زاویه ها ساکن و مستترند و آنکه در صحرا باشد و بیدار باشند نادر است و این امری بود که لحظه واقع شده
شاید که در آن وقت سایر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبالی که حایل باشند
یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را از آن مثل اسمار و حکایات و مانند آن و مستبعد نیست
که همه نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر همان جماعت که متصدی رویت و مشرف
و مترصد وقوع آن باشند و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل که ظاهر میباشد در بعضی آفاق نه بعض ظاهر میباشد
بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده می شود و نه در شهری دیگر و در بعضی شهرها
کلی دیده می شود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمی بینند آنرا مگر کسانی که دعوی علم آن دارند بعجایب
و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که را خواهد نماید و هر که را خواهد ننماید و مقصود نمودن بجماعه

بجائے مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیة را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انهار انمودند و
دیگر انرا نمودند و خود مسافران از اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه در کار است تنبیه در مواهب لدنیه
میگوید که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه وسلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی
ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله اعلم واما رد شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب
بعد فرو نشستن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم روایة کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه
غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گذاردی یا علی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو
و طاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود
پس دیدم که طلوع کرد بعد از غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام درین
حدیث در غزوه خیبر بیاید ان شاء الله تعالی **وصل** و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که در واقع شده است در مواطن کثیره و مشاهد عظیمه و روایة کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم
قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا
علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از سنگ بر دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از انامل
ابلغ است در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن از وی معهود و معتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و
پوست و استخوان و بتحقیق روایة کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن
مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و نهاد
دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس دیدم آب را که بیرون آمد
چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه وسلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و از اطراف انگشتان
پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین
از انس آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس گفتند مسلمانان
یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارپایان ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب پس آورد مردی چیزی از
آب در مشک کهنه فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در
آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن

نشستیم ازاو جابر و یارا و بعد نوشیدیم باقی آنرا و بیهقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب
قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی اصغر را پس درآورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک
خود را در قدح و نگنجید دست مبارک در قدح پس درآورد چهار انگشت شریف را جز انگشت پس درآمد از انگشتان
شریف وی آب الحدیث و اما حدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو
می کرد ازان پس برگردیدند مردم گرد وی صلی الله علیه وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله آب
نداریم که وضو کنیم بدان و نه نوشیم آنرا مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس
جوشش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار
می بودیم کفایت می کرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه که یافته نشد آب
مگر قطره چند در مشک پس ریختند آنرا در کاسه و تفریق کرد اصابع شریف را دران پس جوشش زد آب از میان انگشتان
شریف پس پر کرد مردم را آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت از کاسه دست که هنوز پر بود و روایت
کرده اند حدیث جابر را امام محمد بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح آمده از روایت علقمه که گفت ابن
مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد دست مبارک
خود در آن آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرد مثل انس یا جابر مثلا در حقیقه گویا همه آن جماعت که حاضر بودند راوی
و حاکی اند اگر انکار رسیدی ایشان سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم اجمعین بود
و باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه راوی
آن اند و حدیث نبع ما از ابن عباس نیز بطرق متعدده آمده است و سوالی که درین حدیث است آنست
که چه حکمت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ریخت پاره از آب در کاسه گرفت بعد ازان دست نهاد و چشمها
پیدا شد چرا انگیخت چشمها اندر آمد جواب می گویند که این از جهه آداب حضرت خداوند جل جلاله است که با ایجاد و ابداع
معدومات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود و معجزه و دعای آنحضرت دران برکت حاصل شد کذا
قالوا والله اعلم و ازین قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر طعام قلیل و مرتب شدن برکت وی و دعوت وی صلی الله علیه وسلم
مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما فردا آیند اگر خواسته است خدا چشمه تبوک را در وقت روشن شدن روز
پس هرکه بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت معاذ پس آمدیم ما آن چشمه را و حال

اگر بیشتر رسیده بودند آنرا و دو مرد و چشمه مانند دوال بود که میدرخشید و ترشح می گردانید آب پس پرسید آنحضرت
آن دو مرد را یا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا
عز و جل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی جدا شد از آب باوی که مراد او را حسی
است مثل حس صواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه
پس آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که ببینی
اینجا را که پر کرده شود به باتین و عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر دادن نیز از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و اخبار بغیب قسمی اوفی و افر از معجزات لا تعد و لا تحصی در قصه حدیبیه آمده که چهارده صد کس بوده اند و چاه و
سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در ان یک قطره پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر یکجانب چاه و برآورده شد دلوی از آب و وضو کرد در ان و افگند در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس
جوشید آب و بلند شد پس سیراب گشتند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایتی آمده که بیرون آورد تیری
را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میجوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه
برآمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه مغایرتیست و جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند و سیراب شدند بقیه آب
که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی اسفار خود و گفت سیر میکنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب
فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر و رعایت نکننده حق صحبت را از جهت اهتمام
طلب آب و حرص بران و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند و فرمود باصحاب نگاه دارید بر ما نماز را
یعنی بیدار باشید و خبردار باشند که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا
بود وقتیکه خورد آفتاب بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس
سوار شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و بود در وی چیزی از آب پس
وضو کرد از ان رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب و فرمود نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود
و اذان گفت بلال برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم
شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم ما یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس
خواند رکوه مرا و نهاد دهن مبارک خود را در وی و دمید در وی یا نه دمید والله اعلم پس میریخت آب از رکوه

دهی تو شاید مرا من پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم نکنید و خوش دارید خلق را پس همه سیراب
شدند و سیصد کس بودند و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس بریخت آب و گفت مرا بنوش گفتم یا رسول الله نخورم
من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و در حدیث عمر رضی الله عنه در جیش عسرت
آمده که رسید مردم را عطش تا بحدی که نحر می کردم مر شتر خود را و می فشردم شکنبه آنرا و می نوشید پس رغبت کرد ابوبکر
بسوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود که آسمان ابر کرد و باران ریخت پس پر کردند آنچه
با ایشان بود از ظروف و تجاوز نکرد باران از لشکر او آورده اند که یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم ردیف ابو طالب بود
در ذی المجاز پس گفت ای طالب تشنه شدم یا ابن اخی و نیست با من آب پس آنحضرت فرود آمد و زد قدم خود را بر زمین
پس بیرون آمد آب گفت اشرب یا عماه و در صحیحین از عمران بن الحصین آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی
از ان علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دانید آنرا که می یابید زنی را بر شتری که با وی
دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که دو مزاده و سطیحه دارد از آب پس آوردند آن زن را
نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت در وی آب و ندا در داد مردم را
که بیایید و بخورید آب و بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه می کند که چه میرود با وی میگوید بخدا سوگند
باز گذاشتند او را و حال آنکه خیال میکنیم که بیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و سویق و گردانیدند آنها
در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بار را در پیش وی پس فرمود آنحضرت مر وی را بدان که ما کم نکرده ایم از
آب تو چیزی و لیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت العجب
پیش آمد مرا دو مرد و بردند نزد این مردی که گفته می شود او را صابی پس کرد چنین و چنین و تمام قصه را بر خواند و گفت
بخدا سوگند این مرد یا ساحرترین مردم است یا رسول خداست حقا و گفت مر قوم خود را آیا هست شما را
رغبت در اسلام الحدیث بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن
و در آمدند در اسلام والله اعلم و احادیث درین باب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه
در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی **وصل** همچنانکه احادیث در تکثیر آب قلیل بسیار آمده در تکثیر طعام بسیار نیز
کثیر است و این هر دو اثر تربیت و ولی النعمی آن سید کائنات است که همچنانکه بحسب روحانیت مربی و اکمل
قلوب و ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورنده و خورش دهنده ابدان و اشباح است **بیت**

بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست + و مشهور درین باب حدیث جابر
است رضی الله عنه در غزوهٔ خندق که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد
تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی
صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختیم گوشت در دیگ آمدم نزد آنحضرت
و عرض کردم یا رسول الله ذبح کردم من بزغاله را و طحن کرد زن من پارهٔ شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی
نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر سوری ساخته سور بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند بآن مردم را لفظ فارسی
است که بر زبان مبارک رفته و سؤر بسکون همزه طعام که باقی مانده یا شراب ساخته بیایید و فرمود دیگ را
فرود نیارید و خمیر را نگاه دارید تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر در دیگ در نظر
شریف وی پس انداخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا برکت کرد و فرمود یا زن بپز نان را و بخوان
با خود زن دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را و نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند
آن هزار کس طعام و سیر شدند هنوز دیگ در جوش بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم
روایت کرده اند که گفت ابو طلحه با ام سلیم بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را سست می شناسم در وی گرسنگی را
آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو پیچید در جامه و بمن داد پس بردم
نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است
ترا ابو طلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت
با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابو طلحه را خبر کردم او را و گفتم که می آید رسول خدا پس
ابو طلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم ایشان را
جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت ام سلیم خدا و رسول وی داناتر است
یعنی بانچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال ما حکمتی
نخواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود
بیار یا ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود که فت کرده
شوند نانها و بفشرد ام سلیم ظرفی را که در وی روغن بود تا نان خورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا برکت بعد از آن فرمود که اذن کن ده کس را پس آمدند ده کس
و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا درآمدند همه خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد کس را وی است

ودر روایتی از مسلم هشتاد آمده بی شک نیز آمده که بستر خورد آنحضرت داخل بیت ابو طلحه وباقی را نزد سوره بعضی روایات هشت کس آمده وظاهر این است که آن در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در صحیحین ده ده است کذا فی المواهب والله اعلم وحکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبار کی آن گفته اند که اگر همه یکبار درآیند طعام در نظر ایشان قلیل می درآید وکافی نمی نماید واین سوء ظن موجب ذهاب برکت می گردد یا جای تنگ بود گنجایش همه نداشت یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیر دشوار می آمد وموجب ازدحام می گشت وروایت از ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم گرسنگی بر مردم آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که تا بقایای توشهای خود را گرد آیند و دعا کن به برکت دران فرمود نعم بکنم پس فرمود تا نطعی بگستردند وبقایای زاد آوردند یکی مشتی از ذرت آورد ودیگر نان پاره آورد واعلای ایشان کسی بود که آورد صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطع چیزی اندک ودعا کرد به برکت بعد از ان فرمود در ظرفهای خود پس نماند در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد وخوردند همه تا سیر شدند وهنوز بقیه ازان ماند ولشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار کس بود وچون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله ملاقات نکند خدایتعالی را باین شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین امت که شهادت دهند نزد مشاهده معجزه بجهت تصدیق ویقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام درین مقام از کدام عالم است مگر حال حضور وغیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین وایمانست یا برای تنبیه وتلقین امت است والله اعلم بحقیقة الحال وروایة است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت علیه السلام عروس بزینب پس فرستاد ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من وحیس بفتح مهملتین تحتانیه در میان نام طعامی است که از تمر وروغن وقروت بسازند وگاهی بجای قروت سویق نیز کنند وگفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر وبگو یا رسول الله این را مادر من در حضرت تو فرستاده است وبر تو سلام میخواند وعذر قلت آن میکند پس انس آنرا نزد آنحضرت آورد وفرمود بنه وفرمود برو فلان وفلان جماعه را از مردان نام برد بطلب وبخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم وبخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون باز آمدم دیدم که خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک به سیصد کس باشند پس دیدم که نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس وتکلم کرد بچیزی پس بخواند ده ده کس را نزد خود وفرمود بخوانید نام خدا را وباید که هر کسی از پیش خود بخورد پس خوردند همه تا سیر شدند پس طایفه طایفه می آمدند ومیخوردند تا همه خوردند

پس فرمود بردار یا انس پس برداشتم و در نمی یافتم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری
والمسلم و در حدیث ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و برای
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف
انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز
خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان
هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد و مروی
هست از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنجا که نوبت نوبت می خوردیم
از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و میخوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت
کرد سمره بجانب آسمان و گفت ازینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبة والترمذی والحاکم والبیهقی وابو نعیم و
در حدیث عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صد و سی تن ذکر
کرد که خمیر کرده شد یکصاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل
و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه
در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که امر کرد مرا رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که بخوانیم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما یک کاسه طعام
پس خوردیم ما بر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر علامت در وی
اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیری پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من سیر
میخوردم و آسوده می شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام من ایشان را
و یاران را طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من آنحضرت علیه السلام پس بمن داد بعد از آن خود خورد و
فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بنی عبدالمطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را و می نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت
علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقیماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند
و سیراب گشتند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد

برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس می آمدند او را پسران او و می طلبیدند نان خورش
و نمی بود در ان خانه چیزی جز ان پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عکه که در وی روغن برای آنحضرت میساورد
و می یافت در وی روغن پس همیشه می برد مر او را روغن در ان عکه تا بیفشرد روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد
آنحضرت علیه السلام و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را و اگر تو نمی افشردی و میگذاشتی
آنرا بحال خود همیشه می بود روغن برای شما در ان عکه گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم می گردد که هر که
خدمت کند حضرت سید المرسلین را و انفاق کند بمحبت وی چیزی را که تواند برکت دهد خدای تعالی در رزق
و مال وی و در همه چیز وی رزقنا الله وهم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو و سکون سین شصت صاع است پس همیشه
میخورد وی و زن وی و مهمانان وی از ان تا روزی پیمانه کرد آنرا پس پیش آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه
نمیکردی می ایستاد نزد شما وی خوردید از ان همیشه و گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن هنگام افشردن
عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن مضاد تسلیم و توکل بر خدا است
عز اسمه و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزوال نعمت قاله النووی
و مثل این است نکته در نگاه نکردن دیگ و خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار و الحکم
و حدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب مشهور است
که گذاشته بود و بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را و قبول نکردند و نمود در تمر نخل وی کفایت دین ایشان
پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت بتحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد و گذاشت
دام بسیار و من میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود برو و خرمن هر تمر را در گوشه بنه پس کردم انچه امر کرد آنحضرت
و خواندم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن چون دید آنحضرت ایشان را گشت گرد خرمن را
که کلان تر از همه بود و نشست بران و گفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان تا ادا
کرد خدای تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود و هیچ چیزی برای
خواهران باز نماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود و دیگر خرمنها همه باقی و سالم
ماندند و من می بینم آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود گویا یک خرما ازوی کم نشده
پس تعجب کردند غرما و روایت کرده است ابو هریره رضی الله
عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پس رسید آن حضرت

ازمن چیزی داری یا ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندک تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس
در آورد دست مبارک خود را در توشه دان و بر آورد از آن یک مشت تمر و دعا ببرکت کرد و طلبید
مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و فرمود بمن بگیر آنچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را
در مزاده و بگیر از آن مشتی در وقت حاجت و مشمار و مریز آنرا پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس
خوردم و خورانیدم از آن تمر مدت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان
رضی الله عنهما پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت برداشتم از آن تمر چندین
و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر و گفته اند که مجموع تمرات ده وسق بوده بود
و بعضی بیست و یک گفته اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابو هریره رضی الله عنه درین باب بیتی نیز نقل
کرده است **بیت** الناس هم ولی فی الیوم همان * هم الجراب و هم الشیخ عثمان رض والله اعلم و مروی است که آنحضرت
عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک
خرما از آن کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالا تر از همه حکایت غزوه تبوک است که بقایای زاد
را بان قلت برکتها بخشید که هفتاد هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظرف ها پر کردند چنانکه
گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و
فاقه را از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مهجور گرداناد حکایت یاد دارم که در بازار مکه معظمه زادها الله تعظیما و
تکریما تره فروشی بر تره های خود آب می پاشید و می گوید یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم لا ترتحلی اللهم صل علی
محمد و علی آل محمد و بارک و سلم **وصل** در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
همچنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر و دین و شریعت اویند صلی الله علیه وسلم از آنها که قرعه سعادت بنام
ایشان افتاده از اهل ایمان همچنین سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر اراده الهی اند سبحانه بطریق
اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وی صلی الله علیه وسلم ساخت از اینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل
باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وسلم بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است ولیکن چون از دایره
عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون اند از ایشان جز طاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیاید و
موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان الا حیوانات از آنجمله سجود جمل و شکایت اوست بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که یکی از اهل بیت انصار را شتری بود
پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بر وی اکنون ان

سختی و سرکشی میکند برما و منع میکند از ما پشت خود را و نخل و زرع ما تشنه شده اند پس برخاست آنحضرت با اصحاب
در رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در بستان بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و گفتند
یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما میترسیم بر ذات شریف تو که از وی
گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم روی آورد
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد صحابه گفتند یا
رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کند ما سزاوار تریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وسلم نمی باید و سزد
بشر را که سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند مرد خود را
بجهة عظم حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت درین مقام
نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند که من رسول خدا ام مگر عصاة جن و انس و در خبر دیگر آمده که
آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت در آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد باواز شتر
دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود بصاحب شتر بفروش این را بدست من گفت یا رسول الله
بخشش تست و لیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این چه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد که کثرت
عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه
آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابو بکر و عمر در بستان یکی از انصار و بود
در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزاوار تریم که سجده کنیم ترا فرمود
آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد
و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب می کنند و من میترسم که خدای تعالی آن قوم را
عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عایشه رضی الله عنها می گوید که در خانه ما شاتی بود
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون بیرون
میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی می کرد پس
هر یکی دیگری را دفع می کرد و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دست مبارک خود را بر پشت گوسفندی مالید که نر بوی نرسیده بود و پستان وی پر شیر شد و مدد و شیر دوشید و خود
بیاشامید و ابو بکر صدیق را نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت

مشهور است و در باب معجزات بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر توان
کرد و در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز و ازین باب است قصه کلام ذئب و شهادت او مر آنحضرت را صلی
الله علیه و سلم و حدیث تکلم ذئب روایه کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایه کرده است
امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی
و کشید شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع می باشد و گفت از خدا نمی ترسی
میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آن را بسوی من پس گفت راعی وا عجبا گرگی اقعا
نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر ندهم ترا العجب ترازین محمد به یثرب خبر میدهد مردم را
باخبار سالفه و مردم نمی گروند بوی پس راعی غنم خود را راهی ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و بگذاشت غنم
را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون
آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بانچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد بیهقی از
حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایه ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجب ترازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بانچه گذشته و بانچه می آید و این راعی
یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از
ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت گرگ برای حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک
داده پیغمبری را که مبعوث نشده هرگز عظیم قدر تر نزد خدا از وی تحقیق گشاده شده است بر وی
ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب وی و منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملایکه و حور و
غلمان بهشتی نگرند اصحاب او را و مشتاق اند بانکه در آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند
که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب براعی که نیست حایل میان تو و وی مگر همین دره از کوه مرد
از کوه در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم
پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی ازان و مثل این حکایت از ابی
سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب ترازین ازان است که محمد بن عبد الله
فی المدینه یدعوکم الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر میکنی
این حکایت را بمکه میگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایه مثل این کرده اند

وازین بابست حدیث ضب یعنی سوسمار وکلام کردن او واین حدیث مشهور است ودر روایت کرده
است آنرا بیهقی در احادیث کثیره وذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه
که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است
ضب را وگردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزلگاه خود وبریان کند وبخورد وچون دید
اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آورد ضب را
از آستین خود وگفت سوگند بلات وعزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب وانداخت ضب را
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را وفرمود یا ضب پس جواب داد ضب بزبان روشن
که شنیدند قوم همه لبیک وسعدیک دگر فرمود آنحضرت ای زینب کسی که آید قیامت را یعنی زینت تمام خلق
پس فرمود آنحضرت که را عبادت میکنی گفت خدائی را که در آسمان است عرش او ودر زمین است
سلطنت او ودر دریاست راه او ودر جنت است رحمت او ودر آتش است عقاب او وفرمود آنحضرت من کیستم
گفت رسول خدا ورسول رب العالمین وخاتم النبیین قد افلح من صدقک وخاب من کذبک پس اسلام آورد
اعرابی الحدیث بطوله واشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آنحضرت خواند صلی الله علیه وسلم واز انجمله
است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت می کند بعض او بعض را ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا وابو نعیم در دلایل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحرا می گشت ناگاه شنید
آواز ناتفی سه بار یا رسول الله پس آنسو نگریست آنحضرت ودید که آهو ماده بسته در بند افتاده است
واعرابی آنرا در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است
مرا این اعرابی ومرا دو آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا بروم وشیر دهم ایشانرا وباز آیم فرمود آنحضرت
همچنین میکنی وباز می آئی گفت عذاب کند مرا خدا تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت ورفت وباز
آمد وربسته او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی وگفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این است که رها کنی
این ظبیه را پس رها کرد اعرابی او را ومیدوید در صحرا از روی خوشحالی ومیزد پاهای خود زمین را ومیگفت اشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ونیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند وآبی فرا
آمده بودند پس آهو ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید وهمه را سیر ساخت که مقدار سیصد کس
بودند پس برافع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را ببست بعد از ساعتی دید که رفته است
فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها واز انجمله است کلام حمار روایت کرده است ابن عساکر که چون

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من
یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است آنرا هیچ
یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و تو از انبیا کسی جز
تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمدا در سواری او و او بود ان یهود
گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و طلبید او را پس می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود
و چون بیرون می آمد صاحب در اشارت می کرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت
علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر سر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان را بود افکند خود را در ان چاه
بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هم ازین باب است تسخیر اسد و تملق او سفینه که
در بیابانی از لشکر دور افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر
او را بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ابن وهب
روایة کرده است که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا برکت برایشان و نسج
عنکبوت و تبیض حمام بر در غار هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غارند و روایت
کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را که آمد و بر روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفاء قاضی
عیاض گفته که احادیث درباب کلام حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم بسیار
و آنچه مشهور بود از ان و واقع شده در کتب ایراد کردیم **وصل** همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت
بودند نباتات نیز در ربقه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام شجر و سلام دادن بر آنحضرت و اعتراف
و شهادت رسالت وی صلی الله علیه وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی آن
پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه می گوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این حال است که در ابتدای
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در از منه دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر
آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک با آنحضرت آمد گفت مر او را
رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی هست ترا در خیر یعنی که خواهی که نیکی

و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان
محمدا عبده ورسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه میگویی فرمود این درخت شاهد من است پس
خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانه وادی بود پس شکافته میکرد زمین را وی آمد و ایستاد پیش آنحضرت
پس شهادت طلبید آنحضرت از وی سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود الحدیث
و دارمی نیز روایت کرده باشد این و در روز احد که کافران مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیدند آن حضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل
آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که نمایم ترا آیتی که
موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان
یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل
امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسبی حسبی
رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
معجزه را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدای طلبد ترا پس میل کرد آن درخت از راست و چپ
و پیش و پس خود پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین را و می کشد رگهای خود را و ایستاد
پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن
کن که دست و پای شریف ترا ببوسم پس درینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری در شب
تاریک بر شتر سوار بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان
بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده
که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بچه چیز شناسم ترا که تو رسول خدایی فرمود بگو اگر بخوانم
این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پس
فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود رو برگشت و بجای خود رفت پس اسلام آورد اعرابی رواه الترمذی و صححه
و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و فی قصیدة شعر
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة + تمشی الیه علی ساق بلا قدم + کانما سطرت سطرا لما کتبت + فروعها
من بدیع الخط فی اللقم ٭ و در صحیح از حدیث طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای گشاده

پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داوه از آب پس نیافت چیزی که استتار کند بدان ناگاه
دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به سوی یک درخت و گرفت شاخی را از
شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدای عز و جل پس منقاد گشت آن درخت مانند انقیاد شتری که
مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شو بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس
رفتم من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس بیرون
آمدم من و دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایه با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت
می آید و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای خود ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده
که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول
خدا مکانی گفتم نیست در وادی جائی خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمائی یا سنگی گفتم می بینم
نخلات متقارب گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا
و بگو سنگها را نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را
قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو آنها را که جدا شوند از یکدیگر و امثال این
معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود
شهادت می دهد این درخت پس فرمود بیا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم
اجمعین **وصل** همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم
دارند از سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت که هیچ شجری و حجری نبود مگر
آنکه سلام می کرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عایشه صدیقه رضی الله عنهما
نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در قصه که بر آمده بود همراه ابوطالب در ابتدای ایام
نمو و پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه
روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی من می شناسم حجری
را که سلام می کرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی بتحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین
حجر که کدام است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه

خدیجه رضی الله عنها و مسجد و است در دیواری و مردم تبرک می جویند بمس وی و میگویند که این همان حجر است
که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که میگذشت ازان راه و شیخ ابن حجر مکی هیتمی گفته که متواتر آمده است
از اهل مکه که این حجر که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام می کرد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در مقابل
وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف او است که در سنگی نقش بسته است و می گویند که سنگ و آهن نرم کرده
برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی می کرد اثر قدم شریف نقش است
والله اعلم و صاحب مواهب لدنیه از ابوحفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم از وی
از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه
و در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده است
آنرا بیهقی در دلایل و ابن ماجه در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل
مرو از منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را زیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا اینکه در آمد آن
حضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح
کردید گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بچسپید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را
چادر خود را و فرمود یا رب این عم منست و صنو پدر من است و اینان اهل بیت من اند پس بپوش ایشان را
از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس آمین گفت آستانه و دیوارها خانه و گفتند آمین
آمین آمین و یکباری عقیل بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که
آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو این کوه را که ترا آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت یا پیغمبر خدا بگو که ازان روزی که این آیه
نازل شد واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده
و مشهور درین باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع
بکسر جیم و سکون ذال تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است
بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته صحیح تر نزد من آنست
که حدیث حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره
متعدده خارج از حد حصر و انحصار و تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح
الباری گفته که حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده است بر یکی ازان نقل مستفیض شایع که مفید قطع است
نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث نه غیر وی که مهارت ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه

چنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند از خلف از سلف و از اکبر آیات و ابهر معجزات است که دلالت
میکند بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و شافعی گفته که نداده است حق تعالی هیچ پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را
صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم پس گفتند شافعی را که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی گفت داد
محمد را صلی الله علیه وسلم چنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن بعد از آن شمرده اند
علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روات و اسانید و طرق آن را که ذکر آن طویل است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه ساخته
شود برای وی منبری ایستاد برای خطبه تکیه زده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید
مسجد با آواز وی و بسیار شد بکاء مردم بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده
که بشگافت جذع و پاره شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار خود
گرفت پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم
او را همیشه می بود اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس امر کرد آنحضرت که
دفن کرده شود تحت منبر پس نماز می گزارد آنحضرت بر وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
بجانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در
حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز نشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل برویند در آن
رگهای تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی نشانم ترا در بهشت
تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آن حضرت بجانب
وی که چه میگوید پس فرمود میگوید نشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا
و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت
همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار البقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث می کرد باین حدیث
می گفت ای بندگان خدا چوب ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف
وی صلی الله علیه وسلم **بیت** سنگی و گیاهی که در و منفعتی هست ✣ بر آدمی دان که در و معرفتی نیست
و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت و از این باب است کلام کردن
آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین جبل احد را که کوه مدینه است در شان او واقع شده است احد جبل یحبنا
ونحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش احد نیست
بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری والترمذی وابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان بن
عفان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جبل ثبیر بروزن امیر که جبلی بمناست و با وی
ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت کوه را بپای مبارک
خود و فرمود برجای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری و احمد والترمذی
وابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا بکسر حاء مهمله که جبلی بمکه معظمه است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ابتدای وحی آنجا مشغول می بود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی
وطلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید
و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکور اند مگر ابوعبیده بن
الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم
که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدا تعالی پس گفت حرا بسوی من بر آ یا رسول الله و ثبیر و حرا
هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه بود که بقوم موسی
علیه السلام واقع شده وقتی که تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود با ایشان آن رجفه غضب بود
و این رجفه طرب و لهذا تخصیص کرد آنحضرت علیه السلام بمقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سکون
و استقرار جبال است و از این باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت
آنحضرت کفی از حصبا پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه وسلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت
آن حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی
عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابو ذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله
عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم
کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن ابوذر بود روایت می کند از ابوذر که گفت
در آمدم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست نزد وی
هیچ یکی از مردم و گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم رد کرد جواب
سلام را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا ابا ذر گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس امر کرد

مرا آنچنین پس نشستم در پهلوی شریف وی و نمی پرسیم او را چیزی که نمیگوید وی بمن چیزی پس درنگ
کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که مشی میکند تیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام و
فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود
بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پس تر عمر آمد و کرد عمر مثل آن و فرمود
آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر پس تر عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی
الله عنهم اجمعین پس تر گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگریزه‌ها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس
تسبیح کردند سنگریزه‌ها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی چون حنین
نحل در کف شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم پس داد آن سنگریزه‌ها را با ابوبکر و درگذشت از من
پس تسبیح کردند در کف ابی بکر پس تر گرفت سنگریزه‌ها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن
سنگریزه‌ها بعد از آن داد عمر را و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد عثمان را و تسبیح
کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس تر گرفت سنگریزه‌ها را و نهاد بر زمین پس
خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از زهری و در حدیث طبرانی
آمده که گفت ابوذر پس تر نهاده شدند در دستهای ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی ازین آورده است این حدیث
را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه
دران مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح کردند و ازانجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود
رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را
و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بیمار شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست
شریف او و از روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی بر منبر این آیت را
وما قدروا الله حق قدره بعد از ان فرمود ثنا می گوید جبار ذات خود را وی گوید انا الجبار انا الجبار انا الکبیر
المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص در حجاره پس چون در آمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مس نمی کرد و می گفت جاء الحق
و زهق الباطل پس اشارت نمی کرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمی کرد بقفا مگر آنکه می افتادند بر رو و همه

در دست سلطنت وی خوار و نزار بودند و در حکم اینست تکلم صبیان و شهادت ایشان برسالت وی
صلی الله علیه وسلم روایت است از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و درآمدم در سرائی و دیدم
در وی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و دیدم از وی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که آن
روز زائیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم من انا گفت انت محمد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن آن غلام تکلم نکرد و هرگز
تا جوان شد و می نامیدیم ما او را مبارک الیمامه و از فهد بن عطیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت
غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه
البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات و احیای موتی یعنی به کردانیدن بیماران و زنده گردانیدن مردگان
روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم آمد به پسر خود همراه او بود
گفت یا رسول الله این پسر من جنونی است که روی میگیرد او را چون در وقت طعام چاشت و طعام شام و ناکدر میسازد بر ما وقت
پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینهٔ او را و قی کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که میدوید رواه
الدارمی و عهد البوصیری حیث قال شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته + واطلقت اربا من ربقة اللمم +
و آمد آنحضرت را زنی از خثعم با وی پسری بود که تکلم نمی کرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست
شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس بهتر شد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم
و رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله
مرا زنی است که دوست می دارم او را و می ترسم که پلید و مکروه در نظر وی در آیم پس گرفت آنحضرت چشم او را
بدست مبارک و نهاد در جای خود و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیباترین و
بیناترین چشمان او و درد نمی کرد وقتیکه بدرد می آمد چشم دیگر و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی
در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه + فردت
بکف المصطفی احسن الرد + فعادت کما کانت لاول امرها + فیا حسن ما عین و یا حسن ما خد + پس انعام کرد عمر او را
و نیک کرد جایزه او را و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم تیرها را
برروی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس آخر رسید تیری که افتاد حدقه
چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چون دید چشم مرا
در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت روی پیغمبر ترا از روی تو در رسید آن وقت

چشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است که شخصی گرفتار شده بود بعلت استسقا
پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت
در آن از آب دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی از آن تعجب و گمان برد که استهزا کرده شد
بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بسر حد موت و نوشانیده آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود
که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت بر دو چشم او را بینا شد چنانکه رشته
در سوزن می درآورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که علی کرم الله وجهه
کجا است گفتند حاضر نیست و درد چشم دارد پس کس فرستاد و طلبید و نهاد سر مبارک او را در کنار شریف
خود و تفل کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی از درد و هرگز درد نکرد چشم وی
رضی الله عنه و دم کرد سه دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و هرگز درد نکرد و در پای زید بن معاذ
شمشیری رسیده بود تا پاشنه وقتیکه کشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که چون عبد الله
عتیک ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد
و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال
شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور اما احیای
موتی روایت کرده است بیهقی در دلایل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد ایمان نمی آرم بتو
تا زنده نکنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت
انداخته آمده ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس ندا کرد آنحضرت
علیه السلام آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک و گفت لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ایا دوست داری
که باز گردی بدنیا گفت لا و الله یا رسول الله یافتم من آخرة را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و
مادر یافتم خدا را بهتر و مهربان تر از ایشان و در روایت این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست
و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را
بسمل کرد و پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی در دنبال وی دوید وی بام آمد
و خود را بر زمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور است
و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

ودلیل محدثان را در صحت این احادیث سخن است وبعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده ودر حد اعتبار رسانیده‌اند
واز انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت واو را مادری بود عجوز نابینا پس او را پوشیدیم وامر او را
وتعزیت کردیم آن زن را گفت آیا مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کردم بسوی تو
بسوی تو وبسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی ودر فریاد رسی کنی مرا بر شدت ومحنت پس منه بر من بار این
معصیت پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد وطعام خورد با ما رواه ابن عدی
وابن ابی الدنیا والبیهقی وابونعیم واین برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم پس معجزه
وی باشد وهمچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود وچون
تکفین کرده شد وآمدند مردم که بردارند تکلم کرد وگفت محمد رسول الله وهمچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه
خزرجی که حاضر شده بود در بدر ودر بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه وتکلم کرد بعد
از موت بکلامی که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابوبکر الصدیق الضعیف
فی نفسه القوی فی امره فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق
صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف و
قامت الساعة کذا فی جامع الاصول ودر مواهب لدنیه اینچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته که بود زید بن خارجه
از سراة انصار در اثنای آنکه میرفت در راهی از راههای مدینه معظمه میان ظهر وعصر بر روی افتاد
ومرد پس آمدند زنان انصار وگریستند بر وی ومردان ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب
وعشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه می آمد آواز از زیر جامه‌ایکه کشیده بودند
روی وی پس شنیدند او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده وکان ذلک فی الکتاب الاول وصدق هذا
یا رسول الله السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت انتهی
ودر روایة کرده شده است از عبدالله بن عبیدالله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس
بن شماس را وکشته شده بود در یمامه پس شنیدیم او را وقتی که در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق
عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی الشفا واگر تشکیک کنند وگویند که
شاید زنده باشد وغشی واقع شده باشد ونیز این بر دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشد تا معجزه وی
گویند جوابش آنکه مردن امری نیست که پنهان ماند وذکر آنحضرت ومدح وی صلی الله علیه وسلم ناظر در آن است که آیة معجزه
ومعجزه وی بود واگر کرامت باشد نیز معجزه او است وابونعیم روایت کرده که جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی

پخته انگشت ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد پس خوردند قوم و فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوان نشکنید بعد از آن جمع کرد آنحضرت استخوانها را و بنهاد دست مبارک خود را بر آن و تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالی که می افشاند گوشتهای خود را و بعضی از کمل اولیا را که مظهر قادریت الهی تعالی شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم پرتوی ازین خارق افتاده که مرغی خوردند و دستی بر استخوانهای آن نهاده نام خدا و رسول خدا را گفتند مرغ برخاست و روان شد و این نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و بدانکه تکلم شاة مسموم را که در خیبر بود بعضی از قبیل احیا موتی میدارند و بعضی میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدای تعالی در شاة میته چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات می کند پروردگار تعالی و می شنواند بی تغیر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است در آن اولا و تکلم ثانیا و میگویند که حق تعالی پیدا کرد در آن حیات و شکافت کرد برای وی دهن و زبان و قدرت داد بر کلام و ظاهر قول او آنست والله اعلم **وصل** دیگر از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و در شفا گفته که این باب واسع است و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرجاعه را لفعا او ضرا متواتر المعنی است ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون دعا کردی از برای کسی در می یافت دعا وی ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم انس بن مالک را که ده سال خدمت کرد با انواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد او را مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله خادم تو انس دعا کن مر او را و دعای دنیا خواست و الا دعای دین آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا آنکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسید رضای عیش و خوشی و زندگانی را چنانچه من رسیدم و گفت تحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود و نمیگویم سقط و ولد ولد را و آمده است که نخیل وی در یک سال دو بار بار میداد و از آنجمله است دعای او مر عبدالرحمن بن عوف را ببرکت و مغفرت و دوی رضی الله عنه اگر بردارم سنگی را امید دارم که در تحت آن زر را و فتح کرده شد بر وی ابواب رزق و هجرت کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و حصر کرده شد ذهب از ترکه وی به تبرها چنانکه شرخ نشست در دستها و صلح کرده شد بر زنان او که چهار بودند بر ربع حق آنها که ثمن است بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد

گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از ان هرگز و درخواست کرد
از انحضرت طفیل بن عمرو الدوسی کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بیخش
مر او را نور پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیالی نکنند
پس برگشت و آمد آن نور در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذو النور و
دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از انحضرت و دعا کرد پس برطرف شد قحط و دعا کرد
بر کسری و قتیکه پاره کرد کتاب انحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس را ریاستی
در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر انحضرت نماز را که قطع کند خدایتعالی اثر او را پس جا مانده گشت آن شخص و دید
مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمی توانم بدست راست خود و دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی
خورد پس نتوانست بر داشت دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا بر گمار بروی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعا انحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور
است و کشته شدند آن جماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد انحضرت
بقصد تهکم و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر
کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیوار
سنگ پاره و همچنین دعا بر این جا مر اسپ که موت طرید او حیدا و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال
این بسیار است و این باب بیشتر است از انکه احاطه کرده شود بدان فصل در کرامات و برکات انحضرت
در چیزی که لمس کرد و مباشرت کرد او را در صحیح آمده که بیرون آورد اسما بنت ابی بکر جبه طیالسی و گفت که
این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پوشیده است و ما می شوئیم آنرا برای بیماران و شفا می جوئیم بان و بود
کاسه انحضرت که آب می انداختند در ان شفا می جستند بان و بود چند موی از انحضرت در کلاه خالد بن الولید و حاضر
نشد با آنها هیچ قتالی را مگر انکه داده شد نصرت و ریخت انحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک
نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین
تر از وی آبی و گذشت انحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب
وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورد نزد
انحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را در ان پس گشت خوشبوتر از مشک
و انداخت آب دهن در دلوی از بیر و ریخت در ان و فایح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت

حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس مکیدند ایشان و ساکت شدند و می گریستند پیش
ازان از عطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان شیرخوار و کفایت کرد ایشان را تا شب
و گذشته است ذکر این در حلیهٔ شریف و گذشت حدیث ام مالک او را که بود که میفرستاد در دان روغن برای آنحضرت
وی را پس همیشه در ان تا میفرستاد و ازانجمله است برکت دست شریف و لمس آن و نشاندن نخیل برای یهود و بر دادن آنها در
همین سال در قصهٔ اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن سیصد
نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود روایه کرده است ابن عبد البر که آن کس عمر بود رضی الله
عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در ان و آن یک نخل را نیز آنحضرت قلع کرد و نشاند
آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد ازانکه گذرانید آن را بر زبان مبارک
خود پس داد ازان اربعین اوقیه و باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد او قیه وزن اربعین را گویند و حنش بن عقیل
یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم
من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم
و سردی آنرا چون گرم میشدم و ازانجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصهٔ شاة ام معبد و شاة انس
و غنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه وسلم و ناقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نه جهیده بود بر وی نر
و شاة مقداد و حزان و ازانجمله است توشه دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد ازانکه بست دهان آنرا
و دعا کرد در ان و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش
شیرین است و کفها بر دهن اوست و دست بر آورد آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد برکت پس
هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت در شفا می گوید که روایت کرده شده است
مثل این قصص از بسیار آن و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد و تمامه ریش
وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه دست مبارک وی بران گذشته بود و سیاه
کرده بود آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود روز حنین و دعا کرد مر او را پس بود غره فرس و نام کرد او را
اغر و مسح کرد بر روی دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد در راس عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و
وی قصیر بود و دمیم روی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس سر آمد مردان را طولاً و تماماً و حسناً و جمالاً
و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد در روی وی
از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح و هزل بود تعالی الله چون مزاح و هزل دران حال

بود خرم و خندان چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد در برکت پس
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد
بر موضع دست نبی صلی الله علیه وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس شفا یافت و برابر شد موی
سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت
مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس جنون و عتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی
تعصب یکدیگر خوشبوها می مالیدند و وی بر همه غالب بود در طیب و نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر
شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت و از عظایم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود
آمد گرفتن قبضه از تراب است در روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن در چشمان ایشان
الشر و از هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کوته دحولانی بلشکر اسلام
راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسب ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه
بغایت تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپی مماشاة و مجاراة نمی توانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت
و سبکی در شتر جابر بعد از سستی و ماندگی بجلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را
نگاهداشت و هم چنین سوار شدن حمار تنگ گام مر سعد بن عباده را و بازگردانیدن بوی
تند و تیز که اسپ ترکی و هیچ دابه نمیتوانست بوی مسابره کرد و جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر
پشت اسپ نمی توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان
و از آنجمله دادن اوست مر عکاشه را شاخ درخت در وقتی که بشکست شمشیر آورد و بدر و گشتن آن در دست
وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتی که شهید در قتال اهل ردت
و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبد الله بن جحش بروز احد شاخ خرما و گشتن
آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما را و روشن
شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه برسی سیاهی را می بینی پس بزن او را باین چوب که
وی شیطان است پس رسید بخانه و زد آن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کرد ابو هریره نسیان
حدیث را و امر کردن او را به بسط ردا و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن
حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است **وصل** و از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وسلم بودن او است
مطلع بر غیوب و خبر دادن بانچه حادث خواهد شد از کاینات و علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی و تقدس که

علام الغیوب است و مرتبهٔ مهر ذات رسول صلی الله علیه وسلم و بعضی از ایشان وحی ظاهر شده است که حق با او ما دون
حدیث آمده است و انه آتی ربی بالمقام الاعلی ربی در شفاعتی گویم که این باب بحری است که دریافته نمی شود قعر او
است بالقطع و رسیده است بتواتر با اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه متعلق است بقرآن
که خبر میدهد از اخبار ماضیه و آتیه احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدا و معاد و شعر لم تعرفه بزبان
و نمو بخبرنا بیده من الحاد و عن عاد و عن ارم + و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها واقع شده و اما آنچه
در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بعدم وقوع معارضهٔ قرآن و عدم اتیان بسوره مانند
آن چنانکه مدلول کریمه و ان کنتم فی ریب مما نزلنا است که فرموده و لن تفعلوا و لا یاتون بمثله و ظاهر شد صدق
این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت و از آنجمله قول وی تعالی است و اذ یعدکم الله احدی
الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصهٔ بدر واقع شده است و قریش
دو قافله بود یکی غنیمت بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان آن را می خواستند که غنیمت داشت
و شوکت وی کم بود پس خبر داد حق تعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود و انجاز کرد وعده که با ایشان کرده و این
پیش از لقای عدو و وقوع واقعه است پس از جملهٔ غیوب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله قول
اوست تعالی سیهزم الجمع و یولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود و عدد ایشان تا هزار نفر
بودند بمال و سلاح و عدد مسلمانان سیصد و سیزده و نبود با ایشان جز دو اسب یکی با زبیر و دیگری با مقداد
پس نصرت داد خدای تعالی مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اغتنام اموال ایشان و از آنجمله
قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب که کفار شان احد را با وجود حصول فتح از غلبه تو
رجوع کردند بمکه و ندا کرد ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود در این غزوه یا محمد موعد ما موسم بدر است
سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شده و عزم
کردند که بر گردند و بیایند و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله است
قول حق تعالی و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین الی لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصهٔ قتال
کسری و قیصر است و غلبهٔ کسری و خوشحال شدن مشرکان بجهة محبت کسری که مجوسی بود و کتابی است
و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آییم
بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کردند روم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله
قول حق سبحانه است و لا یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل نه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان بر آن

پس این از جمله اخبارست بغیب و بود همچنانکه خبرداد زیرا که اگر تمنی می کردند مقتول میشدند و مشتهر میگشت و در روایتی کرده شد مرفوعاً که فرمود اگر تمنی می کردند در آن ساعت میمردند و باقی نمی ماند هیچ یهودی برروی زمین و اگر از یشان تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داده و از انجمله قول حقتعالی وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة و این وعده ست از خدا عز و جل در رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بانکه میگرداند امت او را خلفای ارض و ائمه ناس و والی امر و اصلاح می باید بایشان بلاد فرو تنی می برای ایشان عباد و ایمن می کرداند ایشان را بعد از خوف و توحشی میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرد وی سبحانه وعده خود را و من اوفی بعهده من الله ولله الحمد والمنة و نرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را از مجوس هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وسلم از زمین عالم و اختیار کرد خدای تعالی برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه راستین او ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده بعد از وی و شجاعتی برروی کار آورد که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از ان و همراهی در توقف میزدند و او کمر همت و شجاعت بربست و در بحبد جزیره عرب را و عدل گستری کرد و روانه کرد جیوش اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید پس فتح کردند طرفی ازان و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنرا پس میرانید او را حق سبحانه و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن بالهام کردن او را باستخلاف عمر فاروق و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد وی بلاد شام را بتمامها و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را و کشید دست او را از بلاد شام و انجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعد ازان که دولت عثمان

فتح شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا اقصی اندلس و قیروان
از انچه متصل بحر محیط بود و از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشت کسری را و هلاک شد و زوال پذیرفت ملک
او بالکلیه و فتح کرده شد بلاد عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان ترک را قتال عظیم و آمد
خراج از مشارق و مغارب و اینهمه برکت تلاوت و دراست وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن را
عظیم تر و وافر تر فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و اوفر بعد ازان خلیفه مطلق و امام برحق علی مرتضی شد
کرم الله وجهه ولیکن مردم قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر مخالفت
او محکم بر بستند پس شد انچه شد فانا لله وانا الیه راجعون تحریر شیخ که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب
در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و تمنی
دنیا ورزیدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته است در عایشه صدیقه و طلحه و زبیر خرابی اعتقاد نتوان
و از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
و این امری ظاهر است در عیان و دین اسلام چنانکه خدا داده غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه
است اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در آمد او را حکم اسلام ولله الحمد قسم دیگر از اخبار انکه واقع شده است در
احادیث از انجمله است روایة از حذیفه ابن الیمان که گفت خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی پس ترک نکرد
چیزی را که واقع شدنی است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد کسی
و تحقیق دانسته اند آنرا یاران من و گاهی می باشد چیزی که فراموش کرده ام پس آنرا می بینم آنرا
و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مردی را و غایب می شود از وی چون می بیند وی را می شناسد
او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مرا یا دیده و دانسته فراموش می کنند بخدا
سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که رسید کس با وی سیصد یا بیشتر مگر آنکه ذکر کرده
است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ما را از انچه می جنباند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را ازان علمی و روایت کرده است
مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که می فرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من می شناسم
نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و می شناسم رنگهای اسپان ایشان را و ایشان بهترین

سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از آنچه وا نموده است آنحضرت امت خود را و وعده
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن تا طریق تا سفر میکند زنی
تنها از حیره بسوی مکه نمی ترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول مدینه و فتح کردن خدا تعالی بر امت
او از دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری فارس تا نباشد بعد از آن کسری و نه قیصر
اما کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
و قیصر منهزم شد از شام و در آمد اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا
و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق امت بر هفتاد و سه فرق و نجات یک فرقه و کثیر شدن
اهل تنعم و اتراف از امت و فرش ها و پوشیدن حله در صباح و مسا و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشیدن
دیوارها مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون چنین کنند
پیدا آرد خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشان را از نیکان ایشان و برود نیکان
از میان در پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علما و
ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنایع است که در
زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینة و خبر داده بعقر مبارک خود که انذار کرد برودت ایشان و فرمود
وای مر عرب را از شری که نزدیک رسیده است و فرمود در هم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من
مشارق و مغارب زمین و نزدیک است که برسد ملک امت من هر چیزی را که پیچیده شده است از زمین و همچنین در از
شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض هند که اقصی مشرق تا بحر طنجه که عمارت نیست ورای آن و مالک
نشد آن را هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق
تا آنکه برپا شود قیامت و مراد با اهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب بمعنی مجد و سکون راء معنی دلو
و عرب مخصوص اند بآب دادن بدلو که ذا قیل و بعضی با اهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی
امامه آمده که همیشه باشند طایفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین الا که بیاید ایشان را امر خدا یعنی
قیامت و حال آنکه ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس و خبر داد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سر انجام است که تو والی می شوی امر امت مرا

و چون چنین شود قبول کن از نیکان و در گذار از بدان گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد
بملکداری و در مواهب لدنیه می آرد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمیشود معاویه هرگز
و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمی کردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن
امیان خدا را در دل گفت با در ابن عباس که در شکم تو پسر است چون بزائی بیار او را نزد من چون بزائید
آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ وی
و چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبدالله و گفت ببر ابو الخلفا را و خبر داد بغالب آمدن
ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شدند
و بآنچه دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان از قتل و تشدید و تشرید و خبر داد بقتل علی رضی الله
عنه و بآنکه بد بخت ترین قوم کسی است که رنگین کند این را بمحاسن لحیه شریف او را بخون و بآنکه علی رضی الله عنه
قسمت کننده جنت و نار است می دارد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این معنی است
بآنچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان علی خوارج
و ناصبیه و طایفه اند که نسبت کرده می شوند بسوی وی از روافض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفا و در
حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که ترا در تو شبهی است از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را
یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی
رضی الله عنه هلاک می شوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که باعث
می گردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته می شود عثمان در حالیکه میخواند
مصحف را و گفت سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله و خبر داد که وی کشته می شود
مظلوم و خبر داد که خدا تعالی می پوشاند عثمان را پیراهنی و ایشان می خواهند که برکشند آنرا از بر شریف و
و در روایتی آمده که فرمود بعثمان این چنین که می پوشانند ترا خدا تعالی باید که برنکشی تو آنرا از خود و خبر داد
عثمان را به بهشت با بلائی که برسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر
و فرمود که وی کشته می شود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن او از آن و بآواز کردن سگان
بر بعضی ازواج وی صلی الله علیه وسلم در حوأب که نام موضعی است میان مکه و بصره که کشته می شوند گرد آن
کشتگان بسیار و ظاهر شد این حال بر عایشه نزد رفتن او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد عمار بن
یاسر را که می کشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر نزدیک بتواتر است و محمد ابن

وعبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امری بحجاج آنچه بود و گفت ابن عباس را
که کم میکنی تو بصر خود را و بازگردانیده می‌شود بسوی تو روز وفات تو و آن قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب
وعبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرنان بضم قاف
وسکون رای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل آتش است و در وقعه خیبر چندان قتال کرد که مردم
حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت
خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و
انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابوهریره و سمره بن جندب و حذیفه بودند
آنکه آخر میرد از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود
آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود
از زن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کار بر آن حضرت سخت است فرصت غسل
نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید یافتم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در
ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر بمعنی
مهلک و قتال و حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که
این پسر من سید است و سرانجام است که صلح دهد خدای تعالی بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این
قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا را رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد
که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا ششماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که
دستش در کار و بار و تصدق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که خواهد کشت او را
کلب ابقع یعنی سگ ابیض که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود
و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این امر نبوت
و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس از آن ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان اویس
قرنی و نشان داد بامرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام است که پیدا شوند در امت من سی
دجال کذاب در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ می گویند بر خدا و رسول خدا و آخر
ایشان دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک

است که بسیار شوند درمیان شما نجم بحورند میان شما و میرند گردن شما و برپا نمی شود قیامت تاآنکه میرانند مردم دابه
عصای خود مردی از قحطان یعنی بادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده تفرق شک بعد ازان فاش میگردد دروغ و بعد ازان آمده است
آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته شوند و خیانت می کنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند
و وفا نمیکنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر از وست و این را نقض کرده اند
بزمان عمر بن عبدالعزیز که بعد از جماعه سابق آمده و جواب داده اند که این حکم اعتبار
اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابوهریره که راوی این حدیث
است میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام و می گفت ابوهریره اعوذ بالله من امارة الستین پس
گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که بادشاه شد یزید و خبر داد آنحضرت بظهور
قدریه و مرجیه و رافضه و خوارج و فرمود درباب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد علی
و اصحاب او یند رضی الله عنهم اجمعین و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذوالثدیه گویند یکی از
دی مانند پستان زن است که می جنبد و حرکت می کند و سیمای ایشان تحلیق راس باشد و
کشت ایشان را امیرالمومنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت
که اگر بیابم من ایشان را بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسب آخر این امت اول را چنانکه رفضه کنند
و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانکه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی
باشند مر ایشان را جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و
اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا از یعمری نقل کرده که
این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم اراذل و گوسفند چرانان برهنه تنان و برهنه پایان
تطاول کنند در عمارتها و نزاید دره رب خود را یعنی سید خود کنایتست از کثرت تسری و خبر داد بعد ازین
قریش و احزاب غزا نکنند آنحضرت را و وی غزا کند ایشان را و این در غزوه خندق فرمود که بعد ازین کار ما
برسر ایشان جنگ نیاید و همچنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و
سکون واو و بفتح نیز لغت است و مراد وبا و طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت
مواشی است و ظاهر آنست که مراد طاعون عمواس است که در زمان امیرالمومنین عمر رضی الله عنه افتاده بود

و میگویند که در سه روز مقدار هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد به فتح بصره و خبر داد که صحابه غزا می کنند
در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیر المومنین
عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این را حمل
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضے بر امام ابوحنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس
اند فرود می آرند و در روایتی رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعالم مدینه
جمعی از علما بر آنند که مراد بآن امام مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و خبر داد که
دران زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث دلالت دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش
از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملاء طباق
الارض علما و امام احمد وغیره بر آنند که مراد بآن شافعی است و جوزقانی از حدیث انس آورده که یکون فی
امتی رجل یقال له ابوحنیفة هو سراج امتی در تنزیه الشریعة گفته در اسنادا این حدیث احمد جویباری است
در اوی وی مامون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب
فضایل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان چیزے صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع و مفترے است
والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهد بود طایفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و خبر داد
که خدا تعالی بر انگیزد درین امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را و خبر داد بذهاب الامثل فالامثل
و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیده است
این باد از جهة موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند همچنین یافتند و خبر داد از مردی که خیانت کرد
در غنیمت مهره را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او و همچنین در دزدیدن شخصی گلیمی را پس خبر داد و در قصه
در متاع وی و یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه و سلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده است مهار
وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین
در فلان وادی آن کتاب را می برد پس رفت امیر المومنین علی رضی الله عنه و یکدو کس دیگر دنبال آن زن و
یافتند در همان جای که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سبب نزول
سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داد
بمجلس الا وی و زن وی پس اسلام آورد چنانکه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود سعد بن ابی وقاص
را در وقتی که از روی موت کرد وی شاید که تو پس گذاشته شوے و باقی داشته شوے تا نفع یابند

تو قومی یعنی مسلمانان وزیان یابند قومی دیگر یعنی کافران وبشارت داد اورا بطول عمر ولود وی رضی الله عنه
آخر عشره در موت ومرد در خمس وخمسین یا سبع وخمسین وبعضی گفته اند در ثمان وخمسین وخبر داد که کشته می شود
ابی بن خلف بر دست من وگفت در عتبه بن ابی لهب که بخورد اورا کلب الله پس خورد اورا شیرے
وخبر داد از مواضع هلاک اهل بدر وتعیین کرد موضع هر یک را وخبر داد بموت نجاشے روزی
که مرد وی در حبشه بود وبیرون آمد بمصلی ونماز گذارد بر وی بچهار تکبیر وخبر داد فیروز دیلمی را وقتی
که آمد برسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام
آورد وخبر داد اباذر را براندن مردم وی را از مدینه ودید اورا روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد
حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد گفت سکونت می کنم مسجد حرام را فرمود چون
از انجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث وخبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها ومردن او تنها
وقصه ابوذر در رفتن او بربذه که جای بودن او بود ورفتن او از عالم مشهور است ومذکور است
در کتب سیر وبیاید ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر وفرمودن او بجبل که ثابت باش نیست
بر تو مگر نبی وصدیق وشهید وبود با وے ابوبکر وعمر وعثمان نیز مشهور است وگفت بسراقه که
چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری را وچون آمد اموال کسرے در زمان عمر رضی الله عنه
ودستوارها هم دران بود بپوشانید عمر سراقه را ان سوارها یعنی برای تصدیق خبر انحضرت صلی الله
علیه وسلم وگفت حمد مر خدائی را که برکشید اینها را از دست کسری وبپوشانید سراقه را وخبر داد بنیاد شهری
میان دجله ودجیل که مراد بدان بغداد است وفرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که اورا ولید خوانند وگفت
وی بدتر است مرین امت را از فرعون مر قوم خود را وخبر داد که قایم نمی شود قیامت تا آنکه قتال میکنند
دو گروه که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند وگفته اند که مراد باین وقعه صفین است وقاضی ابوبکر بن
العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمده در اسلام وقرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد
موت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قتل عمر است رضی الله عنه وبموت انحضرت صلی الله علیه وسلم منقطع شد وحی وظاهر
شد ارتداد عرب وغیر ذلک وبموت عمر کشیده شد تیغ فتنه وکشته شد عثمان پس شد از قضا وقدر الهی انچه شد
وسهیل بن عمرو که از اشراف قریش وخطیب ایشان بود دوست انحضرت وصحابه وی رضی الله عنهم اجمعین میکرد
بتحریض اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که ستاد کردند ترا ویا عمر وانچنان بود که وی بعد از

سلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید دلهای
مسلمانان را و روشن گردانید بصایر ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته شد
مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را باکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که نصرانی
بود بدرستی که می یابی تو او را که شکار میکند گاوان را و همه چه خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد
ن از اسرار منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم
ا که می گفتند بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد نزد ما کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند
سنگریزهای بطحا و اعلام کرد آنحضرت بصفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی در موهای
حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در وعاء شکوفه نخل نهاده زیر سر روان یافته شد بهمان صفت
آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد
بیان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتی که تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسراء و
رسیدن قافله ایشان در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات قبیحه در امت در آخر زمان از
رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حد اقران و قلت رجال و کثرت نسوان و خبر داد بفیضان
مال و وقوع فتن و ملاحم و زلزال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه معظمه مذکور است و اخبار از اشراط
ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم است که کتابی جدا می طلبد و وقوع آن
منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وسلم و فصل از
ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است عز اسمه و جل جلاله مر او را صلی الله علیه وسلم از شر
مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی والله یعصمک من الناس واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا کفیناک
الذین یجعلون مع الله الها آخر و قال و اذ یمکر بک الذین کفروا الایة و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حراست می نمود
نفس نفیس خود را و پاسبانی می نمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک من الناس پس
بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت مر مردمی که حراست می کردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که
بدرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عز و جل و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری در زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزول
و اقامت میفرمود در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله می کرد در سایه آن پس اعرابی آمد و
بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دارد ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی افتاد شمشیر

ازدست وی بزد سر را به شمشیر تا روان شد دماغ او پس نازل شد این آیه و به تحقیق روایت کرده شده است
این قصه در صحیح حدیث که غورث نام اعرابی را ورفت وی بسوی قوم خود و گفت آمدم از نزد بهترین
قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترا که نگاه میدارد از من دراند
اورا و آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از صحابه برای قضای
حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرده مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت
کرده شده است و آمده که اسلام آورد آخر چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع ایشان
گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید روی
بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است
و اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند کفایت
کن مرا از شر وی بهر طور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت دردی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده است
قول وی سبحانه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطابات بمومنان بجهت
آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقة بایشان راجع است و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب
نازل شد زن ابی لهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب در شان اوست آمد
تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد و ابو بکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی است
بیحیا و بی ادب و بد زبان است اگر از اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت
ای ابو بکر صاحب تو هجو کرده است ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن لعین خایب و خاسر
برگشت و آنحضرت را که همدرین جا نشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید
و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابو بکر اگر میدیدم من محمد را میزدم باین سنگ
دهان او را و ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد از چشمان او و
ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را و نه دیدن
و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه های هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد و با ایشان سخن کرد
و گذشت و ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته برآمد هم ازین باب است
چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال است و روایت است
از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کردم و اتفاق نمودم من با ابو جهم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه

پس آمدیم ما در منزل پس شنیدیم ما او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة وما ادراك ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجایب و احاسن قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و قصه سراقة بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه وسلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای اسپ وی در زمین و برآمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که جوانی شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دید و بتاخت تا بقریش برساند چون بمکه رسید زده شد بر دل وی و در نیافت که چه کند و چگوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود و آورده اند ابن اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نجاره بود ابوجهل لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر می دیدند خواست که بینداز د سنگ را بر آنحضرت پس بچسپید سنگ بدست وی و خشک شد هر دو دست وی تا کردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و در خواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و درگذرد پس گشاده شد هر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود باین صورت بیامده اگر نزدیک می آمدی خوردی او را و یکباری آنحضرت در زیر دیواری نشسته بودی یکی از اشقیا سنگ آسیا برگرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پامال کنم گردن او را پس نماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم هولی عظیم و آواز آنچه که پر کرده است زمین را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملایکه بودند اگر نزدیک می آمد میربودند اعضای او را و پاره پاره می کردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است که شیبه بن عثمان حجی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه مشرف اسلام مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رسید و حمزه بن عبد المطلب پدر و عم او را کشته بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون در رسیدم افتاد مردم بر داشت شمشیر خود را تا بزند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه عظیم از آتش سریع تر از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه

بود چنانکه وی دشمن ترین مردم بود نزد من پس از ساعتی دست را برداشت و وی محبوب ترین خلق
گشت بسوی من گفت نزدیک بیا و قتال کن با دشمنان رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالتی که میزدم
بشمشیر و اگر پیش می آمد درین ساعت پدر خود را میزدم او را و ثابت شدم در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
و از فضاله بن عمیر آمده که گفت قصد کردم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم مرا آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن می کردی با نفس خود می خواهی که بکشی رسول خدا را گفتم لا یا رسول الله
پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من و نهاد دست شریف را بر سینه من پس آرامید دل من
پس بخدا سوگند برنداشت دست مبارک را تا پیدا نکرد خدای تعالی چیزی را محبوب تر نزد من از وی صلی الله
علیه وسلم و از تشابه اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت گفت
عامر مر اربد را من مشغول میدارم از تو روی محمد را و بزن تو وی را بشمشیر خود پس ندید عامر اربد را که کاری کند
پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان
خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از عصمت حق است عز و جل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان
خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را از وی و تعیین کردند او را بعلامه و سطوت وی بر ایشان و ترغیب نمودند ایشان را
بر قتل وی صلی الله علیه وسلم و نگاه داشت وی را او سبحانه تا رسید در وی امر باری تعالی یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون **وصل** از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است
که جمع کرد حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که مشتمل اند
بر تمام مصالح دنیا و دین و معرفت او با مور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امت
و با حوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرایع و کتب و سیر ایشان
و صفات اعیان و اختلاف آراء ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و محاجت
کفار بر نبوت و معارضه هر فرقه از اهل کتاب بآنچه در کتب ایشان بود و اعلام با سرار و مخفیات علوم آن
و اخبار آنچه پوشیده بود و تغیر دادند ایشان و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت
و حفظ ایام و امثال و حکم ایشان و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات آن
با شتمال شریعت غرای وی بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول در حفظ النفس و الاغراض
و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف داشته
باشند که معاند و مخذول مخالف معقول و بکلم جوامع کلم مخصوص بر چیزی از علوم و فنون معارف مثل طب

و تعبیر و فرایض و حساب و غیر آن و از علوم که نیست اند بعض آنرا مگر کسی که ممارست کرده درس آن و عکوف کرده بر
کتب و مجالست کرده با اهل کتاب و ریاضت کرده و از آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه
صفت او این باشد و ناشی نشده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود
و سفر نکرده در طلب آن و غایت معارف عرب علم انساب و اخبار اوایل و شعر و بیان است و حصول
آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب و مباحثه و مجالست با اهل آن فن است و این نوع قطره ایست
از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وسلم شعر کفاک بالعلم فی الامی معجزة * فی الجاهلیة
والتادیب فی الیتم * و از دلایل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه وسلم ترادف و تواتر اخبار
از زبان کاهنان و اخبار علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسما و علامات وی چنانکه حلیه شریف
و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعده و سیف بن
ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده او را زید بن عمرو بن نفیل که او را موحد جاهلیت گویند و ورقه بن
نوفل که تنصر و تدین می کرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و اعتراف علمای یهود بدان که آنها که براه حسد
عناد رفتند و جمله از آن در ابواب سالفه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و ظاهر شده
از السنه اصنام و ذبایح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت و
در احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات
و علامات که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محلش
مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصایص و کرامات و آیات اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ملائکه
و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و تحقق جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و
حنین ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل است که از برای تعلیم اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن
ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید است و دیدند بعضی از ایشان قتال ملائکه
خود را روز بدر و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و نمی دیدند ضارب را و دید ابوسفیان بن الحارث مردان
سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه می کردند ملائکه عمران بن الحصین را که از
مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حمزه جبرئیل را در کعبه بیهوش افتاد حمزه و دید
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت است

و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد وی را
حضرت و فرمود پیش آی ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناگاه پیری
آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود
تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن لاقیس بن ابلیسم ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست و تعلیم کرد
او را سوره از قرآن و دید ابوهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده و از طعام صدقه فطر که حواله او بود
دزدید و تعلیم کرد ابوهریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی
زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را بشمشیر خود و فرمود آن
حضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت
بستن او را باستون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور است و محصل آنچه
ظاهر شد از معجزات و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و در وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور
نبوت و تمام زمان عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصاست و اگر
خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه بتحقیق
آوردیم درین باب چیزی از معجزات واضحه و جمله از علامات منیفه که در آن کفایت است و بی نیازی است
از زیادت و بحقیقت معجزات پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنهاست اما اکثر از جهت آنکه
هیچ پیغمبری معجزه نیاورده مگر مثل آن یا ابلغ از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن
عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع می شود بدان اعجاز نزد بعضی محققین سوره انا اعطیناک
الکوثر است یا آیتی که مقدار اوست بلکه اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی از طریق فصاحت
و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد ازین
وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب و تواند که سوره واحد ازین تجزیه چند خبر باشد
از اشیاء متعدده و هر خبر معجزه پس تضاعف عدد کرده شود بسیار که در آن گر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعفت بحد کثرت کشد این در حق قرآن است بیشتر احادیثی که وارد است و
اخبار که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال خود است و اما وضوح معجزات آنحضرت از جهت
آنکه اکثر معجزات رسل بقدر [illegible] زمان ایشان بود [illegible] قرآن [illegible] سامی دقایق [illegible]

بیاشند و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه
چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت
ایشانرا و نبود در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنعت طب در قدر
و مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند دران پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر
نبودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بمعالجه
و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس فرستاد خدای تعالی محمد علیه السلام را صلی الله علیه وسلم
و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاده شد بروی قران که
خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط کلام ایشان و نظم غریب
و اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب اوزان منهج آنرا و بر اخبار از کواین حوادث
و اسرار و خفایا و ضمایر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق آن و ابطال کرد کهانت را
که گاهی یکی ازان صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ برکند آنرا بمنع شیاطین که القا میکردند بر ایشان
اخبار را برجم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بر وجهی
که عاجز آمد کسیکه متفرغ و منفرد بود بدان از بعض آن وجوه بعد ازان ماند این معجزه جامعه مر این وجوه را ثابت
و باقی تا روز قیامت بر امت که بیایند و نظر کنند دران و تامل نمایند در وجوه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصری
و زمانی مگر آنکه ظاهر می شود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان متجدد می شود ایمان و متظاهر
میگردد برهان و لیس الخبر کالمعاینه و مشاهده را تاثیری است در زیادت ایقان و نفس اشد است طمانیت
وی بعین الیقین از علم الیقین هر چند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام
منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم گشت بعدم ازمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه
علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضمحل نمیگردد و متجدد است آیات او کما قال البوصیری شعر دامت لدینا ففاقت
کل معجزة + من النبیین اذ جاءت و لم تدم + و ظهور و وضوح معجزه پیغمبر ما از وجهی دیگر نیز هست بسبب
بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخیل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند
معاندان و مکابران اشیائی که طمع کردند بدان و تخیل و تمویه بر ضعفا و حمقا چنانکه سحره فرعون حبال
و عصی را انداختند و تخییل کردند و ساحری چنان نمودند که مار اند که می جنبند و شاید که نادانی بگوید
که از جنس آنست و قران کلامی است که نیست حیله و سحر را در تخیل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست

وحاصل نمی شود غیرت او و خطیب را که تکلیف و حیله خود را ثابت او و خطیب دانند بدانکه کافهٔ علمای سنت
برانند که ایشان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود آمدی با وجود قوت دواعی و توافر بواعث و مذهب
معتزله و بعضی از علمای آنست که مقدور بود ولیکن قدرت الهی صرف می کرد همت ایشان را از نزد قصد آن
و نگذاشت که از ایشان بوجود آید اگرچه وجود اعجاز و وضوح آن برین مذهب نیز حاصل است
زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بآنچه از جنس مقدورات ایشانست ابهر آیه و اظهر دلالت
است بر صدق و اعجاز بمنزلهٔ آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع کند خدا تعالی قیام را بر مردم
با قدرت ایشان بران عدم زمانت و این مجرد احتمال است و توهم است ناشی از آنکه چون از جنس
کلام ایشان است چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم است والله اعلم بحقیقة الحال
وصل بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در آن تنبیه نمود در وجوب محبت و اتباع سنت
وی صلی الله علیه وسلم و محبت آل و اصحاب و قرابت و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی
صلی الله علیه وسلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رویا و اخبار بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف
این وضع چندان مرتبع و مناسب حال ترتیب ننمود و اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب
معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بحسب ترتیبی که اندیشیده بود جای مناسب آنرا نیز درهمین باب
یعنی باب معجزات نهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیرات رویا از
قبیل معجزات و خارج از حیطهٔ عادات است و در حقیقة تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف
و محاسن آداب و شیم و بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از طاقت
بشر و حیطهٔ عادت است صلی الله علیه وسلم. **مقدمه** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیماران را عیادت
می کرد و نزدیک می شد به بیمار و می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبههٔ وی و گاهی می نهاد بر جای
درد و می پرسید حال او را که چگونه است و می فرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است
با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی **بیت** گر قدم رنجه کند یار بسر بالین
باز دار سر بر سیدن بیمار غمش **مصرع** خوش طبیبست بیا تا همه بیمار شویم + در تفریح نفس مریض
و تطییب قلب او و ادخال سرور در سینه تاثیری عجیب است در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح
و قوی قوت می گیرد از آن و مساعدت می کند طبیعت را در دفع موذی خصوصاً از اعزه و کبار
از ینجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت می کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

ناگاه وی بیمار شد پس آنحضرت بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک وی عرض کرد بر وی اسلام را پس مسلمان شد فرمود آنحضرت
علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد
و ریخت آب وضوی خود را بر من هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روی من پس صحت
یافتم در دم و فرمود عودوا المریض و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از ان
رمد و دمل و درد دندان را بجهت اثری که بیهقی روایه کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است
در هر زمانی و بعضی گفته عیادت بعد از سه روز است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین روایت
کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنت است و اصل آن از یهودی طبیب است که بادشاهی
که بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت و خواست یهودی که برآید برای سبت خود را افترا کرد که بر بیمار روز شنبه
نباید در آمد بعد از ان شایع شد در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و در صیف در
روز از جهت تضرر مریض لطول لیل در شتا و لطول نهار در صیف و مکروه است تطبیب با عدای
دین مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست
که مرض دو نوع است مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و
ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل می گردد و حصول آن از آنحضرت
بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وسلم طب قلوب و اصلاح آنست از دوا و
امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در ابدان با اختلاف درجات آن در ضرر و نیست و
نمی رسد به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر آنکه سبب او معاصی است اعاذنا الله منها و
آثار معاصی شامل است قلب او و بدن را و از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمی گردد و
للامام شافعی رحمه الله علیه **شعر** شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + وقال
اعلم بان العلم نور + و نور الله لا یؤتی العاصی + و از انجمله حرمان رزق است و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده
می شود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا
علیهم برکات من السماء و الارض الآیه و چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل
خلجان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم از دیگران مرزوق تر
اند و متنعم تر اند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس در ینجا خوف
آن است که بیخ ایمان از زمین نهال ایشان کنده شده است یا مکر و استدراج است و ظلمی و حقی

کرده قلب بر دارد ثنات جمعیت یافته می شود و محسوس و مقطوع است و گاهی این خیالات و سواد بر رو سایه
نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان است و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز معصیت
سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آن است و بعضی این را حمل بر محق برکت و وجود آن
کنند و موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم است و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ
مواد فاسده و اخلاط ردیه است حال قلب نیز همین است و استفراغ آن بتوبه و حمیه باجتناب
از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای
شما درد شما ذنوب است و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول است صلی الله
علیه وسلم و طب قلوب بواسطه وحی است و طب اجساد غالبا راجع بتجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه
از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد دور نیست در تجویز علاج اثبات اسباب است و آن
منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش باکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین است
صلی الله علیه وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب می نمود و فرموده نفرستاده است
خدای تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی
موت و در بعضی احادیث امر است بمداواة و اشارتست که تنفذ در مداوات بر حکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا
را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب نیست و ملائمت باتقه بر تقدیر الهی منافی
توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل مقام توکل و بآن است اشارت در قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم یتوکلون
و در روایتی دیگر و لا یکتوون نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت
نمیکنند و در مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه در باب حل تداوی المتوکل نقل کرده گفت
منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه وسلم پس گفته شد مر حارث را که در
خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من استرقی و اکتوی بری من التوکل پس جواب داد
که مراد برائت از توکلی است که ذکر کرده است اینها را در حدیث یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر
حساب الحدیث و فرموده توکل بعضی دون بعضی افضل است از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد برائت
از توکل است وقتیکه استرقا کند برقای مکروهه در شریعت و مخالف آن و اکتوا کند و نسبت دهد فعل

باشد در شفا بوجود وی و جزم کند بآن و معرض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز
استرقا بالقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه بیاید و تحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب
یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجب است چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه
در دهان و مص آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم است دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه
صحیح مدخلیت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه حاره و بارده در تحریر و تبرید مزاج و ملابست این قسم نیز
منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در فتوای
شریعت محل عتاب شده دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین است و ارتکاب و استعمال آن منافی توکل است
باتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجساد را بر سه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی
و نباتی و حیوانی دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سیم بادویه مرکبه ازین دو قسم
و باید دانست که شفای اعم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده
و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتملست بر دلایل واضحه قطعیه بر اثبات عقاید حقه و بر بیان و ارشاد
اخلاق فاضله و اعمال محموده و اما بودن وی شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن بقرات
وی نافع است در بسیاری از امراض و علل و مزیل و دافع است مر آنها را و چون از خواندن و دمیدن
افسونهای مجهوله که مفهوم نمی گردد از آن معانی و وارد است از قبل اهل فسق و فجور که ثابت است بحسن
بصر نجاست و کثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل است
بر ذکر جلال کبریای الهی و ذات و صفات وی تعالی و تقدس و ثابت شده است از قبل کسی که ثابت شده
است صفا و نزاهت و عظمت و کمال او و نبی الله و معجزات قاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کسی که نجوید شفا بالقرآن شفا ندهد او را خدای تعالی هرگز و آمده است که فاتحة الکتاب دوا است
مر هر درد را و رقیه لدیغ و مجنون و معتوه بفاتحة الکتاب امریست مقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر
قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و حلبی در حاشیه خود آن آیات را
تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام الطریقت
ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت بر موت گفت شیخ

شد بر وی امر لغت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خواب شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام
از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجایی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی
و شفا نمیجویی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا
عزوجل یکی و یشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء
للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء
گفت پس نوشتم این آیات پس از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال
گویا بند از پای وی گشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعی است نقل کرده اند
که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف
از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران می کردند و لیکن درینجا سخنی است که باید دانست و
دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده می شود بآن و استشفا نموده می شود بدان نفع و شفا در ذات
آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است در آن
و هرگاه تخلف کند شفا یا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول آن و درینجا مانعی قوی است
که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
پیداست که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از وصول
اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بالقبول تام انتفاع من بوی بر حسب قبول خواهد بود
همچنین قلب چون بگیرد رقاه و تعاویذ را بالقبول تام و همت قوی از نفس فاعله تاثیرے میکند
در ازاله علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن
گاهی تخلف می کند اثر وی یا از جهت ضعف وی در حد ذات وی چنانکه دعائے باشد که دوست نمیدارد
آنرا خدا تعالی بجهت آنچه در وی است تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال
او بر جناب حق تعالی و تقدس حضور و جمعیت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت مثل
اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است
که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی تا بی غافل و دعا رعد و بلا ست مدافعه و معالجه میکند او را
و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و دعا سلاح مومن است اگر با حضور
قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب مصادف گردد اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار و

ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدا بحمد و صلوٰة و بعد از توبه و استغفار و صدق الحاح
و تملق و توسل باسماء و صفات الٰهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه وسلم و سائر
شروط و سلیم شمال رمی که تیر و کمان راست و درست بود زور بازو بکمال بود و هدف مقابل شده
و قابل تاثیر و صالح آن بود و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب
آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات و غیر آن از اسمای الٰهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان
ابرار و اتقیا با توجه تمام و همت تام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده از آن
فارغ و غافل نشستند و مراد بمعوذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میدمید بنفس
کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا
ایها الکافرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من
همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و انها از قرآن است و درین باب که سخن می کنم عام تر از آن
مراد است و اذکار و ادعیه در باب استعاذه بسیار وارده است و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه
نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا
و باعتقاد آنکه موثر حقیقی خدا است عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است
که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد تقدیر خدا را تعالی شانه
فرمود اینها نیز از تقدیر الٰهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در
زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیها خود را بر من اگر
دران شرکی نبود بکنید باکی نیست و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رقیها پس آمدند بعضے از
صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که برای عقرب می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود
نمی بینم درین باکی بکنید و فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم
و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن و لیکن احتیاط
دران است که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و الا آنچه ماثور باشد
چنانکه در رقیه حمه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا جایز خواهد بود بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث
عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسماء بزبان سریانی
و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعائی میخواند که در

برای حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات
همین بود و آن شخص یاد دانسته می خواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است خواندن آن
و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند و الله اعلم و در حدیث
ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود رقا و
تمائم و توله شرک است و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن یا در بر بندد و آنرا در جاهلیت
برای دفع آفات می کردند و توله بکسر تاء و فتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان میکنند
و این نوع از سحر است و دعا و حرز و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو بندند
بعضی علما از آن نیز منع می کنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که
آنحضرت ایشان را برای دفع فزع و وحشت در خواب این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه
و شر عباده و من همزات الشیاطین ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی
را که عاقل بودند از اولاد وی و کسی که عاقل نبودی می نوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ
که در احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها
باید بمعنی استعاذه و پناه طلبیدن است از شر بخدا عز و جل و از زینب امرأة عبد الله بن مسعود آورده
اند که دید عبد الله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون
کرده شده است برای من در دی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله
بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم گفت رقی و تمائم
و توله شرک است گفتم چرا اینچنین گویی بود چشم من که بیرون می افتاد و از غایت وجع می انداخت
چرک و اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و بمرور دها بیرون رفت و آرام
یافتم گفت عبد الله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف می کرد و چون خوانده
شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو که می گفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه وسلم اذهب البأس
رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابو داود و گفته اند که اینها را از شرک
بجهة آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام
خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده در آن احادیث و اخبار
صحیح صریحه و خلاف بست در مشروعیت فرموده والتجا الی الله سبحانه در هر چه واقع شده یا متوقع است

و بعضی گفته اند که نهی ازان بخوف است که میخواهند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند باموری مشتبه مرکبه از حق و
باطل و جمع می کنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند ازیشان و تیاد می جویند
بایشان و میگویند که جن از جهة علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم
باسمای شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین ارباب چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد
تمثیل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سیلان می کند سموم آن از بدن ایشان از جهة
مکر دست رقیه که باسمای الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب
الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آنست که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث است گفته
که رقیا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجب است اجتناب
ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه بکتاب الله و اسمای او ست تعالی و تقدس
و این جایز است و اگر ماثور باشد چیزی ازان مستحب بود سوم آنچه باسمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب ازان و ترک آن اولی است از جهة وجود
التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب ازان چنانکه حلف بغیر خدا عز و جل گفت بنده
مسکین عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان می کنند بسبب قرب ایشان بدرگاه
حق و درگاه رسول وی می کنند و اگر تعظیم می کنند ایشانرا بهمین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول میکنند نه باستقلال
و استبداد این را قیاس بر حلف بغیر خدا عز و جل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه
جهال و عوام الناس کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آله کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است
که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله
گفتم آیا درست است که رقیه کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم وقتی که رقیه کنند بچیزی که معروف است
از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قران باشد و الا چون در توریت و غیره تحریف
و تغیر واقع شده است اعتماد بران نتوان کرد یارب مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است
و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابوبکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عایشه
را رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده است در قول مالک
رحمه الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را و بجواز قایل است امام شافعی رحمه الله علیه و روایه کرده است
ابن وهب از مالک کراهیت رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه می نویسند از خاتم سلیمان علیه السلام گفت نوع ان

از امر ناس در قدیم الزمان یعنی بر عقیدت و مکروه است تنبیه بیشتر پای لغز عوام الناس آنست که این افسونهای
باطله و شکوکهای جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند که حیران می شوند که از رقیها مشروع گاهی ظاهر نمی گردد و نیز
در مزلقهٔ انکار و ورطهٔ حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر می گردد که گفت من چکار کنم
بهمین ساعت چشم من اندرد بیرون می افتاد و فلان یهودی افسون کرد درد همه بیرون رفت و نمیدانند
که معنی فساد و بطلان آنست که شارع از آن نهی فرموده و حکمت و فایدهٔ آن نزد اوست و ظاهر آنست که مقصود
اخراج از ورطهٔ کفر و اشراکست پس آنهایی که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ارتکاب نمیکنند
اینها را اگرچه سبب هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال ارشاد شارع است
و آنهایی که مطمح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطهٔ کفر و معصیت می افتند
اعاذنا الله من ذلک و در دیار ما افسونی است که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره
میکنند که مردم بدان مشعوف اند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشعوف تر و مفتون تر میگردند و در وی
اسماست که متعارف زبان هندوانست اجتناب از آن لازم می نماید والله اعلم بالصحتها **وصل** رقیها
از آنحضرت در باب مروی است خصوصا در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است
که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و از نمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر شود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة
الا فی نفس او حمة نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی او لدغة زیاده کرده
و مراد بحمه نیش زهردار است از عقرب و مانند آن و لدغه گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است
نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست بآنها بلکه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون است چنانکه در
تب و درد سر و درد دندان و امثال آن و فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم العین حق یعنی چشم زخم و کارگر بودن
آن موجود و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب
چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرمود لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی
می بود که پیشدستی میکرد و غلبه می نمود قضا و قدر را هر آینه سبقت می کرد آنرا عین و این مبالغه است در
تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر الهی بچشم زخمست و اکثر علمای
دین برآنند که عین حق است و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هر که بر طریقهٔ ایشان میرود منکر شده اند آنرا
و چون مخبر صادق بدان خبر داده اعتقاد آن واجب و انکار آن باطل باشد و اگر گویند همه بتقدیر الهی است
چشم زخم چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الهی است و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقهٔ اهل

اہل سنت است میگوید که آن از اسباب عادی است بان معنی که عادة الله جاری شده که احداث می کند ضرر را نزد مقابلهٔ شخص تحدیق را
و نظر کردن این شخص بوی بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عاین می برآید و بمعیون میرسد جزم بهیچ جانب اثبات و نفی
نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئیه منشعب می شود
از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید درون مسامات چشم وی پس پیدا می کند باری تعالی
هلاک را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این محتمل است اما دعوی قطع و جزم خطا است
و نقل کرده است از بعضی کسیکه منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید
مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل
میگردد بمعیون که باعث هلاک و فساد می گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی
بوساطت نظر تیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه میگردد اگر
مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود میرسد و کارگر می افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از
حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر است وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وی
برگردد بر مثال تیر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وسلم درین علت یعنی چشم زخم را تعوذات بود
یعنی بآیاتی و کلماتی که دران استعاذه است از شرور مثل معوذتین و بفاتحه و آیة الکرسی و گفته اند که
بزرگترین رقیها قرات فاتحه و آیة الکرسی و معوذتین است و از جمله تعوذات نبوی صلی الله علیه وسلم که در
احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت
منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما
یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتیکه
در دفع چشم زخم بان شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که می ترسد برسیدن ضرر
چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل می کرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و استحسان
نمود و گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در مردان نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بسر در آمد و
افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید فرمود آیا تهمت می کنید کسی را گفتند عامر را که دید بدن وی و تحسین کرد پس عامر را
طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود برچه میکشد یکی از شما برادر خود را و چنانکه دیدی او را و نظر تو خوش آمد چرا نگفتی
اللهم بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را و هر دو دست

خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخلهٔ ازار را در قدحی پس تر ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر
او پس به شد در وقت براه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص روایت
کرده اند در مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم
یکی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب از قدح و مضمضه
میکرد پس تر میریخت آب در قدح پس تر می شست روی خود را در قدح پس تر می درآورد دست چپ را در قدح و
بر میداشت آب را از قدح و میریخت بر دست راست پس تر می درآورد دست راست در آب و میریخت
بر دست چپ پس تر می درآورد دست چپ و میریخت آب بر مرفق ایمن پس تر می درآورد دست
راست را و میریخت بر مرفق یسری پس تر می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس تر می درآورد
دست راست را و میریخت بر قدم یسری پس تر می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست
پس تر می درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس تر می شست داخلهٔ ازار را و نمی نهاد قدح بر زمین
پس تر میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس به میشد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که ابن اثیر
عادت قوم را ذکر کرده و ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین کردند والله اعلم و بر تقدیر
سر آنرا از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت او را
الله و رسوله اعلم تایید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسف توقف کند رد بر وی
آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند به خاصیت خود
این نیز ازان قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است ماند آنکه مراد بداخلهٔ ازار چیست
بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و
قاضی عیاض گفته که مراد جدا و ست که متصل است بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد ستره است
که مقعد ازار است و جماعهٔ از سلف روا داشته اند که آیات قران نویسند و معیون بنوشانند می گویند
باکی نیست که نویسند قران را و بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا
یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات علا باشد و هو الاقرب و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که زنی
در طلق باشد بود یک آیه یا دو آیه را از قران فرمود که بنویسند و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا مذکور شد از
حکایت شیخ امام ابوالقاسم قشیری در آیات شفا نیز موید این معنی است حکایت از ابو محمد السباجی مرویست
که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه نظر

استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله ساجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر
من قدرتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبان شد تا ساجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل ساجی آمد
و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون در رسید که از پی بر کنند ساجی را خبر کردند که عاین شتر را
چشم زد بیامد و چون عاین را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس حابس و شجر یابس و شهاب قابس رددت
عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا وهو حسیر چون ساجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود
و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیه‌های چشم زخم است و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است
که گفت و از جمله علاج عین احتراز و اجتناب ایشان و ستر محاسن از کسی که ترسیده می‌شود از عین او
بچیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنة آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی
خوش روی را فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گوی است که میباشد در
زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که در سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست و دفع
آفت که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت
در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است ولفظ صحیحین اینست که جاریه دید که در روی
وی سعفه است یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است
از اینجا معلوم میشود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است
و بعضی از شراح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه
ام سلمه در آمد و در روی کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون میکنید او را
از عین و گفته اند که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد
و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی
بدعا و تبریک کند و این بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت
مردم و الزام کند او بیت را اگر فقیر است رزق دهد او را آن قدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت‌تر است
از ضرر مجذوم که منع می کرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است از زیان سیر که منع کرده شده است
از اکل او را از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه حدیث
است گفته اگر تلف کند عاین چیزی را ضامن گردد آن را و اگر بکشد بر دست قصاص یا دیت اگر

مکرر شود از شخصی چنانکه عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست درینجا دیت و نه
کفارت زیرا که منضبط و عام نیست این کار و مخصوص است ببعضی ناس و در بعضی احوال است و واقع نشده است
از وی فعلی بلکه بخاصیت است و مکروهی که میرسد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک و زوال حیات و گاهست
حاصل می‌شود مکروهی اگر رسانند باهلاک انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران اگر
معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رقیه می‌کرد و دعا می‌کرد برای کافه امراض مثل
مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و هموم و غموم و الم و مصایب و احزان و اندوه و غم
و شدت الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و درد حریق و درد دندان و حبس بول و خراج و رعاف
و عسر ولادت و تمام امراض و آلام و سائر محن و بلا و شداید و تمامه آن رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب
احادیث مذکور است از آنجا باید جست و همچنین تعرض بعلاج جسمانی با دویه حسیه نیز واقع شده اکتفا
و اقتصاراً علی المقصود ازین میان ذکر سحر و حکم آن بجهة اشتمال وی بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و طول کلام دران واقع شد **وصل** فی اخراج سحر فسون و جادوی کردن و سحر حرام است
و از کبایر است باجماع و گاهی کفر می‌باشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
حرام است و بعضی گفته‌اند که تعلم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی
کفر نباشد تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و
زندیق آنرا گویند که منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف است بعضی
گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد یعنی آنچه حاصل می‌شود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و
خیال است و حقیقتی ندارد و اختیار ابوجعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طایفه دیگر
این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقت است و جمهور علما برین اند و کتاب و سنت مشهوره
دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع می‌شود بسحر انقلاب
عین و قلب حقیقت یا نه کسیکه می‌گوید که وی تخییل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بآنکه مر اورا حقیقت است
اختلاف کرده‌اند در آنکه مر اورا تاثیر است فقط چنانکه تغیر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی می‌شود
با حالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور برآنند و بعضی می‌گویند که سحر قوت
و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند
که زیاده نیست تاثیر وی برآنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون به بین المرء و زوجه و اگر زیاده می‌بود

می بود ذکر می کرد آنرا و صحیح از جهة عقل و نقل آنست که واقع می شود اگر از ان و آیة دلالت ندارد بر منع زیاده
نهایت آنچه در قصه هاروت و ماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از حیل
صناعیه است که حاصل می شود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و عد آن از اقسام خارق عادت مسامحه
است باعتبار ظاهر و کفر و وقوع آن از اهل فسق و فساد است و شرطست که جنب باشد و اگر جنب از وطی حرام
بلکه با محارم بود ادخل است کذا قیل و میگویند که حبال و عصی که بر دست سحره فرعون می پیچیدند و موسی
علیه السلام آنرا سعی خیال می کرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال از چرم بود محشو زیبق و در ته آن آتشها
کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش در آید و این سخن غریب است و حق تعالی
آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته پس حمل
آن برین تمویه و تخیل بعید می نماید مگر آنکه مراد بسحر در قران معنی لغوی است که عجب است و حمل بر حقیقة سحر
ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال
و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی
الله علیه وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بود و در روایتی
ششماه و در روایتی یکسال حافظ ابن حجر گفته که این روایة صحیح معتمد است و غالباً زور و قوت آن چهل روز بوده
و وجود آثار و بقای آن از اول تا آخر تا مدت مدید با متداد کشیده تا شبی نزد عایشه صدیقه رضی الله
عنها بودند دعا کرد و بسیار کرد پس فرمود یا عایشه آگاهی داری تو با آنکه خدا تعالی فتوی داد مرا
در آنچه استفتا کردم او را در ان چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آمدند دو مرد و نشست یکی
از ان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از ان دو مرد یار خود را چه حال است این مرد را درد
وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه
بضم مویها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعای شکوفه نخل گفت کجا نهاده اند آنرا گفت
در بیر ذروان بذال معجمه مفتوحه نام چاهی است که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اروان بالهمزة گفته
که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی از صحابه بر ان چاه فرمود همین چاه است
که نمودند مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا در آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل رؤس شیاطین پس آوردند

ارای سال آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عایشه رضی الله عنها چرا آن را
نمیکنی آنرا یا رسول الله و در سوا نمیکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را
خدا تعالی مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس که بیهقی
در دلایل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد
سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از ان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاد
آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وے یازده گره بسته اند
و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی و یافت طلعه نخل را در وے تمثالی آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم از موم ساخته و در وے سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس
فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند
المی تسکین یافت و راحتی پیدا می شد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی گرهی کشاده میشد
و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قضیه مسلک تفویض و تسلیم و لزوم
پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف کرد از
فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که نازل شد بروی معوذتین و حسی آن بود که
حجامت کرد در سر مبارک و صاحب سفر السعادة گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد بر این
این علاج انکار میکند یعنی می گوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع
چگونه کند و میگوید که اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی
که چون ایشان حکم کرده اند لابد بیماری حسی و حکمتی نخواهم بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد
ازان اشارت می کند معقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده
یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده است پس محمود این
تصرف است از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد
و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب ست از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین
و خباثت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه از ان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح
[illegible] ... است که بعد از انهضام آن در تحلیل غلبه تجاری لطیفت بطون ...

گشته حایل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگویند
که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار
کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط از رتبه نبوت
و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه مودی بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال
دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که وی می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده
باشد و نه چنین باشد و تاثیر سحر در ناقصان میباشد نه در ارباب کمال و این سخن مردود است زیرا که برهان قایم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ
و معجزات باهره شاهد برانند و آنچه متعلق است به بعضی امور دنیا دیه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت
برای آن و در آن عرضه است مر چیزی که عارض می شود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود
وی در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت نیست مر آنرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و لازم نمی آید
از آنکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است که جزم کند بکردن آن بلکه از جنس خاطر
که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت و بالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیز
از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان و آنکه گویند که موجب منقصت
این چنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وسلم از دلایل نبوت و صدق او است زیرا که کفار
او را ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی برای این حکمت و مصلحت است و قول
ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهة مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث
درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات نبوی صلی الله علیه وسلم بسیار است
استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرون است از نیجهة اول بر تعداد امراض مجملا اکتفا کرده شد
اما طبع بتبرک آنها یکباره نیاسوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه ابتلا بدان کثیر الوقوع است تبرکا و تیمنا
مذکور گردد و بالله التوفیق و از آنجمله اشهر و اکثر رقیه عین است و رقیهای این قسم بسیار است نیز از گزین
رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این
دعا که اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما که
دعوات آنحضرت بود برای جمیع امراض و آلام و اوجاع و از آنجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه
و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از آنجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من شر

شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک
وبحمدک و از آنجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر
وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وما برأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر
انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از آنجمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم
ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از آنجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت بربی ورب
کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل
حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن بداند و از آنجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی
الله علیه وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او
عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان بن ابی العاص آمده است که وی
رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دردی را که می یافت در تن خود از آن باز که اسلام
آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنه دست خود را بر آنجائی که درد میکند از جسد تو بگو
بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه خوف وارق یعنی ترس وبیخوابی شکایت
آورد خالد به آنحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود
بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر
خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یطغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دار الکرب
والهم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان و روایت
کرده است ابوداؤد از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب اللهم
رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود
رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود نرسید هیچ بنده را هم و حزن و بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک

عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاءک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی
کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری
وجلاء حزنی وذهاب همی دور کند خدا تعالی حزن وهم او را وبیارد در بدل آن فرح وکشاد وازابن عباس
رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که لازم گرد استغفار را بگرداند خدا تعالی
او را از هر هم فرج واز هر ضیق مخرج وروزی دهد او را از انجا که گمان نبرد ونیز ازابن عباس رضی الله عنهما
آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لاحول ولا قوة الا بالله ودر صحیحین آمده که وی
کنزی است از کنوز بهشت وترمذی آورده که وی بابی است از ابواب جنة ودر بعضی آثار آمده که
فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان بر زمین ودیگر بلاحول ولا قوة الا بالله ومشایخ گفته اند که نیست هیچ چیز
اعون بر عمل از این کلمه وآمده که هر که بخواند آیة الکرسی وخواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی
کند او را خدا تعالی ودر حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی و
راستی هر آئینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه کشاده دهد او را خدا تعالی از ان آن کلمه برادرم
یونس است که ندا کرد در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ونزد ترمذی آمده است که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا نکند بآن مرد مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابة کرده شود مر او را ودر
روایتی آمده اسألک تمام العافیة واسألک دوام العافیة واسألک الشکر علی العافیة اسألک الغنی عن الناس
ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایة است ازابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله پشت داد ودر روی گرداند دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه وتسبیح
خلایق که بوی داده می شود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
وبحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار وراغم پس رفت آن مرد ودرنگ کرد مدتی وباز آمد وگفت
یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا واین کلمه را در سلسله کبرویه میان نماز
سنت فجر وفرض فجر میخوانند واگر ختم کنند بآن بلاحول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد واین سبب وسعت رزق است ولهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب
ضیق رزق وهم وغم است چنانکه گذشت وانجا وردی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است ومجرب است
بعد از سلام نماز جمعه پیش ازانکه بگرداند پایها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند فاتحة الکتاب
هفت بار وقل هو الله احد هفت بار وقل اعوذ برب الفلق هفت بار وقل اعوذ برب الناس هفت بار

استغفار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب وما تأخر و مشایخ بعد از ان
این دعا را که در آثار آمده است میخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود
اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک وبفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق طبرانی
و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید
شما آتش را که در گرفته است تکبیر برآرید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر می میرانند انرا مجرب و در وجه اطفاء
تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است ازان و هست دعوی از
فساد و عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز
دعوت میکند بدان و می خواهد هلاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک می خواهد در زمین فساد را و کبریای
حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از جهت تکبیر را اثر است در اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریای
حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و تحقیق بتجربه پیوسته است این عمل رقیه
صرع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا
و اما علاج صرع از ارواح خبیثه برقی میباشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاحش صحیح باشد و بازو
قوی تا انکه از بعضی معالجان کسی بود که اکتفا می کرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا حول ولا قوة الا
بالله و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی معالجه می کردند بآیة الکرسی
و امر میکردند مصروع را بکثرت قرائت آیة الکرسی و بقرائة معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره یا سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده است حمید
در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول خود بسم الله
الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار رقیه وجع الفرس بیهقی آورده که عبد الله
بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را
بر رخساره او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد و فحشه بدعوة نبیک المکین المبارک
عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از انکه برخیزد و روایت کرده است حمیدی که فاطمه زهرا رضی الله عنها
آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که شکایت می کند دردی را که می یافت از دندان پس آورد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد می کرد و فرمود بسم الله و بالله اسالک بعزک و جلالک
و قدرتک [illegible] فاطمه بنت خدیجه من

من الضر کله پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرائبی که شایع و ذایع است
از سخنان محبت طبری امام مقام الخلیل بمکه و دیدم او را که کرد بارها و نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد
میکرد دندان وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در ان مدت
دندان وی یعنی گفت در چند ساله ترا به بندم پس میگوید آن شخص بخیال یا بمقت سال یا به سال
مثلا و ترا یعنی عدو طاق پس بر میداشت دست خود را اگر آنکه ساکن شد الم وی و مکث میکرد
مدت مذکوره که درد نمی کرد و این امر شایع و مشتهر است از وی انتهی اما هیچ دعای معین ذکر نکرد خاص
همین دعا ماثور مذکور خواهد بود یا توجه می کرد و از پیش خود دعائی می خواند والله اعلم بحقیقة الحال
و گفت صاحب مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساری که در جانب درد است بسم الله
الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم رقیه اسر البول روایة کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را
مردی و گفت پدر او را محبوس شده است بول وی و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی
السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء
من شفائک ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع فیبرء و امر کرد او را که رقیه کند او را بدین دعا پس رقیه کرد بوی پس به شد
و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه الحمی روایة است
از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام
میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دشنام مکن تب را که وی مامور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم ترا
کلمات که چون بگوئی ان کلمات را ببرد آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی
الرقیق وعظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تنتنی
الفم ولا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم
این کلمات را که آموخته مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید محرر است این فقره
چنانکه دیدم من بخط شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الرقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فوره
الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم و انتقلی
الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و مکتوب بر ...

حمی مثلثه چنانچه ذکر کرده است صاحب الهدی بر سه ورقه لطیف بسم الله فرت بسم الله مرت بسم الله قلت
و بگیرد هر روز یک ورقه را و بیندازد آنرا در دهن و فرو برد با آب و در کتاب قران و شرب آن برای شفا از
سلف رخصتی است چنانکه گذشت و از ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه می نوشت
اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر در زاویه پس هر که می بود بوی الم می گرفت ورقه را از ان و
استعمال می کرد و شفا می یافت باذن الله عز و جل و می بود مکتوب ازلی لم یزل و لایزال زیل الزوال و هو
لایزال و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین رقیه خراج لقنع خا
زلیش و دمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بر وی این آیه را و یسئلونک عن الجبال
فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا مجربست رقیه عسر ولادت و از انچه
مجربست مر عسر ولادت را چیزی است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت
دیدم پدر خود را می نوشت وقتیکه دشوار می شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی لطیف حدیث ابن عباس
لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا
ساعة من النهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد
را مردی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت دو روز گفت بگو مر او را که
بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد در آن
جدیدا اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم
لو انزلنا هذا القران علی جبل الایة الی اخر السورة و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و نوشته آنرا
زن و بیفشانند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و ننوشتم از برای
احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت
گذشت عیسی علیه السلام بر زنی و حال آنکه معترض بر بین افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله
دعا کن برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس و یا
مخلص النفس من النفس و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ
مرجانی پس چون دشوار گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف و از انچه تجربه کرده اند
برای رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء
و قضی الامر و جایز نیست کتابة آن بخون راعف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است

پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایه کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در وے آن کسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ایا چه نظر میکنی بسوے من بخدا سوگند دروغ نه بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا رواه ابو داود و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل کرده شود بوی معافات از بلا و از بلاها روایه است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده می شود از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده می شود از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنته است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة الا بالله ولا ملجا من الله الا الیه دور گرداند از وی خدا تعالی هفت باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایه کرده است طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و آز امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی روات این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن عبد الحق در کتاب الطب النبوی رقیه در طعام روایه کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند او را هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که زائیده شود مر او را فرزندے پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ

زبان نکند او رام الصبیان رواه اندلسی و ذکره عبد الحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وسلم و ام الصبیان
ریحی است که تعرض میکند باولاد و لباکه می پوشد اثرات زود می افتد بر ایشان و سر در تاذین آنست که تا اول
آنچه بگوش وی آید کلمهٔ شهادت باشد و کبریای عظمت وی پس این گویا تلقین است مرادرا شعار
اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده می شود کلمهٔ توحید نزد خروج از دار دنیا نیز شیطان
میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظ رمضان لا الا الا آلا ذک یا الله انک سمیع علیم یا الله محیط به علمک
کعسلهون و بالحق انزلناه و بالحق نزل الی اخرها صاحب مواهب میگوید گفت شیخ ما مشهور شده است
ببلاد یمن و مکه و مصر و مغرب و جمله بلدان که این حفیظ رمضانست نگاه میدارد از غرق و حرق و
سرق و سایر آفات و نوشته می شود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم می نویسند آنرا در حالی که خطیب
می خواند بر منبر و بعضی بعد از صلوة عصر و گفته است که این بدعتی است نیست اصل مرانرا اگرچه باقی شده
کلام غیر واحد از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان و رود آنرا در حدیث ضعیف و لود حافظ ابن حجر
انکار میکرد آنرا احدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و می دید کسی را می نوشت آنرا می گفت ویحک الله
ما هذه البدعة و **وصل** و اما طب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بادویهٔ طبیعیه طبیه بسیار است و در اکثر امراض
واقعست و ظاهر آنست که طب آنحضرت بوحی باشد و اگر در بعضی مواضع به قیاس و اجتهاد و تجربه باشد
نیز دور نیست و ما اقتصار بر ادویه روحانیه کردیم از جهة بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکمل و لیکن چون
در باب علاج اسهال بعسل واقع شده است که در انجا کلامی است نقل کنیم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی
سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم
خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد آنحضرت علیه السلام اورا بنوشانیدن عسل مرد او پس
نوشانید اورا عسل پس زیاده استطلاق پس فرمود آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو
و در روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن عسل پس آمد آنمرد بار چهارم پس فرمود آنحضرت
نوشان اورا عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایة احمد آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان اورا
عسل پس نوشانید پس به شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بار اول صدق الله و کذب بطن اخیک
و گفته اند که این مجاز اطلاق میکنند کذب را بر جای خطا کذب سمعک میگویند یعنی لغزید و در نیافت حقیقت
آنچه گفته شد مراورا پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت قبول شفا را بلکه لغزید از وی که از اقبل
و امام فخر الدین رازی گفته رحمه الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانست بنور وحی که عسل ظاهر شود

نفع وی و چون ظاهر شد فی الحال گویا جاری شد مجری کذب ازینجهة اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی
و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مر کسی را که واقعست
او را اسهال و جواب داده شده است که این سخن صادر از جهل است از قایل آن و مصدوق بل کذبوا بما لم
یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف می شود علاج وی باختلاف سن و عادت
و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام
که ناشی می گردد از تخمه و اتفاق دارند که علاج این تبرک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاجست
بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود تا آن مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از تخمه
بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از
اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده دارای رزیشها و بُرزهاست چون می چسپد بوی اخلاط
لزج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذائی را که واصل می گردد بوی پس دوای آن باستعمال
چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل خصوصاً
اگر آمیخته شود باب گرم و در تکرار امر باشامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا می باید که آن را مقدار
و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بکلی مرض را زایل نگرداند و اگر از آن زیاده آید قوی را ساقط
گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندان عسل نداد که مقاوم مرض
شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعادت شرب عسل می کرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود
صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و سلم کذب بطن اخیک
اشارت است بانکه این دوا نافع است و بقا ردا نیست از جهة قصور دوا در شفا بلکه از جهة کثرت ماده
فاسده است پس ازینجهة امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی
جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ می گردد باوی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد
و گاهی باقی می ماند در معده پس بر می انگیزد معده را وی کرد او را تا اگر دفع میکند طعام را و اسهال
میدهد بطن را پس انکار وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر است و بعضی گفته اند
در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آن بر عموم
در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس پس چون

تنبیه کرد برین حکمت تلقی کردانرا بالقبول پس شفا داده شد باذن الله تعالی آنکه وصف مذکور بنابر الفت
عادت ایشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت
رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بود پیش از شرب زیرا که وی عقد می کند بلغم را پس شاید که بخت
بی طبخ خورد و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تایید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل
والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا واخرجه ابن ابی شیبة والحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح و
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکار کند و در روایتی چون طلب کند شفا را کسی از
شما باید که طلب هبه کند از زن خود از مهر وی چیزی بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا
بآب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدای تعالی او را و بعضی علماء در توجیه آن گفته اند که حق تعالی فرموده
وننزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده وانزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا و فرموده فان طبن لکم عن
شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما را بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارا
و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون این همه اسباب شفا جمع کرد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید
دعوات نبی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم و ببرکة نبیک الکریم اللهم صل و سلم علیه ۞ فصل در تعبیر رویا
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعبیر تفسیر است عبرت الرویا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است
و رویا بالضم راء و سکون همزه آنچه ببیند شخصی در خواب و بیان حقیقة رویا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکات
کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی
که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی است که پیدا می کند خدای تعالی در دل بنده بر دست ملکی یا
شیطانی بحقایق آن یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما گفت
یا ابا الحسن مرد می بیند رویا پس بعضی از آن صادق می آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم میگفت نیست هیچ عبد و نه امه که خواب میکند پس پر میگردد بخواب مگر آنکه پیدا می گردد پایان عرش
آن رویا است که صادق می آید و آنکه پیدا می شود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی این حدیث را
صحیح نمیداند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی و تقدس
و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم وحی است بخلاف غیر ایشان پس
وحی نمی در آید آنرا خللی زیرا که وی محروس است بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان و فی

و در بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه از مرد صالح یک جزو است از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد
رویای صالحین است و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادر است از جهت قلت تمکن شیطان
از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و درینجا اشکال
کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وسلم
و جواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتاً و اگر از غیر نبی است پس وی جزو است
از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم و بعضی گفته اند که مراد جزو از علم نبوت است و نبوت
اگرچه منقطع شد علم او باقی است و از امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر بکند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی می کند بعد از ان گفت
الرویا جزو من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو شی
مستلزم نیست ثبوت وصف کل را و کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را موذن و این سخن
حق است باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل است و نبوت مجموع این اجزا است و هر جزو نبوت نیست
و این ظاهر است ولیکن فصل او آنست که در نبوت داخل است و نبوت عبارت است از مجموع آن
اجزا فافهم و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم باقی
نمی ماند بعد از من مبشرات مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت ازین عالم و مردم
صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای
صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده می شود برای او و تعبیر بمبشرات باعتبار غالب است والا بعضی رویا منذر هم
می باشد و صادق هم می نماید حق تعالی آنرا برای مسلم بجهت رفق یا استعداد کند برای چیزی که
واقع خواهد شد پیش از ان که واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت نمیدانند حقیقة آنرا مگر
ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین مقدار است که رویای جزوی از اجزای
نبوت فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر غیبی از غیوب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص است
بمعرفت او درجه نبوت و امام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر چیز را جملة و
تفصیلاً و تحقیق گردانیده است حق تعالی مر هر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی از آن چیز
است که دانسته می شود مراد بآن جملة و تفصیلاً و بعضی از ان آنست که دانسته می شود جملة نه تفصیلاً و رویا ازین
قبیل است و در عدد حدیث نیز روایات مختلف آمده در بعضی جزو من خمسة و اربعین و در بعضی جزو من سبعین و در

و در بعضی ستة وسبعین و در بعضی ستة وعشرین و در بعضی اربعة وعشرین پس وثوق بصحت آن نماند و مشهور
ستة واربعین است و بعضی از برای عدد روایت مشهور که ستة واربعین است مناسبتی پیدا کرده اند و گفته
که حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود ششماه در منام بعد از آن وحی فرستاد در یقظه باقی مدت
حیات و دور نبوت بیست و سه سال است و نسبت ششماه به بیست و سه سال نسبت یکجز است به چهل و شش از
وجه مناسبت معقول است اگر ثابت شود که وحی در ابتدای نبوت ششماه در منام بود خطابی گفته که از اهل علم
در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک نیست که ثابت گردد و نمی شنویم ما در آن خبری و اثری و نه ذکر کرده مدعی
نیز درین باب خبری و بمجرد ظن چیزی گفته والظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست بر ما که بر چیزی حقی باشد علم
آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد رکعات و ایام صیام و رمی جمار و حجران و نیز این بر مناسبت در اعداد که
در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض است بعلم شارع والله اعلم دیگر بدانکه در
حدیث آمده است که اصدق الرویا بالاسحار راست ترین رویا رویایی است که در وقت سحر بیند
رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
وحتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم و راست ترین شما در رویا راست ترین شماست
در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت
استوای انهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استوای لیل و نهار است همچنین است عبارت
قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میزانست و وقت استوای لیل و نهار است و معبران
نیز بر آنند که اصدق رویا نزد اعتدال لیل و نهار است و در تحیا بحث کرده اند که درین وجه فایده تقیید
بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جواب آنکه حال کافر خارج
از دایره اعتبار است اطلاق صدق بر رویای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای
اوست نزدیک قیام ساعت و تایید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب
رویا المومن آورده و این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است
و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است
زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه است
که باقی مانند با عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از سایر
این امت بعد از صدر اول و اصدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث خاصه قلم

رؤیا اصدقکم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهر است چه هر که صدق میورزد روشن میگردد
دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هر که بیدار است وی
صحیح و سالم است خواب وی نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او پس
نمی‌بیند مگر کاذب اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان است که
گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست
و باید که حمد گوید خدای را عز و جل و تحدیث کند بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطانست
و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری
و در روایة مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبر ندهد کسی را بآن و باید که تفل کند بجانب دست چپ
سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگردد از پهلوی بپهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده
که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده
که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع
می گردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست تعبیر کرده شود همان شود
و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند
بپرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آنجانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است که
گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه و سلم و عرض کرد زوج من غایب است و گذاشته است مرا حامل در خواب
می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کاز چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز آید مرد تو
ان شاء الله تعالی صحیح سالم و بزاید تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمد و آنحضرت را در جا نه یافت
و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب وی که اگر این خواب تو
راست است بمیرد زوج تو و بزاید تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه می کرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و فرمود باز مان ای عایشه و اینچنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید
بر آن زیرا که رؤیا واقع می شود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خیر لنا
و شر لاعدائنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز اینچنین میکرد و گفته اند که از آداب معبران آنست
که تعبیر نکند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه در شب این چنین آورده
است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند

دین اوقات اند کہ نماز درانہا مکروہ است پس وقت استوا ہم باید ذکر کرد دیگر آنکہ نزد زوال اشارت باین کردہ چہ منع در دلیل بعیت و تحقیق ثابت شدہ است در حدیث صحیح کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون از نماز بامداد برمی گشت میپرسید از صحابہ با دیدہ است ہیچ یکی از شما خوابی امشب پس اگر کسی ذکر میکرد ہر کدام از این خوابی کہ دیدہ بود و تعبیر میکردی صلی اللہ علیہ وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کردہ بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوۃ الصبح لیکن این پیش از طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیلی بران یعنی کراہیت نماز دران اوقات ظاہر نیست و در عبارت مواہب اشارتی باین واقعست و آنکہ بعضی گفتہ اند کہ مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس تا ارتفاع و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجہ سوال آنحضرت از صحابہ رویت رؤیا آن گفتہ اند کہ آنحضرت منتظر بشارت فتح مکہ بود میخواست کہ از جائی ظاہر شود معلوم نیست کہ این معنی از کجا می گویند و ظاہر آنست کہ مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابہ کہ سلوک ہر یک تا کجا رسیدہ و تدبیر آن چہ باید کرد در مشایخ طریقت کہ معاملات مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و علاج می کنند باتباع ہمین سنت خواہد بود واللہ اعلم و بعضی علما گفتہ اند کہ تعبیر رؤیا نزد صلوۃ صبح اولی و اقرب است نسبت باوقات دیگر از جہت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عہد بآن و گاہی عارض می گردد نسیان را و از جہت حضور ذہن عابر دران وقت بجہت طیب ہوا و نورانیت قلب و قلت شغل وی بفکرت در امور معاش و از جملہ آداب رائی آنست کہ صادق اللہجہ باشد و بر وضو بخسپد و بر پہلوی راست چنانکہ سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سورہ والشمس و اللیل و التین و سورہ اخلاص و معوذتین و بگوید اللہم انی اعوذ بک من سیئ الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظۃ والمنام اللہم انی اسالک رؤیا صالحۃ صادقۃ نافعۃ حافظۃ غیر منسیۃ اللہم ارنی فی منامی ما احب و باید کہ عرض نکند بر دشمن و جاہل تا العلت چہ جہل باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامہ رؤیا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابہای پریشان و کاذب چنانکہ کسی را بے بیدار سے خیالہای فاسد پریشان در خاطر می گردد و ضغث در لغت بمعنی خس و خاشاک درہم آمیختہ و فی الصراح ضغث دستہ گیاہ در آمیختہ خشک و تر اضغاث احلام خوابہای شوریدہ و ضغث الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب کہ نائم بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاہی بجہت تلاعب شیطان است تا اندوہگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمان را چنانکہ کسی بیند کہ بریدہ شدہ است سر او و او در پی آن میرود یا مردہ است یا در جائی ہولناک افتادہ و خلاصے ندارد از ان روایت کردہ است مسلم از جابر رضی اللہ عنہ کہ اعرابی آمد و گفت یا رسول اللہ در خواب دیدم

بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان
در منام و چنانکه ببیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام و مانند آن از محال یا آنچه در بیداری از حدیث نفس
و آرزوی محالی دارد همان را در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلاً موافق
آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند
و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان
از صالحین و گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و درینجا دو عبارت است رویای صادقه و رویای صالحه
ظاهر آنست که هر دو بیک معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود و بر حسب دلخواه
باشد و این در رویا انبیا و صالحین نسبت با امر آخرت یکی باشد و اما نسبت با مور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که گاوان را ذبح میکنند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است
تعبیر کرده ذبح بقره را با نچه رسید اصحاب او را دران روز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهل بیت وی تعیین
حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از ان عاقبت مر متقیان راست و فتح و نصرت بر خلایق اجمعین
و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان
اضغاث است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایة نادر است و از بعضی کفار صادق
نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است
اصدق الرویا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول لیل درنگ می افتد تاویل آن و از
نصف ثانی بتفاوت اجزای او و شتاب و اسرع از همه رویای سحر است خصوصاً نزد طلوع فجر و از
امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله است و از محمد بن سیرین
نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل رویای لیل است و نسا در حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که زن
چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای
طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم **وصل** رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مروی است بسیار است از انجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت
شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود در اثنائی که من در خواب بودم آورده شد نزد من قدحی
شیر پس نوشیدم از ان شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که بیرون می آید از ناخنهای من و در روایتی
نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنرا که روان می گردد در رگهای من میان پوست و گوشت پس دادم آنچه زیاده مانده

ازوی مرحم الکشتد یعنی پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم لبن را بجهت اعتبار بخیری که ظاهر شده بود آنحضرت را در اول امر یعنی در شب معراج که
آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد اختیار دارد پس اختیار کرد آنحضرت لبن را پس گفت مر
او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوعه تاویل الفطرة آمده
و در بعضی روایات العلم و الدین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح پس
پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال علم در آن
عالم لبن است والحمد لله که این مسکین در بعضی منامات صادقه بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم باین سعادت
و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن
همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که به نصیب از علم و دین مشرف و محظوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه
بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از انجمله رویت اوست صلی
الله علیه وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در اثنا آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده می شوند بر من و بر ایشان پیراهن ها است بعضی از آن
پیراهن ها می رسد پستان را و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنی است که
میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و دون دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از این چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر
آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر از تحت خواهد بود و موید این احتمال است
روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی تا انصاف
ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص می پوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حجاب
می گردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه
آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه می پوشد قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است تا سینه
میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است و فرج او ظاهر است و پایهای
او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده کسی است که پوشیده است به تقوی
از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بران است بعمل صالح کامل و مراد بناس با تمامه مومنان اند
بستند خصوصا امت مرحومه محمدیه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حسن امتثال اوامر
اجتناب مناهی بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم می شود که اهل ایمان متفاضلند در دین

نقلت وکثرت دعوت وضعف واین از اشکال آنست که محمود است در منام و مذموم است در یقظه و آن حریر
قمیص است که مذموم است شرعا از جهة ورود وعید در تطویل عالم منام و از تکلیف نیست و این مشابه است آنرا
که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از آنجمله رویت سوارین در دستهای شریف وی
صلی الله علیه وسلم و تعبیر آن بکذابین ابو هریره روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای
آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزاین زمین کنایه است از خزاین کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده
شد برای امت وی و احتمال دارد که مراد معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از
طلا پس گران و مکروه آمد بر من و اندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بسوی من که نفخ کن این سوارین را
پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب
که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب اسود بود یکی
عنسی که در یمن دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت و وحی آمد بوی صلی الله علیه وسلم
بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی
و فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت
صدیق و قصه او مشهور است و در وجه کذابین به سوارین گفته اند که کذب وضع شیء است در غیر
محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند اینها از لباس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم زیرا که اینها حلیه زنان اند و آنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی که نیست اهل آن و نیز
در بودن از ذهب که منهی عنه است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز ذهب مشتق
از ذهاب است بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزی است که میرود و زایل می گردد و متاکد شد این باذن
کردن حق سبحانه مر او را بنفخ کردن آنها را پس رفتند و پریدند پس دانست که ثابت نمیماند امر آنها و کلام
وی صلی الله علیه وسلم بوحی که آمده است ازاله میکند آنها را از جای آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل
مر این رویا را آنست که اهل صنعا و اهل الیمامه اسلام آورده بودند و بودند ساعد مر اسلام را پس چون
ظاهر شدند در آنجا دو کذاب و نیرنگی کردند بر اهل این دو بلد بآرایش دادن کلامهای خود را و دعوی
باطله خود و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا بدین منزله بلدین شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن
آنها از ذهب اشارت است بآرایش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب است انتهی و بعضی در توجیه اول
سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند

دست را در تمتع از عمل و تصرف گویا کہ این گرفتن ہر دو دست شریف را دلالت است کہ عمل و تصرف کنند بہر دو دست و اللہ اعلم و از انجملہ رویت زن سیاہ ژولیدہ موی کہ بیرون می آید از مدینہ و تعبیر آن بنقل وبای مدینہ بجحفہ روایت کردہ است بخاری از حدیث عبداللہ بن عمر کہ فرمود آنحضرت دیدم امرأہ سوداء ژولیدہ موی را کہ بیرون آمدہ است از مدینہ و اقامت کردہ بمہیعہ بفتح میم و سکون ہا و فتح تا و غین مہیعہ نام جحفہ است بضم جیم و سکون حاء مہملہ و فا کہ نام موضعی است میان مکہ و مدینہ مکرمہ ساکن بودند در وی یہود پس تاویل کردم آنرا کہ وبای مدینہ نقل کردہ شد بسوی جحفہ و در مدینہ پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم وباء و تب بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجہ تعبیر و تمثیل وبا بامرأہ سوداء گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم اشتقاق از لفظ سوداء سوء را کہ بمعنی بدی است و داء را کہ بمعنی درد است پس تاویل کرد بیرون رفتن او را و بر آمدن معنی چیزی کہ جمع کردہ است آنرا اسم او کہ سوء و داء است و تاویل کرد ثوران راس او را کہ آن بدی کہ می برانگیخت شر را از در رفت تزوانی گفت کہ اہل تعبیر میگویند کہ ہر چیزے کہ غالب است بروی سیاہی در روی وی مکروہ و مذموم می باشد و گفتہ اند کہ ثوران راس تاویل کردہ بتب زیرا کہ وی می برانگیزد ابدان را بلرزیدن و گرویدن خصوصاً کہ تب سوداوی کہ بیشتر وحشت می آرد و از انجملہ رویت سیف کہ می جنبانید آنرا و گسستہ شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایۃ ابی موسی آمدہ است رضی اللہ عنہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم دیدم در منام کہ من جنبانیدہ ام شمشیر را پس گسستہ شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بہتر از آنچہ بود تاویل کردم آنرا بآنچہ آورد خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجہ گفتہ اند کہ آنحضرت تعبیر کرد از صحابہ سیف را زیرا کہ جملہ زور و غلبہ وی صلی اللہ علیہ و سلم بایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکستہ شدن شمشیر بوقوع ہزیمت برایشان و بجنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت مر ایشانرا و این منام در قضیہ غزوہ احد است و در مواہب معانی دیگر ذکر کردہ است ہمہ از ابی موسی کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم کہ دیدم در منام کہ من ہجرت میکنم از مکہ بسوی ارضی کہ در وی نخیل است پس خیال کردم کہ آن ارض یمامہ باشد یا ہجر بفتحتین کہ در انہا نخیل بسیار است پس آن زمین دانستند کہ شہر یثرب است و در روایۃ امام احمد و غیر وی از جابر آمدہ است کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم دیدم من کہ گویا در درع حصینہ در آمدہ ام و دیدم گاوان را کہ ذبح کردہ می شوند ناگاہ دیدم خدا تعالی خیر و ثواب و صدق را پس تاویل کردم درع حصینہ را بمدینہ و تاویل کردم ذبح گاوان را بکشتہ شدن

که گذشته شدند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین تاویل کردم آنچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب صبر بر جهاد و قتال
روز بدر تا آخر فتح مکه در مشکات ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود
آن بحالت اصلی در یکحدیث جمع کرده و ذکر بقر منحر ان در حدیث نکرده فتدبر و از انجمله روایت اوست
صلی الله علیه و سلم که بر چاهی است و آب میکشند روایتیست از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بران چاه دلوی است پس کشیده ام ازان چاه آب آنقدر
که خدا خواست پس ازان آمد ابن ابی قحافه و کشید ازان چاه یکدو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت
دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر ازوی
که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب
بفتح ذال بمعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی است و خدا بیامرزد او را پس ازان آمد عمر بن الخطاب
پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری
از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از
مردم و جامه و فرش و جز آن را که در غایت قوت و حسن لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی
الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شی والسید والذی لیس فوقه شئی
والشدید و در روایتی آمده پس میکشید غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شد در جوانب
میگوید که گفته است نووی این مثالی است که ساری شده است مراین دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان و
انتفاع خلایق بایشان و اینهمه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که صاحب امر اوست
پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و سلم
پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را تا باقی نماند از ایشان کسی بعد
ازوی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاه
که در وی آبست که در وست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو را
ازمن تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت راحت است از کد دنیا و تعب آن پس
قیام نمود بتدبیر امت و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت
وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و سلم بایستاد تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع
ناس بوی و اتساع یافت دایره اسلام بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی

صلی الله علیه وسلم و نعقیر الله که بدین تعقیبی در روایات مذکور است نقص و اثبات وی بلکه این کلمه ایست که در مقام
تحسین و دعا می گویند و از آنجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس که گفت شنیدم رسول خدا را صلی
الله علیه وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه بودیم و آوردند ما را
یک طبق رطب ابن طاب پیش ما آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب شخصی است
که این نوع از رطب بوی منسوب است که پیدا کرده و نشانده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب
ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند پس تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این
معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را
از ابن رافع گرفت و دین که اختیار کرده است مر ایشان را خدای تعالی شیرین و خوش آمد ایشان را این از لفظ
رطب ابن طاب گرفت اینها جمله از منامات است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دیده و تعبیر نموده است
ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت نه بمجرد اشتباه و مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل
تعبیر بمناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه بهر لوحی و الهامی و اگر رعایت مناسبات هم
باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از اسما گرفته تعبیر فرمودند و عادت شریف
بود که از اسما و معانی اخذ کرده تفاول مینمودند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد
که پرسید نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود
سلم امرنا باز پرسید که از کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف را به
موسی و حال آنکه سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل اولاد و زوجه و لسان و سلاطین و امثال
آن چنانکه ذکر کرده است طیبی والله اعلم **فصل** آنچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات شریف
خود دیده اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از
نماز بامداد برمیگشت روی می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا
تا تعبیر کنیم آنرا برای وی و اگر نمیگفت هیچکس خود آنچه دیده بود وی فرمودی یک بار ادبی همچنین پرسید که آیا
کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است از ما هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند
هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست
وی انبور است از آهن که می درآرد آنرا در کنج وی و درکار میکند تا برسد تا قفای او را و همچنین میکند بکنج دیگر
مانند آن و باز بهم می آید کلبها و درست می شوند از وی در آرد انبور را در کام او همچنین بار بار میکند گفتم

بان دو مرد این چیست گفتند روان شو یعنی مپرس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی
که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که میشکند باین سنگ سر او را
پس چون میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند
سر او را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده است باز میشکند سر او را گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ
و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند تا بل
دی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بر نهری که از خون است در وی مردی است ایستاده در میان نهر و بر کنار
نهر مردی است که پیش وی سنگها است پس رو می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است و چون
میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگرداند او را
همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد و چنانکه بود پس گفتم این
چیست گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ
آن درخت پیری است و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می افروزد
آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا در سرائی که میان درخت
است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس بیشتر
بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزون تر در حسن از اول
در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را بتحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب
اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده می شود کلهٔ وی
پس وی دروغ گوئیست که سخنان دروغ می گفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسید آفاق عالم پس کرده میشود
بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته می شود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدا [illegible] قرآن را
پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز
بقرآن کرده می شود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور بودند آنها زناکارانند و آنها را که
دیدی در نهر ربا خوارانند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او بودند
اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانان

است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را ناگاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفید کری بار گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است مر ترا عمر که تمام نکرده است آنرا و چون تمام میکنی عمر را می آیی منزل خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت در مشکات مذکورند و از غرایب آنچه روایه کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره عمرو ابن نخعی قدوم آمد در بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من در این راه که می آمدم خوابی می بینم که ماده خری که گذاشته ام او را در قبیله زاییده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت ایا ترا دایی که گذاشته او را بزنا که حامله شده باشد گفت نعم دایی است مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت تحقیق زاییده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب چیست که سفید و سیاه زاییده فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود ایا هست ترا برصی که می پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و نه دانسته است آنرا فرمود این سفید سیاهی در بدن آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم نعمان بن المنذر را در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که بروی دو گوشوار است و دو بازو بند و دو سوار که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بجمال خود در زینت و بهجت و رونق و هیبت نیک گفت زراره و دیدم کنده پیری را دو موی که سفیدی موی وی بسیاهی در آمیخته است بیرون می آید از زمین فرمود آن بقیه دنیاست و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس حایل شده است میان من و پسر من که او را عمرو میگویند و دیدم آن آتش را که می گوید لظی لظی بینا آتش و نام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا میخورم مرا شمارا و اهل شمارا و مال شمارا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه ایست که می باشد در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتک میکنند مردم امام ایشان و فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فاتک دلیر را نیز گویند پیشتر اختلاف و اشتباک می کنند مانند اشتباک اطباق راس یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اندر یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و در هم آمدن و آنحضرت صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را و فرمود یحسب المسیء انه محسن یعنی گمان می برد در آن فتنه بدکار که وی نیکوکار است یعنی اشتباه می شود کارها بدی کنند و نیک می پندارند و دم المومن عند المومن احلی من شرب الماء یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقاتل و تعادی است گفت صاحب

خواب پس نظر باید کرد باین تعبیر رویا از زراره از مشکات نبوت محشو بحلاوت حق که سوبطار صدق مجلو
بانوار وحی و از این عبارت ظاهر می شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد اخذ مناسبت و مشابهت و ظن
و تخمین نیست و اگر از این راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار این را در تعبیر
راجع بشارت ساختند و فرمودند که تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بزینت و بهجت خواهد بود و سابقا گذشت که دیبا
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوارها را در دست خود گران و مکروه آمد بر وی جواب آنکه نعمان بن المنذر پادشاه عرب بود
از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و تحلی می ساختند بحلی و سوار لباس نعمان بود مستنکر
و مکروه شود در حق او و موضوع شود در غیر موضع عرفا و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرده است لباس قریب
برای اعادۀ امت پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی شود پس استدلال کرد بآن بر امری
موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت برفتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده
در صحیحین آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر بود رضی الله
عنهم پس گذشت عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته
بودند این مرد است از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی
که هنگامیکه در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را که گوید چیزی
که علم ندارد بآن و در روایتی نمی باید مر ایشان را که بگویند چیزی که نیست مر ایشان را بآن علم و در این سخن تواضع است
از وی رضی الله عنه و ترس از عجب و ترس از آنکه مشار الیه باصابع نکرد و لیکن نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد
باین معنی چیزی که هست این است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گویا مرغزاری است
سبز در غایت فراخی و سبزی در وی ستونی از آهن باشد که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلا
آن عروه است و عروه دسته کوزه و دلو و مانند آن استعاره میکنند از امر چیزی که تمسک بگیرند آنرا میگوید پس
گفته شد مرا بالا رو گفتم نمیتوانم و طاقت ندارم که بر آیم پس آمد مرا خدمتگاری و بر داشت جامهای مرا از زیر
من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم عروه را و گفته شد محکم بگیر این عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست
من بود پس عرض کردم این خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام
و آن عروه عروه وثقی و میمیری تو و حال آنکه متمسکی بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایه دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت برخیز
و گرفت دست مرا پس رفتم بوادی ناگاه راهی پیش آید بجانب شمال و خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا بآن

راه کو این راه انعامات شمال است و تو از اہل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه را پیش
آمد مرا کوهی گفت بر آی بر این کوه پس خواستم که بر آیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را پایان افتادم و نتوانستم بر آمد را
چون عرض کردم این خواب را بآنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منهج محشر است و اما جبل پس آن منزل شهداست
نمی یابی تو آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرتست صلی الله علیه و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهید نمرده است
و بر فراش خود مرده در اول امارت معاویه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و انموذجی است دال از آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل مجملات حضرات تو تا انکار
کرده و چون تامل کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم یا عمل همه از آثار معجزات
پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و برکات تصدیق و از ثمرات اقتدا بهدی و طریق اوست و پر شده
است زمین بآن از روی صدق و صواب عجب و عجایب و بحر عجاب اگر استحضار کنی آنچه داده شده
است بامام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شایع و ذایع است و پر شده است بآن اصل حکم میکنی بآنچه
داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از علوم و معارف احاطه نمیتوان کرد بآن عبارات و تقریر تحقیق
و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی ازین امت است نقل کرده شده است از وی در فن تعبیر آنچه
خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه خواهد بود زاده الله فضلاً و شرفاً و عدد افاض
علینا سحایب علومه و معارفه و تعطفت علینا بعواطفه **وصل** روایة کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن
جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس
عرض میکرد هر که دیده بود از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن
را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل
در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابی داود است که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم گفت روزی است که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است
از آسمان میزانی پس وزن کرده شده تو و ابوبکر پس راجح آمده تو و وزن کرده شده است ابوبکر و عمر پس راجح
آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس برداشته شد میزان پس آن مرد انجواب اندوهگین
گردانید آنحضرت را و دیدیم ما کراهت در روی مبارک وی انتهی پس بعد ازین نرسید روی صلی الله علیه و سلم بهیچ
کس را از رویا و گفته اند که سبب کراهیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنخواب را اشعار و اخفای ملوست سلطنت
عواقب و انحطاط مراتب هرگاه که بود در این رویا کاشف منازل و مراتب و سبق فضل بعضی بر بعضی تر رسید که

که متواتر و متوالی گردد چیزی که مانع است در کشف از آن و مرخدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت نافذ
است کذا فی المواهب یعنی آنچه تردیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست
که بکشف اشاعت می کند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده و لیکن ظاهرا
غرض رأی دخل در خلافت ایشان ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا در مشکات در آخر حدیث آورده که فرمود
آنحضرت علیه السلام خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از برداشتن میزان
این فهمید که خلافت صرف که شوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت و نزاع منتهی و منقضی می شود
با نقضاء خلافت عمر و انتهای مر توجیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی زیراکه
در زمن علی مشوب است بملک و با وجود آن خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضوض است
و بعد از وی خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار و الله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسارت ذکر است آن بود
والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه امر دین در زمان قایم بدان بعد از عمر رضی الله عنه
زیراکه رعایت موازنت در اشیای متقاربه میباشد و چون متباعد گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شرح
حدیث والله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا حدیث ابن زمل است که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دو تا کننده است هر دو پای خود را
سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد در برابر است و مخبری است بهفتصد
خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یکروزی بیشتر از هفتصد بعد از آن میکرد روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود
آیا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را از رویا گفت ابن زمل پس گفتم یکروزی من دیده ام یا رسول الله فرمود خیر
تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رویای خود را گفت دیدم تمامه
مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف گردانید
آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشد آن چراگاه درخشیدنی
میچکد تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب می چکد از وی و در آن چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا
من ملتبس و ملاقی ام بکلاء سبز علف او ست و ابل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شدند
ابل کلاء بر این چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت آن بستر سر داده اند رواحل خود را
در راه و کم نکرده اند از راه راست بعد از آن آمدند گله دوم و ایشان بیشتر از نخست چند چند ایشان
و مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آوردند بستر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند

و بعضی رفتند و برداشتند دستهای گیاه را و گذشتند بر همین حال بعد از آن قوم آوردند عظیم کثیر از مردم
ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آوردند و گفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند انجا را
مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست پس هنگامی که دیدم من این را لازم
گرفتم راه را و نه ایستادم انجا و تا آمدم نهایه چراگاه را پس ناگاه من با توام یا رسول الله بر منبرے که هفت
درجه دارد و تو در اعلای درجه آنی و بر دست راست تو مردی بلند. مثنی گندم گون چون سخن میکند بلند
می گردد نزدیک است که بالا رود از مردان در درازی و بر دست چپ تو مردی میانه قد فربه پر گوشت سرخ
خالهای بسیار بر رو چون تکلم می کند گوش میدارید سخن وی بجهة اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش منبر
پیرے است بزرگ گویا شما اقتدای کنید بوی و اتباع می کنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان
سال گویا که تو می انگیزی و برمی خیزانی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که ابن زمل است چون شنید آنحضرت
برگشت رنگ روے وی صلی الله علیه وسلم ساعتی پس ترکشاده شد این حال گویا وحی شد کرد آن وقت
آنحضرت را حال پیش می آمد پس ترکشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر آنخواب و فرمود اما آنچه دیدے
از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو از دنیا
و نضارت و غضارت عیش اوست که بخشیده اند ما را بر خواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما
کلمه ثانیه و ثالثه و خواند آنحضرت فانا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت می خوانند مقصود
افتادن انجماعه است در مرتع شهوات دنیا و افراط و تفریط و استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنانکه ملوک
و امرای امت کردند. و تو این زمل بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات می کنی بمن چنانکه
گفت من با توام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست که عمر وی هفت هزار سال است
و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی است علیه السلام تکریم میکنیم او را
بفضل کلام کردن خدا عز و جل با وی بی واسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ وی عیسی است علیه السلام
تکریم میکنیم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدای کنیم بوی آن ابراهیم است صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که بر من بر امت من
قایم می شود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بعد از ین قصه هیچ یکی را از رویای وقتے مگر آنکه می آورد مردے رویا را پیش خود پس تحدیث
میکرد برویا او را رواه ابن قتیبه والطبرانی والبیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف است والله اعلم

باب هفتم در اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اعاظم کرامات و مجامع فضایل کمالات اسماء شریف
اوست که مبنی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمالی و جلالی اند بدانکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب
خود را صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت
اسماء دلالت می کند بر شرف مسمی که اشتقاق اسماء از صفات و افعال است و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی
است و اشهر و اعظم اسماء شریف محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند
که محمول اند بر وی و تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب که او را
شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو تسمیه
باین نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب
در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یک طرف او در آسمان است و
طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او نوری
است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی
بر آید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و ارض ازینجهت او را محمد نام کرد و بجهت آنکه
کرد عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته است او را یعنی در منام که تو باردار کرده شده بسید این امت
و چون نبی و بزای او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشده پیش از وی هیچ
یکی بمحمد از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی در رفع وقوع اشتراک و اشتباه در ان ولکن چون قریب
شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان وی و خبر دادند بنام شریف وی
صلی الله علیه وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد
و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود بدرستی مرا پنج نام است
من محمدام و من احمدام و من ماحی ام که محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی کفر مکه و بلاد عرب یا از انچه پیچیده شد از زمین
و نموده شد بآنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند
که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ یکی از انبیا
علیهم السلام آنچه محو کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب
پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صائبین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس

وقایل بودند بمبدا و معاد و فلاسفه که می شناختند انبیا را و قایل بودند بآیات ایشان و اعتقاد و اقرار نداشتند
بمعجزات ایشان پس محو کرد خدای تعالی آنرا برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان و رسید دین او
انجا که رسید شب و روز و شایع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام
آنجا نرسیده بود اگرچه در مدت حیات گنجایش اوقات در عرب که غریب ترین دیار و مولد و مبعث آن سید
ابرار بود اظهار آن نمود ولیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین و اوامر و احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس
نمود که بعد از وی اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز ترقی و تزاید است و اگر
محو کفر از سینه مومنان و انهای آنکه و بیرون بوده و در ربقه اطاعت و انقیاد در آمده مراد دارند در اطلاق
این اسم کافی است و موافق است باین معنی انچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو
کرده شد بوی سیئات کسیکه اتباع کرد او را غایت آنکه این اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه وی
و کمال و تمام آن و الله اعلم و قوله و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر است که برانگیخته و حشر
کرده آورده می شوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشتر از همه مبعوث
و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی یعنی بعد از وی و در نظر وی و پس وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث
آمده است که من اول من تنشق الارض پس حشر کرده می شوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشرگاه
و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده می شوند مردم بر زبان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من نیست پیغمبری تا آنکه نسخ کند زمان
وی و عهد وی و محشور شوند پس مضمون آن راجع باشد به بودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم
باشد بر مردم و ایشان پس رو باشند قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی
بر آنست که حشر مغایر بعث است بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات و قوله و
انا العاقب و عاقب پس آینده یعنی خاتم الانبیاء و اگرچه رجوع حاشر بعضی وجوه بمعنی خاتم انبیاست لکن
لفظ عاقب بهمین معنی است و خاتم مستلزم آن است و معنی قول وی ای خمسة اسماء آنست که این اسماء نوشته
اند در کتب متقدمه و مذکور نزد علمای امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسة از لفظ راوی است و از لفظ رسول نیست صلی
الله علیه وسلم و صواب آنست که لفظ حدیث است و شاید که اعلام باسماء وی و حی باین پنج شده و در بعضی
احادیث شش آمده این پنج و خاتم در روایة کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا در قرآن
هفت اسم است محمد و احمد و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر گفته اند یا ایها الهادی و در یس یا سید حکایة کرده
آنرا السلمی از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشرة آمده خمسة که در حدیث اول گذشت و دیگر

فرمود انا رسول الرحمة ورسول الراحة ورسول الملاحم جمع ملحمة یعنی حرب یا شدت حرب و جهادی که آنحضرت در
راه خدا کرد هیچکس نکرد صلی الله علیه وسلم وانا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا از قفاوت
بمعنی کرم و لطف داشته و مقفی کریم لطیف را گویند مقتضی بزیادة تا بعد از قاف نیز آمده انا القثم قثامه شده
بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم است بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است که حربی
روایة کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثم الرجل الجامع للخیر و این
اسمی است که از اهل بیت وی صلی الله علیه وسلم معلوم است ولیکن قثم هم نزدیک باین معنی است و در
کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قثم باین معنی
می تواند بود و نبی الملحمة و نبی المرحمة والرحمة والراحة نیز آمده قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و فرمود بالمؤمنین رؤف رحیم و در صفت امت او واقع شده امة مرحومة و فرموده سبحانه و تعالی در شان ایشان و تواصوا
بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضاً و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء فرمود الراحمون یرحمهم
الرحمن وارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء پس رحمت را نسبت خاصست بآنحضرت و امت او و نبی التوبة
نیز واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و برکت او توبه کرد حق سبحانه را امت و بر آدم صفی صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او این شد که الهی بحرمة
محمد و آله و بتحقیق آمده است از القاب و اسمای او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر و بشیر و
شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و الامین و العزیز و الحریص و الرؤف و الرحیم و قدم صدق در قوله
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم
و طه و یس و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و الحق و البرهان مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اوصاف کثیره
و سمات جلیله است در کتب متقدمه و در احادیث چنانچه مصطفی و مجتبی و ابو القاسم و الشفیع و المشفع و المتقی و المصلح و الطاهر
و المهیمن و الصادق و المصدوق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین
و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب المقام المحمود و صاحب
الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و الناقة و النجیب و
صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین از اسمای شریف او در کتب متقدمه
المتوکل و المختار و مقیم السنة و المقدس و روح الحق و این آن است بمعنی فارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته
اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و این از اسمای شریف او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب

طیب و حمیاطا یعنی حامی الحرم و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح و المنحمنا و اسم او در توریت احید و معنی صاحب
القضیب صاحب السیف واقع شده است تفسیر در انجیل بأجوبی که دست شریعت او ملی بود و خلفای عباسیان از
ید دست داشتند و براوت در لغت بمعنی عصات و عصا شفا می گوید که گمان دارم و الله اعلم که مراد آن
عصا است که در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان
تا پیش نیاید و مراد تاج عمامه است و نبود در زمان پیش گر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان
العرب این اسماست که در شفا مذکور شد و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است
از آنچه ذکر کردیم ما مقنع و کفایت است ان شاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایت است
از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابو الارامل و ابو المومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابو طالب
آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسمای شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و
شمار کرده اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص پس بعضی بود و نه رسانیده موافق اسماء الهی و ابن دحیه
در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث میرسد به سیصد و دیده ام در
کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام
است و مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی
مختص است بوی و غالب است بروی صلی الله علیه وسلم و بعضی مشترک و چون از
هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر وصل صاحب مواهب عد کرده
از اسمای شریف وی صلی الله علیه وسلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم چنانکه
باید و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که بمنزله اسم ذات اند و دیگر اسماء صفات و این هر دو
در حقیقه یک اسم است مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کمیت پس وی احمد گوینده است
مر خدا را بافضل محامد و محمد گفته شده بروی بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل
من حَمد و حُمد و با اوست لواء حمد روز قیامت تا تمام شود مر او را کمال حمد و مشهور گردد در آن عرصات
بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول
خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند
حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی حمل و علامات او را حمادون پس هر آینه تسمیه کرده

کرده شود با محمد و محمد با تقریر ظاهر است که احمد بمعنی حامدتر است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه متعالت است در آنحال
و تواند که بمعنی محمودتر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی
گفته اند که تسمیه با احمد متقدم است که موسی علیه السلام بدان خواند و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن
وحق آنست که هر دو نام قدیم است ولیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغه
تفضیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته اشعار اغر علیه للنبوة خاتم ٭ من الله من نور یلوح ویشهد
وضم الاله اسم النبی الی اسمه ٭ اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد ٭ وشق له من اسمه لیجله ٭ فذو العرش محمود وهذا محمد ٭
و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را با بوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است
که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث
گفت ای پسر من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بنیاد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی
اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حالی که من بین روح و طین بوده ام بعد از آن طواف
کردم السموات و ندیدم دران هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بران و بدرستی پروردگار من ساکن
گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد و دیدم
اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای درخت طوبی و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب
و در دیدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی
الله علیه وسلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذشتم بر هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی
نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه پس من بود و در روایة آمده است که آدم علیه السلام نزد معصیت
خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدا تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت
دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده
است عبده و رسوله پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدا تعالی بر وی و این
تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجایب و غرایب نوشته
که دلالت دارند بر ثبت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته
بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله
کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی السیر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضی بلاد خراسان
مولودی که زاییده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است

که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله
بن صوحان که گفت وزید بر ما بادی تند و ما در موجهای بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدیم
در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی
دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله
و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبد الله هاشمی مشرقی آورده که یافته شد در بعضی قری هند گل بزرگ خوشبوی
سیاه که نوشته بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر الفاروق گفت پس
شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نگشاده است
و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهر چیزی بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را و نمی
شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بمدینه که او را نسیله بون یا نیلا
بینا میگویند پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و دارای قشر است و چون شکسته شود آن میوه بیرون
آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند بآن و استسقا
می نمایند بآن چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا ابن حسانی در منسک خود و در کتاب
روض الریاحین یافعی نقلکرده است از بعضی علماش این که گفت حدیث کرد مرا ابو یعقوب صیاد گفت بودم من
که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلوی راست او
لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا درون آب از جهت تعظیم و احترام
و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقلکرده اند که گفت آورده شد سمکی پس بریده شد در
یکی از شحمی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقلکرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه زرد
در وی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و در دیگری احمد
روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمان مائه دانه انگور که نوشته است بخط
ظاهر برنگ سیاه محمد و در کتاب بلوغ مفهوم مرابن الحزل سیاف نقل کرده از بعضی که دید در جزیره درختی بزرگ را
که مر او را برگ کلان است خوشبو نوشته است در وی بسرخی سفیدی در سبزی کتابة مبینة واضحة بطریق
خلقت که ابتدا کرده است آنرا خدا تعالی در هر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان
الدین عند الله الاسلام و فصل در تشریف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسمای حسنی و صفات
علی خود گفته قاضی عیاض رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری را از انبیاء خود بصلوات الله و سلامه

علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی برایشان از اسمار خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم
گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور
است و اسمعیل را صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد
را صلی الله علیه وسلم اجمعین به بسیاری از اسمای خود و ما تحریر کردیم به تعلیم آلهی نحو ثلاثین اسم و امیدداریم که زیاده
بران فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع است کمالات اسمای
و صفاتی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی از عرفا تفصیل
آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتاب مجید و احادیث صحیح از ان مذکور شده چنانکه سیاق کلام
وی رحمة الله ناظر است دران یکی از انجمله اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است و تعالی ذات خود را
در کلام قدیم به بث آیات و دلایل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان
ذوات که حمید بمعنی حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را لیس و تعالی هم حامد است و هم محمود
و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و به تحقیق واقع شده است در زبور
داود علیه السلام قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و از جمله اسمار الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است
او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رافت
شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسمار الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق
است امر وی و مبین آنکه آشکار است امر الوهیت او و برهان حقانیت او و ابانت و ابان بیک معنی می آید
و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نیز تسمیه کرد
بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءکم الحق
و رسول مبین و قال انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن معنی حق اینجا ضد باطل است یعنی متحقق است
امر صدق او و دین است امر رسالت او و مبین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین
للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق
گفته اند ای بمحمد از جهة حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش والکرسی و السمار
والارض و جمیع الموجودات و از اسمار الهی تعالی نور است و معنی او ذو النور و خالق النور یا منور السموات و
الارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هم فسر نمود و قد جاءکم
من الله نور و کتاب مبین و مفسر نمود در شان وی صلی الله علیه وسلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهة

وشوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان بانچه آورد از دین و از اسمای الهی الشهید است
قال القاضی معناه العالم وقیل الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما ارسلناک الا شاهدا
یعنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یکون الرسول علیکم شهیدا
و چنانکه در وجود امم ارسال انبیا را و شهادت امت محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت امت را
آمده است و از اسمای الهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر و المتفضل و العفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسمای الهی اکرم
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون و لا بقول کاهن
قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول کاهن زیراکه
وصف نمی کردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس تعیین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل این
در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند انجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
از جهة صدق این صفات بروی و صواب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
انا اکرم اولاد آدم و معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند کسی را بکرم
وصف کردند بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا ذاتا و صفتا صلی الله علیه
و سلم و از اسمای الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان
پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از تورات برای اسمعیل و سیلد
عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و در خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در
باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته است و از اسمای الهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی
و عظیم الشان و متکبر آید و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مزامیر داود و در زبور بجبار تمام
گفت تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و شرایعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر
خود را زیراکه راز تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و سلم
فی الکتب السالفة و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و سلم صادق است از جهة اصلاح او امت را بهدایت
و تعلیم و قهر او اعادی دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او نسبت بسایر افراد بشر و انکه نفی کرده
در قرآن جبر و تکبر است که لایق نیست بحال او فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسمای الهی الخبیر است و
او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقة آن و برین تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خبیر است بهر دو وجه زیراکه وی عالم است و مخبر است از علمی که داده شده است حق تعالی او را

از مکنون علم و عظیم معرفت خود مخبر است مر امت خود را بانچه اذن کرده است وی تعالی او را باعلام و اخبار
آن و تسمیهٔ وی صلی الله علیه وسلم باسم خبیر درین آیه است الرحمن فاسئل به خبیرا مراد بخبیر حضرت رسول خداست
صلی الله علیه وسلم بر یکی از وجوه که مذکور شد در آیه و از اسمای الٰهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان
بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و گشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصایر ایشان است
برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر
تفسیر کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسری که از ابی العالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلک فاتحا
و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه وسلم
حاکم و فاتح ابواب رحمت است بر امت خود و فاتح قلوب و بصایر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و
نصرت دهنده بدین و ایمان و از اسمای الٰهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند مثنی
بر مطیع و بتحقیق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی
معترف بنعم پروردگار عارف بقدر آن ثنا گوینده بر وی و خاطر آنست که توصیف وی خود را بشکور با دوام
الٰهی است و از اسمای وی تعالی العلیم و علام و عالم الغیب والشهاده است و وصف کرده است نبی خود را بعلم
و مخصوص گردانیده است او را بآن حضرت و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
و گفت و یعلمهم الکتاب والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول والآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی
بعد از فنای و بتحقیق این آنست که مراد از اول وجه آخر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول انبیا است
در خلق و آخر ایشان است در بعثت و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم
و منک و من نوح و ابراهیم الآیه زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت
نحن الآخرون السابقون الاولون تا ثابت است آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و
اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین آخر الرسل و از اسمای الٰهی القوی ذو القوة
المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین
گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند جبرئیل است یا مشترک نهایتش که این صفت مخصوص
نباشد بآنحضرت و از اسمای الٰهی صادق است و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از
اسمای الٰهی ولی و مولی و گفته است وی تعالی انما ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر است و از اسمای الٰهی عفو است و معنی آن صفح و در گذرنده

ازغنايل و تعبيرات و امر كرده است باين پيغمبر خود را در قرآن و توريت بعفو و صفح و فرموده خذ العفو وامر
بالعرف و گفته فاعف عنهم واصفح و گفته است در توريت وانجيل در صفت او ليس بفظ ولا غليظ و
لكن يعفو ويصفح و از اسماي وي تعالى الهادي است و آن بمعنى توفيق دهنده مر كسي را كه خواهد از بندگان خود
و مراد بمعنى راه نمودن و خواندن والله يدعوا الى دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم و فرموده
وانك لتهدي الى صراط مستقيم و فرموده وداعيا الى الله باذنه وليكن معنى اول مخصوص است بحق تعالى و ثاني
مشترك است ميان وي و پيغمبر وي و از اسماي وي تعالى المؤمن المهيمن است بعضي گفته اند اين هر دو اسم بيك معنى است
پس معنى مؤمن در حق تعالى مصدق وعده خود است كه به بندگان خود كرده و مصدق قول خود كه حق است
و مصدق بندگان مؤمن و رسل خود و بعضي گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهيت خود و بعضي گفته اند امان
دهنده بندگان خود را در دنيا از ظلم و شدت و مؤمنان را در آخرت از عذاب خود و بعضي گفته اند مهيمن
امين است مصغر مؤمن پس قلب كرده شد همزه را بها و گفته اند كه مهيمن بمعنى شاهد و حافظ است يا كسي
امين كند ديگري را از خوف و آنحضرت صلى الله عليه وسلم امين است و مهيمن و مؤمن است و تسميه كرده است او را حق تعالى
امين و گفته مطاع ثم امين و آنحضرت معروف و مشهور بود بامين پيش از نبوت و بعد از وي و تسميه كرده است
او را عباس عم او مهيمن در شعري كه مدح كرده است آنحضرت را بدان و گفته است و يقال الحق يؤمن بالله ويؤمن
للمؤمنين اي يصدق و فرمود انا امنة لاصحابي و صاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا اليك الكتاب بالحق
مصدقا لما بين يديه من الكتاب ومهيمنا عليه از مجاهد نقل كرده كه مراد آنست كه جعلناك يا محمد مهيمنا عليه و از اسماي
وي تعالى مقدس است و معنى او منزه است از نقايص مطهر از سمات حدوث و وارد شده است
در كتب انبيا در اسماي آنحضرت مقدس يعني مطهر از ذنوب چنانكه فرموده است ليغفر لك الله ما تقدم من
ذنبك وما تاخر يا مقدس از اخلاق ذميمه و صفات دنيه يا آنكه مقدس مطهر مي شوند مردم باتباع او
چنانكه گفت ويزكيهم و از اسماي وي تعالى العزيز است و معنى آن ممتنع غالب يا آنكه نظير ندارد يا معز
مر غير را و گفته است و استدلال كرده است قاضي برين بقول خداي تعالى ولله العزة ولرسوله يعني چون ثابت
كرده است عزت مر خدا را و رسول خدا را و خدا عزيز است و معز پس رسول خدا نيز عزيز و معز باشد و
صاحب مواهب گفته كه عزت مر مؤمنان را نيز اثبات كرده اند كه فرموده است وللمؤمنين پس اختصاص نيست اين
صفت را باين اسم مر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و غرض اثبات اختصاص است و عجب است از قاضي كه چگونه ذهول
نموده از اين نكته انتهى كلامه و من ميگويم توفيق است كه اثبات آن مر مؤمنان را بتبعيت و طفيل است نه اصالتاً

و استقلال لیس منافی باختصاص باشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قایل شده است
وی باثبوت بعضی صفات و اسمای الٰهی بعضی انبیای دیگر را شکور بنوح و علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ و
و علیم و کریم بیوسف و بموسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز بآنحضرت
استدلال بآن آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیه بوقف عزیز چنانکه قرائتی است و اضح تر باشد در دلالت
بادا گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی آنحضرت را در آیه بشارت و نذارت چنانچه فرموده مبشرا بهم و فرموده انا ارسلناک
مبشرا بیحیی و مبشر بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمبشر و بشیر و نذیر ظاهر است و از اسمای تعالی بر قول بعضی
مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که قول بودن آن از اسمای محمد صلی الله علیه وسلم مشهور است که قاضی عیاض رحمه الله علیه
بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الٰهی و تخلق وی صلی الله علیه وسلم باخلاق
الٰهی حاصل است او را و مر بعضی اولیا را که تابعان وی اند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن منکر است در کتاب
و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسمای حسنی نوشته اند باید جست والله اعلم ثم
قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر این کلام تنبیهی کرده بر آنکه آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدان که
من ذکر کرده ام که تذییل می کنم بدان این فصل را و ختم می کنم بوی این قسم را و از احد ازاله میکنم اشکال
و اشتباه را از بر ضعیف الوهم سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وساوس تشبیه و دور می اندازد او را از
شبهه تمویه و آن اینست که اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریای خود مشابهت بچیزی از مخلوقات
و اسمای حسنی و صفات علیای خود مشابهت چیزی ندارد و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع
بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف
صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک نمی گردد از اعراض و اغراض و تعالی منزه است
از ان و بس است درین معنی قول و تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر دهد آنرا اگر گفته است از علمای عارفین محققین
التوحید اثبات ذات غیر مشبهه للذات ولا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته
را که مقصود آنست و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی
و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت
حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت است
رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده است امام ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده
است مراد او را و گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسائل توحید و چگونه تشبیه کند ذات او را

اولی المسلمین اول من ینشق عنہ الارض ب البار الباسط الباطن البرہان المبشر البشری البشیر البصیر البلیغ البالغ
البیان البینۃ ت التالی التذکرۃ التقی التنزیل التہامی ث اثنین ج الجبار الجد الجواد الجامع ح حاتم حزب اللہ الحاشر
الحافظ الحاکم بما اراہ اللہ الحامد حامل لواء الحامد لامتہ عن النار الحبیب حبیب اللہ الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حماد حمطایا
او قال حمیاطا الحمید الحنیف خ الخبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخاکر
خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمن الخلیفہ خیر الانبیاء خیر البریۃ خیر خلق اللہ
خیر العالمین طہ خیر الناس خیر ہذہ الامۃ وخیرۃ اللہ د دار الحکمۃ الداعی الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین
دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوۃ ذو مکان
ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسیلۃ ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق الراہب راکب البعیر راکب
الجمل راکب الناقۃ راکب النجیب الرحمۃ رحمۃ الامۃ رحمۃ العالمین رحمۃ مہداۃ الرحیم الرسول الراحۃ
رسول الرحمۃ رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع المراتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق
روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد الزمزمی زین من
وافی القیامۃ س السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السعید
سعد اللہ سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین
سید الثقلین سیف اللہ المسلول سید الفریقین ش الشارع الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور
الشکار الشمس والشہید ص الصابر الصاحب صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرہان
صاحب البیان صاحب التاج صاحب الحجۃ صاحب الجہاد صاحب الحطیم صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم
صاحب الخیر صاحب الدرجۃ الرفیعۃ صاحب الرداء صاحب الازواج الطاہرات صاحب السجود للرب المحمود صاحب
الرایا صاحب السلطان صاحب السیف صاحب الشرع صاحب الشفاعۃ الکبری صاحب العطایا صاحب العلامات
الباہرات صاحب العلو والدرجات صاحب الفضیلۃ صاحب الفرج صاحب النقیب صاحب القضیب الاصغر
صاحب قول لا الہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب المحشر صاحب المدینۃ صاحب المشہود
المشہور صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب المغنم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین
صاحب الہراوۃ صاحب الوسیلۃ الصادع بامر اللہ الصادق الصبور الصدق صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم
الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح ض الضارب بالحسام المسلوم الضحاک
الضحوک ط طاب طاب الطاہر الطیب طس طسم طہ الطبیب ظ الظافر الظہور الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم

العاقب العالم علم الایمان علم الیقین العالم بالحق العامل عبد اللہ العبد عبد الکریم عبد الجبار عبد الحمید
عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس
عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی عین الغر عین النعیم
الغفور الغنی الخفی بامر اللہ الغیث الغوث الغیاث الفاتح الفخر الفارقلیط الفارق فاروق الفتاح الفوز
الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور الفائق القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم
القتال القتول قثم القثوم قدم صدق القرشی القریب القمر القیم وکنیتہ ابو القاسم لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہا کہ
کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع امورہ الکریم الکیعص لسان اللہ الماحی ماذ ماذ والماحی الماحل
الماجد المبارک المبتہل المبر المبشر مبشر الیائسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المسبل المتربص المترحم
المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد
محمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم المذکر المذکور
المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المرتفع الدرجات المر المروۃ المزکی المزمل المسیح المسعود المستغفر المستغنی
المستقیم المسلم المسلم المسارع المتشفع المشفوع المشفع المشہود منیر المصباح المصارع المصافح مصحح الحسنات المصدق
المصطفی المصلح المصلی علیہ المصاع المطہر المطلع المطیع المظفر المعز المعصوم المعطی المعقب المعلم معالم
المعلم المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المقتص المقدس المقری المقسط المقتفی المقبوض
علیہ المقتفی مقتفی العثرات مقیم السنۃ بعد الفترۃ المکرم المکتفی المکفی المکین المکی الملاحمی ملقی القرآن المنیح
المنادی المنصر المنجی المنذر المنزل علیہ المنحا المنعت المنصور المنیب المنیر المؤتمن المولی جوامع الکلم الموحی الیہ
مودود الموصل الموقر المولی المؤید المومن الموسر المہاجر المتہجد المہدی المہیمن المیشر ان الماجد
الناجد الناس الناسخ الناشر الناصح الناطق النامی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی
نبی الرحمۃ النبی الصالح نبی اللہ نبی المرحمۃ نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبی المنجم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب نعیم ناصح
نعمۃ اللہ النقیب النقی النور المنور الذی لا یختار ہذا الہادی ہدیۃ اللہ الہاشمی والوجیہ الواسطہ
الواسع الواصل الواضح الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی الوحی الولی ولی الفضل یٰس یثرب
یس صلی اللہ علیہ وسلم وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین نقل عن کعب الاحبار انہ قال اسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم
عند اہل الجنۃ عبد الکریم وعند اہل النار عبد الجبار وعند اہل العرش عبد الحمید وعند الملائکۃ عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوہاب
وعند الشیاطین عبد القہار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المہیمن وعند الحیتان

عبد القدوس و عند العوام عبد الغیاث و عند الوحوش عبد الرزاق و عند السباع عبد السلام و عند البهائم
عبد المؤمن و عند الطیور عبد الغفار و فی التورة موذ موذ و فی الانجیل طاب طاب و فی الصحف عاقب و فی الزبور
فاروق و عند الله طه و یس و عند المؤمنین محمد صلی الله علیه و سلم قال و کنیته ابو القاسم لانه یقسم الجنة بین اهلها
نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتابه سوق العروس و انس النفوس بدانکه هیچکس را خلاف نیست در آنکه وی
صلی الله علیه و سلم اجمل خلق و اکرم بشر و سید ولد آدم و افضل انبیاست روایة است از ابن عباس رضی الله عنهما
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم گردانید مرا بهترین این دو قسم و این
است قول وی سبحانه اصحاب الیمین اصحاب الشمال و من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم پس گردانید
این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة و السابقون السابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبایل
گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و اینست قول حق سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر پس گردانید قبایل را بیوت
و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در حدیث
دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در
حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما
آمده انا اکرم الاولین و الآخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آمد مرا
جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم
هیچ پدری را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
که پدید کرد خدای تعالی آدم را فرود افکند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افکند من در صلب وی
بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب
کریمه بسوی ارحام طاهره تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشارة
کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه در قصیده
که در مدح آنحضرت گفته در غایة فصاحت و بلاغت و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بمنبر و گفت

بامردی کرشت بودند من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بدرستی و راستی پیدا کرد
خدای تعالی خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق را دو فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین
فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را قبایل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین
بیوت پس من بهترین خلقم از روی ذات و بهترین ایشانم از روی نسب و از عبد الله بن مسعود در شفا
آمده که خدای تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه و سلم پس برگزید
او را برای خود و فرستاد او را برسالت و آمده است از ابن عباس که گفت خدای تعالی فضل داد محمد را صلی
الله علیه و سلم بر اهل سما و بر انبیا صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدای تعالی فرموده است
مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه و سلم انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی اهل سما در معرض خوف عقاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه
و سلم مغفور و مامون مجموع است گفتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سایر انبیا را وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه و گفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت صلعم ازان دو قسم است
که آثار و انوار آن درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت
در آن روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه و سلم محبوب الهی و سرور کاینات و مظهر فتوحات نامتناهی او است
جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جایی که او راست
کسی را نبود و روز روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک
ربک فترضی و چون اکثر آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز شمه از قسم ثانی
نیز مذکور گردد و بالله التوفیق **باب بستم** در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضایل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او بسود و برکات در آنجا صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و سلم چنانکه فضل داد و بزرگ
تعالی و تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر و گردانید او را مبدا و منشا آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح
اول خلق در اجابت در روز الست بربکم همچنین فضل و کمال او را در معاد و آخر کار پس گردانید او را اول
کسی که بشگافد از وی زمین و سر انگیزد در محشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق
محجوب باشد در آن هنگام و اول نبی که حکم کرده شود از امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و
اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها باشند در در آمدن در بهشت و عطا کند او را لطایف تحف و نفایس
ظرف خارج از حد و احصا و روایت است از انس بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور ومن خطیب ایشانم وقتیکه در آیند بر پروردگار ومن بشارت دهنده
ام وقتیکه نا امید شوند لواء حمد در دست من است ومن اکرم اولاد آدمم بر پروردگار خود ولا فخر و در
روایتی آمده که من قائد ایشانم وقتیکه در آیند وخطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند وشفیع ایشانم وقتی
حبس کرده شوند لواء کرم در دست من است می گردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند و در
روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت پس می ایستم
در راستای عرش نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد دران مقام جز من و در روایت ابی سعید
خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و فخر نیست و بدست من است
لواء حمد ولا فخر ونیست هیچ پیغمبری دران روز آدم وهر که جز اوست مگر آنکه در زیر لواء من است و در روایت
ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بردارنده لواء حمدم روز قیامت و اول
کسی ام که می جنبانم حلقهای بهشت را پس کشاده می شود برای من و می در آیند با من فقرای مومنین ومن اکرم اولین
وآخرینم ولا فخر وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین مردم روز قیامت ومی دریابید شما اگر
آن بجهه جهت است جمع کند خدا تعالی اولین وآخرین را پس ازان ذکر کرد حدیث شفاعت را که باید ذکر آن
واز ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر روز
قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود ایا خرسند نیستید شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد
ازان فرمود که ایشان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم می گوید تو دعوت منی و ذریت منی
پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی است و مادر
ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من
قریب ترین مردم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه وسلم
سید ایشان است در دنیا و آخرت تخصیص روز قیامت بجهة آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد
واز جهة آنکه دران روز منفرد و یگانه باشد در سودد و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نباشد سیدی
دیگر جز وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوائج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان
بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی وادعا نمیکند آنرا بر مثال قول حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع می شود دعوی مدعیان که در دنیا
بحسب ظاهر ادعا می نمودند همچنین محمد صلی الله علیه وسلم پناه می جویند بوی تمامه مردم در شفاعت [illegible]

سیدایشان درآنحضرت بدعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفا رحمة الله علیه در مواهب لدنیه از حدیث
ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که می شگافد برای وی زمین پس
ازان ابوبکر پس ازان عمر پس تر می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته می شوند بعد ازان انتظار میبرم اهل مکه را تا حشر
کرده می شوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و رواه ابوحاتم و در نوادر الاصول
حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی از منزل بر یمین او ابوبکر و بر شمال
او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته می شوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده می شود
بر براق و حشر کرده می شوند انبیا بر دواب و حشر کرده می شود صالح بر ناقه خود و حشر کرده می شوند هر دو
پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوا است و حشر کرده می شود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث
کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد می گیرند قبر
شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بروی صلی الله علیه وسلم چون
شام می کنند عروج می کنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که می شگافد زمین
از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه وسلم با هفتاد هزار فرشته که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه
عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابوهریره آمده که فرمود که من اول کسی
ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده می شوم حله و ظاهر این روایت آنست که انشقاق و کسوت
هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت
داده می شود مر او را ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسی که پوشانیده می شود
از خلق ابراهیم است که پوشانیده می شود از حله جنت و آورده می شود کرسی و نهاده می شود در جانب یمین
عرش پس ازان آورده می شود مرا و پوشانیده می شوم حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشر و نشانده
می شوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی که وی افضل
باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با جامه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانیده
بجهت تکریم و تعظیم است نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیده اند پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت بقیه
خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده می شود ابراهیم علیه السلام اولا بعد ازوی پوشانیده می شود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس و اغرب باشد ازان جبر کرده شود بنفاست آنچه فوت شد
از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت

آنحضرت است که آبا در مثال این امور مقدم و سابق میباشند بر اولاد و این فضل جزئی است در امور حسیه و فضایل دیگر معنویه در انجانب است ولهذا آنحضرت را بر کرسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن نمرود است او را در وقت نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل میباشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدانا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابو داود و ابن حبان روایة کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود میت برانگیخته می شود در جامهای او که مرده است دران و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایة کرده است که مردها مبعوث می شوند در اکفان خود و زیارت میکنند یکدیگر را دران و گفته که جمع کرده می شود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بانکه بعض مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بر سیات اعمال است که برانگیخته می شوند بران و ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب اند از اهل ظواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام کذا قال التورپشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم والله اعلم **تنبیه** مراد بلواء الحمد انفراد و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع می کنند لوا را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مر آنحضرت را لوائی در دست باشد و اورا لواء الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت علی را رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده می شود روز قیامت پس می ایستم من جانب راستای عرش در سایه وی و پوشانیده می شود حله سبز از حلهای بهشت بعد ازان خوانده می شوند انبیا یکی در پی یکدیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده می شوند حلهای سبز از حلهای بهشت دانا و آگاه باش که امت من اول امتهاست که حساب کرده می شوند روز قیامت بشارت میدهم ترا که تو اول کسیکه خوانده می شود ترا و سپرده می شود لوای مراد ان لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه می جویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سفید است و بن وی مرارید سبز مر او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سیوم در میانه دنیا مکتوب است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین

نشانست لا اله الا الله محمد رسول الله خداری هر سطر هزار ساله و پهنای وی نیز هزار ساله پس سیر میکنی تو با علی ابن ابی طالب لوای و حسن جانب راست تو و حسین جانب چپ تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه آن لوا پوشانیده می شوی حله از بهشت و روایت کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبد الله بن سلام رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از لوای حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول او مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب الدین در احکام الهیه که این حدیث موضوع است و نشان است دروغ و آثار وضع و خداوند اعلم است بحقیقة لواء الحمد گفت بنده مسکین عفا الله عنه قول او خداوند اعلم است بحقیقة لوا از حمد حق است ولیکن در احادیث تعبیر حقایق با مثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبر جد است یا از یاقوت است و در حمله عرش واقع شده است که او عالی اند که از گوش تا زمین دوش مسافت هفتصد سال راه در روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بانچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است نقل آن از شارع و بدانچه مراد اوست از ان و اگر آنرا تاویلی است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کج اندیش را که با ستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقت امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد مر او را و متحرک بود بحرکت وی و مایل گردد بهر جانب که وی مایل است و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را مگر صاحب او و منع نمیکند او را و قتال بلکه قتال میکنند با وی اشد قتال و لهذا لایق نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه مر علی را رضی الله عنه در روز خیبر بدهم رایت را فردا امردی را که دوست می دارد خدا و رسول خدا را او و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را اکرا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت تحت جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد بعد از ان گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از ان خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائل و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال **و تمل** در تفضیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حوض من مسافت یکماه است و کنجهای آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل مجری بر در یاقوت است و سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از برف و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر

از مشک وکوزهای او مانند ستارهای آسمان وگرداگرد وی قبها است از لؤلؤ ودر تحدید مسافت حوض
مواضع عدیده در احادیث ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده وظاهر
آن است که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان واگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد
مسافت وکنایه ازان باشد بطریق تخمین وتقریب نه تعیین وتحدید وبعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل
مدافعه ومنافات نیست با مسافت کثیر واین طریق مسلوک شارح کرمانی است اینچنین توجیه میکند در
مواضع عدیده وبعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت
کثیر وتفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئاً فشیئاً پس اعتماد بر مسافت طویله باشد وبعضی گمان برده اند
که این اختلاف بجهة اضطراب رواة است در روایه ولیس کذلک والله اعلم وآمده است که عرض حوض بحو
طول اوست وعمق هفتاد هزار فرسخ است وآمده است که هرکه نوشد ازان تشنه نگردد هرگز وبعضی گفته اند
که ظاهر ازین کلام آنست که شرب ازوی بعد از حساب ونجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه
نه شود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی وحرارت وحرقت لازم دخول نار است واحتمال
دارد که هرکه مقدر است بروی عذاب کرده شود بی تشنگی وبعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
دو حوض است یکی در موقف دیگر درون بهشت وهر دو را کوثر میگویند وشیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری
است داخل جنة وآب او ریخته می شود در حوض وحوض را که کوثر میگویند از جهة آنکه مدد کرده می شود
ازان ودر بعضی روایات آمده که هر پیغمبر را حوضی است بر قدر فضل ومرتبه وی واگر این ثابت شود مخصّص
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آن کوثری است که ریخته می شود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است
مثل آن مر غیر را او صلی الله علیه وسلم وواقع شده است امتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر ومشهور
آنست که حوض مخصوص آنحضرت است واز قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر مکلف علم آن وتصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه مشهوره که
حاصل می شود بمجموع آن علم قطعی وروایة کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر وواقع شده است
در صحیحین زیاده بر بیست وبقیه در غیر صحیحین است وروایة کرده از صحابه تابعین مانند آن وبعد از تابعین اضعاف
اضعاف آن واجماع کرده سلف وخلف بران ودر روایت مسلم از ابو هریره در حدیثی مرفوع آمده که وارد
می شوند بر من امت من بر حوض من ومن میرانم مردم را از وی وگفته اند که حکمت در راندن آنحضرت
مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت است ورعایة

برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین است
و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب از او و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست
عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض است
مر عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر و هر که محب علی است و مبغض است مر عثمان را نمی نوشاند او را علی
روایه کرده است این را ابوسعید در شرف النبوة و الخیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست
که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرموده وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز نوشانم او را از
آب و الله اعلم **وصل** در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به شفاعت و مقام محمود قال الله تعالی
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب می کند زیرا که عسی از برای اطماع است
و تطمیع انداختن کسی را بخیری و محروم گردانیدن از آن نقص عار است و حق سبحانه اکرم است از آنکه در طمع اندازد و امیدوار
گرداند کسی را و باز ندهد آنرا و محروم گرداند از آن و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت
است و گفت آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی غیر او و رشک
می برند او را در آن اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در
روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت می کنم امت خود را در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم من
میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اکمل
است و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و
مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب
مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در تفسیر آیه مذکوره فرمود هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد امام
فخر الدین رازی است نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر است باین زیرا که انسان نه محمود می شود وقتی است
که حمد گوید او را حامدی و حمد نمی باشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بر خلایق
پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بر وی اگرچه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرایع اما درین موطن
نمی رسد حمد کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی در تخلیص از عقاب اعظم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج
ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی مخفی نماند که مشهور در تفسیر حمد است بر ثنا

بر جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است بتعظیم منعم از حیثیت انعام نعم حمد از یک فرد
شکر است مراد امام از این آن حمد است یا حمد شرعی مخصوص بانعام است ولیکن آنکه نه بزبان باشد و اگر حمد مراد عرفی
شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است کمی رسد او را که اصطلاح کند بر هرچه خواهد و
آنچه آمده است که الحمد رأس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس سخن آن سخن
آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمود و
مثنی علیه است در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی
جل و علا در آن روز چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در
روایتی بر کرسی و می سپارد بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لواء حمد و شفاعت یکی از این کمالات است
که میرسد در وی نفعی عظیم مر خلایق را پس اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجات
و افاده او بر خلایق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی از مجاهد آمده است که
حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول رد
و موحش و قطیع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی بر انگیختن و فرستادن است
و این چند اجلاس نیست و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه
اطلاق جلوس رب العزة تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه وسلم با وی مستلزم مکان و حد و جهت است گفت
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود
و ماول آنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی عندیت است که در عند ربک عند ملیک مقتدر و جز آن
گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه علی
العرش مرفوع نیست از جهة نقل و نه از جهة نظر اشارت است بانچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که
می نشیند محمد علیه السلام روز قیامه بر کرسی پروردگار در پیش وی و درست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است
و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقامی میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت
مر خدا راست و آن نیابت و خلافت وی مر محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت که
مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه مذکور است در کتب سته و غیر آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
من سید آدم باشم روز قیامت می دریابند که از هیبت این جمع می کند خدای تعالی اولین و آخرین را در روز قیامت
پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت نمی آرند و برنمی تابند گفتند مردمان با یکدیگر آیا نمی بینید

در چه محنت افتاده اید شما ایا نمی بینید کسی را که شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی
از ایشان مر بعضی را آنکس آدم است که پدر شماست می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی پیدا
کرد ترا خدای تعالی بدست خود و دمید در تو از روح خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید
در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود ایا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت
و محنت رسیده است ما را تا اگر راحت دهی تو ما را ازین جای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی
پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن غضب پیش ازین و نمی کند بعد
ازین و نهی کرد مرا از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید فریاد کنید بسوی غیر من بروید
بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و گویند یا نوح تو اول رسلی که فرستاده شده بر اهل زمین
نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد شکور ایا نمی بینی بحالی که ما درانیم ایا نمی بینی چه چیز رسیده است ما را
از شدت ایا شفاعت نمی کنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب
کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیه خود را که سوال کرده بود پروردگار
را بی علم در نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی
ابراهیم که خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر خدائی خلیل اوئی از میان اهل زمین شفاعت
کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب
کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ و ذکر کند آن دروغها را
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با وی و نزدیک
گردانیده است او را در راز گفتن پس بیایند موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدای تعالی ترا برسالت
خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی
علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیستم من اهل شفاعت و کشته ام
نفسی را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که وی
روح الله و کلمه اوست بیایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم
و روحی ازو و کلام کردی مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که گفت من گرفته شده ام الها از غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد

ولازم گیرید او را که وی بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را هر چه متقدم و هر چه متاخر است پس بیایند
خلائق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود
پس بفرمایند آنحضرت این کار من است و من میکنم این کار را پس میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی در
دار رب العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس می کشاید خدا تعالی بر من از محامد
حسن ثنا که نکشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از ان گفته می شود بردار محمد سر مبارک خود را بخواه هر چه
خواهی داده شود ترا و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی
امتی پس گفته می شود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت
وایشان شریک اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم می شود با نحضرت که برو و برکه هست
در دل وی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و می کنم پس رجوع میکنم بسوی
پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد و ذکر کرد مثل اول و گفته در دوم مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا بار جوع
می کنم و ذکر کرد در وی انچه گذشت و گفت مقدار ادنی ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده که می گویم یا رب
اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیست این کار تو این کار منست و شفاعت می کنم بر ذات
خود سوگند می خورم بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نماند
در نار مگر کسیکه حبس کرده است او را قرآن یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده با اختلاف
الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر می شود که شفاعت
آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم بمحشر تا دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای
رفع درجات شامل و واقع است **تنبیه** اشکال کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل من
اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها
گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله من اهل الارض
زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسرانش بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم
کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی بکفار بود که دعوت میکرد
ایشان را بتوحید **فایده** گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف از شدت وقوف
و حبس دران مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و در آمدن
در بهشت بحساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بر رفع عقاب

ایشان را در اخراج قومی که آورده شده اند در آتش بعد از آوردن ایشان از آن خامس در رفع درجات
کسانی که در آمده اند در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی
شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت است عم خود را ابی طالب در تخفیف عذاب
و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند
هیچ یکی بر بلا و وبای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی و صبر نکند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز
قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست از پنج قسم اول و اگر این را جدا شمارند ثامن
نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم من مر او را اهل مدینه و پس تر اهل مکه پس اهل طائف
دیگر شفاعت هر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن
را بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسی که برابر است حسنات
و سیئات وی که در آید جنت را منقولست از ابن عباس که سابق در آید بهشت را بغیر حساب و لاحق آید
مخصص برحمت خدا تعالی و ظالم لنفسه اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ارجح اقوال در
اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیئات ایشان والله اعلم بحقیقة الحال بروایت
از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آن
حضرت میکنم انشاء الله گفتم پس کجا طلب کنم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم ترا
آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من
این سه جا را و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع اماکن و مواطن آخرت حاضر و قائم است امداد و اعانت
و شفاعت کند امت را و میرهاند و خلاص می گرداند از شدائد و مزالق اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زده می شود صراط بر پشت دوزخ پس می باشم من و امت من اول کسی که بگذرد
آنرا و دعای رسل دران این است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر شما قایم است بر صراط
میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای طلب سلامت امت خود بود و از رسل دیگر نیز
همچنین می تواند که دران روز بر مقربان نیز خوف و هول درگاه خدا لا ابالی راه یابد که طلب سلامت کنند و در روایت
آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یا رب سلم سلم و این بر عادت ایشان است که همیشه
برای مؤمنین دعا و استغفار می کنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط
پانزده هزار سال است پنج هزار صعود است و پنج هزار هبوط و پنج هزار برابر و هموار نگذرد از وی

شخصی که

گرد اگر دو نیز از ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریک‌تر است از موی
و در حدیثی آمده است که بر بعضی مردم الحنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که
طول وقوف محشر بر بعضی بمقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنا بر تفاوت اعمال
و انوار ایمان است و آمده است که چون امت بر صراط بلغزند و در مانند فریاد کنند وا محمداه وا محمداه پس آنحضرت
از شدت اشفاق باواز بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمی کنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه
را که دختر من است و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان
و از این حدیث معلوم می شود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه وسلم
و در حدیث ابی هریره آمده است که کسی که نیک دهد صدقه را می گذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که مسجد
خانه او است ضامن است او را خدا تعالی بروح و رحمت و گذشتن بر صراط و اما میزان که مدار کار
حساب بدانست در حدیث آمده است که نهاده می شود بهشت را بدست راست عرش و دوزخ در جانب چپ بعد از ان آورده
می شود میزان و نهاده می شود کفهٔ حسنات مقابل بهشت و کفهٔ سیآت مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده
است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا می کنند کجاست محمد علیه
السلام و امت وی و در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده می شوم من پیروی میکند مرا امت
من غر محجل از اثر وضو یکسو گردانیده می شوند تنها از راه ما چون می بینند مردم فضیلت و درجهٔ این امت
را می گویند که نزدیکست که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده
می شود قضیهٔ خون است رواه البخاری و نیز بثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه
حساب کرده می شود بنده را نماز است و اول آنچه کرده می شود بوی حکم میان مردم و ماست و در مضمون
این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر ثانی راجعست بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب
نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد و لیکن مقصود بذات
بنده است و میان بندگان بیکدیگر نسبت فافهم و آمده است که زایل نمی شود قدم بنده از جای خود تا آنکه پرسیده
می شود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل
کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح
نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی که در وی عمل است و دیوانی

که در روی گناهان اوست و دیگر آنکه در روی نعمتهای خداست که بروی انعام کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ
یکی صراط را تا آنکه سوال کرده می شود در هفت قنطره اول سوال کرده می شود از ایمان که شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورد گذشت پس از ان سوال کرده می شود قنطرهٔ ثانیه از نماز اگر انرا تمام
بجای آورده است گذشت سوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو
هفتم مظالم مردم است که از همه صعبتر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردے باشد که فرضها مر اورا و ثواب هفتاد
پیغمبر باشد و خصومت برود به نیم دانگ در نمی آید بهشت را تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته می شود
به یک دانگ هفتصد نماز مقبول و داده می شود مر خصم را در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار پیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضا میکند که راضی میسازد خصم خود را ام
برون می آرد از ین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمهٔ طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطاقه درین باب مشهور است
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود می ایستم
من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت می کنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که یکی را در خواب دیدند پرسیدند
که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره
در کفهٔ حسنات و راجح گردانید آنرا پس بکشادم صره را ناگاه دیدم در وے کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر
مسلمانی و از غرایب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که برابر آمد دو کفهٔ میزان مر مردی را پس گفته شد
مر او را نیستی تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفهٔ میزان که نوشته شده است در وی
اف پس راجح می آید کفهٔ سیآت بر کفهٔ حسنات از جهت بودن آن کلمهٔ عقوق پس فرستاده شود آن مرد را به
دوزخ پس در خواهد آن مرد که باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس گوید حق تعالی ای بندهٔ عاق بچه
سبب در خواستی تو که باز آئی نزد من پس گوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدر را دیدم
که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا پس دو چندان کن بر من عذاب را و رهان پدر مرا از عذاب پس
می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در
بهشت و نیز می آرد که بتحقیق برابر آید سر دو کفهٔ میزان شخصی پس گوید خدا تعالی برو در مردم و التماس کن از
کسی که بدهد ترا حسنه درآرم بدان در بهشت پس نیابد هیچ یکی را که بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه گوید من محتاج ترم از
تو پس نومید شود این شخص پس بگوید با جوانمردی بتحقیق ملاقات کرده ام من پروردگار را و نیافته ام من

در صحیفهٔ خود مگر یک نیکی و گمان برازم که فایده کند آن یکی چیزی بهمه کردم تو انرا اگر ببرو شاید فایده کند
ترا پس ببرد آن شخص نیکی را فرحان و مسرور پس میگوید حق تعالی چه کردی تو وجه حال او ارسـید و حق تعالی
داناتر است بحال وی پس میگوید یارب این است حال من پس ندا می کند و تعالی صاحب وی را که بخشیده است
بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و ببر وید هر دو ایشان در بهشت و بعضی
علما گفته اند که رجحان کفهٔ میزان آخرت برعکس میزان دنیاست که در دنیا کفهٔ راجح پائین میرود و در میزان
آخرت بالا و این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این آیت بی وقوع چیزی دیگر درین باب
مشکل است نعم اگر چیزی باشد آیه مؤید و مشیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مصادم و منافی
قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نیز محل بحث است زیرا که تواند که مراد به ثقلت رجحان باشد
در رجحان در انجا بسعود در آن نیم مقصود نیست که تعیین مایل بسفل میاث شد ولیکن تواند که مقتضای ثقل و خفت در آن
برعکس اینجهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت
جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در آن روز رواه ابن جریر فی تفسیره و این همه
احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و تخلص و نجات همه به شفاعت و رعایت
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم اما حوض شریف در ورود بر آن ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
توقف و سوال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب
منه لا یظمأ ابداً و بعد از آن دخول جنت است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول
من یقرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت می کشاید در را و ایستاده می شود در خدمت
چنانکه خدام در خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نکشایم در بهشت را بر هیچکس پیش از تو و نایستم برای کسی
بعد از تو و آمده است که مومنان چون بیایند بر در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای
در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام بترتیبی و روشی که گرده بوده
در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و در روایتی آمده است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا
همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند امت من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت من از آن در می آیند پس گفت

ابوبکر رضی الله عنه ای کاش من بودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه باش بدرستیکه
تو ئی ای ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم می شود که این امت را بابی است
مخصوص که می آیند ازان باب سایر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است
که می در آیند ازان چنانکه مصلیان از باب الصلوة ومجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان
گویند و دری را که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ازان در آید باب الرحمة و باب التوبه گویند و در حدیث
ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که گشاده می شود برای وی در بهشت لیکن
زنی می آید که مبادرت می کند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم بر
یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شده بودند رواه ابویعلی و رواته لا بأس
بهم وقال المنذری اسناده حسن ان شاء الله و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید پیش
من و گواهی میدهد مر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من حدیث
سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه گفته اند که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که تربیت می کند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند و تحسین مینماید
ادب او را اما تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنت بوسیله و فضیله و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در
دعای اذان اللهم آت محمدا الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایه کرده است مسلم از حدیث عبدالله بن عمرو
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد ازان درود بفرستید بر من
و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بروی خدای تعالی ده بار پس سوال کنید خدا را برای من وسیله
زیرا که آن منزلتی است در بهشت که نمی سزد و نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که باشم
من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام اعلی
منزلتی است در بهشت و آن منزل رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و سرای او ست در بهشت و وی اقرب ترین
بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله فعیلة است از وسل الیه اذا تقرب و توسلت الی الله تقربت الیه
و اطلاق کرده می شود بر منزله علیه چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل
بان منزله قربیست از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقریب جنة می شود بوی برگاه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و حاضرتر و دانا تر است

بحق سبحانه دوست ترین ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد نجد او و درجه وی
اعلی باشد در بهشت کذا قاله اگفت بنده مسکین ختم الله له بمزید العلم و الیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز
بود و وسل نزدیکی جستن بچیزی یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس
ظاهر آنست که مراد سبب و دست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت
و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشعر بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد
که آنحضرت می در آید در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دار رب تعالی و امر امت بسوال وسیله برای
آنست که تا یابد اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب رب جلیل و زیادة ایمان و رضای حق و شفاعت
رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است این منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم باسباب
که یکی از آن دعای امت است مراد از وسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست وی از هدی و ایمان کذا قال
صاحب المواهب و حق بجانب سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را
بدان موقوف و مسبب بر سوال و دعا امت نیست و فایده دعا و سوال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه
در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و سلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس اشعار به
زیاده است بر سایر خلایق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه درجه رفیعه بیان آنست
و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و روایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه و سلم که گفت وقتیکه سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که
سکونت می کند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که
گفت بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لولو ست یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لولو سفید
است مر او را هفتاد هزار غرفه است هر بیت از وی سه میل است و اسم او وسیله است
و آن برای محمد است صلی الله علیه و سلم و اهل بیت وی و لولو اصفر مانند آن است و این برای ابراهیم و
اهل بیت اوست علیهم السلام و از ابن عباس در تفسیر کریمه و لسوف یعطیک ربک فترضی آمده که فرمود
در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که می باید او را از ازواج و خدم رواه ابن جریر
و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم منتظر بر آمدن آنحضرت صلی
الله علیه و سلم پس بیرون می آمد وی صلی الله علیه و سلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را

ذکر کرده میکردند و بعضی میگویند عجب که خدای تعالی پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری
گفت چه چیز است عجب‌تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت دیگری عیسی روح الله
و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت تحقیق شنیدم من کلام شما را و
تعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما و گرفت موسی را کلیم همچنین است
که شما میگویند و عیسی را روح الله و همچنین است و آدم را صفی الله و همچنین است و دانا و آگاه باشید که من
حبیب الله ام و لا فخر و من بردارنده لواء حمدم روز قیامت و لا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم و لا فخر و منم
اول کسی ام که میجنبانم حلقهای بهشت را پس می‌گشاید خدای تعالی برای من و می درآرد مرا در بهشت و حال
آنکه با من فقرا مومنانند و لا فخر و من بزرگتر و گرامی‌ترین اولین و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این
حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه او
صلی الله علیه وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است و خلت او بوجه اکمل و افضل
است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت
ابا بکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدای تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت نسبت است میان این دو چون خدا
جل و علا خلیل اوست او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و ان صاحبکم
خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا
و آنکه در حدیث سابق فرموده انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرده باشد که گویند خلیل بمعنی محب و حبیب
بمعنی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلا باشد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بدرستی من گرفته‌ام ترا خلیل و نوشته
ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است
در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلل است خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع او بسوی وی تعالی
محبت او و مراد از خلال اختلال و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بآنکس و اختیار کرده اند این قول را بسیاری
از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که وی
خالص بود برای خدا دوست میداشت از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر وی و خلت خدا مر او را نصرت او
و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از
خلت بمعنی خا یعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار

بود و منقطع شد بهمت خود بسوی حق و نگردانید همت خود را بجانب غیر حق تعالی بهنگامی که امداد او را جبرئیل و حال
آنکه بوده در تحقیق بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا
واقع است ابوبکر ابن فورک خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است بتخلیل
اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان
کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از بنوت زیرا که
بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد
عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة و السلام بجهة انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و قصر
حوایج خود بر وی تعالی و انقطاع از ما سوای وی و اعراض از وسایط است و اسباب یا زیادت اختصاص
از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهیت و مکنون غیب معرفت در خلال
بواطن ایشان یا استصفای حق تعالی مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ما سوای خود تا در نیاید در
دل وی ما سوای حق و این است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لو کنت متخذا خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرد اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت را
میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک را در میان
ایشان و رسید با عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهة فضیلت وی صلی الله علیه
وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک میان سایر انبیاء و رسل و لکن فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه
محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمیباشد حبیب مگر خلیل و نمیباشد خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص
گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص و ذکر و تسمیه است نه در حقیقة و اتفاقی است و حال
آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضے گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج
کرده بقول وی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق
محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت
زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل
است بسوی چیزے که موافق است محب را و لیکن این در حق کسی که صحیح است میل از وی

و انقطاع بر وی توکل و این درجه مخلوق است اما خالق جل شانه منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را
تمکین او است از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایت
آن کشف حجب است از قلب وی تا ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او به بصیرت خود پس
باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه
الذی ینطق به و نمی سزد که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر
وی سبحانه و صفا و سلامت قلب و اخلاص حرکات و اعمال مر خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه
رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه و سلم کان خلقه القران بود خلق آنحضرت قران رضی بود برضای
وی و ناراضی بود بناراضی وی و ازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی
وبذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت غلیلا خمش برای تو باشم
سخن برای تو گویم وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مزیت خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل
است سید ما را صلی الله علیه و سلم به دلالت اخبار صحیحه و آثار صریحه منتشره و مشتهره و کافی است
درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الایة **باب نهم** در آنچه واجب است از حقوق
آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن بوی و لزوم اطاعت وی در اوامر و نواهی و امر بدانچه آورده
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت وی و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت
مناصحت و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق است
چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا
قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا
بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الآیات پس ایمان
بمحمد واجب و متعین است و تمام نمی شود حقیقة ایمان و صحیح نمی شود اسلام و حصول نمی پذیرد مگر با ایمان بمحمد و شهادت
برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول کرده
اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه می پرسند چه می خوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک
الکتاب میخواهم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و بما جئت به و این
سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقة ایمان
تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این

تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خدا است و چون جمع گردد تصدیق به قلب و نطق بشهادت
تمام می گردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی
یشهدوا ان لا اله الا الله محمد رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای
اهتمام بوجود شهادت و بیان کفایهٔ وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند به شهادت چنانکه
در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دمائهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و مقصود از حدیث
جبرئیل نیز بیان هر دو جزء ایمان است که شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که
در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق و شهادت است ماند آنکه لفظ شهادت
نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است کافی است و لیکن اجماع
است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا مومن است بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان
اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود و این
حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصلا
ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب آن در درک اسفل
از نار است حالت سیوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند
پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خود بند و قول آنکه
تمامی ایمان بتصدیق و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب جنت می دارند از جهة قول رسول
خدا صلی الله علیه و سلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان لیس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه
در قلب است و جای دیگر این را فرمود هلا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم لیس
محل ایمان قلب را داشت و صاحب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر و ترک شهادت باختیار
او نیست و نزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد و بحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد
اینجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی که مفید باشد در دو صورت ظاهر نیست و اگر این مردم درینجا
هم بایستند و قایل بوجود ایمان نشوند هیچ چاره نیست و لیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم
آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکند
و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که وی مومن است

بر مذهب حق. ایشان میگویند که حقیقة ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای احکام ایمان
است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن نهایتش ما حکم نکنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهت وجود
تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد بود که منافی
تصدیق چیزی سر نزند و با وجود منافی حکم با ایمان صورت ندارد از جهت عدم تحقق تصدیق و بعضی گویند که حسب این
حال مومن نیست تا مقارن نگرداند حصر قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت لسانی انشاء عقد است و التزام
ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمی شود تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان
قلب است و فرق است میان فعل لسان و سایر افعال نیز حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین
قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن چیزی از آنچه شارع
آنرا امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده
در ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان و در کلام بعضی محققین
واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این
سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقة مگر آنچه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر جماعه از فقها رحمه الله علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله
ببرکاتهم و برکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا و اسناد بدو جزای آن یا گوید ایمان
ماتم سخت است یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صواب
درین باب آن می نماید که گویند اینها مظنه کفر و موهم آنند و کفر از ینجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم و مظنون
را التزام میکند کافر گردد و در مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل
ننمایند کافر می شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت استناد بدلیل و شبهه که دارند بادعای حقانیت آن کنند
کافر نشوند لیکن منع از تکفیر اهل قبله مبنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل
امارات کفر است حکم بکفر بنا برآن باشد نه بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب کلام در ابواب ایمان
و اسلام در قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق درین باب آنست
که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قایل نیست بدخول عمل در ایمان
قول بزیادت و نقصان ایمان از روی تصور و معقول نه و مجرد تصدیق آن را قابل ترجیح زیادت
نه عدد و در نفس کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین

یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان ثمرات انجم(?)
تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت
از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در هر جا که از کلام محدثین خبر نسبت آن مفهوم
می شود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده اند بان شراح بخاری و اصحاب وی و تحقیق کرده اند
شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف
گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان
و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل است
چنانکه مذهب اهل سنة است و حاشا که مذهب اهل سنة و جماعة بر خلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین
بر خلاف اهل سنة و جماعت باشد و چه حاجت است که اینچنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاقها(?)
قول سلف بدان برای ترغیب و تحریض بر تحصیل ایمان کامل است و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلایل و اعلام
کرده شده است فتدبر والحق احق ان یتبع **وصل** در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اگر اطلاق طاعت در فرایض و واجبات عبادات
و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب عادات شریفه نبوی اطلاق باید و لهذا صاحب
شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه
صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله
و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من
یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید
طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن
سوء عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقه طاعت نکرد مگر خدا را و در این آیت دلیل است
بر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم معصوم است در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند
در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهیل بن عبد الله التستری
از شرایع اسلام گفت و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرایضه(?)
و الرسول فی سنته و قیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم و الرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت

مر بوبیت او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت مورث تبعیت
چنانکه در فصل محبت باید و قال سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
و این آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدای تعالی
که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست می دارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت
خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب دگر دید
و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا
شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است باتباع رسول خدا
و مشروط بی شرط وجود نگیرد و باز اتباع مورث محبت است و علت اوست پس اتباع هم شرط
محبت است که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست
و لا بد این محبت که معلول متابعت است و موجود می گردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است او را
و مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان است فافهم
و قال تعالی فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی ... و اتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و متابعت کنید
رسول را بامید آنکه هدایت یابید بصراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدا را اثر دو چیز
ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه برآنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت
وی در ضلالت است اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
واجب باشد بر ما مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
سوگند می خورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند این ها
تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
پس نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرده تو و یسلموا تسلیما و منقاد شوند مر او را
تو بظاهر و باطن این اشارت بمرتبه اعلا از طاعت و تبعیت و انقیاد است که راضی باشد بحکم رسول
در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن که یقین داند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم حقست و بعد از آن در باطن خرخشه و خلجان نماند و این را مقام رضا و تسلیم گویند که قول حق سبحانه
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است و در مواهب لدنیه آمده صلی الله علیه و سلم که فرمود
است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین را و دور دارید خود را از محدثات امور

زیراکه هر محدث بدعة و هر بدعت ضلالة است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که هر ضلالت
در نار است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی را و عمل کرد
درو برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند ازان قومی و ترفع نمودند که عمل برخصت کنند پس رسید
این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه می کنند از آنچه من میکنم
پس بخدا سوگند بدرستی من داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی
من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت می کنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین در این
مصلحتها ست که متضمن صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست می دارد که عمل کرده شود
برخصتهای او چنانکه دوست می دارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و اگرچه عمل بعزیمت افضل است از رخصت
ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب و مرغوب می افتد و بملاحظهٔ ترفیه و ترخیص و تیسیر آلهی حکم عزیمت می گرد
و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله واتقاکم له لکنی اصوم و افطر و اصلی و ارقد و اتزوج
النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من
عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنتی مرا پس تحقیق زنده گرداند مرا و باشد با من و نیز آمده است
هر کسیکه تمسک کند بسنت من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنت بهتر است از احداث
بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیا آداب خلا و قیلوله مثلا چنانکه در سنت واقع شده است بهتر است
از بنا رباط و مدرسه و میرساند فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول برکت اقامت سنت و حصول رضای
حق و مقرر است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است و اگر نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت
سنت میگویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند
تعلم صرف و نحو و علوم آلی که شود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل
توسیع در ترفه باقی مکروه و حرام و اقامت سنت اگرچه قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و
بود منفعت و مصلحت در ان وبالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی در بیان
احوال بلد خود و کثرت لصوص در ان ایا بگیریم ایشان را بمظنه یا بر داریم ایشان را به بینه چنانکه سنت است
پس نوشت عمر با ایشان بگیرید ایشان را به بینه و بر آنچه جاری شده است بر آن سنت و اگر اصلاح نکند ایشان را
آنچه حق است اصلاح بکناد ایشان را خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله می دانم که تو حجری نفع
و ضرر نیکنی اگر ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بوسه می کرد ترا بوسه نمی کردم ترا پس از ان که

گرد او را دیده است عبد الله بن عمر که می گردانید ناقه را در جایی پس پرسیدند از سبب آن گفت ندیدم که گرد
دیدم من رسول خدا را که می کرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد در انجا تنهایی بود دیگر
کرد وی می انداخت آب را در بیخ وی از رکوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد [illegible]
کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی
الله علیه وسلم و گفت سهیل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه وسلم در اخلاق
و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم
روزی با جماعت پس برهنه شدند ایشان و درآمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسی که
ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم در ان شب قائلی را که
میگوید یا احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو
گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل **فصل** و از جمله حقوق رعایت ادب است بجناب صلی الله علیه وسلم و قرآن مجید
مملو و مشحون است بآیات که ارشاد می کنند بسوی رعایت ادب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
و قوله تعزروه ای تجلوه و توقروه ای تعظموه و تنزهوه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سوء ادب
بسبقت کردن بکلام یعنی نکنید پیشی از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و نهی کرد
از شتابی کردن بقضای امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از ان تحذیر کرد و گفت
واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت
بامر و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه وسلم چنانکه فرموده
است وی سبحانه درین آیه و این حکم باقی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش
سنن و احکام وی بعد از وفات وی مثل تقدم است پیش وی در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه
گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم مکنید الا
بحکم رسول خدا و گفته اند که نظر کنید بادب صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تقدم کرده بود پیش وی
در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن و امر آنحضرت بود و گفت نرسد ابو قحافه را که تقدم کند پیش رسول
خدا و کجا رسانید او را این ادب و مقام بمقام و امامت که او نشید بعد از وی و بجای وی رسانید که بمجلس رسید و از جمله ادب است

با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز شما مر او را چنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا می کنند
بعضی مر بعضی را و میخوانند بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نمائید و گوئید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در قبیلهٔ
بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمدند با ایشان و زنبرد را آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشان را
خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیهٔ اولی در شان ابی بکر رضی الله
عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازها را و بعضی گفته که نازل شد
در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود و بلند می کرد آواز را پس نشست در خانه از
ترس آنکه حبط کرده شود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشارت داد بشهادت
و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامهٔ این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده
شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نمیکنم با
تو بعد از این مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت بحیثیتی تا آنکه
نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین
یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم و روایت کرده
شده است که ابوجعفر امیر المومنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس فرمود
اینجا امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المومنین در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است
قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و مدح کرده است قومی دیگر را و گفته است
ان الذین یغضون اصواتهم الآیه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات
الآیه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت مثل حرمت اوست در حالت حیات شریف پس
زاری کرد و خاموشی گزید ابوجعفر بعد از آن گفت ابوجعفر یا ابا عبدالله در دعا روی بقبله آرم یا برسول خدا صلی
الله علیه وسلم گفت مالک چرا روی می گردانی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی وسیلهٔ تست و وسیلهٔ پدر تو آدم صفی
الله روز قیامت در رو آر بوی و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه و چون رفع
اصوات فوق صوت آنحضرت موجب حبوط اعمال گردد چه گمان می برے برفع آرا و نتایج افکار بر سنن
او و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت ارباب معقول و اهل فلسفه است و از جملهٔ ادب با
آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بلکه استشکال کنند در آرا و عقول او و معارضه نکنند نص
بقیاس بلکه ساقط کنند قیاس را بنص و خود شرط صحت قیاس عدم وقوع اوست در مقابلهٔ نص و تحریف و [illegible]

داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف اوست که اصحاب این فنون انرا معقول
خوانند و ما او را شکی و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول اخبار به بعدم موافقت این معقول که موجب
سوء ادب و جرات است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات بشروطی که مذکور است در محلش
مقرر است ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و تذبذب و در این
جا نیز تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیضاوی و اشباه وی کرده از بسیار
ساحت بدگران نیست تاب الله علیهم و غفر لهم و نسال الله العافیة و بالجملة تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
و دل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا
دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب
عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا او را خواندن او را مانند دعاء
بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی و لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این آیة مفسران
را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه می خوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه نگردانید خواندن او مر
شما را همچو خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بدهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر
شما را البته جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون
کریمه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم است و برین تقدیر مصدر مضاف
بفاعل است و شاید این حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود
که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت ان گفته است الله تعالی استجیبوا لله و للرسول و در ذکر
خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمی گردد نزد شافعی رحمه الله علیه باجابت نبی **وصل** در لزوم محبت
آنحضرت و محبت از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات
از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شخص و وقت سالک بی محبت جسد بی روح را ماند
و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقة آن مختلف آمده و فی الحقیقة اختلاف این مقال
ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت است نه حقیقت او و در مواهب
لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقة محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریف و تحدید بعنوان

گردانید او نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قایم است بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر ازان و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود او است انتهی و این کلام در ذوق محبت و وجدان است والا محبت وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بران واقع است پس بعضی گفته اند محبت موافقت محبوبست در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در تمامی باید آنرا مگر کسی که فانی گردانیده است او را دار محبت و گرفته است او را از تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر یابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که ببخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای محبوب از دل و کمال محبت تقاضا می کند آنرا و در دل بقیه است مر غیر را و محبت غیر را چه جاست محبت مدخول و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تلهج لسان بذکر او علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی چیزی که موافق است انسان را یا استلذاذ اوست با دراک حس ظاهر چو حب صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روایح و اشباه آن یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه چو محبت صالحین و علما رضی الله عنهم که ماثور و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل و مشغوف است بامثال ایشان یا حب جهت احسان و انعام است و تحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسی که احسان کرده اند بایشان و بالجمله سبب محبت حسن است یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام وی صلی الله علیه وسلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم و انقاذ از نار جحیم و کدام احسان و انعام اجل و اعظم است ازوی قدر و اعز و اکرم است از روی خطر از احسان این رسول کریم بجمیع مومنین و کدام افضال را کرام اعم و اشمل است از

روی منت و افادت از انعام اصحاب فضل عظیم بر کافه سالکین که وسیله ایشان است به دوست
هدایت و مقتدا است از عنایات و دعای است بفلاح و کرامت و شفیع و شاهد است برایشان نزد پروردگار
و موجب بقای دایم و نعیم سرمدی یوم القرار پس ثابت و مقرر شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستوجب
محبت حقیقه است شرعا و جبلة و چون جاری است عادت آدمی را بر آنکه دوست میدارد کسی را
که احسان کرده بوی یکبار و دوبار نعمتی را که فانی است یا خلاص کرده اورا از مهلکتی و مضرتی
که زایل نیست پس چگونه کسی که رسیده است از وی نعمتهای دایمی ابدی و نگاهداشته است از بلیهای
سرمدی و چون هست مرد که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله و سیرت حمیده دارد پس
چگونه کسی که جامع تمام انواع حسن و جمال و حاوی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق و مستوجب
آن شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که محبت ما مراورا اوفر و اکثر و اولی و اعلی از محبت ما با نفس و اهل و اولاد
و اموال خود را باشد و هر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی
ازین محبت ولیکن بعضی حظ اوفر از آن یافتند و بعضی کمتر و مدار بر ترک شهوات و عدم احتجاب
غفلات است اعاذنا الله و شک نیست که حظ صحابه درین معنی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت
است و معرفت ایشان با آنحضرت عیانی است چنانکه از آثاری که منقولست معلوم میگردد و قال الله
تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله الایه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده و در روایة خاطر تقدیم ولد بر والد و در روایتی والناس
اجمعین و در حدیثی من اهله وماله و در روایتی من نفسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت
علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوب تر نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند بحق
بخدایی که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوب تری نزد من از نفس من پس گفت الان یا عمر و در
بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را آن
معنی و گفته است سهیل تستری که کسی که نبیند ولایت رسول را صلی الله علیه وسلم بر خود در جمیع احوال
و نبیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او را زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله
علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی زهاد یعنی تا ایثار

بی رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد در وی ملاک تو از ینجا معلوم شد که محبت خود اقتضا دخلی نیست زیرا که
آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعاً صاحب مرتبت لدنیه گفته کرد و توقف عمر رضی الله عنه در اول امر در شناختن
نفس از جهة آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی است و محبت اختیاری تو بتوسط اسباب بوجه خاص
علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود زیرا که راه نیست بتقلیب طبایع
و تغییر جبلت و برین تقدیر جواب عمر تحت بحکم طبع بود بعد ازان تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهة بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات دنیا
و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا می کند آنرا اختیار پس ازین جهة حاصل شد جواب بقول آنحضرت صلی
الله علیه وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقة حال را و جواب دادی انچه واجب است انتهی
و نزد این مسکین آنست که تغیر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم جبلت بود و انچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول باینکه قلب طبایع
و تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبایع و غرایز که بریاضات و مجاهده تغییر پذیرفته و بتصرف و همت
حضرت سید کاینات صلی الله علیه وسلم از نفوس صحابه زایل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل شده
خصوصاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و مؤید این است انچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال محبت چیست مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله محبت
من مشترک است میان خویش و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی در سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه می
یا عمر گفت محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و گفت هم
[illegible] شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد مر عمر رضی الله عنه را از
جهة ظهور آن و مطلوب نبی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی خصوص مرتبه اعلی که محبت جبلی است خواهد بود
معلوم شده است که غلبه محبت بجایی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شایبه اختیار باشد
در محبت عطشان با آب سرد را اختیار اصلا دخل ندارد فافهم وبالله التوفیق و گفته محبت علی بن ابی طالب رضی الله عنه
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از آب سرد بر تشنگی
و حاصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی و جسمانی
اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی

نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت متی الساعة یعنی کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه
آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عملی کن که در روز قیامت بکار تو باید گفت آماده
نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود آنحضرت
انت مع من احببت واز صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آمدم او را
و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود
را و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبدالله بن
مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را
رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز
قیامت و درینجا غایة مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من با آنکه مراد غایت قرب و معیت است نسبت بجای
که آنجا اکتفا بمطلق معیت کرده و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو
محبوبتر و نزد من از اهل و مال من و من چون یاد می کنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بجمال تو
و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و می دانم که چون می درآئی تو بهشت را بر داشته می شوی
با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر می درآیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی ومن یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین الآیة پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این آیة را بروی
و ذکر کرده اند بعضی مفسرین این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود سخت محبت مر آنحضرت را
کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ وی و شناخته می شود در روی اندوه
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت رنگ تو گفت یا رسول
الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش می شوم وحشت شدید تا آنکه باز
می بینم جمال جهان آرای ترا پس ترا یاد می کنم آخرت را و می ترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده می شوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر درآیم در بهشت در مرتبه پایان تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر در نیایم نمی بینم ترا
تا ابد پس فرود آمد این آیة و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال و در
حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک می دوخت و اصلا بجای دیگر نگاه نمی کرد
فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی گیرم بجمال مبارک تو و ذوق
می کنم بدیدار تو اما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیة فرستاد

و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد بمعیت
مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در
بهشت است بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و حجب
زایل گردانیده شود حجاب حاصل می شود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده
میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این بهشت مراد بمعیت والا معیت
قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصل است چنانکه در بعضی غزوات می فرمود که در مدینه قومی هستند که سیر
نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان را عذر
پس معیت معنوی بروح است نه مجرد دیدن بر قلب و نه بقالب و لهذا بود نجاشی قریب ترین مردم بآن حضرت
صلی الله علیه وسلم و حال در حبشه بود و بود عبدالله بن ابی العبد خلق از وی با آنکه می بود با وی در مسجد
ولیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز می خواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند
گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت
بصری در قیامت بجهة علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داده
ایشان را که در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد
شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند والله اعلم **وصل** در بیان بعضی از آنچه وارد شده از
از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم روایة است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از سخت ترین امت من در محبت من مردمی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی
بیند مرا در مقابله اهل و مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف
و اظهار محبت آنحضرت است که اگر باین طریق هم حاصل می شد می گردد برین معنی مراد دیدار آنحضرت است
در زمان شریف آنحضرت و این بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد
از وی باشد در منام چنانکه سایر صلحای امت را می باشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را می باشد نیز دور نباشد یعنی
چنان مشتاق جمال وی و لقای شریف او بیند که اگر اینرا ببذل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت می دانند
فافهم وبالله التوفیق روایة است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او روز احد با رسول
خدا صلی الله علیه وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه
دوست میدارد گفت بنمایید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک

بسمل محبت بعد از سلامت بر فرد وایمان است و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون ادا
مرد را چه کرد شنیدن آنحضرت کشته شد و بسیار شد فرو در مدینه زنان فریاد کنند و بیرون آمد زنی از انصار
پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که برگشته شدند و رفتی الیه آن زن که کدام کسی از جهت پیش
آمده است و بر کدامی سید از ایشان افتاده بر زمین می رسید این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو
و زوج تست التفات نمیکند با نها و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید بآنحضرت
و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو سلامتی
از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مراد را
ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان بجای تو می بود که میزدیم
گردن او را و تو در اهل خود می بودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست نمیدارم که محمد علیه السلام اکنون در
جای خود باشد و بخوانیم که در دست شریعت وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان ندیدم
من از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سوگند می خورد که بیرون نیامده ام از بغض زوج و رغبت
بزمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه
فریاد کرد زنی او که گفت وا حزناه و در روایتی وا کرباه گفت بلال وا طرباه غدا القی الاحبه محمدا و حزبه یعنی خوشی
و شادی فردا ملاقات میکنم دوستان را که محمد و گروه او تند و لنعم ما قال الشاعر **بیت** در غربت مرگ هم تنهای
یاران عزیزان طرب بیشتر است + و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که جای میگرفت
خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام میبرد ایشان را
و میگفت ایشان اصل و فصل اند یعنی اصل من اند و سوی ایشان آرزو می کشد دل من دراز شد شوق من بسوی
ایشان زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گاهی گفتی تا می گرفت او را خواب این کلمات را تا
ابو قحافه روایت کرده شده است از ابو بکر صدیق که می گفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق
که اسلام ابو طالب نیک بود روشن کننده تر بود چشم مرا از اسلام پدر یعنی ابو قحافه زیرا که اسلام او بود
خنک کننده تر است چشم ترا و نیکو گفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله عنهما که اسلام آوردن تو محبوبتر است
نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در روایتی است
گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی پشم را

ومیگوید علی محمد صلوٰة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکا بالاسحار یالیت شعری والمنایا اطوار هل یجمعنی وحبیبی الدار و یاد می کند آن حضرت را اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر و گفت اعاده کن قول خود را پس اعادت کرد بصوت حزین و گریه کرد و درین حکایة دراز است بروایة کرده شده است که عبد الله بن عمر خوات کرد پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس برشد پای او و روایة کرده شده است که آمد زنی نزد عایشه و التماس کرد که بکشای برای من قبر شریف رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس بکشاد عایشه قبر شریف را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد در بستانی که مر او را بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر مرا تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور است

وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا و باو و استعمال سنت و سلوک طریقه و اقتدا بهدی و سیرت او و توقف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خرازی می آرد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در منام و گفت یا رسول الله معذور دار که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی محبت من با تو چنان است که اصلا بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم و لیکن چون محبت حق اصل و مقدم است و تو نیز فرموده بدان مر دار بوده است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی است و سکر حال است و در مرتبه جمع و اجمال سخن که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست می دارد خدا را پس بتحقیق دوست مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند و لیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز اطلاع بر حقیقة حال از دست نظر بصیرت میرود و این است سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفارق میدانند و سر رشته وی را واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی از اهل عیان شرح تر ازین گفته ایم و تواند که این کلام تحت ورد باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد در خطا و نقص است باز گرد این خیال مگرد و این سخن مگو و لیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است ندا کرد یا مبارک معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی نه بعنف و شدت

بتوقع اگر حقیقت حال را خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس بود و مثل این از ابو نصر نیز نقل میکنند و الله
اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و معنی ندا و فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث
بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و مجمل
اطلاع بر نعمت می باشد قوت محبت و این بملاحظه احسان است و بمشاهده حسن قدر آن نیز پیدا می شود و متابعت
میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی و سببی
در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قره عین خواهد بود و اعظم خواهد
از لذات جسمانیه خصوصاً بتصور حیث آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان
معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت است و گفته اند که نیست هیچ مقامی
اشرف و افضل از متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبة بود
و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که حد زده شد
در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله
و آن شخص بود از اهل بدو زاهر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل ثمره و سبزی و مانند آن می آورد
آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه و زر و مانند آن عوض عطا می فرمود و میفرمود زاهر بدوی ما است و ما
شهری اوییم و از بعضی کتب معلوم می شود که نام این شارب خمر عبد الله است ملقب بحمار و زاهر دیگر است و الله اعلم
و اینجا معلوم می شود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگرچه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم میشود که
مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است و لیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت
الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بر وی
حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی و ترس آن است که بتکرار ذنوب و اصرار
بران مرتبه طبع و رین و ختم گشته و سلب کرده شود از وی ایمان و العیاذ بالله و از علامات محبت آنحضرت صلی
الله علیه و سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئا اکثر ذکره و بعضی
تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم سیر حاصل است
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و اختصاصی مخصوص بانجناب است که دیگران را نیست که همیشه احوال
شریف ذکر زبان و در دل و جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال و تعیین و تشخیص مر ذات

با برکات او از نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و موید باطن
بصورت خیالیه وی قوی و متصل شوده چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند و عظمت وی
در دل مشاهده کنند و مستحضر یابند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و
مشابهت است بحضرت صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند
بمصاحبت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مهجور اند
و این یکی از فواید عظمی است که حاصل می شود مر زایران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیف را و در واقع
چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضیه فاذکرونی اذکرکم ایشان را
نیز ذکر کنند و صلوات که اقرب وسایل است جزو این علم شریف است و از بزرگی نقل است که می گفت
اشد بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی و اظهار خشوع و خضوع و انکسار نزد سماع
اسم مبارک وی و هر که دوست می دارد کسی را خضوع می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه
می کردند و خشوع می نمودند و پر میخاست بر تن ایشان موی از جهة غایة تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه وسلم و همچنین
تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب است بر هر مومن هرگاه ذکر کند آن
حضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگیرد از هیبت او و جلال وی آنچه لازم
اگر در حضور شریف می بود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه می کرد تا رحم می کردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح و التبسم چون
ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما
چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم دگرگون می شد رنگ مبارک وی و خم می گشت پشت وی تا بحدی می آمد
آن همنشینان او روزی گفتند وی را این چه حال است که ترا پیدا می شود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار
نمیکردید این را به تحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را و بود وی رضی الله عنه سید القرا نزدیک نبودیم ما که می پرسیدیم
ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گریه می کرد تا رحم می کردیم بر وی و به تحقیق چون ذکر کرده
میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگاه کرده می شد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی
خون و خشک می شد زبان وی در دهان وی از جهة هیبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود عامر بن
عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت می گریست تا باقی نمی ماند در چشم او

اشتیاق بود زهری رحمة الله علیه از گواراترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان میگشت که گویا نمی شناسی تو اورا و نمی شناسد ترا و بود
صفوان بن سلیم از متعبدان و متهجدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم بسیار میگریست تا آنکه
برمیخاستند مردم از پیش وی و در جای خود میگذاشتند اورا و بود قتاده رضی الله عنه چون می شنید نام
شریف آنحضرت را میگرفت اورا گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر
میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصات نزد
قرات حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد سماع اسم شریف کلامی است که بیاید در باب خود ان شاء الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه وسلم
کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیبی دوست میدارد لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی
المحبین الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت
ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند
بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند
و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد بن معدان و جز ایشان آنچه
مناسب این بابست و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی
از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه معادات دارد
با ایشان و دشنام میکند ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد
دشمن اورا و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس
دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست
داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسی که مرا
دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وی گوشت پاره من است غضب
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرمود عایشه را در اسامه بن زید دوست دار اورا ای عایشه اورا زیرا که
من دوست میدارم اورا و فرمود در باب اصحاب نگیرید ایشان را هدف و کسیکه دوست میدارد ایشانرا
پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد
ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مر ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را

بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن
ایشانست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسیکه
دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت
بر امت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقه هر که
دوست دارد کسی را دوست می دارد هر چیزیرا که دوست میدارد وی آن چیزیرا و این بود سیرت سلف
حتی در مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را اگر در قصعه همیشه
دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت
بود تا بپزد از برای ایشان طعامی که خوش میداشت رسول خدا الی آخر الحدیث و از آنجمله دوست داشتن علما و صلحا و
متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استثقال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما
یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم
کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه و سلم و گفت عبد الله
بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی
پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل
اصحاب آنحضرت را و رجوع کرد بمدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمد و بایستاد و گفت پدر را
بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نه می برم سر ترا گفت راست میگوئی
و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خرد
ترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود کشت برادر
کلان او لوی گفت آیا می کشی تو مردی را که پیه شکم ما از آن نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید
کشتن ترا بکشم ترا همین ساعت بکشتم پس آن برادر از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو
اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن
است که آورده است از نزد باری تعالی و مهدی و هادی و متخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه
القرآن و محبت تلاوت اوست و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه
گفته علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر محبت
سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه

که برساند او را با خرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نگردد
از قرآن چگونه سیر گردد محبت از کلام محبوب در غایت مطلوب است و این صفت دلهای پاک است که درین
نور ایمان **بیت** جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید + که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا + و در حقیقت نقص
و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت که محبت هر کسے و در ایمان
بیشتر باشد از محبت کلام الله این نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که ذوق قرآن
از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت ولی آن مساوی باشد و اگر بی صوت ذوق نیارد و یا بحسن زیاد گردد
در حقیقه ذوق صوت است نه ذوق قرآن مع این سخن خالی از مبالغه نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآن است
چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم
سماعها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان فرو دند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود
و امثال ایشان هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً
صوت عرب نیست شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن می خواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوش گرفته
بر آواز او نهاده ذوق می گرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود دوش چه خوب میخواندی قرآن را من
می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین **بیت** دلم را شادی
رو داده در نالیدنم امشب + رجا بگی یار گویا گوش بر آواز من دارد + و آنحضرت بعبد الله بن مسعود رضی الله عنهما
فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست
میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبد الله و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف همچو جوشید
چنانکه دیگ مسین جوش شد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی برآیتی میگذشت از ورد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین
و می نشست یک دو روز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند
و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه می بود می گفتند یا ابا موسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند او
قرآن را و ایشان سماع می کردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داود را علیه السلام
روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا می کردی پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی
تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز رد می کنم بر تو آن صوت را پس بالستد داود نزد
ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را

وجه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون منکشف شود بآن رؤیت
وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
فرمود این سماع قرآن این سماع است که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن
اشعار است بالحان و موسیقی طایفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق به فسق گردانند و هر دو در دو
جانب افراط و تفریط اند انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهة اتباع و عمل
بدان فوق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان است
و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست می دارد مرا سریع تر است از سیل که از
اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود
بنگر و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست می دارم ترا فرمود اگر دوست می داری مرا آماده گردان مر فقر را
بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ ابو الکرم عبد الوفا
متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگوئید
الفقر افضل من الغنا را اول از ما بر فضیلت فقر اقرار گرفتند بعد از آن مرید ساختند و از اینجا باطل شد
زعم بعضی مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است
و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا
الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم و علینا انشاء الله تعالی **وصل** در وجوب
مناصحت وی صلی الله علیه و سلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه و سلم و اخلاص و ادای حقوق وی در سر و
علانیه از واجبات دین اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت
است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین
و عامتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را
و در روایتی و ائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع الکلم است و تمام علوم دینی در جمله اجمال او
مندرج است و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت اعجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی
معانی کثیره اند و این قسم سخن از شرایف کلام محمدی و دلایل و شواهد کمال اوست چنانکه فرموده است
اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا محاسن در وجه جمیل وی اجناس دقایق حسن و جمال بیرون از حد حصر جمعا

ابداع نمودند در کلام خلیلش الکرام اسرار و حقایق خارج از تصور افهام تضمین فرموده و نصیحت در لغت
خالص و صاف ساختن است عسل ناصح میگویند از آنکه از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا
صفا و خلوص است در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له پس نصیحت لله صحت اعتقاد است
وحدانیت او و وصف او است بجمیع کمالات و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی از آنچه نه لایق کمال
او است و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ازلیه او است و نصرت دین و جهاد و تحصیل اسبابی که
موجب بقا و تقویت دین و ملت است بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت رسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق
نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی و ابو بکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایت او است حیا و میتا و
احیای سنت او بطلب تا بید و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از آن و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی
اسحاق یحیی گفته تصدیق وی بانچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن [illegible]
مردم بر آن و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول و نبی وی و بسنت وی و عمل بدان و ابو بکر آجری گفته که نصح مر آن
حضرت را در حیات است و در ممات در حیات نصح اصحاب او است مر او را بنصر و محامات وی و محبت احباب
و معادات اعدای وی و تسمع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت
محبت بادی و مداومت و مواظبت بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت
کسی که برگشت از سنت او و اعتراض نمود از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق و
سیر و آداب وی صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بر آن و کوشش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول الله
محبت و تعظیم و آداب جناب عالی او است و تنزیه ساخت عز و جلال او را از هر عیب و معصیت که نه لایق
مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاه داشت ادب آنحضرت آنست که هر چه و را سوی
مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد او را ثابت است و محبت
هر که و هر چه منتسب است بوی از علمای و صلحا و بلاد و دیار و حرم خصوصا اکرام و مودت اهل بیت و قرابت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا بازو و قوی دل
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدای تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی بر بلندی
کوهی بودم و نظر کردم و مشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو
کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت می کردم او را پس گفت مر خدای تعالی
و آمرزید مرا و در بعضی حکایات از وی یا از غزنوی آمده که گفت ای کاش در روز محاربات امام حسین

و اہل بیت نبوت حاضر موجود و مخذول و مقہور میکردانیدم بر ہر بیان را از وی اما نصیحت لکتاب اللہ ایمان
آوردن بآن و عمل کردن بانچہ در وست و تدبر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی کہ متعلق
است بدان و ملازمت تلاوت آن با رعایت طہارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفہیم
و تفقہ دران و وضع کردن تاویلات اہل زیغ و ضلال و طعن ملاحدہ و زنادقہ و نیز از رعایت حقوق کتاب اللہ
ترک تکلم دران و تفسیر ان از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکہ بعضی
از جاہلان بو الفضول این روزگار کنند و ان را تفسیر قران نام کنند و ندانند کہ من فسر القران برایہ فقد کفر نعوذ باللہ
من ذلک و اما نصیحت مر عامہ مسلمانان را رعایۃ حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و مثوبت در امر دین
و دنیا بقول و فعل و تنبیہ غافلان و تبصیر جاہلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع
ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاہداشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و
دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر معروف و نہی منکر نمودن و از نصیحت عامہ است تکلم بر قدر عقول
ایشان کردن و ذکر دقایق و حقایق و کشف اسرار نمودن و اظہار اقوال علما و اختلافات ایشان بر غیر علما نیز
ہمین حکم دارد و من اللہ العصمۃ والعون و اما نصیحت خواص مسلمانان اگر مراد بخصوص امرا و سلاطین است انہا
کہ حاکمند بر خلق چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است کہ و ائمۃ المسلمین طاعت ایشان است در حق نصر و مثوبت
ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بدان بر احسن وجوہ و ارفق و اصلح آن و تنبیہ بر انچہ غافل شوند
از امور مسلمانان و پوشیدہ باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد قلوب ایشان
و ترغیب بر آنچہ صلاح حال رعیت و انتظام مہام خلق در ان باشد و صبر کردن بر انچہ از جانب ایشان از شدت
و مکروہ رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیہ از مشایخ مغرب رحمۃ اللہ علیہم خواص را
سہ قسم ساختہ اند یکی امرا و اولی الامر و گفتہ کہ مرد در خانہ خود امیر است و معلم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد
امیر و ہر حاکم و رئیس بر تابعان و فرو دستان کہ در حوزہ حکم او یند امیر است دوم علما و تعظیم علما
و تصدیق ایشان واجب است در انچہ موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند نہ در انچہ مخالف
دین گویند و بہوای نفس و محبت دنیا حیلہ آموزی و فتنہ اندوزی نمایند سیوم مراد از اہل خصوص مشایخ
طریقت را داشتہ کہ بعد از عمل بعلم و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجہ تام بجناب حق و انقطاع از غیر
حق سبحانہ و ترک دنیا و تجرید از ما سوای بعد از رسوخ در شریعت و طریقت با نوار و اسرار حقیقت رسیدہ
بنعمت کمال و قربت ممتاز شدہ اند تصدیق محققین ہمگنان است کہ جامع اند میان ظاہر و باطن و شریعت

وحقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه
درین باب آنست که هرچه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هرچه در آن
شبهه بود توقف در آن لازم و اگر قایل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل و مستقیم است در تقوی و ورع تاویل
و توجیه قول وی لایق و اگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جایز و با آنکه
عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشانست جایز می آرند که معاذ بن جبل که از علمای صحابه و عظمای ایشان
بود در وقت رحلت خود می گفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کاینا من کان هرچه گوید و هر که
باشد والله الموفق **تنبیه** آنچه در باب مناصحت رسول صلی الله علیه وسلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت
از علامات آن بود چنانکه سابقاً معلوم شد ولیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بابی علیحده بمقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله ورسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم الدین النصیحة الحدیث
ذکر کرده ما نیز بر او متابعت وی رفتیم و از تکرار بحکم هو المسک ما کررته یتضوع اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حیثیت
نیز برین داشت و در حقیقت هرچه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت
و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** در تعظیم و توقیر و اجلال اصحاب
شان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی حکایات رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم آمده است گفت که نبود هیچ یکی محبوب‌تر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه بزرگتر و عظیم‌تر در چشم من
از وی و نبود من که طاقت داشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده
شوم که وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده
رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و
انصار و ایشان نشسته می بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس بر نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی
وی بصر خود را از غایت اجلال عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر می کردند ایشان بسوی وی
و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و تبسم می کردند ایشان بسوی وی و تبسم می کرد وی بسوی ایشان از
جهت غایت انس و محبت که در میان ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد
وی بودند گویا بر سرهای ایشان پرندها نشسته اند یعنی در نهایت سکون و قرار که حرکت نمی کردند و سر بر نمیداشتند
چنانکه پرنده بر سر وی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث
وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرود

می افگندند و خاموش می بودند همنشینان وی گویا بر سرهای ایشان پرنده‌ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که
فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو
می کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبادرت می کنند و می افتند بر آب وضوء او نزدیک است که قتال می کنند بروی
و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب دهن و آب بینی و حلق را مگر آنکه پیش می آیند و میگیرند آنرا بکفهای
دست خود و می مالند آنرا بر روهای خود و بر تنهای خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و
برمیدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند ایشان را شتابی می کنند با امتثال و چون تکلم می کند
پست می کنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن به سوی وی از جهة
غایة تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی بادشاهی را در قومی
مانند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب وی چنانکه تعظیم
کنند محمد را اصحاب وی و در روایت است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
و سرتراش می تراشید موی سر او را و گرد می گردیدند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید
ان شاء الله تعالی و از غایة ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه
بر قریش فرستاد بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت
پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند نبی رسول خدا پس عثمان رضی الله
عنه عظیم تر دانست رعایت ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از طواف و الحق چنین باید هیچ عملی
و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وسلم و آمده است که صحابه
رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید و چیزی بپرسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را از
دین و خودها مجال نداشتند که بپرسند از جهة هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را
دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد از جهت هیبت و عظمت الحدیث و از مغیره آمده که
گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آن حضرت را بناخنان تا آواز کوفتن سخت نگردد و
مشوش وقت شریفش نشود و گفت براء بن عازب بتحقیق بودم من که می خواستم که سوال کنم
از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آن که بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق

ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریفه گذشت صلی الله علیه و سلم
و چون در تعظیم روایه حدیث رسول صلی الله علیه و سلم و سنت وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم بسوی ابن
مسعود یکسال و نشنیدم او را که گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون تحدیث کرد یکروز پیش رفت بر زبان او
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس در گرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در روایتی
چنانکه گونه شد زردی او و پر شد باشک دو چشم او و تا بار سیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس بر ابی
برابی حازم و وی تحدیث می کرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم جائی که نشینم در آن و مکروه
پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن
المسیب و پرسید او را حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس نشست و حدیث کرد گفت آن مرد دوست میدارم
که رنج نمیکشیدی و تو نمی نشستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده می کرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم خشوع می نمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله
علیه و سلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبد الله بود مالک
بن انس چون حدیث می کرد از رسول خدا وضو می کرد و ساخته می شد و می پوشید جامهای خود را بعد از آن
تحدیث می کرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خدا است صلی الله علیه و سلم میخواستم
آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد و ابو مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد
جاریه او و میگفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث می خواهید یا مسایل اگر میگفتند مسایل میخواهیم بیرون آمدی
علی الفور و جواب میداد مسایل ایشان را و اگر میگفتند حدیث می خواهیم در می آمد غسلگاه خود را و غسل
میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو می پوشید و طیلسان خود را ستاده یا سبزی می پوشید و عمامه بر سر
می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن بخضوع و خشوع و بخور میکرد
تا فارغ میشد از تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث می کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه میداشتند تحدیث را بغیر وضو
از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث می کرد
بار الیس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد می گشت رنگ وی و قطع نمیکرد حدیث
را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا با عبد الله دیدم از تو امروز امر عجیب گفت آری

صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی تماشا کردم روزی با مالک بسوی عقیق
که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را وادی
مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که
سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ما در راه می رویم و جریر عبد الحمید القاضی که قاضی
شده بود پرسید مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است
گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده
بود پس زد او را بیست تازیانه بعد از ان شفقت کرد بروی و روایت کرده او را بیست حدیث پس گفت
هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده می کرد احادیث را و گفته است عبد الله
بن صالح بودند مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه
در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگذارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند
که غسل باب زمزم می کرد و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد والله اعلم فصل و از جمله توقیر و بر
آنحضرت بر آل و ذریت او که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المومنین اند چنانکه تخصیص و
ترغیب کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید
حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر هر که ما سوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شد
برکت او بر که نسبت آن بوی نسبا و نسبة و صحبة و قرابة قریبا و بعیدا و در حقیقة دوستی کسیکه دوست داشت او را
خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه اهل بیت وی است دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وسلم بیان
خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد
هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی
لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله پس حب اهل بیت واجب است و اولاد
و ازواج از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب و نقص خیریت در است
که سرایت کند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قال
و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانی که حرام است بر ایشان صدقه اند
آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهرات اند و گاهی
مخصوص اند بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین از جهت زیادة فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست

که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند و ازواج
مطهره اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد نیست ملحق است بایشان الحاصل
فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیرید و تمسک کنید بان گمراه نشوید
کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه می شوید شما مرا درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد
سبب بیزاری است از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان است از عذاب
و مراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون شناخت
کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت و جوب اجلال و حرمت ایشان بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه که در وی
گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فاطمه را و حسن و حسین را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشان را بکسا و علی پس پشت آنحضرت بود
و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیکدست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چادر بر در را
بجود و فرمود خداوندا ایشان اهل بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشان را و اختلاف
است در آنکه مراد با اهل بیت درین آیه کریمه اکثر برآنند که مراد بان فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم
اجمعین چنانکه اکثر روایات دال برآنست و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخلند از جهت دلالت سیاق
کلام دران و نزول آیت در ایشان چنانکه امراه ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم و برکاته اهل
البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دشمن ندارد ما را اهل بیت کسی
مگر آنکه در آرد او را خدای تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چهار تن پاک را و نشاندن
ایشان در کنار مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات
ندارد بدخول نساء مطهره دران و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر ایشان را نیز و در روایت جریر از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت وانت من اهلی و در روایتی
وانت علی خیر و همچنین اختلاف است در کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده
شده است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابناها
آنست که شامل است تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این چهار تن عمده و نخبه آن جماعت
و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه گفته که درینجا نعیمه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی
دارند با جناب سرور صلوات الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و

والِ من والاه وعاد من عاداه وگفت مرا ورا رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق
وگفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این
حدیث مبهم است و قول وی صلی الله علیه وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال بنبوت نیست بلکه
تشبیه آنست و آن خلافت است و هارون خلیفه موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهة موت
هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوه تبوک در استخلاف
وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی واذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی
الآیة و بتحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی
در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت بیست جا بمعنی والی
نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی یوذینی ما اذاها و یعصبنی ما انصبها و گفت عائشه رضی الله
عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این
از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها در اظهار و اگر فرضا از فاطمه می پرسیدند می گفت کان احب
الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم و بالله
التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه
دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که می گشاد دهن مبارک امام حسن را پیش تری در آورد زبان شریف
خود را در دهن مبارک و خدا وندا من دوست می دارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می دارد
او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست می دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و مادر ایشان را باشد با من
در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت او را او بودند این هر دو امام اجل اشبه ناس
برسول خدا صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان را نیز ثابت مشابهت بآنحضرت کرده اند مثل جعفر بن
ابیطالب و پسر او عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و غیرهم
که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت بآنحضرت صلی
الله علیه وسلم و چون در آمد از در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع
کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل نبوت
که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة
شامه بود مر او را بمقدار بیضه الحمام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون می در آمد در حمام و

دیدند اورا مردم در رود میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم واز دعا می کردم بر دے وی بوسیدند
پشت اورا تبرکا و مراد شده در بعضی امور خواند بوده الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن بشرے
ندارد شعر منزه عن شریک فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه غیر منقسم * وغیر ذلک الاحادیث وفرمود مر عباس را
سوگند بخدای که جان من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را
بجهة خدا و رسول وی وفرمود من آذی عمی فقد آذانی وانما عم الرجل صنو ابیه وفرمود مر عباس را بیا فردا
بر من ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه مخطط بحمره بود
و فرمود اللهم اغفر للعباس وولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده
رواه الترمذی و گفته اند که ایشان شش تن بودند فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و عبدالرحمن وفرمود
هذا عمی وصنو ابی و هولاء اهل بیتی وعترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
و در و دیوار های خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت
بخدا سوگند بتحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عائشه و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عائشه را و دوست
می داشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده
میکرد و آورده اند که عبدالله بن حسن بن علی که او را عبدالله المحض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبدالعزیز
بجهة حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم
از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی
بر جنازه مادر خود پس نزدیک کرده شد مر او را استری تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب او را
پس گفت زید بگذار رکاب مرا ای ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس همچنین امر کرده شده ایم
ما که کنیم باهل بیت پیغمبر خود پس در روتی بسر قای خود واو را عوکیه کرد در آمد دختر اسامه بن زید بر عمر بن عبدالعزیز
و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وے و در رفت بسوی وی پس گردانید دست
او را میان دستهای خود و برد او را و ایستاد او را بر مجلس خود و نشست پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی
مگر آنکه بر آورد هر کدام که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پسر خود را عبدالله بن عمر
برابر مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبدالله مر پدر خود را بچه سبب فضیلت دادی تو بر من او را
بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المومنین عمر مر او را از برای آنکه زید پدر او بود

محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی وی از تو پس اختیار کردم
و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون زد
او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بخود و بیهوش در آمد بر وی مردم و
چون بهوش آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را
و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و شرم دارم
که در آید بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنمیداشته شد تازیانه از وی از جسم من مگر آنکه بحل می کردم آنرا
از جهة قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابو بکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است می گفت که اگر
بیاید مرا ابو بکر و عمر و علی بدایت میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهة قرابت او برسول خدا
و اگر بیفتم من از آسمان بزمین محبوب تر است نزد من از ینکه تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
خدمتها می کرد و عطاها می نمود ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله عنها
پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنة و بودند ابو بکر و عمر که زیادت میکردند
ایمن را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیارت می کرد
او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و بر آورد حاجت
او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وصل** و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان
است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل بافعال
ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را و حق
است مر کسی را که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بر وی و استغفار نموده شود مر
او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان
را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است و الا بدعت و
فسق است کذا قال فی المواهب اللدنیة و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع
که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین و جهله رواة و ضلال شیعه
و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معائب و قوادح و زلات ایشان کنند که اکثر آن کذب

وافر است و طلب کردن والتماس نمودن آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات با حمل
تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب
بلکه ذکر حسنات و فضایل و حماید صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی است و ماورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی
برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده باشد
امید است که هم به شفاعت آنحضرت از آن درگذرند طریقه اهل سنت و جماعت درین باب اینست در عقاید نوشته
اند و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و احادیث که در فضایل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی است
قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة وقال تعالی والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الایة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة وقال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الایة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله
النبی والذین آمنوا معه الایة وقال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی
الله عنه قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا
الحدیث وقال من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی
فامسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار
منهم اربعة ابابکر وعمر وعثمان وعلیا فجعلهم خیر اصحابی وفی اصحابی کلهم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث
دیگر ذکر اربعه و عشره باین ترتیب دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان و گمان آنکه راویان بحسب
اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث را تغییر داده اند فاسد است لایق نیست بجای محدثین نعم در بعضی
احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک
گفته کسیکه بغض دارد صحابه را و دشنام دهد صحابه را نیست مر او را در فی مسلمین و غنیمت ایشان حق و کشیده است وی رحمه الله
این معنی را از آیه سوره حشر والذین جاؤا من بعدهم الایة و گفته است وی رحمه الله علیه کسیکه در خشم و در غضب بر آرد او را
اصحاب محمد وی کافر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و گفته اند که همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم شده اند
بر سه قسم مهاجرین و انصار و آنها که بعد از ایشان آمدند و وسعت آنها خود داخل اینست که میگویند ربنا اغفر لنا و

ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند و در
فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بد یاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن زود بد گوی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت
خبر دهید مرا که شما از مهاجران اید که خدا تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند ما از ایشان نیستیم فرمود پس شما از جماعه انصار اید که در شان ایشان آمده
والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نیستیم گفت گواهی
میدهم من که از آن جماعه نیز نباشید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا الآیه گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ نیکی را با شما همسایه نسازد شما صورت
اسلام را لباس خود ساخته آید ولیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبد الله بن مبارک گفت دو خصلت
اند در هر که باشد نجات یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست
دارد ابوبکر را پس بتحقیق برپا داشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانید راه
را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس بتحقیق منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت
عروه وثقی را و کسیکه نیک کند ثنا را بر اصحاب محمد پس بتحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه نقص کند یکی
از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح است و می ترسم که صعود نکند
برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را سلیم و در حدیث
خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون قدوم آورد بمدینه از حجة الوداع برآمد بمنبر و خطبه خواند
و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک یا ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن
عثمان و عن طلحة والزبیر والسعد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث عشره است که در وی بشارت بهشت
داده ایشان را بجنت ولیکن درین ذکر ابو عبیدة بن الجراح نیست و امیر المومنین عمر نیز در وقت شوری گفت اینها کسانی
اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم و حال آنکه وی راضی است از ایشان و فرمود ایها الناس
ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی واصهاری و احبابی لا یطالبنکم احد
منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید مرا در اصحاب من و اختیار من پس اگر
کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد مرا در ایشان
بیگذارد مرا و او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد مرا او را خدا تعالی نزدیک است که بگیرد او را

و حساب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من می درآید بر من حوض مراد کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی درآید بر
حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع و دعا میکرد اصحاب را
و استغفار میکرد مر ایشان را و باین امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد بار بحب ایشان و موالات ایشان و
معادات کسی که عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت
کند او را روز قیامت و سهیل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسی که توقیر نکند اصحاب او را و عزیز
ندارد اوامر او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگزارد بروی نماز و فرمود وی بغض میداشت
عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی درباب فضل اصحاب و تفاصیل ایشان
طویل است در غایة طول در شرح مشکات خصوصا در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع
نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم **وصل** و از جمله اعظام و اکبار آن
حضرت است صلی الله علیه وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهد و اماکن و معاهد و آنچه دست
شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود
چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن مویها را بزمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این
مویها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آنجهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بان رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکا و در کلاه خالد بن الولید موئی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه وسلم
تبرکا و افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس محکم بربست کلاه را تا باز نگرفتند و زمانی بران کشید که چند
کس از مسلمانان کشته شد پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه
بجهة مویهای شریف که دران بسته بود نگاه داشته ام تا ضایع نشود و در دست مشرکان نیفتد و برکات آن از من
مسلوب نگردد و دیده ابن عمر که نهاد دست خود را بر جای نشستگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان نهاد
دست را بروی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت شرم میدارم از خدا
که بسپرم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران خفته بسم اسپ خود و نهاده است آنحضرت
پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت همه را بشافعی پس گفت شافعی نگاه دار برای
خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایة کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد که بود وی

رحمة الله از غازیان وتیراندازان گفت مساس نمیکنم من کمان را بدست خود مگر بطهارت ازان بار که شنیده ام
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه
مقدسه ردی است بزدن سی دره وامر کرده بحبس وی و بود مر آن مرد را قدری و منزلتی در مردم و چه عجب
که زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردی است و غیر
طیب و یکی از اسمای کرامت انتمای این بلده کریمه طابه وطیبه است از جهة طهارت او از انجاس شرک
و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهة طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این
بقعه شریف از تربت و در و دیوار و روایح طیبه و طیبه میابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت
و شاید که استشمام شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاق
نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است بیت بطیب رسول الله طاب نسیمها * فما
المسک والکافور والمندل الرطب و اشبیلی که یکی از علمای مغرب وحده الله میگوید که تربت مدینه را نفحه خاص است
که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجایب است و در حقیقه هیچ عجب نیست عجبست در آنکه
که نسیمی و تر از طره دوست * چه جای دم زدن نافهای تاتاریست * و آمده است که جهجاه غفاری
گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود پس فریاد کردند بر او
مردم پس گرفت خوره در زانوی وی پس برید زانو را و مرد بهمان سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند
بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و مابین قبر شریف و منبر وی روضه ایست
از ریاض جنة و باقی از فضایل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت
در ان و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوة
و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و جز آن انچه
متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه است ان
الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه اسناد کرد
صلوة علی النبی را بذات کریم خود و ملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است
در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر وی ثنای او بر وی است
و تعظیم وی نزد ملایکه و معنی صلوة ملایکه بر وی دعا کردن ایشان و در خواستن نزد درگاه عزت آن را
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت در ان نیز اصل او از معانی

آمده که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و ضحاک گفته که صلوة الله رحمت اوست و در
روایتی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر
مومنان را قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعد ینتظر الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا می کنند
او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رقتی است که باعث می گردد
بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم که لایق است
بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و بر همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت
کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است
و بر سایر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته
و ظاهر است که آنچه لایق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیت از
تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که حضرت رب العزة و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا می کنند او را
و لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم وی است
و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقاء
شریعت وی و در آخرت باجزال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر این قول
وی صلی الله علیه وسلم ادعو اربکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تبع و طفیل است و اختلاف
است در جواز صلوة در غیر انبیا مگر بتبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است
بامتثال امر وی تعالی و قضاء حق نبی صلی الله علیه وسلم که بر ماست و شیخ عزالدین عبد السلام در کتاب خود مسمی بشجرة المعارف
گفته که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدا عزوجل زیرا که مثل ما شفاعت
نمیکند مثل او را ولیکن حقتعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکرگذاری کسیکه احسان کند با وجه عظیم است احسان
و اعطاء که کرده است آنحضرت با و چون عاجزیم از مکافات ارشاد کرد ما را خدای تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات
کردیم بدعا که در خواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لایق بجناب عظمت و کبریای
وی و بحال عزت و کرامت حبیب اوست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که فایده صلوة بر آنحضرت رجوع
میکند بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت
حق وسیلت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را
و استدعای فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقه دعا است مر خلق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل

نازل میگردد از وی آب و میرسد از وی بفیض و مدد دعا رشامل البرکة **فایده** اختلاف است در حکم صلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوبست ولیکن فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط می شود بوی حرج بی تخصیص بعدد و معین و بعضی گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوٰة و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه وسلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قایل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه همین است احوط کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات دخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریره و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره وصححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات وجوبست و نیز فایده امر بصلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکافات احسان اوست و احسان وی صلی الله علیه وسلم مستمر و دایم است پس متأکد شود وقتی که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وسلم و صلوٰة فرستاده نشود بروی باشد همچو احاد الناس و جواب داده اند که واجب نمیگردانند آنرا جوابهای متعددی آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس آن قول مخترع است و اگر بر عموم خود باشد لازم می شد مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و لازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه اینچنین نیامده و نقل کرده نشده است و او نیز درین مشقت و حرج است و خلاف وضع شریعت مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب و جماعه قایل شده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوٰة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد شده است پیش ازین قایل زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب می کردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله صلوٰة نفرستادند و نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمی شود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که وارد اند بر سبیل مبالغه و تاکید است و در حق کسی وارد شده که عادت کرده ترک صلوٰة را و خوی کشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرار ذکر اسم شریف در مجلس

واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته‌اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد و حکاه الزمخشری و بعضی گفته‌اند واجب است در
و اکثر بر آنند که مستحب است و امر تنزیه استحبابست گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر گوید
یکبار فرض است و اکثار آن واجب و هر بار مستحب نیز صورتی دارد و لایق بحال محب مشغوف اکثر این محب
را بمنزله واجب داند و بتقصیر در آن از خود راضی نباشد و نزد اطلاع بر فواید آن عجب از طالب که نهایت بذل
مجهود در آن نکند و بعضی گفته‌اند واجب است در نماز بی تعیین محل و منقول است این قول از امام ابو جعفر
باقر رضی الله عنه و بعضی گفته‌اند واجب است در تشهد و این قول شعبی و اسحاق ابن راهویه است و قول بعضی
آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق
تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث
ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم در تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را واجب گوییم و صلوة را
حکم را انکار کرده‌اند شافعیه و گفته‌اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف و وارد نشده درین باب سنتی
که اتباع کرده شود مر آنرا و اجماع دارند جمله علما که پیش از وی بودند بر عدم وجوب آن در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل
خطابی و غیره انکار و استبعاد این قول کرده‌اند از وی و تضعیف کرده‌اند احادیث را که تمسک کرده بوی
بعضی و این وجوه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه تعلیم کرد سور قرآنی را نیست درو ذکر صلوة
صاحب مواهب لدنیه در توجیه مذهب شافعی رحمه الله علیه و انتصار وی کلامی آورده و بیانی طویل کرده و از وجوه
دیگر نقل کرده والله اعلم و بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شد از صیغهای مختلف آورده شد
و اگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت کند کذا سمعت من بعض المشایخ و اگر در اول
و صل علینا معهم و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت
بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می‌آرند و جواب بسیار ازان بوجود آنکه شهرت
مشبه به کافی است و اقوی آنکه ادات تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ماسبق و وجوه دیگر نیز مذکور است و اگر توجیهات
از آنچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده‌ایم فلیطالب ثمه و اختلاف کرده‌اند در افضل صلوات اکثر بر آنند که همین صیغه
که در نماز می‌خوانند که افضل حالات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد که صلوة فرستم افضل صلوات را بدین صیغه
از عهده برآید و بعضی گفته‌اند که هرچه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و فضل کیفیت و بعضی گفته‌اند که این
صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوة از صلوات و صیغ آن آنچه

آنچه حاصل شده ذکر کرده شده است وبالله التوفیق **فصل** از مواطن که وارد است در ان صلوة
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت ومعلوم شد که آن فرض است
نزد شافعی وبعضی ائمه دیگر ونزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعا ودر وجوب آن در تشهد اول
دو قول است اظهر منع است از جهت بنای آن بر تخفیف ودر حدیث آمده است که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ازین تشهد انچنان زود بر میخواست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است ودر
استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است ودر وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح
آنست که سنت تابعه است واینهمه اقوال شافعی است ونزد حنیفه صلوة اخر در تشهد ثانی نیست
وسنت است واگر در تشهد اول سهواً بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام وصحیح آنست که باین
مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد واقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد واقل آن بر آل
وآل او در کفایت باعاده علی ودر حدیث فضالة بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را که دعا کرد در
نماز خود ودرود فرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند اورا وگفت
مر اورا ومر غیر اورا وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی ودر روایتی به تمجید
وثنا بروی پس تر باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا پس دعا کند بهر چه خواهد ومرویست از عمر رض گفت دعا و
صلوة معلق می ماند میان آسمان وزمین وصعود نمیکند بسوی خدا چیزی از ان تا آنکه درود نفرستد بر پیغمبر صلعم
وروایت کرده شده است از علی رض مثل آن واین حدیث در دعا نماز واقع شده است ودعا مطلق چه در نماز
وچه در غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم از اقوی اواجب ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون
خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای وثنای او بانچه اهل آنست پس از ان
درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس از ان سوال کند زیرا که بدرستی این احق واجدر است به سر در بر
در آمدن حاجت **فایده** ودرود فرستد در اول دعا واوسط وآخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده
است وابن عطا گفته که دعا را ارکان است واجنحه واسباب واوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد
واگر موافق شد اجنحه می پرد بسوی آسمان واگر موافق شد مواقیت پیروزی می یابد واگر موافق شد اسباب
زود میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است ورقت وفروتنی کردن وچشم خوابانیدن وتعلق قلب بخدا جل
حق وقطع از ما سوی واجنحه دعا صدق ومواقیت دعا اسحار است واسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وسلم
در حدیث آمده دعا که در اول وآخر وی درود باشد رد کرده نمی شود ودر حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است تا

آسمان چون درود فرستاده شد و بر من صعود میکند بر آسمان و اوکد صلاة بعد از دعا قنوت است بسبب آن چه
تعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فیمن هدیت بود در آخر وے آمده
وصلی الله علی النبی محمد این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه
وسلم خطبه جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز و جل شرط است در ان پس ذکر
واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بان این مذهب شافعی و احمد است
و از مواطن آن تعقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند انچه میگوید وی پس تر درود بفرستید بر من زیرا که هر که درود فرستد
بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار پس تر سوال کنید برای من وسیله الحدیث و بیاید ذکر این در باب
الاذان و در بعضی کتب نزد مرور بر مسجد نیز زیادت کرده و در بعضی کتب عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است
و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد و خروج از ان روایت کرده است
فاطمه زهرا رضی که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح
لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک ٭ مثل این نیز آمده است از ابی بکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحاق بن شعبان گفته هر که در آید در مسجد باید که
درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آل وی و گفته است عمرو بن دینار در قول حق سبحانه فاذا دخلتم
بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه کسی نباشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس
مراد بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچ
کس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون می درآیم در مسجد میگویم السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته وصلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در درآمدن مسجد و برآمدن
از ان و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر اول
و بعد از او درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد رابعه اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا
بعده و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی خواهد بود نزد ما در نماز
جنازه قرائت فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرائت
و با وجود مذهب ما درود نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره می خوانند و بعد از
مروه چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را طواف کنید بیت هفت شوط [illegible]

نزد مقام ابراهیم دو رکعت بعد از ان برآیید صفا را و بالستید بروی چنانکه ببیند بیت را و تکبیر گویید میان
حمد و ثنای بر وی تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دعا بخیر برای نفس خود و بر مروه نیز هم چنین چنانکه در
رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده
است ترمذی از ابی هریره که رسول خدا فرموده نشینند قومی در مجلسی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی
عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند پس
برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت برایشان اگرچه درآیند در بهشت از جهت
آنچه بینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعاً
من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از سهل
بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو
گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین از غسل اعضاء وضو نیز آمده است
و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و میخواند بعد از ادعیه که در اعضاء
وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است
که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی
بخیر یاد کند خدا تعالی بنیکی کسی را که یاد کرد مرا بنیکی و این بنا بر آن است که میگویند آواز کردن گوش
دلیلست بر آنکه کسی او را بنیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا
چیزی دیگر را درود بفرستد انچه یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث
ابو موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء الله
و نزد عطاس چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفتند که این موطنی است که منفرد است
در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد
در پهلوی ابن عمر و گفت والحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول
الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوییم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرا سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید کرد شارع هر چیز را محلی و موطنی
خاص معین کرده همانجا باید گفت و کرد چنانچه در قرائت قران در رکوع نهی کرده اند کذا فی المواهب و در شرح

تشنیع گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم نزد ذبح و مکروه داشته است سحنون فرستادن
درود نزد تعجب فایده و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بطریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم
آورده است که گفته است دو موطن‌اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل ذبیحه و عطاس پس مگو
در هر دو بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نه سزد که گردانیده شود صلوة علی النبی در وی سنت
و عادت گفتم من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در اذان میگویند ظاهر آنست
که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود و نسائی
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی
بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بروی و در تحدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی
الله علیه و سلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی
علی عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم نزد ذکر وی و شنیدن
اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی و حدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت و از مواطن
صلوة که گذشت و ثابت شده است عمل امت بران و انکار نکرده آنرا هیچ یکی رسایل است و آنچه نوشته می‌شود بعد
از بسمله و نبود این در صدر اول و احداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار
زمین و بعضی ختم هم بالصلوة کردند و گویا ابتدای رساله و ختم آن بالصلوة در حکم ابتدای دعا و انتهای آن بالصلوة شد و حدیث
روایت می‌کند که هر که صلوة فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار می‌کنند او را ملائکه مادام که اسم من در کتاب
ثابت و باقیست این مواطن و مواضعیست که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکهی که
در زیارت نبوی صلی الله علیه و سلم تصنیف کرده است زیاده برینها اشیاء نیز مذکور است و آنها را نیز ذکر کردیم
تا نوعی از شمول و استیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر را از بعضی فقرای سلسله شریفه قادریه اجازت
است که بعد از هر نماز فرض یا نفل سه بار درود بگوید و بالله التوفیق فایده و نزد قیام از منام از برای صلوة
لیل عقب وضو و تهجد و بعد از تهجد و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه روز شنبه
و یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر و نزد دیدن کعبه زادها الله شرفاً
و نزد استلام حجر اسود و در طواف و التزام و در مواقف حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی
صلی الله علیه و سلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مساجد نبویه و جعرانه و نزد ذبح و شرا و نزد کتابت
وصیت و ارادت سفر و در رکوب راحله و نزول منزل و نزد در آمدن بازار و در آمدن در ده و نزد طنین آذان

شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد درآمدن خانه و برآمدن از خانه و نزد دل حاجت
و نزد خوف و احتیاج و نزد گریختن داه و غلام یا گم شدن هر چیز و نزد غم شدت و رفع طاعون
و خوف غرق و نزد خواب کردن پای و نزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد و حدیثی درین باب نیز می آرند
و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نهیق حمار و مشهور درود است استعاذه است از شیطان و درود نیز
بخوانند تا دفع شر و جلب خیر بود و واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات
برادر مسلمان با مصافحه و در اجتماع که برای خدا از شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعا حفظ قرآن
و نزد افتتاح کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قراءت حدیث اول و
آخر او نزد استحسان چیزی و بعضی علما در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد
شاهده امری محترم **فایده** و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته
افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند
و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلالی با امتثال امر ندارد
کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایت
و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود لوی و گفته شود لوی
سلام علیک و السلام علیک و هر چیز که متعارف اهل روزگار شده است راضی نباشد که بسیار مستقبح و مستنع
است **تنبیه** صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه که افضل
ایام اسبوعست و در وی امر بالکار آن واقع شده است و لوصول آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت
بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة و بسیار فرستید
درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهرا و فی الیوم الازهر لیلة
الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و در روز جمعه است و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و در روز عرض کرده می شود بر آنحضرت اگرچه صلوة امت بر وی همیشه معروض
میگردد و حق سبحانه تعالی ملایکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آنجناب میرسانند و لیکن
درین شب و روز العتبه بتمام و کمال و با محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق
آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت
در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه

وسلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناطق بر آنست و صاحب مواهب
از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة
بروی در وی مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است
امت را در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی صلی الله علیه وسلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل می شود
ایشان را در روز جمعه حاصل می شود حور و قصور و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل
می شود ونام وی در آخرت یوم المزید است که در روز وی نعمت حق زیاده می شود بر اهل جنت و بدیدار مولی
تعالی و تقدس مشرف می شوند چنانکه در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و
روز مزید است در آخرت و روزی است که جمع شده است در وی خلق عالم و اسعاف می کند خدای تعالی در وی
مطالب و حوایج ایشان را و رد نمی کند سایل را و قبول میکند دعا را و اینهمه حاصل نشده ایشان را و ثابت نگشته
از آنکه بسبب و وساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قلیلی
از حق وی صلی الله علیه وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بروی درین روز و شب والله اعلم **وفصل** در بیان
فضایل و فواید و ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و فواید و نتایج و ثمرات صلوة خارج
از حد حصر و بیان است بر جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی
تعالی شانه و موافقت وی و ملایکه وی عز شانه که فرموده ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و چه بالاتر و عظیم تر از آنکه حضرت عزت
جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آن
حضرت یکی باشد و بر مصلی ده و جواب آن است که واحد که در حدیث واقع شده است نقل شده است
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای عمل خود یکی بده بیابد و از اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم یکی باشد صلوة میفرستد بر مقداری که خواهد و چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و سلام
دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم در اتیان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لایق است
بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه لایق است به کمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسبت
به عزت درجت حبیب وی نزد وی و نیز ظاهر و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کار آن باشد بصد هزار
درجه از ده درود که بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر ثمین
بصد هزار فلس و از ابو طلحه آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی و حال آنکه دیده می شد

می شود اثر سرور و بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تابان تر است سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت آیا راضی نمی گردانند ترا یا محمد که پروردگار تو می گوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بروی گویا مقصود از ینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود کسیکه صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدای تعالی بروی ده که صلوة فرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که منحصر در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت بسیار است بهفتصد بلکه از ان هم بیشتر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخییر میان قلت و کثرت نوعی از تهدید است زیرا که تخییر بعد از اعلام بوجود خیر در مخیر به متضمن تحذیر است از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعائی که میکنم برای خود فرمود هر چه میخواهی گفتم ربع فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعا خود را فرمود اذاً یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد بر من یک صلوة صلوة فرستد حق تعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گرداند او را ده درجه و در حط ده خطیه و رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی در ده است و در انجا حط و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل المقرب و فی روایة المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی فرستادن صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و مشقت روز قیامت بیشترین شماست در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش و سلام بروی فاضل تر است از عتق رقاب در انجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است ظاهر آنست که هر چه از کمیت و کیفیت و مبالغه که متمم است بر آن صلوة وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بهایع چه مرزی خالیص زنار ل شود از حضرت رب العزت ولیکن بوجیکه مناسب و لایق بجال او ست کمالا یخفی و با لجمله صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادات است و اہل سلوک را در آمدن ازین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشایخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت و ترقیت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی موصلست مریدان را و بهمین صلوة و توجه بدان حضرت ترتیب او با حسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترقیت او و اعلاء درجه کمال و ایصال او بمحل اسنی از حضرت کبیر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی مشایخ بقرارت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم و میفرمودند بقرارت قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة صحبت داشتیم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در گرد بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم ببیند او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی الشروعی و بعضی متاخرین مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد متصرف التزام ظاهر شریعت است با دوامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه بنماید و فیض و اعانت و امداد از آن حضرت بیواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگرچه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه و نفعنا ببرکاته و برکات علومه میفرمود باید دریافت که در حین خواندن صلوة در کدام بحار فضل و رحمت خوض و خوض مینماید اللهم که گفتند در دریای رحمت الهی درآمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت گویا خدا تعالی را بتمام اسماء الهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم غوص نمود و در دریای آل و اصحاب و بحار فضایل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خوض و غوص درین بحار از غفلت محروم و مایوس که این چه صورت دارد و تعیکه این فقیر را بیغمبر مدینه منوره وداع کردند فرمودند باید که درین سفر جلسه ادای فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و چون از تعیین عدد پرسیدم فرمودند ای سید درمعین نیست چندان خوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ وی منصبغ گردید و از غرایب وقت

مقرر نموده اند که طالب را باید هر روز از صلوة درودی معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود پانصد چنانکه بعضی از
بزرگان صد بار خوانده و کمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد
و از مطالب سنیه و فواید عظیمه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت وی صلی الله علیه و سلم روایت کرده است
ابوهریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام نمیفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من
روح مرا تا آنکه رد می کنم بر وی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه درود میفرستد بر من نزد قبر من میشنوم و کسیکه درود میفرستد بر من از
دور رسانیده می شود بمن یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستی که
مر خدای تعالی را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از امت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام
او را و نام پدر او را نیز میبرند و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین
دهلوی یسلم علیک بقربک السلام **شعر** لک البشارة فاخلع ما علیک + ذکرت ثم علی ما فیک من عوج +
بیت جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود + و از اعظم
استحضار محاسن نبویه است در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه و سلم در عین که لازم کثرت
صلوتست بصفت توجه حضور **شعر** لو شق عن قلبی تری وسطه + ذکرک فی سطر و التوحید فی سطر
فواید آن معاذ اعتق رقاب و عشرین غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی
صلی الله علیه و سلم و حصول قرب نبوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت
بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم متولی جمیع امور در آن روز پر شدت و کفایت
جمیع مهمات و قضای تمامه حوایج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوات فرایض نیز
و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و سلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و غم
و اظهار بشارت متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملایکه وی عز و علا
و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغبال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد
و اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه و سلم **فایده** و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی
از مهالک دنیا و مضایق روزگار و تذکیر نسیان و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتهام بخل و جفا و از عار
برغم انف و تطییب مجلس و غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بر آفات و مرور و
نجات از آن در طرفة العین برخلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و مضاعف آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ایمان و ترحیب ایشان و کتابت
صلوة وی باقلام ذهب بر قراطیس فضه و دیدار ایشان مراو و زیادت خیر و [illegible] فواید
و اتم رغایب حصول شرف رد سلام که سنت ستره بلکه فرض تحریر است [illegible] سعادت بالاتر از [illegible]
خیر و مسکو از آنحضرت شاه عالی کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و عمر فراوان [illegible]
است **بیت** بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب ٭ که صد سلام مرا بس کی جواب از تو بیشتر از سلام
کردن برو سلام از اجناب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان یاد در با سلام مشرف شده بعد از
سلام کردن برو سلام نیز مشرف می گرداند **فایده** و از فواید [illegible] بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم باز داشتن ملکین
است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع اغتصاب [illegible] مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز
قیامت و گرانی ترازوی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح
دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن می شکر نعمت
هدی عز و علا و معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است ابهری را کاکی رحمة الله علیه در رساله
آداب زیارت که در جذب القلوب از آنجا نقل کرده شده و از اینجا در این کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فواید
زواید نیز مذکور است که وقت بدان اتساع نیابد و یکی از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی
محدث در کتاب مستفرد که از شیخ مجد الدین فیروزآبادی باسانیدی که او راست روایت می کند در نجابت [illegible]
با امید آنکه طالبی آن را ورد خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای وقت و ائمه
عصر خود بود آمد ابوبکر بجهت اکرام وی بر پای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران
گفتند که یا سیدی این را با شبلی می کنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون می خوانند گفت من نکردم
مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدین او را ایستاد و او را
در کنار گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را با شبلی می کنی فرمود که وی بعد از نماز این آیت می خواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیة و عقب آن صلوة بر من می فرستد و خواندن این آیت پیش از شروع در صلوة
[illegible] مجلس هو الیه اهل حرمین [illegible] زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد از این آیت را نیز می خوانند ان الله و ملائکته یصلون
الآیة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم **وصل** در تکمیل [illegible] که بر اندازه فضایل
و فواید صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مزید ثواب فاعل آنکه وارد شده قبایح و مفاسد ترک وی هم و عقاب تارک آن نیز
ثابت خواهد بود در برابر آنکه فضیلت و ثواب آن بیابی هر کاره ترک آن قبیح تر و مذموم تر [illegible]

و در حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان البخیل و در روایتی
البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی پس فرماید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی
کند ولیکن بخیل سخت تر کسی است که آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و با بی مقدار صرف وقت و استعمال
زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال که افضل از عتق رقاب است و آسان تر
از آن است و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من پس بتحقیق
گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابو هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه فراموش کرد صلوة
بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم و کسیکه ذکر کرده شوم من نزد
مردی و درود نفرستد بر من پس بتحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نشستند قومی
مجلسی پس متفرق شوند درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز آنست که گویا متفرق شدند از مجلسی
که گندیده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود نفرستند
در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی
اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوات بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر امر و
الصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و
درود نفرستاد بر من و خوار باد مردی که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی
در رمضان باید کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است
و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی از آن دو پیری را و در نیاوردند او را بهشت یعنی باید پدر و مادر
را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصا در کبر سن تا متوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده
است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز بر آمد گفت آمین معاذ بن جبل رض گفت یا رسول الله آمینها
گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شوی تو نزد وی
و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور می اندازد او را خدا تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس
بگو آمین گفتم من آمین همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسیکه نیکی
نکرد با مادر و پدر خود آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده می شود هر چه واقع شود از وی

در آن مجلس شنیده گمان میبرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مجلس همین نام شریف وی بردن است بلکه مقصود و شامل است از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال سنیه وی صلی الله علیه وسلم اگرچه تصریح نام شریف وی مذکور نگردد و کلام علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف را ساخته‌اند ظاهرا و بالله التوفیق وفصل اختلاف کرده‌اند در صلوة بر غیر سید المرسلین وی صلی الله علیه وسلم و سایر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم می‌شود از کلام قوم سه قولست جمع برآنند که جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شفا می‌گوید که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ کس مگر بر نبی صلی الله علیه وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جایز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا جز محمد صلی الله علیه وسلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته‌اند که معروف از مذهب مالک نه اینست بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و نمی‌سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر کرده شده‌ایم بدانکه این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوة علی الانبیاء صلوا علی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است با انبیاء و بر غیر ایشان جایز نیست و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقولست و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة علی احد الا النبیین فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت شده است این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم وملائکته و در شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتیکه می‌آوردند صدقات را نزد وی صلی الله علیه وسلم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و در حدیث دیگر آمده است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت می‌فرمود که وی دوست می‌دارد خدا و رسول را و در حدیثی که آنحضرت تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس روایت کرده که گفت ما دعا می‌کردیم یاران خود را که غایب بودند اللهم اجعل

مثلک علی فلان صلوة قوم ابرار الذین یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین
علما گفته و صواب میگوید جمهور علما بران رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جایز نیست
افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این چیزیست که مخصوص اند بدان انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته
نشود ابوبکر صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه به تنزیه
تقدیس پس گفته نشود قال محمد عز و جل اگرچه عزیز و جلیل است و همچنین واجبست تخصیص پیغمبر و سایر انبیا بصلوة
و سلام و شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه
شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته بود مر ایشان را و هرجا که ذکر ایشان رود صلوة
فرستاده شود و ذکر کرده شود ما سوای انبیا را از ایمه و غیرهم بغفران و رضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا و لا
خواننا الذین سبقونا بالایمان و فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه
پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ایمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی
الله علیه وسلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت
است نه بر طریق استقلال و اصالت و لا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لاتجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مخالف مر دعا را نسبت بعضی
کلام در سلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوات است پس استعمال کرده نشود
در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بدان و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام و گفته
است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اقرب است باحتیاط و رعایت ادب بجناب نبوت
و در مواهب لدنیه می گوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام که آن حرام است یا
مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار
و گفته صحیح آنست که مکروه است کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم و تفقیه معلوم شد که این مبحث
در صدر اول نبود بلکه مومنان مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بحکم آنحضرت که فرموده صلوا علی
الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف افتاده بر اهل بیت صلوة
و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تبعیت جایز است بی خلاف و در کتب قدیم سلام نسبت باهل بیت بمعنی
که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده می شود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاح دیگر پیدا
شده اما در باب عمر رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند [illegible]

ودر طریقهٔ صوفیه می نویسند قدس الله سره العزیز یا قدس سره تفاوتی که درین باب و عبارت است رضی الله عنه قدس
روحه و بعضی کلمه صلی الله علیه وسلم می نویسند و این بقاعدهٔ مشهور نحویه که در اعاده جار است موافق نیست و بعضی در
صلوة بر انبیا سوای نبینا علیه وعلیهم زیاده می کنند تا صلوة بر ایشان بتبعیت و طفیل واقع می شود و در اکثر متعارف است
در دیار عرب و هرکه در حکم ایشان است در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم
نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و منها صلی الله علیه وسلم در نهایت
امتیاز و سلامت واقع شده است **باب دوم** در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شک نیست که مقصود از
آفرینش عالم عبادت است لقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست در قرب و وصول
بحق عبادت است چنانکه میفرماید ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم وقال الله تعالی ولقد نعلم
انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین
موت است از جهة بودن وی امر متیقن و سبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم به عبادت
آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادات منکشف می گردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این
انکشاف گشت دنیا بنگاه حقیر در نظر وی و چون حقیر شد سبک و آسان شد بر دل فقدان و حصول آن پس
متوحش نشود بفقدان و مسرور و مبتهج نگردد بوجدان آن پس زایل گردد حزن و غم و نیز و چون نازل شد
بنده و مکاره و در گریخت از آن بسوی طاعت مولی گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه دهی
تو مرا خیرات یا بیفکنی در مکروهات پس خوش می گردد مکروه و فرح می گردد بآن سعید وقال الله تعالی فاعبده
واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد
از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکالیف و چون بنده مسافر است بسوی
درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است محتاج است بتوشهٔ راه که عبادت است
از عبادت مستغنی نیست هرگز و هرچند وی اقرب عبادت وی اعظم وافر شخصی در مجلس جنید
حرفی می گفت که نازل بود در استقامت عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف
کرده اند علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی از شرایع که پیش از وی
بود جمهور بر آنند که متعبد نبود بچیزی از آن بلکه عبادت می کرد بهرچه انداخته شد در دل وی از عبادت و حکم می کرد
بعقل و برهان و بعضی توقف کردند و درین مسئله نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که بذکر
بود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که نورانیت ذکر و فکر صاف می شد و می یافت علوم و حقایق والله اعلم

چنانکه مولانا در مثنوی گفته است **مثنوی** اینهمه گفتیم و باقی فکر کن ٭ فکر اگر جامد بود رو ذکر کن ٭ چه دیاید ذکر
اعلامست که بواسطهٔ اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد می گردد و در فکر تعلق بنفس است و مجاهده ای که در
موعظت و تربیت آن بروحیه مخصوص محول حاصل میگردد و بعضی علما قایلند که عمل بشرایع انبیا خصوصاً شریعت
ابراهیم علیه السلام می کرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت

قال الله تعالی اولٰئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم
پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهداهم ایمان بالله و توحید و
اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع
در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس در اینجا دلیل نباشد بر آنکه
آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است
پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب
و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و در اینجا نکته ایست که متوهم می گردد که چون آنحضرت مقتدی
و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بوده و دفع این توهم می کنند بآنکه چون مقتدی
متبع بهمه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کامل تر از همه بود فافهم و بالله التوفیق صاحب مواهب
مقاصد عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم
صلوة سیوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی
چند وصل است **وصل اول** در وضو و سواک و مقدار آب وضو و وضاءت بمعنی حسن و نظافت است
و وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو و بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت آمده اند گاهی بمعنی مصدر
گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند که وجوب او
بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این آیه در سورهٔ مائده است
که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در ابتدای وحی نماز
و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد
کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده
است اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و نماز
آنحضرت نماز نگذارد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم

شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر
است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد
و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر بآنکه
گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود نه واجب ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز باشد
و این خلاف اجماعست و ممکنست که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و اهتمام
محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید
بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای
هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است مسلم از بریده رضی روایت کرده که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو می کرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز
بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی
برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بخاری و ابو داود و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده
اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو می کرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت
کفایت میکرد یکی از ما را وضو ما دام که محدث نمیشد و ازینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص
حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد به مسواک نزد
هر نماز و نهاده شد ازوی وضو مگر از حدث ۰ اما مسواک مشتق است از سواک بمعنی مالیدن و چوب
مسواک با آنکه چوب دندان مال مسواک شد و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود
اگر نمی بود خوف مشقت بر امت امر میکردم و واجب می گردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود
مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای حق است تعالی و تقدس و فرمود نیامد مرا جبرئیل
هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که بسایم و بیست کنم پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه
بکسر لام و تاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک
است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمی شود مگر بدلیل
صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند و برای
ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شده ام

من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر سنت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی است موکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نزد بر خاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بر می‌خاست از خواب شب مالیده و پاکیزه می‌کرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است و وضو نزد بر خاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحده است و برای قرائت قران و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رایحه یا تغیر لون اسنان و نزد در آمدن در منزل در حدیث عایشه آمده که چون می‌در آمد آنحضرت در خانه نخست کاریکه میکرد مسواک می‌کرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز می‌کرد کذا قیل و آنحضرت مبالغه می‌کرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت می‌کرد مسواک چنانکه آواز می‌آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند و در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابو داود اه اه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز بهمچنین میکرد و امر نیز فرمود بدان و بانگشت کفایتست خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای هر نماز می‌کنند بیشتر همین جامه می‌کنند و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیاک می‌کرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهه حدیث

كان تعجبه التيمن في ترجله وتنعله وطهوره و سواکه با تمهاده اند بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اولست مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهة حدیث عایشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هر چه بود از اذی رواه ابو داود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد بتیمن در مسواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بان بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بر راست نقل باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس یسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و معارف استیاک بدست راست است و دست چپ که مشغولست برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود نه بوساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهیت استیاک در مسجد بر تقدیریست که چیزیکه خارج میکرد از دهن در روی بیندازد نعم اگر استیاک بدست بود این کلام جاریست در آن و اگر بچوب و مانند آن بود مستحب است ابتدا بجانب یمین تحال

خود است بر هر تقدیر و بالجمله ازین کلام معلوم می شود که اختیار بعضی بر احتیاط بد نیست خوب است والله اعلم
اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که غسل بیک صاع کردی که پنج رطل و ثلث است و وضو بیک
مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تعسری
نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و
گفته اند که مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست فایده چنانکه اگر اکثر یا اقل ازان وقوع یابد نیز جایز است
واصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد و مادام که اسباغ کند و بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار
ریختن آب و میفرموده است من کسانیکه پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب
اسراف نمایند و میفرموده وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس
اندازد و لیکن وسواس بیشتر در بیشتر از وسواس و دفع آن باین بود براه تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلف نمایند
و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گویند که این عمل که تو کردی ناقص و ناکرده
و ناپذیرای درگاه حق نه بر زعم او بگویند که تو برو از دست من زیاده برین نمی آید و مولی من کریمست تعالی و تقدس
قدر بپذیرد بفضل و رحمت او و او واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس نقصان اخیار و اختلال
آن چیز و شیطان در میان راه یابد استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الاثار و
در حدیث احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سعد
بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضوی ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی آمده ما هذا السرف
یا سعد گفت سعد و هل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد
فرمود آنحضرت صلعم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف می باشد اگرچه باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی از
این باب احساس فرمود تا برای دفع آن اینهمه مبالغه نموده و در مسایل فقه مذکور است که اگر متوضی بلب جوی
بود در ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر آب ریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و
در حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در مذهب باتفاق پاک کننده نیست و نزد
پاک هم نیست پس او را در جائی دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد
و در نهر جاری که غساله هم در وی افکند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در اینجا نیز

تجاوز از حد مناسب نبود و گفته اند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب باشد اسراف در عمر و تضییع وقت
باقیست و نزدیک بانچه گفتنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یا نی اگر در کنار آب
در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و گاه
گاه بودی که انحضرت صلی الله علیه وسلم اعضاء وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهة تعلیم امت که اینقدر کافیست
واقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در
روایت ابو داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه
وسلم پس وضو کرد مرة مرة و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و از انرو نور علی نور خوانده
است و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبد الله بن زید که راوی
حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضو که در
احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار بشمار
آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین هست عمل انحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم
در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و
گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن
عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
طلبید اناء را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس در آورد
دست خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس در آورد
دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را
دو بار و مسح کرد بسر خود با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا
و نسائی و ترمذی نیز همچنین آمده که در شستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که بشست
هر دو پای خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهر شستن یکبار
خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت مانده و در هیچ حدیثی
در صفت وضوء انحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده بر سه بار

و فرمود کسیکه زیاده شست بر سه بار یا نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد و لیکن مشکل آنست که ظاهر حدیث ذم نقص
است از ثالث و جواب میگویند که این امر نسبی است و اسارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی
ذکر نقص نیست و همین قدر است که هر که زیاده کرد بر سه بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و ابن خزیمه
از در صحیح خود روایت کرده و در و نقصان نیز ذکر کرده و راوی آنرا تخطئه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاث
در نه اینچنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیری است و مراد من نقص من واحده است و در بعضی روایات
صریح آمده است من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطا و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست ندارم
که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کند مکروه نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا و اصح آنست
نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که زیادت بر ثلاث باطل
می گرداند وضو را چنانکه زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که فرمود جائز نیست
زیادت بر ثلث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه اثم گردد و شمنی از فتاوی ظهیریه آورد که هر که یکبار شستن
اکتفا کرد آثم می گردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی اثم نگردد از جهت اتیان مأمور به و صحت
حدیث وارده در آن و امام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد و یکبار
اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و می گوید که قول امام ابوحنیفه این است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مضمضه و استنشاق گاه به یک غرفه کردی و گاه به دو غرفه و گاه به سه غرفه چنانکه در غسل اعضا گاهی که از یک غرفه
نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در این صورت همچنین وصل فرموده و جمع میان مضمضه و استنشاق
مذهب شافعی است و آن بر صور متعدده متصورات و صحیح همین است که به یک غرفه مضمضه کند و استنشاق با غرفه
دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت می گوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق
بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار با آب جدید کرده باشد وارد نیست انتهی و ما عبارات احادیث
را مختلف یافتیم در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است که بتحت هر دو کف دست که شست بسه مضمضه
و استنشاق کرد و بیشتر روی شست و بیشتر دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار است در احادیث و ظاهر
دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگرچه قطعی نیست و در بعضی بر دو دست شست بیشتر مضمضه بیشتر استنشاق
کرد و بیشتر روی شست و این فصیلت چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر از ظهور آن است
در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار از سه غرفه و این نیز
محتمل دو وجه است فصلا و وصلا و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق به یک غرفه

و در مذهب مشهور از امام شافعی این است بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابو حنیفه رح فصلست میان مضمضه
و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هر یکی باشد
جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصلست بموافقت وی مر قیاس را چنانکه
قاعده مقرر است در اصول فقه نه تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمنی
آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ایمه ثقات تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
پس استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه
مجهول است و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول میگویند
طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشانست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب است و شمنی در شرح
نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از کبار ایمه حدیث و در درجه مشایخ
امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت است و در سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت
محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی
و چون اهل اثبات تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود و ابن
سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یمسح هکذا پس ثابت
شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابو حنیفه رحمة
الله علیه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق به
آبهای جدید نیز روا دارد و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه و استنشاق بکف واحد جایز بود
و اگر جدا جدا کنند محبوبتر است نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو بر گرفتی مضمضه و استنشاق کردی
و مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ایمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس
اختلاف است در قدر واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود
بروی مسح اگرچه یکموی و بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجب است
و نزد امام ابو حنیفه ربع راس و مسح تمام سر سنت است و دلایل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت
در اقتضای آن بقدر ربع تقصیر کرده شده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بدست
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم

مسح تمام سر سنت است و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند از مقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا
پس تر رد کند هر دو دست را تا باز آرد بهمان جا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر نزد امام اعظم یکبار
است و مثل این از فتاوی ظهیریه نقل میکنند که سه بار مسح کردن هر بار باب جدید بدعت است و امام شافعی
گوید مسح تمام سر سه بار با آبهای جدید سنت است و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث
مسح بار واحد در نهایه گفته که آن مشروع است و مرویست از امام ابی حنیفه در بعضی شروح هدایه گفته
که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة
واحدة نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث این است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و
این مآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر برد باز از موخر بمقدم آورد و نیز این احادیث
موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکبار و دو
دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی رح تثلیث مسح باین دلیل است و قیاس
مسح بر غسل و جوابش آنست که توضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار
آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنا رمسح بر تخفیف است پس قیاس مسح
بر غسل که مبنی بر مبالغه و بر اکمل و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری
گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما برین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب
میدارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحد
است و ابو عبید مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را نمیدانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر
ابراهیم تیمی ولیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان این را نقل
کرده و ابن خزیمه وغیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول در روایتی
از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده
شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه ولیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست
نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وایل بن حجر آورده که تمم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و در حدیثی دیگر آمده
آمده اگر بصحت رسیده محمولست بر تکرار با آب واحد نه با آب جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسح گوش
کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی هم درون گوش و از برای مسح درون انگشتان در

سوراخ گوش را دردی مسح گوش با آب جدید است نزد ائمه ثلاثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد
بقیه آب سر در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده نه تعرض آب جدید و نظر بسیاق آنها
در بودن او ست آب سر اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است
بر آنکه تری بعد از استیعاب راس و دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین
آب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطرق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام اما غسل
رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقید تقیید و تنظیف و بهذا بعضی قایل نیستند تثلیث غسل در ان
کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و
در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر اینست در هر وقتی بطریقی واقع
شده والله اعلم در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابوحنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون
وضو می کرد و می گرفت کفی از آب پس می درآورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد لحیه خود را و میفرمود بهذا امرنی
ربی و کیفیت تخلیل اینست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که یکبار حدیث بود و بعضی گفته اند که یکبار و جدا است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد
است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چون وضو می کرد میمالید عارضین خود را بسیری و درآورد انگشتان خود را در لحیه
از تحت آن و اما تخلیل انگشتان دست و پای گاه گاه کردی کذا فی السفر السعادت و آن نزد امام ابوحنیفه
و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بخلاف و در اصابع یدین دو روایت
است اشهر سنت است و بروایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص
اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل اطیب است امر نفس را و تخلیل
اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خدمت باصابع مناسبتر است و کیفیتش آنست که تخلیل
بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را
بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته
اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی اثر ا

از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که تحریک خاتم از فرایض بود و سنت است و اگر تنگ
بود و آب در زیر آن نرسد واجب بود در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود که هر که مسح کند بر قفا همراه سر
نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را دیلمی در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بروایتی
دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است
و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب این حدیث ترمذی از وائل بن
حجر نیز آورده که مسح علی رأسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی
بروایت ابو داود و انه صلی الله علیه وسلم مسح الرقبة مع الرأس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در
هدایه آنرا در سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیح در این باب آمده و دلیل
است بر جواز استعانت مرد بغیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی
خواهد بود ولیکن ازینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن با دست
خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادب است که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را رو مالی بود که بدان
اعضا را بعد از وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فایده**
و حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که میچکید ازان آب را بعد از وضو
اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث
در جامع ترمذی مذکورند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی صحت
نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند
و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول
از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نمود کراهیت ندارد و در بعضی
از شروح مشکات از اذکار نقل کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند
مکروه نیست بقول اصح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی ازان بصحت نرسیده
بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این لفظ
است که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات
شمرده است و بعضی علما در غسل اعضا و وضو اینکه از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی
الله علیه وسلم لا صلوٰة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابو داؤد والحاکم عن ابی هریره و در آخر وضو گفتن
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث صحیح آمده است
که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث
بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته می شود این در کاغذ پاره و مهر کرده
می شود بران و کشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است در سنن
الهدی برای آن اثر ضعیف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم فایده شیخ ابن الهمام در شرح
هدایه آداب وضو را جمع کرده نوشته است ترک اسراف در آب و تقتیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت
از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفاء آب وضو بنفس خود مبادرت بستر عورت بعد از استنجا و کشیدن
خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلعم در حالت استنجا و بودن اناء از سفال و شستن دسته بر لب
بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر اناء ی باشد که اغتراف میکند از وی بجانب دست راست بنهند
و نهادن و نهادن دست بر دسته وقت شستن نه بر سر اناء و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین
نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن
و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضوی و ظاهر تر زدن
بر روی آب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و دلیدن آن
خصوصا در شتا و تجاوز کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا متیقن گردد شسته شدن آنها و اداء
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جایز است و گذاردن دو رکعت بعد از وضو
پر کردن اناء ی برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جامه ها از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نزد استنشاق
و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا و وضو
بآب گرم کرده در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیشتر از فراغ بکند آنچه شک دارد در وی و اگر
است والا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا و **فصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث از
ستة و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه

دو تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین تواتر ثابت شده است که شک و شبهه در آن راه نیست و بعضی
از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد درگذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف همه قائلند بدان مگر از امام
مالک در روایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و در روایات صحیحه از وی مسح جائز بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد ایشان
دو قول است یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است مقتضای آنچه در مدونه است و بدین جزم کرده است
ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حالی اقامت در خاصه نفس خود وی است اما فتوی که بجواز
بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و عطا برادر آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمی کردند و
اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم حصول مشقت در آن حال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند والله اعلم ولهذا امام احمد بن حنبل
رحمة الله علیه روایت می کند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا آمد بمن روشن آثار و اخبار مثل ضوء النهار و امام حسن
فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت می کنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه وسلم و در روایتی فرمود
هفتاد کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی قرارت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند
و قرارت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین متعینا معین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفت
که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار
در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید میترسم کفر را
آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که
و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرمود و مدت
سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لفظ حدیث اینست
جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر
موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده و ابو داود در سنن خود از مرتضی
علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود که اگر کار دین برای حکم عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفین و صاحب
سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث
ابی داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک
پس مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع

شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد امام ابوحنیفه مسح بر ظاهر خفت است و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر باطن سنت دیگر آنکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی بر آنند که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل است از عمل برخصت پس اگر پای از موزه برآرد و بشوید افضل بود و بران ماجور گردد و مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل است برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر آنند از خوارج و روافض و نزد جماعه اگر پایها مکشوف باشند موزه بپوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابر اند و هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل رجلین تکلفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و سلم **وصل در تیمم** تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصایص این امت است و آنحضرت بر هر زمین که نماز خواست گزارد و خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بخاک و ریگ درست نبود و مذهب ابوحنیفه آنست که تیمم جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است و مراد بجنس ارض آن بود که آتش گداخته نشود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی ندارد نزد امام درست است و در حدیث ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه بوضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادة می گوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای شرعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد عایشه گم شده بود آنحضرت مردم را به طلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آب نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عایشه نیست تیمم ترا که صادر

شد از نوامی اگرچه اشارت کرده بود از نزول آیه که داعیه حق سبحانه تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را دید و ساعتی
آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز پوشیده ماند و کیفیت تیمم آنست
است که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن است بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و این
مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن است بر زمین و بر روی
و بر دو کف دست مالیدن و در بعضی روایات بتقدیم ذکر وجه بر کفین آمده و در بعضی بعکس و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه
تیمم و این مذهب مشهور از امام احمد است و قول قدیم امام شافعی محفوظ و مختار از مذهب وی اوست و منقول از مکحول و اوزاعی
و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر
در صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول را تضعیف می نمایند و حق آنست
که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین مقام بسیار است و در شرح
سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است و **فصل** در غسل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غسل بفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر شوی چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل
آوردن و غسول بفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل مغسل بکسر سین جای مرده شستن و غساله بالضم
آب بیت در وی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول شسته این معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال
در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بر آن و اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد
اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعیه است وجوب
آن و اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل میان دو جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست
و ظاهریه واجب داشته اند از جهت حدیث اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءً رواه مسلم
و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو بمعنی لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی طواف
می کرد بر زنان خود بغسل واحد و گاهی می کرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی واطیب واطهر و از عائشه رض آمده
که چون جنب می بود آنحضرت و می خواست که بخواب رود وضو میکرد وضوء نماز و بخواب میرفت رواه البخاری
و حضرت شیخ می فرمودند که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد و خواهد که بخواب رود وضو سازد
بطهارت خواب رفته باشد انتهی و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه روایت کرده اند
والله اعلم و اقتدا می کرد و صلی الله علیه وسلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر در وضو در روایت آمده

و افضل آنست که وضو را کامل کنند چنانچه در غیر حالت غسل می کرد و نزد مالکیه مسح نکنند در وضوی غسل و غسل راس
و مستحب است در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات
آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل تنظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر نظافت و عادت
شریف آن بود که بعد از وضو می درآورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد بآن بیخهای مو را پس از آن میریخت سه غرفه
آب بر سر و دست پس از آن میریخت آب بر تمامه بدن و مراد بموی موی سر است چنانچه از حدیث نیز معلوم می شود و
بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند بجهت آنکه اصول الشعر مطلق واقع شده است یا بقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند
که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب یا وصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی
نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال مس ذکر در غسل اعضا رعایت مذهب شافعی
احتیاطاً وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است و در حدیث
میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بچیند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت
جامه را و ازینجا لازم نمی آید کراهت نشف شاید که عدم اخذ بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین
بود یا تواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در صیف و مباح است در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست
و تمام این مبحث در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف
و اتم و اکمل عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و خشنودی
و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در آنوقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت
نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور دریافت مقصود و فوز بمطلوب است مشتق از قر بفتح قاف بمعنی
قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر نگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن
و برجای بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سرد است و سرد شدن
چشم لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا ولد را قرة العین خوانند
که الصلوة معراج المومن مراد بمومن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و سلم و دیگر مومن را نیز بطفیل و تبعیت
وی بر قدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرح تحیت التحیات اشارتی و دلالتی بتخصیص
این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه در درگاه قرب و عزت حق سبحانه متوجه
و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است در مصلیان از برکت آنچه متفرق ساخته است بر تمام

باینکه چه مرویست که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه چندی در رکوع اند و از آن باز که پیدا کرده است ایشان را سر برنمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قرائت و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات و محبوبات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و صحت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرائت و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خضوع و خشوع که هر یک از آن عبادتیست تنها و جای جمعیت و باین جمعیت نماز مشابه و مظهر حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم که جامع جمیع شیونات و مظهر همه کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول وی تعالی واصطبر علیها اشارت است بآنکه در نماز تکلیف است نفوس بشری را که شاق است بران زیرا که می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ما سوی وی تعالی و لهذا فرمود و استعینوا بالصبر و الصلوة و گردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارت است بآنکه صلوة محتاج است بانواع صبر صبر است بملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات و آداب و صبر منع قلوب در وی از غفلات و التفاتات و از جهة فرمود و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین و فرضیت نماز در شب معراج است که نخست پنجاه حکم شده بود بعد از آن از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من در تعیین اوقات صلوة خمسه تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع آنحضرت است از معراج در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شبی که اسرا کرده شد او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل علیه السلام زوی به بیان آنحضرت بر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس از آن امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصی مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشا را هنگامی که غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتی که بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین او و گذارد مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل پس شک راویست

گذارد فجر را در وقت غلس مستدرک و در روایتی در وقت اسفار بعد از ان گفت جبرئیل یا محمد این وقت انبیاست
که پیش از تو بودند و وقت نماز ما بین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت
بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل در ان و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما این در غیر آن نماز خواهد بود
که تاخیر در ان مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تتمیم ثواب باشد
و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف است میان
ایشان افضل می دارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن کردن و ابراد ظهر
ضعیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در ان رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی
از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نعم توقیت
ظهر بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذهب امامین است و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابو حنیفه
نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این
نیز معقولیت ندارد بمثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بحدی وارد است که اصلا
قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در ان در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در ان نیست
و نماز عصر را تا وقتیکه آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلثه باشد
و آن احادیث که تمسک کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بران یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای
آبادانی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفا بودن وی از تغیر و زردی
و میگویند که این در وقت رسیدن سایه مثلثه نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث
دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت
رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فاتهم در بعضی
عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست در این حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق
بکار رفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجایی که چهار میل است یا کمتر از ان و سوار
میرفت یا پیاده و تیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود یا ضعیف بهر تقدیر مسافه چهار میل در چهار
گهری بی تکلیف می توان رفت نه چنانکه مذهب ایشانست که در ربع نهار میگذارند و سایه مثلثه می باشد
و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز نحر کرده می شد شتر در ده پاره

میشد و پخته می شد و میخوردیم گوشت که ساخته شده پیش از غروب آفتاب این حدیث نوعی از تعجیل مفهوم می شود که نزد یک
مذهب به نیست و شاید که در بعضی احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از
جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام
رحمة الله علیه که گر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسیکه مشاهده کند از طباخان ما بر دو کار طبخ بار و ساز خود در سفرها مستبعد نمیدارد و معنی آن یعنی جماعه کثیر باشند
که چندی نحر کنند و پاره کنند و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کار
بر خود می گیرد جوش آمدن یک شتر دیگر اختلاف آن چه مقدار کار است که در نیم مقدار از وقت از دست نیاید و
تمسک بقوله سبحانه وسارعوا الی مغفرة من ربکم جوابش آنست که مسارعت بر وجهی باید که موافق حق باشد
و در جائی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و
مبالغه در آن وارد شده است و علماء مذهب ما می گویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافلست از جهت کراهیت تنفل بعد
از عصر و تکثیر نوافل افضلست از اداء در اول وقت کذا قال الصغانی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر
عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد
بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز عصر را در حالیکه آفتاب سفید و پاک بود و مقصود وی
رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نماز عصر را در حالیکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع بر جل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل که بود در
بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث
و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده و فشرده
یعنی فشرده می شود در وی وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل از عصر در غیر روز تعجیلست و یکی از ادله
تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که به اجیر گرفت کسی را در هم
اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کنند دوم را نیز یک درهم از پیشین تا نماز دیگر سیوم را دو درهم از نماز
دیگر تا شام چون وقت دادن اجوره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر که از بامداد
تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر و اجرت
بیشتر گفت مرد آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست بر آنکه خواهم میدهم شما را چیست پس فرمود

که این کلمات را در اذان برای نماز گویند و آنحضرت در مکه بی اذان نماز می کرد تا بمدینه آمد و درین باب با صحاب مشاورت
کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان
باشد والله اعلم و اختلاف است علما را که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است
که حضرت روزی در سفری بود و ذوی و صحابه همه سواره بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن نه که گل لائی کرد کار
بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردن است بدان
بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل می
کند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده
است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه مباشرت می کرد اذان و
اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود می کرد و گفته احسن آنست که مؤذن عالم باشد
و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مباشرت نمی کرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت که تحقیق
است در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که مؤذن می خواند مردم را
بجماعت پس کسیکه باشد درجه او اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در بعضی حیان
اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان
گفت و اقامت کرد و بگذارد نماز ظهر این کلام نهایه است و پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
است که معلوم است و قول وی مر اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز نادر است و ظاهر آنست که
وقوع آن از امام ابی حنیفه دایم نبود و آنچه منقول است همین در نماز مغرب است که احیانا واقع شده و در بعضی روایات
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخت این که در اینجا خواندیم و وجه خصوصیت او
در این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل می کرده باشد و از آنچه
که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه وسلم که احسن و اولی است
الی الآن مستمر می بود بیان هم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی سخن کرده اند قیام
امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة فوت نمی شود و لهذا اختلاف کرده اند علما
بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تغیر کرده است این قول را نووی از مشایخ
و شمس الائمه از حنیفه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اذان گفتن با خلافت جمع نمی شود

ما نقله من له از فتح الباری واگر قصد اذان گفتن آنحضرت که مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و
اقامت یکی است اگر التزام محمول بر بیان جواز ندارند و گفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جایز است
والله اعلم **وصل** در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنماز می ایستاد
فرمودی الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت
است و مکروه است و نکرده است این را آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در مواهب از ابن القیم
نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند
و نه مرسل و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف
دارند در تلفظ به نیت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی می گویند مستحب است زیرا که
این عون است بر استحضار نیت قلبی موجب جمعیت میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل
معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیت و قیاس تلبیه و تسبیحات رکوع و
سجود فاسد است و قیاس در مقابل نص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست برداشتن در اکثر احادیث آنحضرت
واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان این است و گویند
که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب
امام ابی حنیفه و امام محمد رحمه الله این است و عامه مشایخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که در رفع
یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه
در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر است بر رفع و حدیثی
از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است که همه آن فعل
آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها
اول مذهب ابوحنیفه است و مروی است از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است
که مسلم و ابو داود روایه کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک و از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث
واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست را
بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض اصحاب شافعی
کذا فی المواهب و دو روایت اند مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی

و می‌گیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف و مذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هر چه کنند جایز است
بعد ازین بخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ وادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض الی آخر آن و شافعیه آنرا کلا او بعضاً در نماز فرض و نفل هر دو میخوانند و نزد حنفیه آنها مخصوص اند
بصلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه هر دو آمده و مراد به ثنا سبحانک
اللهم است و بتوجه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که مصلی مختار است که
توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایت از ابی یوسف و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا و اگر
بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند تا موافق شود نیت و در ثنا سبحانک اللهم حکی است
دار قطنی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مرجحیت در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده
بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه رفته اند بسیاری از علما تابعین و غیر ایشان و اختیار
کرده است او را ابوحنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطلان و ضعف و اهل
علما حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر هم و بتحقیقه طعن کرده ترمذی
کرده در اسناد حدیث که خود آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ
بدان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه می کرد و می گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و استعاذه پیش از قراءة قرآن مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطا وجوب
آن نیز آمده است بجهة ظاهر امر که فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان
فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت
آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چنین میخواند و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل و در حدیث ابی
سعید نیز بلفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق
افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة محل خلاف
است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره ولیکن در اول صلوة فقط بخواند پس
وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبین است
زیرا که تسمیه برای افتتاح قرائت در هر رکعت مستقل است بقرائت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف
علما در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافت و اگر خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلاف است در جهر و اسرار آن و اکثر آنها که قائلند باسرار

ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست
از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی و ابن خزیمه والدار قطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک
جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دار قطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما از بعضی صحابه روایات
آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام محمد تخصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهت بیان سنت بود و اما
بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز
ظهر احیانا در بعضی سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و صاحب سفر السعادة میگوید که آنحضرت
در بعضی اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک
جهر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر وی است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان
و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از ایشان اند از تابعین و باین قایل است سفیان ثوری و عبد الله بن
المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب
ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی حدیث می آرد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه
که ابوهریره و ابن عمر و ابن الزبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز رانده و مذهب شافعی است انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن
عباس صحیح است بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث
اشمل احادیث است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن
عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح
نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و صحاح
نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دار قطنی
که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین باب اگر واضح
و ارجحیت چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که جهر ارجح است و مذهب
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب خلفاء
ثلاثه ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان
نیز بموافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است

و در مذهب مالک خلاف کرده است و مذهب امام ابو حنیفه اخفاست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت
آمین و خفض صوت هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر اهل علم
از صحابه و تابعین بر اینست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسمله و آمین و
سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر
و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه به تعوذ و نه به آمین و شیخ ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده
و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و بدانکه در بعضی روایات مد صوته آمده و این احتمال
مد همزه نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات
آمده یرتج بها المسجد و ترجمه آمین خفیف در از بدون و آمین بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است
و مد الف را با تشدید میم نزد بعضی خطاست و مفسد نماز نیست زیرا که کلمه قرآن است در قول وی سبحانه آمین
البیت الحرام اگر چه نه باین معنی است و نزد بعضی خطا نیست و اگر خطا هم باشد معنی دارد و او آمده
قاصدین الدعا کذا ذکره الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبدالرحمن سلمی صوفی نیز این
معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی غافل است بعد از فاتحه سوره خواندی
و در نماز صبح قرائت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم
و گاه تخفیف در قرائت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده در
رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
نصیب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و شیخ
ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر است که لازم دانند و غیر آن را مکروه داند اما اگر بجهت
تحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک قرائت رسول الله صلی الله علیه و سلم کراهتی ندارد و لیکن بشرط
آنکه بخواند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جایز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده اند که گفت مستحب
است قرائت آنها در صبح یوم الجمعه بشرطی که احیانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست و شیخ ابن
الهمام گفته که مخفی نیست درین عبارت بعد از علم باینکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه
مداومت برآن از آنحضرت ثابت نشده است اگر چه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیاده کل جمعه
آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم ذلک والله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون
خواندی و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است

نیز آمده است سیوطی سوره منافقون نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچه میخواستی خواندی از سورهای
طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح و حکمی که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی
الله عنهما وانچه مشهور و معمول است و اکثر ائمه فقه برآنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل میخوانند و در عصر و عشا
از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم برین نهج بود و اخبار و آثار
درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسی
اشعری رضی الله عنهما و لابد انچه عمر نویسد نیز موافق سنت باشد و انچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است
ولیکن حکم غالب راست والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرات فارغ شدی تکبیر گفتی
و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر برآنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه
در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و همچنین چون سر بر میداشت از رکوع و در حدیث آمده است
کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هربار که سر فرود می آورد و بر میداشت و این تکبیر
با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عجبی است میان حنفیه و غیرهم
و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روات
متواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت
کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما را دارد دو باب عقد
کرده اول باب رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
چون افتتاح می کرد بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شانها را و چون برکوع
میرفت و بر میداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد
طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله
و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده اشارتی برجحان این جانب نموده
است دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود آورده که با
یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست
را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود حسن است و بآن قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه است
و امام محمد در موطای خود از مالک از زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت

آن است که تکبیر گوید و در بعض صور رفع یدین در غیر ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابو حنیفه است و
دیگر آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است
متعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح و برنداشت در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات الآثار طحاوی
نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی
و اسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود
با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که چنین میکرد
انچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده
که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر برنداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و در
نهایه شرح هدایه می گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت
دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول
خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نیست
از آنکه گوییم رفع و عدم رفع هر دو بوده باختلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام
گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس
دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد پس مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شده انچه معارض اوست ثبوتی
که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که
معهود است ورود وی بعدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز باجماع روایت کرده
ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا صلی الله علیه وسلم که برداشت
دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نمازی را مگر همان روز را دید اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق
حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برنمیداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد

انزا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و حدود وی متفق است احوال نبی را صلی الله علیه
وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارد نماز را با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی می کنند تعارض اولی باشد
از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول به تثبیت هر دو فعل انتهی یعنی یا ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم
و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک به و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریج کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود
و بحال خود گذاشتن بضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلوی دور کردی و پشت را راست کردی و سر را
برابر راست داشتی نه فرو تر و نه بر داشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی است و گفته اند ادنی کمال آنست
و اگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته
و بعضی تا مفضی بخوف سهو نبود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم است که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذاردم نماز را پس کسی که
مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز و اندازه کردیم در رکوع و سجود
او را بده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده می گفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین
نهادی بعد از ان دستها را نهادی بعد از ان پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهد که اقربست و مذهب
ابو حنیفه و شافعی و احمد همین است که زانوها پیشتر نهد و مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از امام
احمد نیز روایتی آمده و سجده بهفت عضو کردی روی و یدین و رکبتین و قدمین و جبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا
بجبهه تنها و انف اقوال است نزد حنفیه و مختار هر دو است و برفع قدمین فاسد می شود نماز و برفع یک قدم مکروه
کذا فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر شدی بیاض ابطین شریفین و بازوها را
و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کتف داشتی
و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی آنقدر کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرده
در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب ببرابری بود و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل
بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام
بودی همچنین تاویل کرده اند حدیث را و این باعتبار غالب و معتاد است و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف
و کسوف و احیانا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود با قیام و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع
و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و ادنی آن است که استخوان صلب راست گردد فرمود آنحضرت صلی

الله علیه وسلم که بترین دزدها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام
نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد در رکوع و سجود را چون فارغ شد
آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز نبود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو برین
حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد شافعی
و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین فرض
است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابو حنیفه و
محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است و واجب شود بسیان آن سجده و بتخریج
جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان می گویند حقیقت رکوع انحنا است
و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر
ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص نا تمام گردد و فاعل آن آثم و شمنی از بعضی
اهل مذهب نقل می کند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن
الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت می ترسم که جایز نباشد و از سرخسی آمده که هر که
ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است و واقع از فرض ثانی است
و این تقاضای کنه عدم سقوط را باول و این لازم ترک رکن است نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان رکوع
و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب
نباشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی
رفع و بروایتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست و تمسک ائمه بفعل
آنحضرت است که دایم و مستمر درین باب بریک نهج و بریک قرار بود و بحدیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی
هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد
آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس تر آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و
فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود که
اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدایی که فرستاد ترا بحق من برازین نمی توانم
گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام
و قرات کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیری در ان پس تر بردار سر خود را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده

و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر این مرد باعادهٔ صلوة بجهة آن بود تا نماز بروجه کراهت و نقصان واقع نشود
نه از جهة بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی آنحضرت نگذاشتی او را که مکرر اینچنین نماز کردی و تقریر
نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایة ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا
فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیهٔ نماز و وصف
آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا فرمودی لذهب و لبطل مثلا
والله اعلم تنبیه بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها از آنحضرت
ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت سجود که سزاوار است که دعای
ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است
دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب متضمن سوال و طلب است و بحکم من شغله
ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوبست و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا
ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند
و حقیقه جامعیت آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از
بعضی احادیث نیز تخصیص بنوافل و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام غیر مفسد
داشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیحه در عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در اطلاق صلوة
حرام داشته فرائض و نوافل و این بغایت بعید است تا مخصوص بفرائض داشته و این نیز بر تقدیری است که نه
تا دوم شود بنوافل آمده و در فرائض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای
رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی
و این را جلسهٔ استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا حمل بر سنت کرده اند چنانکه مذهب
شافعی است که میگوید سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل
کنند و گویند این نشستن از جهة عذر و حاجت بود در کبر سن غیر آن و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است
و ایشان می گویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث
روایة کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست
بر زمین بر نمیخاست و شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری
را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی

و شاید که برخاستن همچنانکه بود ندی آنکه نشیند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت
کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و سخت ترند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند
از مالک بن الحویرث که غربت و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجب است تقدیم آن و ابوداود از ابن عمر آورده
که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون
برخاست اعتماد می کرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت
کبر و ضعف و هم برین اند جمهور ائمه بدانکه اینجا چند امر است یکی خلاف در جلسه استراحت بود اما اگر وقت برخاستن
اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض پس جلسه استراحت سنت نزد امام ابوحنیفه و امام احمد آنست که بر دو دست را
بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم که برخاست بر رکبتین و اعتماد می کرد بر فخذین و هم ابوداود از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین
میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بدان جایز است **وصل** و چون در تشهد
نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی در قول امام ابوحنیفه همین است و نزد
امام شافعی همچنین است در قعده اولی و این را افتراش گویند و ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر تشهد
که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند
و صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته برآوردن دو پای از جانب یمین و الصاق
الیتها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه
گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در
نمازی که در دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کنند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیا حرکه است بحرکه
قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است
مناسب آن باشد و بدین چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد نیست و نشستن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همچنین بود بی تقیید بتشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال
احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده
در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول قعده در آنچه در طریقه تورک مشقت

کرده بود و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن در
اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الاسلام سعة چون تشهد
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجاه
و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل
مسبحه بجانب کف دست بنهد اینچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر است
که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی
و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک
قبض جمیع اصابع ید یمنی و بسط مسبحه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر هست و آن وضع انمله
وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت
تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد
و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد تا موهم بجهت نشود و باید دانست که عقد اصابع ید یمنی
بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب
احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین
است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه
و صاحبینه نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است
و ما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکور است سخن از علمای مذهب بیاریم تا
سود مند افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بآن و
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشارت می کرد
و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد
پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ در وی
بیشتر چگونه کند نزد اشارت حکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت
کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی
است از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق است روایات از اصحاب ما جمیعا در بودن

اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر هست اخبار و آثار دران لاجرم عمل بان اولی
باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه
در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب
احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام
و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و در روایات
فقهیه از مذهب حنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده جانب عقد و اشارت را ترجیح
ساخته است و آن رساله را در شرحین مشکات و شرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب
السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن بغیر در نماز منهی عنه است و مفسد اوست و جواب
داده اند که از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم و در حقیقه این دعائی است در نماز اگرچه بصیغه خطابست و چون
اصل که قصه معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد و بااین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که
چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای سیاق لفظ غیبست چنانکه گویند التحیات لله
والصلوة والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا
آمده تعلیم کرده مر صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح
باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن
گشت دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند و دریافتند که آن بوساطت نبی الرحمه و برکت متابعت اوست پس
حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروی گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی
و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که این خطاب باعتبار سریان حقیقت محمدی است در ذرائر موجودات و حضور او
در باطن عبد و انکشاف این حال است در وقت صلوة که افضل حالات و اقرب مقاماتست و کرمانی
در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور بود صلی الله علیه وسلم و صحابه بعد از ان
همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در وقت تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله و رافعی که امام مذهب شافعیست
است این را گفته ولیکن روایت آن بتصریح نرسیده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه که گاهی فرمود
اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که در سفری توشهای
قوم سبک گشت و تهی شد پس آنحضرت دعا کرد و برکت چنانکه تمام لشکر پر کردند ظرفها را از آن این در

غزوه تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علینا و علی عباد الله الصالحین تنبیه است مر امت را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا
نماز
تسلیم آنحضرت و تمامه خلایق در صلوات مشرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید که در
چنانکه حق خداست عز و جل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد در حقوق تمامه مومنین از انبیا
که گذشته اند و انها که بیایند تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در
وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقاً در محل خود گذشت و نزد
طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل ابن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست نماز مر کسی را که درود
نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه گذارد
نمازی که صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود و از روی در صیغه صلوة روایات متعدده
آمده و کافی است همین مقدار که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید
مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ
و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی روایات و ارحم و ترحم کما رحمت
و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آنرا و از قبیل بدعت داشته
و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوحی پس زیاده کردن بران استدراک است بروی
صلی الله علیه وسلم و در مواهب از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که مکروه هست زیرا که موهم نقص است
چه رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت کرده می شود بر وی و جزم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر
محدثین است و گفته که روا نیست مر هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وسلم که بگوید رحمة الله زیرا که آن
آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم علی یا من دعا علی اگرچه معنی صلوة رحمة است و لیکن مخصوص گردانیده شده
است بان لفظ تعظیما پس عدول کرده نشود از آن بلفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده
قرطبی گفته صحیح همین است از جهت ورود در احادیث بران خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق
آنست که انکار مر خصوص این لفظ را است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرد و مشهور درینجا این دعا ست که از
عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من
فتنة المحیا و فتنة الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم می کرد آنحضرت این دعا
چنانکه تعلیم می کرد سورهٔ از قرآن را و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم
آنرا در نماز خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک
وارحمنی انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان تشهد
و تسلیم اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت
المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر دو محل یعنی بعد از سلام و پیش از
سلام میخوانده باشد و در صدد این ادعیه امثال آن که در آن طلب مغفرت از ذنوب و استعاذه از عذاب قبر
و عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع است اشکال کرده اند که آنحضرت معصوم
معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سؤال برای
ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار
بسوی او ست تعالی و تقدس و برین نهج است حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری
اند حال معصومان نیست از دیگران چه گویم همیشه استعاذه می کنند و استغفار می نمایند تصور عظمت الهی
و هیبت درگاه لاابالی تجرد و علا برین میدارد تا چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیرات
میدارند و گناه نام می کنند حقیقت سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم ترین همه معصومان است در حدیث
از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند و او مزید را اینچنین میگوید و میکند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه
و سلم ماموراست باستغفار قوله تعالی و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و استغفار کار تمام عارفان انبیا
و اولیا از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقت نیز تصور توان کرد
بیت دیدم که خاطرش ز من آزار میکشد + کردم از و قبول گناه نبوده را + آزار خاطر دریغا کنایه از
توهم دعوی هستی و باکی توان داشت و وجودک ذنب کنایه از آنست و غفر معنی ستر است و از عبارات
کسی گفته است بیت از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او + این بود ساعت لب عجب
سر استغفار شان + کنایت از فنای الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت
که وضع آن کتاب و عقد برین صورت واقع است و تا میرود دراز تر می گردد و اللهم اغفر لی و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم بعد از تشهد سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک
وی صلی الله علیه و سلم میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مخاطب بوی ملائکه و قوم را قصد داشت

و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد
انوار و دنو که نماز است اول نظر بر اهل این جانب می افتاد و دو سلام دادن را تا بدانی آنحضرت بود صلی
الله علیه وسلم که پانزده نفر از اکابر صحابه و عظمای ایشان از روایت کرده اند و همین است مذهب ابی حنیفه و شافعی و احمد و ائمه
دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی یکسلام است مقابل وجه و حدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح
نیست و اگر احیاناً بود در نماز شب می بود چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که یک سلام
میداد برای بیدار کردن ما و گفته اند که این حدیث معلل است و اگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر
نمیداد و از آن ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایقاظ اهل
بیت بودی و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که جهر
تسلیم واحد می کرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته می گفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتدای سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمین و یسار که بدان نیز رفع صوت کردی و در
باب یکسلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی
مخیر است اگر خواهد یکسلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی خصوصاً
در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال است با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات نباشد
و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که پیچد گردن را تا بیرون آید
از مواجهه قبله و اگر تحرف کند تمام بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق یعنی بے تحویل سینه و اگر تحویل سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظه
میکرد رسول خدا در نماز یمیناً و شمالاً و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت
تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل
و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری آن کسی
نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما این مقدار
ثابت شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی
می کرد و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بر آن گذاشته بود نظر می کرد و التفات بجانب

منشعب می‌شود و این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته‌اند و اگر نیز در فرض باشد
که نماز فجر است چنانکه در جامع الاصول مفهوم می‌گردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و اجرای مصلحت
و جمعیت ایشان است پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن حضرت
برای مصلحت مذکور عبادتی که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عمر رضی الله عنه نقل است که گفت انی
اجهز جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی منعقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی الصلوة و درین باب
قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز می‌گزارد و بعد از سلام
بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس کرده بودم پنداشتم که شب
در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و اینهمه را از قبیل تداخل عبادات شمرده‌اند و گفته‌اند که خواطر جلب منفعت و رفع مضرت
معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن آواز گریه طفل
نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی حضرت امامه طفلی در نماز بر وی متعلق شده
او را بر دوش داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دوش مبارک نهادی و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما
بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی
و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عایشه بیامدی و در بسته بودی چند گام نهادی و در را
بگشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمده است و علما را در صورت عمل کثیر
اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بجریان عادت ممکن نیست
عمل جز بدو دست نباید اگر در صورت فرضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و سراویل و آنچه
محتاج بیکدست است اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته‌اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر
مصلی خیال کند عمل کثیر است و بعضی گفته‌اند که عمل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار بعضی آنست که فعلی
متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و سلم سلام کردی باشارت
دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را نگونسار کردی چنانکه پشت دست بالای بود و گاهی در اشارت اکتفا
بانگشت نیز کردی و این نیز در حدیث صریحا واقع شده و گاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام
و غیر آن و ما در اشارت برأس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع
کان یشیر اشاره این را اگر اشارت برأس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر می‌شود که مراد همان اشارت بید است و بعضی از شراح اشارت برأس ذکر کرده‌اند

نے ایراد چیه شده ولابد حدیثی درین باب یافته باشند والله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عایشه آمده که نماز
میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مردم گروهی استاده بودند یکی ازیشان پرسید که این چه حال است پس
اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت
بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر
گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک
خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را برای آنحضرت فرستاد تا پرسد از حقیقه
حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه
تا صبر کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین است که بسبب اجتماع
وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوایل اسلام رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد در روایت
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در
حال نماز و رد می کرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وسلم و رد نکرد بر ما سلام را گفتیم
یا رسول الله بودیم که سلام می کردیم بر تو و رد می کردی بر ما سلام را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعض
روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود هرچه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر وی تعالی نکنند و بعد از
فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی می بود مانند
آواز دیگ جوشیدن یعنی گریه می کرد و در وی می جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی می بود مثل آواز
آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز بود پس اگر
بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رغبت و
رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از
پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت آخرت اگر نگاهداشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی
و بی حاجت نه و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست
که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب ازان نداشته باشد و باعث طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم
اروغ باشد و اگر برای تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا بداند و تنبیه کند امام خود را یا کند
او را مصلی تا بداند امام دیگری را که در نماز است فاسد نمی گردد نماز او کذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح

آنست که بوی حرمت پیدا گردد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و فرو نگریستی
در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت عایشه پردهٔ رنگین و منقش که بجانب خانه را پوشیده بود پس فرمود
آنحضرت که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض می شود در نماز مراد بتصاویر نقوش است
یا این پیش از حرمت تصاویر بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدان آنست که متاعی در جانب خانه
که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری در شرح المشکاة
و در مجمع البحار گفت که مثل حجلهٔ عروس برپا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از
عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامهٔ علمدار پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه
کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند و فرمود این را بابی جهم صحابی که جامه را پیشکش آورده بود
برده کلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع
و حضور فرود تر آورد و در حقیقه از برای تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت
دست کردی این هم دلیل است برآنکه در نماز چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث
دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبودی و ازینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر
مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلایل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات
دوام کشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلافست در کراهیت تغمیض عین و نزد
ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی از گشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل
شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب اقرب است
نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض
عین والله اعلم و **فصل** در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد صلوة می خواند روایت
است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنکه می گفت
اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم
و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد در جای خود اندکی
و گمان می بردیم ما که آن درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند

ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام
داشت مگر همین مقدار و بعد ازان برمیگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود در اینجا
بوجه شریف خود و دعای می خواند و ذکر می کرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از
قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتبها جای
گردیده باب تصنیف یافته مذکور شد مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه
خوانده شود بلکه هرچه خوانده شود کلاً او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح
کرده است امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نیز همین نسق بود نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی
هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هرکه چیزی ازان در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه
در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکیر
باب ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان
لازم نباید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهور اند و سخنی و نکته دران مذکور است درینجا ذکر کرده می شوند
اول استغفار است سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی
مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است
کیفیت استغفار چیست گفت می فرمود استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استبعاد کنند و
گویند که استغفار بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مهدویه گویند
نقل می کنند که میگویند هرکه بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده
کافی است در استحباب استغفار و خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی
اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع
السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و در
روایات صحیح زیاده مگر همین قدر کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو موضع
بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی بزرگان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فتح

است یعنی اول ولیکن لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارد عقیب سلام و گفت اذکار
اوزاعی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا رحمه الله
فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را بآواز بلند می گفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع
انواع اخفاست در ذکر و دعا مگر امام را و هم مفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم بود و اگر در
جائی دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست است بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت است و مراد بمعوذات
بکسر واو مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بحسب اقل الجمع
اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل داشته اند که در وی برائت است
از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل خواهد بود
و امثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل
انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد کلمات معوذه است
و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل
عظیم دارد وصیت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم
اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله من دوست می دارم ترا ای معاذ ترک
مکن خواندن این دعا را عقیب نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسل است بوده الی الآن و کاتب
فقیر نیز از طریق بعضی از علمای حرمین مشرف شده است و یکی از وردهای مشهور که بعد از نماز صبح
و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه تکلم کند و در روایت پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کند
پای را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو
سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهورترین اوراد بعد از فرائض ذکر معقبات است که تعریف و تحدید
آن کرده این کلماتست که بعضی عقب دیگری می آیند سبحان الله و الحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
والله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت
دیگر مسلم الله اکبر سی و چهار بار و این صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله
بیست و پنج بار والله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی در مشکات

از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مأمور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار
و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی می گوید آیا امر کرد شما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت
اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل این می سازید بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود همچنین کنید که آن مردی گوید و چون بامر رسول الله صلی
الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار می شود و بعضی از علما
گفته اند که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل
صلوة ثلاثا و ثلاثین و این تفسیر وهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص
علیه گشته است و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان
اگر چه باشند مانند کف دریا و نیز آمده است که ابو هریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین در حضرت رسول
الله صلی الله علیه وسلم و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا
و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز می کنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق
کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا بسبب آن
نصیب خود کرد شما را ست تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل صلوة ثلاثا و ثلاثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند
و بدان عمل کردند فقراء باز بآنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل
کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث
فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون
فقراء شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بجنت
درروید و این حدیث جزو حدیثی است که در مشکات از ابی داود و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری
است که فقرا دارند و حساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت
و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراء مهاجرین است چنانکه در
حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ورد مذکور وقت خواب
رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا به بیت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموخته

در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم درحالی که می طلبید از ان
حضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از آس آسیا گردانیدن و نشستن
از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و چون
آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه نیست من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده
بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما بالفعل
نیست و چون از جائی باید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق
می گذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از
خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه بار و تکبیر میگوئی سی و چهار
بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از اینها لا علی التعیین سی و چهار بار
و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی فاطمه
این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و نه
در لیله صفین تا آخر شب یاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار
چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و
طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی
چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حنفا
بروی از جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی
ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی
تا نماز آینده و این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و در مشکوة
حدیث امیر المؤمنین علی را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت بر چوبهای
این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی شرط است
موت برای دخول جنة که بغیر از وی بجنة نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند
او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد وی اند رواه البیهقی فی
شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآن

الله لا اله الا هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب
مذکور شده معروفست **تنبیه** بدانکه احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه ادعیه مذکوره
آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد به بعدیت اتصال به نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل
است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض نسیان و قت عمل بچیز ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت بحد
کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ از نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند تعقیب او و در اوست مانند آنکه اشتغال
بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا هم محل نظر است
و ظاهر آنست که نگردد خصوصاً بر قول کسیکه سنت می دارد وصل سنت را بالفرض و سرعت قیام برای گزاردن سنت
بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی
ادعیه و اذکار در ادبار صلوات تقاضا نمی کند وصل آنها را بالفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال بانچه
از توابع نماز نیست کفایت میکند در انجا اختلافست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی
گفته که قیام بسنت متصل بالفرض مسنون است و درین میان مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این
قول مخالف حدیثی است که در نهی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی
رمثه که گفت استاده مردی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تکبیره اولی را تا متصل بگزارد
سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را گرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب
مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسنید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار
فصل است ببعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند ببعضی اذکار و ادعیه مختصر و ادعیه اذکار دیگر
که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاری که مواظبت می کنند آن
در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فرض
و سنت و این منافات ندارد با اولویت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اوست و در
خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را مکث
قاعداً و باید که برخیزد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پشتر آید
و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست
که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا بر دو یا بر گشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مصلی
نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر نه الکلی فی شرح ابن الهمام

والحمد لله آورده است که تهلیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بخواند است در تعجیل این
اگر بعد از سنت بخواند که منافی بدعت از فرض نیست چنانکه گذشت و اگر بعضی مردم آیة الکرسی
در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است

وصل

در بیان سجده سهو بدانکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال در آنچه متعلق است
باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل تحقیق جواز
اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باب تعلیم تشریع احکام و در یافت سعادت
اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی
هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید ولکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت
اقتدا تمام می شود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراموشی داده می شوم من تا سنت گردانم آنچه در حکم
و جراءت آن شروع گردد و صاحب سفر السعادة گفته است که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سهو فرمود در نماز و جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست
و برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پس سلام داد دوم آنکه در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز
یا پس سلام داد و سخن گفت بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر
باز سلام داد و در حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است
و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و در حدیث دو اشکال است
یکی آنکه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است
و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آن
که مراد این است که در اعتقاد من چنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم
شعور بسیر کرامت شعور ندارم و این نیز صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و امثال آن منافی بطریق سهو
مفسد نیست و منع جواز آن و عدم استیناف میکنند پوشیده نماند که این سبب خفیه که نسیان عذر نیست در نماز
جاری نمی گردد و آنان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از آن است
و بعضی می گویند که این گفت گو هم با نماز بود نه قبول را این سخن در غایت بعد است و نیز گویند که این قضیه بر خلاف
قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنز الدقائق مسمی بالبحر الرائق گفته که ما جوابی شافی از این

ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد است که کلام عامد آنرا باطل میسازد نه ناسی و جهت آنکه تکلم برای مصلحت نماز
کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد ازان معلوم شد که تمام نکرده است پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی
الیدین است و بعضی صحابه جواب نمی‌شود و کلام در تحقیق این دراز است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری استیفای
آن کرده است سیوم یکروز نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله
رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس بگذارد و سلام داد
و بازگشت و در تحقیق ذکر سجده سهو ساکت عنه است شاید که نقل اقتضای آن نکرده و بنزد شافعی سجده
سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده سیوم گفته سنت است نزد عامه صحابه والله اعلم چهارم نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه
گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند تو پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد و بران اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و بخانه
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد بازگشت و یک رکعت گزارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع
خمس اند بران قیاس کرده اند و داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعمل
ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج
موضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کند سجده نکند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی مواضع
سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشته و امام شافعی مجموع را پیش
از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا با دعای نسخ و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند
بترجیح احادیثی که بر مدعای آن ورود در کتب سته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام و با حدیثی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که متضمن قول
صلی الله علیه وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته
نص صحابه نزد تعارض فعلین با لقیاس چنانکه مذهب ایشان است از ترجیح بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که
سجود سهو مکرر نمی‌شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی
و نیز گفته‌اند که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم

انجمعیت اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتند و ندانند که چند رکعت گزارده
و هیچ جانب جزم نتوانند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع است اما او را متیقن
نمیشناسند البته آنچه واقع و نفس الامر است یادش میدادند و در صورت شک تردد و تحیر است و بالجمله علاوه اسهو از
و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و میسر نبود که آن از شیطان است
چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس
تلبیس و تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گزارده است و اگرچه آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده ولیکن برای تعلیم حکم آن مر امت را میسر بود که اگر کسی
در شک افتند بود و نداند که سه رکعت گزارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و مقتضا
این تردد قرار دهد در این صورت بر آن که سه گزارده است چه گزاردن سه یقین است اگر چهار
گزارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و بر جانب که ظن غالب
دارد بنا بر آن نهد خواه با قل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر هیچ جانب نیفتد بنا بر یقین کند و بعضی مردم درین
حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است به بنا بر اقل و ندانسته که بنا بر ظن غالب
اجماعی مقرر است در شرع که درین حدیث آن را طی کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود
آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد که ثم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس و ترمذی
گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که اگر اول بار در شک
افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری علی ظن بیکجانب نیفتد
بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطا می گفته که آثار در باب تحری غالب الظن بسیار است و میگوید اگر تحری نکند دیگر نجات
از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرجی تمام است و امام شافعی و امام
مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا بر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در
شرح مشکاة تحقیق این کرده شده است فتدبر **وصل** در سجده تلاوت اختلاف کرده اند علما
حکم سجده تلاوت ائمه ما برانند که واجب است و امام مالک و شافعی برانند که سنت است و فعل آن افضل
از ترک او سنت و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست حجت ما
آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و نیز

و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه تکبیر در نماز
جنازه ولیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قایل شدیم و تمسک ایمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت سورة والنجم
را نزد آنحضرت خواندم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت
دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص
بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرطست در سجده تلاوت و از هیچکس خلافی دران
منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز می کرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت
وی نرفته الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع
کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد
ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده می کرد بغیر جهت قبله بی وضو و میگذشت
و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی اگر اتفاقی قصد آیه سجده
بگوشش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم
امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است
که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ایمه
آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط صلوة و مختار نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر
گویند و بر دو مندوبست نه واجب و مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نیست و همچنین است
اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که
نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز افتد بی شک
این تسبیح که مخصوص است نزد حنفیه دعا در سجده نماز نمی کنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجد وجهی
للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که می گفت این
را در سجود قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند ربنا انی ظلمت نفسی و
اغفر لی و نیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت
سجده میکنند و انچنین میگویند و بالقوه که در سجده این دعا خواند می و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب
لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که
مردی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز می گزاردم درخت

سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیة سجده را و سجده
کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب دیده بود از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوره نجم که در آخر آیه سجده دارد و سجده
کردند با وی صلی الله علیه وسلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند
بطریق تکریمه تاکید یا آنکه بر روی زمین از آدمیان و پریان بود والله اعلم و گفته اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود و سجود و شکرگذاری نعم عظیم وی سبحانه که معدود شده در اول سوره و سجده مسلمانان
بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهة استماع اسمای الهه ایشان بود
از لات و عزی که درین سوره مذکور شد یا از جهة ظهور سطوت سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه
و سطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم چنانکه تاب و
طاقت اختیار ایشان باطل شد و از جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر آن کسی که اشقی و اطغی
قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این قدر بس است و آن یکی از اشقیای
قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه هست از وضع زنادقه و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ
که مولعند بذکر غرایب و اعاجیب قصص آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند
و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد ذکر اسم لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک
الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و آن بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان باواز بلند مشابه صوت
شریفش آنرا پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان ازین جهت بود و گفتند اکنون محمد مدح الهه ما کرد ما
با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق و محیی و ممیت علیم قدیم رزاق یکی است این بتان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت
برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نازل
کرد برای تسلی وی این آیة وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله
ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و مراین آیه را تفسیری
دیگر است که نیست در وی ذکر این قصه والله اعلم و فصل در سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده
مفرده که خارج صلوة آمده آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی
بدعت است و حرام ولا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز
است مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو و آن خود در حکم سجده نماز است

دیگر سجدهٔ تلاوت است و دران خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام الشریف است
که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی سنت
است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد
و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز
است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف مالا یطاق باشد و گویند
مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان بسجده کرده اند یا منسوخ است و لیکن
آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند
اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجدهٔ تحیة گویند و در بعض
روایات فقهیه رخصتی دران واقع شده مختار کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن
ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی که خوشحال می ساخت
بر روی می افتاد سجده کننده مر خدا را جهت شکر کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح
روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سجدهٔ شکر بجا آورد و دعا کرد برای آن قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی
همدان و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت می کند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید
که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ساعت شکر این نعمت گزارد و سجده کرد و بغایت طول کرد چنانکه بیننده گمان برد
که مگر روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن انسلاخی پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت
ناقص الخلقت را دید سجدهٔ شکر کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل
لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود مات فرعون هذه الامة و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت
گزارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون
کعب بن مالک را بشارت توبه حق تعالی رسید سجدهٔ شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام است و یکی از ان
سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه
منطوق قران عظیم است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الاية

و این قصه دراز است و از احسن قصص است در شرح سفر السعادة از آن ذکر کردیم خلیفه ثمه و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه وی مشهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که از رؤسای
خوارج در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح
سفر السعادة و شرح مشکات ذکر کرده شده است **وصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم است
و سیوطی بفتح میم نیز گفته و از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرأت سبعه بضم میم است و سکون از شواذ است
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و با موحده می خواندند و جمعه اسم اسلامی است بجهت اجتماع ناس در وی برای
نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم از جاهلیت تغیر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش
در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه نام سایر ایام هفته را تغیر دادند **فایده** و نامهای قدیم هفته
این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت و در اسلام بتفضیل
و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما
مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا
کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه به آنکه امر کرد مر ایشان را بعبادت
کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آوردند و اختیار
کردند یهود روز شنبه را و تعلل نمودند بآنکه روز انتهای آفرینش است و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش
پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای
آفرینش است پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و اکثر برآنند که فرض نگردانید بر ایشان
روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند
یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و بهمین قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز دو معنی
گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و هدایت نمود و گمراه نکرد ایشان را با تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را
برأفت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق وی
در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان
بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود از شکر نعمتهای خارج از ذات
و ظاهر در اینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لکن ابن حجر در شرح بخاری گفت که جمع کثیر

گفتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول قرآن بران که
چون یهود و نصاری را روزیست که در وی جمع می شوند در هر هفته برای عبادت ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم
در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم العروبه را که نام جمعه
روز جمعه است تعیین کردند برای آن گرچه با این خصوصیات که در نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قرآن بیقین حاصل
و اتفاق در مقصود کافیست فتدبر و در حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین
ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم می شود که افضل ایام بسیارند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن
و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلافست علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی
گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوعست و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف
دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرموده رحمه الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم
در شب جمعه در آمده و در ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث
دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شده اند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و
در آورده شد در بهشت در روز جمعه و برآورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز
جمعه و درین روز برپا شود قیامت و در وست نفخه و در وست صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع
دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دایره
امکان بیرونست و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است بنعیم
جنت و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصائص و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلافست بر دو
قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود
است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی می گویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته
شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که آن را گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم و آن
صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درین وقت نیز باقی است و درینجا نیز دو قول واقع شده
جمعی میگویند که این ساعت را در یک وقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه بنظیر شب قدر در عشر
آخر و اکثر برآنند که متعین است و درینجا اقوال متعدده زیاده بر سی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح
صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و ترجیح

و وقت آن بیان کرده و دران تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادة از و نقل کرده ایم و ارجح اقوال دو
قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از بعد و باز اختلاف
است علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده در تقویه و تایید
نموده و صاحب سفر السعادة گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح الی ابی سلمه بن عبد الرحمن بن
عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از ان مجلس برخاستند کسی یکی
اختلاف نکردند دران که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها آمده که میگذاشت خادم خود را
در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبردار کند او را آخر ساعت و چون خبر می کرد مشغول می شد و نیز رضی الله عنها بدعا و در
روایتی وقت غروب آمده والله اعلم دیگر از جمله خصائص آنکه درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روز بمقام
اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه دروی نمازی است که اعظم فروض اسلام است و تهاون دران موجب ختم بر قلوب
و نوشتن از جمله منافقان است و غسل دروی سنت موکده است و نزد جمعی واجب و تطییب و استیاک و تجمل
ثیاب دروی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز نزد جمعی از علماء
صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ دران وقت می افروزند الا روز جمعه و از ان است که
بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می شوند از جهة ظهور آثار رحمت دروی
و این روز مختار است از برای تفرغ مر عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون مزیت شهر رمضان است
بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عیدی است مر مسلمانان را
که در هر هفته مکرر می شود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی
و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه یابد و این روز مکفر سیآت و آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهة علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را از وقوع
قیامت دران الا جن و انس که پرده بر روی دلهای ایشان فرو بسته از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح موتی
نزدیک می شوند درین روز بقبور خویش و زایران را می شناسند شناختی زیادت بر سایر ایام و در بعضی
روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز
مستحب تر است و سعادت در حرمین شریفین بهترین است و روزه داشتن روز جمعه علی الانفراد
پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و در روایت است از امام ابو حنیفه

مالک رحمه الله علیهما که مکروه نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای عشق و تذکیر بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع می کنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علمای برای این وجوه گفته اند که ناتمام است و نظر نزد این مسکین آنست که این اشارت است بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعت و عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن بامن از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت حال آنکه بر وی است مهر شهدا و نیز وارد شده است که آزاد کرده می شوند روز جمعه ششصد هزار کس و ششصد هزار کس در شب جمعه و در روایتی تمامه مردم و می نشینند ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفها را و می درایند در مسجد و مضاعف می گردد درین روز حسنات و دو رکعت نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی تبارک و تعالی برانگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند برانگیزد روز جمعه را روشن و تابان و اهل جمعه را در روشنائی می کند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف و بوهای ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس و بر ایشان نمی زنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس مگر موذنان و برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب انتشار بعد از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرات سوره الم السجده و سوره هل اتی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سوره الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز مغرب وی و خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشا وی نیز مسنون است و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین کرده را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت

احادیث وارده درایجا گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل بجران باقی و عدم جواز جریان است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در نوافل و اگر بوده اکثری بوده باشد پس طریقه حنیفه آنکه اگر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمع باین الحدیث والمذهب والله اعلم و فضایل خواندن سوره کهف در شب جمعه و در روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن شود در روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلند آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نور با بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرده بین الجمعتین یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوبست ولیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله اعلم وصل و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر می شوند نماز جمعه حاصل می گردد از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است امام شافعی و امیه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست او است آینه سفید که در روی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آینه سفید در روی نکته سیاه گفت این آینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنته است وادی کشاده را که طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند در وی تلهاست از مشک که سر آن از غایت بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستد پروردگار تعالی آنقدر که می خواهد از فرشتگان خود در گرد آن وادی منبرهاست از نور که مراتب پیغمبران است و گرد کرده شده است آن منابر نور منبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بر آن شهیدان و صدیقان در پس این منابر از نوری نشینند پس میفرستد حق تعالی آن مشک را در جامهای ایشان و بر دینها و مویها پس میگوید پروردگار عزوجل منم پروردگار شما ام که راست کردم با شما وعده خود را

کرد آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هر چه بخواهید پس گویند شما را پروردگارا میخواهیم از تو رضای ترا پس
بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمی گردانیدم شما را در سرای خود یعنی بهشت
بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد من است مزید در هر چیز چه نعمتهای
من و درجات فضل من بی نهایة و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بر یک
سخن که یا رب بنما مراد چه کریم خود را که نظر کنیم بآن و بینیم از این چشم سر عیانا نهایة مقاصد و منتهای مطالب
این است که بالاتر ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه در وقت سوال ارنی انظر الیک این بود
موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید [illegible]
تلطف و مهربانی خود بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال و مامول وقت
است هر که پیش از وقت طلبید و بیش از قسمت خواهد محروم باز گردد و سحاب الجود له مطر فاذا جاء [illegible]
یجی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از
نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نمی رفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت
که جای فنا و زوال نیست هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از انکه بدیدار مشرف شدند
و بنور جمال وی منور گشتند گفته می شود مر ایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف
و مهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت
و تاب ایشان است بروند و زمانی بحال خود بیایند و بیاسایند و در پرده های صفات که مجال و مرایای
آن نعیم جنة است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود در پرده صورت یکی است تفاوت
در کیفیت مشهود است پس باز می گردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان
را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن جمال و نورانیت در بهشت چه آن جمال صفات
است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان
برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و نموده نمی شوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده
است ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود در ما
بگذرد و فرو نشیند آن نور و برود غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند
یکدیگر ببینند و بشناسند می گویند مر ایشان را زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما از پیش
ما بر صورتی و هیئتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیئت یعنی این حسن و جمال [illegible]

این مداشتند از کجا آوردید پس میگویند این مراد این حسن و جمال با آنجهت که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس
سر ایشان دیدیم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ستی و راستی الله تعالی سوگند
بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن نمود وی جل جلاله ایشان را از
عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس وی نگویند که از اینجا خطا بر سید
که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات وی تعالی و تقدس نه ذات و عظمت و جلال چنانکه
و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت
و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقة و عرفاً توان گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن
مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم مثلاً عقلاً میگویند آنچه
مرئی است از جسم ضوء و شکل و لون است نه کنه حقیقة جسم اینها همه صفات جسم است و با وجود آن در عرف
میگویند جسم را دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مؤمنان حق تعالی را در آخرت ببینند و این دیدن را در چشم
ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود و این معنی را اعتقاد کرده ساکت ماند اینقدر
بس است والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این جا که همیشه در جمعه باشد مؤمنان را
دو چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مؤمنان دوست دارند جمعه را از جهت آنچه میدهد ایشان را پروردگار
ایشان از خیر و برکت و مخصوص میکردند با چنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان
این را و فرمود وی تعالی بخواهید و هر چه خواهید شما را بدهیم لاجرم همیشه حال بر این منوال باشد فهذا المعنی الیوم
المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون فصل
چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای خطبه بر منبر شریف بر آمدی بلال شروع در اذان کردی در پیش دست شریف
آنحضرت و در زمان شریف غیر از این اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت
بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش از این اذان بزورا که نام موضعیست
بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره است و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا
کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بود اعلام
بود فی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار وجود و ثالث نیز خوانده
اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة و بهمین اعتبار
در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو اذان بود و تعبیر در وجوب سعی و حرمت بیع ترد

یعنی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر منبر از جهة اصالت و وجود وی در زمان آنحضرت پس
مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین است ولیکن علما اصح آنرا داشته اند که معتبر
اذان اول است که محدث گشت اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است
بوی حاصل می شود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است بر برآمدن امام برای خطبه و التزام انصات
و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلے
الله علیه وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست محل بروی در اکثر دیار اسلام
و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خوانند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است
که اذان اول از محدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته از که همین
اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زوراء امر کرده بود هشام بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده والله
اعلم و بر تقدیر آنچه خلفاء راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت
بران کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المؤمنین
عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و فقد بود آنحضرت صلے
الله علیه وسلم چون خطبه خواندے آواز بلند کردی بجهة مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی
که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهة شروع و تجلی لوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع الابلاغ و
انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وسلم منذر جیش است که میگوید صبحکم و مساکم
و منذر جیش آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را از لشکری که برایشان تاختن می آرد و اعلام
میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و بعد
ازان فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة
بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمه
اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری
گفته که اختلافست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله
عنه آورده که داود است علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبے آمده که فصل خطابی که داود را داده اند فرمود و اتیناه

الخاتمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب بن لوی
و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این
اقوال بانکه اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر
و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در جمعه بر عصا و در
بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهه ورود سنت
و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه
در مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است
و حنفیه بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما یتبین فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادة گفته
است که این معنی بر تکیه کمان و عصا پیش ازان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اتکا
کردی عصا و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا
در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و سلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نماز وے
میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه وی و دانشوری او ست و ما
کردی وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصا ازان حضرت که مصدر جوامع الکلم و مظهر غرائب
حکم است مرد باید که بطاعت و عبادت کوشد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق لم تقولون
ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم امت بود و آنرا بتعلیم قولی نیز موکد
ساخت و نزد امام ابوحنیفه مقدار الحمد لله و یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است
و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه
است و ذکر الله برین قدر صادق است و نیز فعل امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که الحمد گفت و لبسته شد و کفایت
کرد بدان دلیل آنست کذا فی الهدایة و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب
حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی الله
سوے کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی
یا سائلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سائل را جواب دادی آنگاه خطبه را تمام
کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشان را
و چنانکه سائلی آمده پرسید از دین اسلام پس فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی و تعلیم کرد و در پس باز

باز بمنبر برآمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق و تحریص کردی بدادن چیزی لوی از ثوب و درهم و جز آن و مانا که علما اینها را از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی یا از صفه اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است و بیرون آمدن جمعه و عید در حرمین و غیر ها که با جماعه کثیر با علمها بوضع غریب برایند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز ظاهر نبوده و الکن بودی و صاحب سفر السعادة میگوید و طیلسان و طرحه و جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی ولیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود دو طرف آنرا میان هر دو کتف خود و روز جمعه لبس سود مستحب است و نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال و مثال وی مثال حماری است که بر میدارد کتابها را تعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل در شان ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم می کردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت می کند در برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست داد و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح لغو بیهوده گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و مذهب امام مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایتست و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه داشته اند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس بست زیرا که این وقت استماع نیست بخلاف نماز که ابتداء دراز دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است و الا قضای فایته در وقت خطبه درست بود بی کراهت

و نیز اختلاف است در آنکه در نشستن است خطیب می شنود سکوت کنند یا نه مختار سکوت است و بعضی از شافعیه
گفته اند که در نشستن وی در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در
شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد و تسبیح و تهلیل بود و
حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بر روایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است و جوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهه آنکه رد سلام ممکن است در
هر وقتی بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شامل سماع خطبه نشود و هو الصواب و محمد منع در خطبه نیز رد کرد
گوید و در دفع منکرات اشارت بچشم و دست مکروه نبود در هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن
بقلم روایتی از ابی یوسف آمده انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون
میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند
و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواند **وصل** در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تهجد بمعنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تاثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی قیام
است چه نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن می بود و اختلاف است در آنکه قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است
فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله
را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فروض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل است
یعنی فریضه زایده علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است نبودی
چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات است چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و سلم که
مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای وی باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب
نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بر آن محافظت نمودی و اگر گاهی بسبب
مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله آن بگذاردی
و این نیز ایما و اشارتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و سلم و چندان ایستادی که پایهای مبارک
وی ورم کردی و در حدیث عایشه آمده که بشگافت قدمهای وی و بعضی مفسرین در تفسیر قول وی سبحانه
علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة گفته اند که قیام لیل واجب است بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث
شب یا نصف شب یا ثلثان لیل قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم تا یک سال
بعد از آن منسوخ گشت باین آیه و در اینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم هست یا مخصوص بامت و در حق

باقی است بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب سیزده رکعت بود پنج بنج یا نه
و رکعت وتر یا یک رکعت و تر و وتر در مذهب ما سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت
پیش از وی و سلام دادن از ان و از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت
است پس من قائلم بران و گفت سلام بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد و وتر سه رکعت کند امیدوارم که زیان
نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایتار سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدی که اگر
زیاده تر ایتار بیک رکعت نباشد کمتر از ان هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار بیک رکعت که میکنند باین طریق می کنند
که دو رکعت پیش از وی می گذارند و سلام می دهند و در ایتار سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بترا واقع
شده و شافعیه آنرا بر رکعت منفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که
نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده بر یازده رکعت نبوده و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد
با دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده مجموع است بحساب کردن رکعتین سنت
فجر از ان و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده باوتر و گاهی
بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با
مغرب وتر شده و وارد شده است که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت در ان
دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران و نسا و مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود
و قومه نیز بر اندازه آن دراز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آیه را مکرر کرد و آن آیه اینست ان تعذبهم فانهم
عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیرا کوتاه تر از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر
شریف نشسته گذارده است و چون نشسته می گذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته می گذارد
و چون پاره از قرائت ماندی برخاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز
همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله
عنها که گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی و حفاظ در حدیث طعن کرده اند و فقهارا
در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابوحنیفه هیئت جلوس متنفل هیئت جلوس تشهد است و در
روایتی احتبا و تربع نیز آمده در روایة است از ابی یوسف احتبا و از محمد تربع و جلوس تشهد افضل است باتفاق

و چون میگذارد نشسته می خواند سوره را و ترتیل می کرد آنرا تا آنکه درازتر می شد و سجده درازتر از آن و درین
دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد در قرائت و رکوع و سجود و سائر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آرد چنانکه
تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند نه چنانکه بعضی نادانان از اصحاب ورد میکنند چنانکه بشتابی گذارند که هیچ
ارکان را بجای نیارند و خواهند که عددی را که در اوراد خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
افتتاح می کرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل می کرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات
روایات متعدده واقع شده متعبد مخیر است در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات
مختلفه و این طریق ادخل و انسب بسلوک طریقه اتباع و آن طرق در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة
و شرح آن مسطور و آنحضرت صلی الله علیه و سلم وتر را گاه در اول شب می گذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر
شب می گذارد و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت
وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که بترسد که در
آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس
بدرستی نماز آخر شب مشهود و محضور است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که گذاردن
وتر در آخر شب سبب مقام رفیع است در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر
اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی
الله علیه و سلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن گذاردی بعد از
تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح
هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس از آن تهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث
و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد نشده در شرع و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از وتر دو رکعت سبک می گذارد و می خواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و مبین شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمی کنم از آن و گفته
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد بابن رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی
گفته اند که این دو رکعت وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر بجای
قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح

سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد و در بعضی روایات
در رکعت سیوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه
فی لیلة القدر خواندند در هیچ حدیثی مروی و ماثور نه و میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام
دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سیوم باواز بلند و کشش حروف خواندی و بعد از ان گفتی
رب الملائکة و الروح **وصل** آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه
بخفتندی بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم رکعتین فجر را
اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع می نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری
علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم می شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای
تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر
او را حاجتی بمن بودی سخن می کرد و الا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از
اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و من بعدهم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا قرائت از صلاة کرده داشته اند
مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد ضروری بود که ازان چاره نبود و گفته که این است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هم ازین قبیل بود چنانکه قول عایشه فان کانت له الی حاجة کلمنی ناظر دران است و اگر فرضاً
سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطاً
و تکمیلاً اعاده کنند یکباری در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم
دیار ما تکلم بعد از سنت فجر را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله الکلام خارج الصلوة مبطل الصلوة و بعضی
از اهل علم اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت
اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند
و جماعتی از علما بکراهت آن قایل و آن را بدعت می شمرند و این هر دو قول بعید است اما فرضیه بجهت عدم ذکر اضطجاع
در بعضی احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جماعه علما طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته و
امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز ممکن است و میفرماید که فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست که عادت
شریف اضطجاع برین وجه بود که ادخل است در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش
مبین شده است **وصل** اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات

ست خوانند ثابت شده است بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را تا
گمان بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم
انگشت او را پس بجنبید و برداشت سر خود را از سجده و فارغ شد از نماز و گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا آیا گمان
بردی که پیغمبر خدا خیانت کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله نیست ولیکن من گمان بردم که قبض
کرده شد روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود آیا در می یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول او
داناتر است بدان فرمود این شب نصف شعبان است خدای تعالی می نگرد بر بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت
غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر می شود درین شب تمام شب می بود
پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت می کند مر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی آمرزد اهل حقد
و کینه را که با خلق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عائشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت برمن
و بایستاد و زود برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر
بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عائشه که حیف
میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزول میکند حق سبحانه باسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر
غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده می شوند همه مگر مشرک و شاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و
عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته می شود در وی ارزاق و آجال و نوشته می شوند حجاج و احادیث در
فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است بعد لیلة القدر و در حدیث آمده است که گشاده
می شود درهای رحمت در چهار شب شب عید اضحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان
یعنی اذان صبح و در صحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام مثل خالد بن معدان و لقمان
بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و
سرمه می کشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و می گفتند رسیده است
ایشان در باب این آثار اسرائیلیه ولیکن علمای حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان درین و این اجتماع در مساجد
را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام است تنها نماز گذاردن را مکروه نمی دارد و از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عائشه آمده که گفت بود
شب نصف شعبان نوبت آنحضرت نزد من چون میانه شب گم کردم آنحضرت را دریافتم نزد خود پس گرفت

مرا انچه میگردد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را وجستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی ونیافتم
او را در ان و برگشتم بحجره خود دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین ومیگوید سجد لک خیالی وسوادی
وامن بک فؤادی فهذه یدی وما جنیت بها علی یا عظیم ترجی لکل عظیم اغفر الذنوب العظیم سجد
وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود را پس باز رفت بسجده وگفت اعوذ
برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من عقابک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق له ان یسجد پس برداشت سر مبارک خود را
وفرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا ولا شقیا پس برگشت از نماز ودر آمد با من در جامه
خواب دید مرا که بلند وتنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من
از حقیقت حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا وگفت وای مرین دو زانو را که چه
مشقت کشیدند وبراه خطر افتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند درو حق تعالی
باسمان پایان ومی آمرزد بندگان خود را مگر مشرک ومشاحن را ودر اوراد ونامه مشایخ درین شب
صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد ونزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام ابو الحسن
بکری رحمه الله از روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم گذارد
چهارده رکعت در شب نصف شعبان وخواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب وچهارده بار قل هو الله احد
وچهارده بار قل اعوذ برب الفلق وچهارده بار قل اعوذ برب الناس ویکبار آیة الکرسی وخواند بعد از ان آیه لقد جاءکم
رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور
وصیام بیست سال مقبول وچون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته
ویکسال آینده ونزد محدثان درین حدیث سخن است واز بیهقی آورده اند که گفت بان می ماند این حدیث مرفوع
باشد والله اعلم وانچه متعارف شده است در دیارها از سوختن چراغان وامثال آن همه نامشروعست ومشابه
بدوالی هندوان گشته ورسم مجوس است واما قیام لیل در رمضان که انرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام
بیاید ان شاء الله تعالی وتحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود ویازده رکعت که
دایم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد **وصل** در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو وضحوة وضحیه بروزن عشیه
ارتفاع نهار وضحی فوق اوست وبمعنی شعاع آفتاب نیز آمده وضحاء بالفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان
بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب وبلند

شدن وی یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب مقدار ربع آسمان تا انتصاف
نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در دو وقت
آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت از مرور
صلی الله علیه وسلم یا ام هانی این صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گزارده نماز ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت
بود و شیخ اجل علی متقی در موهب جمع الجوامع سیوطی که از جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا
نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب
و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه تامه و برای صلوة ضحی جدا و صحت رسیده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گزارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است
و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف
نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان بردند که مگر اینجا دو وقت و دو نماز اند
و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده
و بعضی اینجانب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت می گویند در نماز اول که آنرا
نماز اشراق می نامند چه این را بعضی از سنن موکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی
روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر کدام
ثوابهای عظیم وارد گشته در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز
چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی
رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی
داشت حق سبحانه ازین تسبیح در دین محمد صلی الله علیه وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است
که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نمازیست که محافظت می کرد بر آن آدم
و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین حفظه الله بفضله المبین که
چون عنایت الهی که در تیسیر عبادت عموم مسلمین بملاحظه حوایج و شواغل ایشان اظهر نموده است در وقت

تا مین محروظهر ترخیص و تخفیف فرموده است بندگان خاص خود را حق تعالی که برای عبادت وی تجرد و متفرغ اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشته‌اند و حق تعالی بندب و استحباب ایشان را نه بوجوب و افتراض ترخیص و
تخفیف فرموده جل جلاله و عم نواله این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما و مذهب مشایخ صوفیه
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از
نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قائل شده‌اند و میگویند که گذاردن آن
بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کرده‌اند و استدلال می‌کنند این جماعت بر بدعت
بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق
عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را می‌گذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم می‌گذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم می‌گذارد ابوبکر گفت لا گفتم می‌گذارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم
که می‌گذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از ابوبکره ثقفی که کبار صحابه است
مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می‌گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولا عامة الصحابه رضوان الله علیهم اجمعین بدرستیکه شما میگذارید نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا
ونه اکثر اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز ضحی را
و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذاردم آنرا و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرآینه ترک
می‌کرد عمل را و حال آنکه دوست می‌داشت که بکند آنرا از جهة ترس آنکه فرض کرده شود بر ایشان و لازم گردد و از قیس
بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبدالله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت
بگذارد و مسروق میگوید که می‌خواندیم ما قرآن را پیش ابن مسعود پس نشسته می‌ماندیم ما بر جای خود بعد از
برخاستن ابن مسعود بعد از آن می‌ایستادیم و می‌گذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما بابن مسعود پس گفت
تکلیف می‌کنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را خدا و اگر هست البته ناچار شما گذارندگان
این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت کرده شده است که گفت درآمدم من و عروه بن الزبیر
مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم ابن عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز
ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن بدعتی نیکوئی
است و پیدا نکردند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز ضحی این اخبار و آثار است که در نفی صلوة ضحی آورده‌اند
غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته‌اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت

میکرد به صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص فرموده و ترغیب نموده از جهت محافظت اگر
بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر در خروج از عهده آن در نمانند چنانکه تصریح کرد بدان عایشه
رضی الله عنها ولیکن در گزاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که
نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جایی که ما کان یصلیها یا یصلیها
وارد شده مراد ما داوم علیها باشد محتمل تا گزاردن ابن مسعود و نادیدن قیس ابن عبید او را مرت
بکمال دین باز همین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل
است از عبادت ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این رحمه الله علیه و تواند که نفی
بجهة عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابو بکر و عمر رضی الله
عنهما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری که از مردم در گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید پیدا نشد
پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهة اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود
یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت است
چه سنت در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گزاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از ین خبر
و امثال آن نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لا بد
میگذارید در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه
دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام
ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از
عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز چاشت می گذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفر
باز آمدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گذارد نماز ضحی را تا آنکه
می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک می کرد آنرا تا آنکه میگفتیم نخواهد گزارد آنرا هرگز چنانکه عادت
شریف در اکثر نوافل و تطوعات همچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز
همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را ده روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور
بن معتمر سلمی بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه میداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل
محافظت بر نماز فرض پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک می کردند گاهی و طریقه علمای سلف در اقامت نوافل

نوافل عبادات خصوصاً صلوة وصوم همچنین بود تا هیچ از اشتغال بعلم وخیرات وصفات دیگر گردد
بخلاف عباد ونساک در زمان متاخر که تعلق وتقید ایشان بدان بحدی است که بعضی از ایشان که در نسبت
علم ومعرفت قصوری دارند بسیار از خیرات ومبرات را که مهم تر ومقصود تر است از ان ترک کنند
والیه المشتکی وبالله التوفیق وصاحب سفر السعاده گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب
است اما اجتماع بران در مساجد مخصوص نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند واز عایشه مروی است
که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر ومادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت وسرور که از
زنده شدن مادر وپدر حاصل شود بلذت وسروری که در نماز می یابم هرگز نرسد تنبیه عدد رکعات
درین صلوة مختلف آمده وآن بحسب اختلاف ایام واحوال بسبب نشاط وکسل یا اهتمام مهمات دیگر خواهد بود
وبیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است واحادیث اعداد دیگر بعضی صحیح وبعضی
ضعیف والله اعلم وقرات این نماز در اوراد مشایخ والشمس وضحاها واللیل اذا یغشی والضحی والم
نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز
ماثور است ودر حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده **وصل** در نماز عید بدانکه روز عید را
عید از ان گویند که وی عود می کند ومکرر می آید در وقتش واین وجه عام است بر هر اسم دیگر نیز صادق
می آید از ینجهة بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند وگفته که عود میکند بفرح وسرور وموجب فرح وسرور در
عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است ودر عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان او است
حکم تمامی دارد وجمعه که عید هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام
عیدی که باعث اجتماع وفرح وسرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند وشکرانه طاعت وعید آن بحکم لئن شکرتم
لازیدنکم هم بطاعت وعبادت ساختند اما زکوة که چون ادای آن از وقتی معین واتفاق اجتماعی نبود شکرانه
تمامی آنرا عیدی مناسب همان فرح وسروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است وبعضی
گفته اند که عید بجهة تفاول بعود وی گفتند یعنی بقا باد وسال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله
گفتند که قفول در لغت رجوع وبازگشتن بود که با تفاول است بانکه برود وبسلامت باز گردد ودر بعضی
حواشی هدایه نوشته اند که عید از ان گویند که پروردگار تعالی در روی وعده کرده است بندگان را بالفرح
وسرور وفضل وکرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از وعد بعید است چه این احوف است
وآن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب وجبذ وعادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی

گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری از آنانکه
تا از انجانب درآید میان و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در ینجا دلیل است بر آنکه
بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جای های دیگر بطریق اولی بود
بهمین سبب است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مسجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد
چنانکه آنحضرت کرد بجهة عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که
در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت از شرف و برکت
حضور روضه انسب نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است با آبادانی این بلده شریفه بخلاف
زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید
که سنت آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز عید اجمل ثیاب خود را پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه
ازبرای اظهار عزت اسلام و شعار آن و حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد
مثل ابریشمی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد
در یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند این است و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما افطار کردی
و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید
تقویه بصر است که بصوم منقص گشت و حلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر کسی چیزی شیرین
در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار
بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در هر چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرموده ان الله
وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا
نخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر است که چون وجوب
فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را القصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگرنه مجرد
امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید

در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کرام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلی بوده صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن
بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث
آمده یکی از فاکه بن سعد که صحت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکرد یوم
الفطر و یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را بر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر
این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب ستة اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر
که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل می کرد پیش از آنکه برود بعیدگاه شدت
مبالغت وی رضی الله عنه در متابعت سنة اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح است کذا قالوا
و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف
امام ابحنیفه است اما اگر سرا گوید مانعی نیست و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم
مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را از
زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز
عید اضحی زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده
است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع
استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در
فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذهب حنیفه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از
قرات و سه در رکعت اخری بعد از قرات و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود در شرعست پس اخذ باقل اولی
باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد
از اکثر بن الصلت از گل که خانه وی در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز

فارغ شدی بر خاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت از
نماز عید و فطر پیش از خطبه میگذارد ابوبکر و عمر بعد از وی نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است
عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در
وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور
آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن
عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گزاردی پستر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم نماز نمی توانند رسید
نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی است که مروان بجهت آن تقدیم
میکرد علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب نا سزا
نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن بودندی کرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید صریح
آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمیکنند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً
میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از
زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام
میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند مکروه است و خواهرزاده گفته که حسن است در زمان
و مروی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از همان راه که بعیدگاه
رفتی بسم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی و علمای برای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند که بعضی
از ان بالمجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود
خلایق را درک آن تنگ است و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مراد را بقاع و
اماکن مختلفه متکثره و اهل آن از جن و انس و ملایکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و تشرف
و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشرف برد سلام بر آنحضرت بر هر دو طایفه که متضمن دعا
بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله علیه وسلم بر دو راه و اهل آن شامل
شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی باشد و یا آنکه فوایح روایح طیب
آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و استرشاد و صدقه و سرور بمشاهده
جمال جهان آرای وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار
ذکر الله و برکات آن در هر دو حصول شوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام

رین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای
ایشان رعب اندازد و بتر سانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه
واقع می شد بر جهته یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهته یمین واقع شود بیانش آنکه
که قبله مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از ینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهته یمین بود
و منزل شریف در وقت و توجه بمصلا بر جهته شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهته
شمال واقع میشد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل است ساقط است چه ظاهر است
که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمین باشد و نیز از ین معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار
یمین ابتدا ثابت است و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهته ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود
نایستند و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها
بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر باآنکه اهل مواظبت و علیا
بر مخالفت طریق یقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات
و صله ارحام کردی و یا آنکه از جهته تخفیف از دحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق
کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که احتیاج فقرا و سایلان نبود
رجوع کردی تا نهی و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال
و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تفاول میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب
و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از رقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی
که بدان متوجه بمصلی شدی دور تر و دراز تر بود از ان راه که رجوع بدان می کرد پس خواستی که تکثیر اجر کند
بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی
که در ینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن کرده اند باآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است
چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه
و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن
که اگر دیر تر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و مبنای این وجوه همه بر احتمال است و این ابی
حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهته خدا را دیبابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید

و بعد آن در شرح سفر السعادة کرده ام چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بود تعرض بدان واقع نشد **وصل** در استسقای آنحضرت صلی الله علیه و سلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که نفی
نکرده است هیچ یکی از علما سنت صلاة در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که در آن ذکر صلاة نیامده
و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت
و احادیثی که نیست در آن ذکر صلاة بعضی از آن محمول است بر نسیان راوی و بعضی از آن در خطبهٔ جمعه بود
که بعد از وی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگزارد پس آن برای بیان جواز استسقا
بود بدعا و خلافی نیست در اصل جواز و احادیث مثبته مقدم است بقاعدهٔ مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی
نیست کلام شافعیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و همین دعا و استغفار است
بموجب قول حق سبحانه و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث در وجوه
که مذکورند ذکر صلاة نیست الا در یک وجه که مصلی رفت و دو رکعت گزارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات
خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و نیز سنت
آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و اینجا ترک صلاة اکثر است و فعل آن جز
یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش
نبود و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بران با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت
یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام باینکه در نماز استسقا نمازی نیست
آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلاة عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نماز بکنند
و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار بهر وجه بر پا دارند درست است و حسن است و بالجمله
احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نی پس اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار
است و تجویز کرد نیز نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبین
و ائمه ثلثه رحمهم الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام
ابو یوسف یا امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در دعا استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد
سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند متعدد و مسئله

ومطلب قوی تر بر داشتن دستها بلند تر وصاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی بر داشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود وظاهر آنها بسوی آسمان عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده وگفته اند که دعای چون برای مطلب وسوال چیزی از چنین نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان وچون برای دفع فتنه وبلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهة اشارت باطفای نایرهٔ غضب فتنه وبلا وبسبب کردن وفرود داشتن قوت وغلبهٔ حادثه را وطیبی گفته است که نیز تفاول است بقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقول ومروی است در استسقا گفته اند که این تحویل وتقلیب ردا تفاول است برای تغیر حال وتبدیل امساک بامطار وتنگی بفراخی وبعضی گفته اند بلکه این امتثال امر است که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وگفته شد که اینچنین بکن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط تفاول آنست که نه بقصد واختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد واختیار این کس واقع شود وازینجا تفاول گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند بار بود یکباری قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمد وآنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست وفریاد کرد یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست ابرها مثل کوهها وبارید تا جمعهٔ دیگر پس آمد همان اعرابی یا دیگری وگفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را وبروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم وفرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیه وبهر سوی که اشارت می کرد می کشاد ابر از آن سو ودر روایتی پس بکشاد ابر از مدینه ومی بارید برگرداگرد و نمی بارید در وی قطره ویار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع وتخشع وتبذل تمام چون بمصلی رسید بمنبر بر آمد وخطبه خواند وانمقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ودعا کرد ونزول کرد وشروع در نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان وبی اقامت وقرات بجهر کرد وبخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی ودر رکعت ثانیه هل اتیک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید وجمعه میخواند پس پیدا کرد خدا تعالی ابری را با رعد وبرق وسخت بارید تا آمدن مسجد روان شد سیلها وچون

دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم دویدن مردم بخانها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی
کل شیء قدیر وان عبده ورسوله و این همان حدیث است که تمسک بدان هست در استسقا چنانکه گذشت
بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول
خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کنیم پروردگار
بتو فرمود آنحضرت ویلکم همه شفاعت پروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو
العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده
بود گفت ایا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد طلب خیر از پروردگاری
که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر بر آمد و دستها
بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد
خطبه و دعا بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای
آن روز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریئا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار بار دیگر در مدینه
مکانی هست که انرا احجار الزیت می خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک
برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذرانید و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند در سر آب نزول کردند و مسلمانان
بی آب بماندند و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بران حضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود
بودند با مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه بر آمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قران مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید شوید
مر حق تعالی شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان
تاریک کرد و بدان ابر عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی گشت اینچند بار است که استسقا
آنحضرت در ان مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون
قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی
آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند
گردی و خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در هوا آسمان چیزی را مثل دخان پس ابوسفیان

آمد وگفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصلهٔ ارحام واین قوم تو اند هلاک می شوند بخوان خدا را و در خواد از وی
ازان پس دعا کرد و باریدن گرفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم
یاتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قریش
در روز انداختن این اشقیا بود شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وسلم وآله وصحبه ولعنت الله
علی الکافرین والمنافقین از اینجا معلوم می گردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده ابو طالب
قول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه والا سایر وجوه استسقا که مذکور
شد در مدینه بودند وابو طالب دران وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب اشارت است باتچه واقع
شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش وآنحضرت دران زمان صغیر بود و پوشیده نماند
قول ابی طالب یستسقی الغمام بوجهه وقوع استسقا را نمی طلبد یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه
وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن حق تعالی است خلق را بدعای
سبب خود از آسمان وآب دادن در زمین معجزه آنحضرت جدا است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وسلم
تصرف الهی جل جلاله وعم نواله زمین وآسمان را شامل است بلکه تمامه بشرها وعطاهای دنیا وآخرت و
ارزاق حسی وروحانی ونعمتهای ظاهری وباطنی بواسطه وطفیل آنحضرت است **مصرع** آخر ای باد صبا
اینهمه آوردهٔ تست + **بیت** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره **قطعه** ما ارسل الرحمن او یرسل + من رحمة تصعد او تنزل
فی ملکوت الله او ملکه + من کل ما یختص او یشمل + الا وطه المصطفی عبده + نبیه المختار المرسل واسطة فیها و
اصل لها یعلم هذا کل من یعقل **وصل** در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف
در شمس است ورواة حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبکاف در شمس واحادیث که مذکور شد درین باب وخبر میدهند از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف
شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات بر خسوف قمر حمل کرده دخترا مری که در حدیث
ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث
عائشه رضی الله عنها فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین دو حدیث
معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را دراز گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاده
بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سوره بقره خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع

کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع درازی کرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا چهار مرتبه می کرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب فرادی بیک رکوع و بی خطبه بوجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بآنچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در اینها اضطراب کرده اند رواتِ آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق است مر روات اطلاق را چنانکه فرمود فاذا کان کذلک فصلوا و جهت همین اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که جهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت می کنند بر کمال قدرت الهی و صنع او و دلالت می کنند به خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است و تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه و نوع عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است والله علی کل شئ قدیر و فصل در صلوٰة الخوف صلوٰة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب پس قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوٰة فلتقم طائفة الآ و آیه و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰة و اکثر برانند که در قصر رباعی است بدو رکعت و بعضی آنرا بصلوٰة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است ترک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در سفر قصر است در عدد و کمیت و بعضی شامل هر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد

از حنیفه و مزنی از شافعیه برآنند که این نماز مخصوص بزمان نبوتست بجهة احراز فضیلت نماز خلف رسول
الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر مفهوم کریمه و اذا کنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از
زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین
آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست و قید اذا کنت فیهم اتفاقی است با آنکه کنت انت اومن
یقوم مقامک است چنانکه در کریمه و خذ من اموالهم صدقة الآیة ثابت است و از گزاردن نماز خوف باین کیفیات
غایة تاکید و محافظت است بر نماز که بهیچ وجه عذر در ان گنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده بر وفق مصلحت وقت و ملاحظهٔ حضور عدو و هر یکی
از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده و مختار امام ابوحنیفه از ان وجوه وجهی است که در کتب سته با جمعها
از ابن عمر مروی شده است و اگر بمانرا ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم همراه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس
ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت
و روی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ان طایفه که با وی بودند و سجده
کرد دو سجده پستر برگشتند این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگزارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد
آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد دو سجده پستر سلام داد آنحضرت و ایستادند هر یکی ازین دو طایفه و
بگزارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آن حضرت نگزارده بود و این ترجمه لفظ بخاری است و در باقی کتب
سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در
روایت ابن عمر تصریح بآنکه در کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت از جهة
است و لیکن مذهب حنفی عام تر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جایز است و لهذا گفته
اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است
با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت و با دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین
است از جهة عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق
و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض بتفصیل ان چندان متعلق نبود و وجود نماز خوف باین وجوه
درین آخر زمان نغات نادر خواهد بود برین قدر اقتصار افتاد و این برین تقدیر است که مجال

[illegible]

پیاده و سوار بر کوع و سجود با یما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده

واگر شسیند جنگ بحدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوهٔ خندق واقع شده و آنحضرت

فرمود صلی الله علیه وسلم حبسونا عن صلوة العصر ملا الله بیوتهم وقبورهم نارا آمده است بعقاب داری سبحان الله

در غزوهٔ احد چه محنتها و شدتها بآنحضرت رسید صلی الله علیه وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن

روی مبارک و جز آن دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون چه آنجا در حق خاصهٔ نفس بود

واینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان میل نمائیم

پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که ایشان را نمازی است که محبوب تر است برایشان از اموال و اولاد و آن

نماز عصر است در آن وقت برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بآنحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز

خوف صلی الله علیه وسلم **وصل** در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در

وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور

میگردد دو مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گذارد متفق علیه است میان علما و هیچکس را

خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد

اول نشست جایز می افتد و اگر نشست نماز فاسد است و مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی رخصت است

و چهار گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد

وحدیثی که مروی است از ام المومنین عائشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و صیام الصحت

نپیوسته و هیچکس از صحابهٔ عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم

حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عائشه نیز همین است و عادت شریف بود که در سفر

بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر

دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در

سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگرچه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده

که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب است اما در تطوع غیر راتبه خلاف

نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی و

با یما و وتر نیز بگذاردی و تنفل بر پشت مرکب بایما جایز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت

تجرید و وقتی در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس در آمد وقت
نماز پس اذان گفت و تکبیر آورد و بر راحله پیش رفت و باصحاب نماز گذارد باشاره و گردانید سجود را پست تر
از رکوع و این یکی از تواضع است و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد بیان
امر باذان است و در بعضی روایات بتصریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان
ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی در منزلگاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار
شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی و در بعضی اوقات
ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب عشا همچنین بود
یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در
وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب و عشا هر دو را
جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق
و در بعضی مقید بحالة سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی تعجیل در سیر و ازینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع
بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند
که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول قرار مرد نیست
و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در ان مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز
بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالة سیر مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید
که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول
ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بدی راه نیست تا آنکه تاخیر
نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبایر شمرده اند امام محمد رحمه الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده
است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین
الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست از کبایر و
روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است
و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرانی ثابت شده اند بخاری و مسلم از

مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود
مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع
از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تعبیر کرده اند جمع
واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز می کردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت
بر دوام استمرار ندارد کما حققه فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع
نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که وی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا رفت و در روایتی نکرد الا یکبار
یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع می کرد عبد الله در شیئی از صلوات
در سفر مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
و لهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع
بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و
گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر در صورت جمعست نه در حقیقه و معنی
و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع سفر تصویر می کنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت
جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر در
وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلایلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده
ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت می کرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد
که تاریک شود پس نزول می کرد و می گذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را
در ارتحال می کرد و می گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطا خود میگوید که رسیده است
بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وی می گذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت
مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن
ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کرد تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار
کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون تعجیل می آمد
او را امری کرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است
که ناظر اند در جمع بطریقی که مذهب امام ابوحنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت

واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول نیز آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرده با جمع بمعنی اخیر احیانا
کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته است که ترک جمع افضل است و در روایتی از
مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت
در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند
و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست
شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلوتین
من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبیره و عمل برین نیست نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر
و عرفه انتهی

وصل در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است
از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای عیادت روزی
معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شنبه نباید کرد
چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلا عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک
عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده
از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی بیمار شد و آن طبیب را التزام ملازمت خود کرد
و گفت اگر بیرون روی گردنش زنند پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت
که در دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک
بیمار است پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت درد چشم نیز
عیادت کردی و امام احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و درین حدیث رد است بر کسیکه
قایل است که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که
چیزیست که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه وی را در قبر و قیامت نافع بودی و احسان کردی با اقارب
و اهالی وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین میسر بودی و با جمع صحابه نماز کردی و آمرزش خواستی و
بعد از آن همراه شده تا بمدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بر
و جواب سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت

و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مرتقی سعادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بر موت
مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین
کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام هست بران اختصار کردند
که چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی
از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی بروی نماز کردندی و در نادر اوقات اگر شب
بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز می کردند و دفن می کردند پس آنحضرت بر تربت
و بر قبر او نماز می کرد و در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بر وی دینی هست یا نه
و چیزی گذاشته که بان قضای دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود می گرفت
دین او را نماز می کرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز کنید بر یار خود و خود نمی کرد و چون فتح کرد خدا تعالی
بر وی صلی الله علیه وسلم بلاد و توسعه کرد در اموال می گذارد و نمی پرسید از دین میفرمود که هر که مالی گذاشت
از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر
گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع می کنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار بهمین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی
است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه
الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و اینمذهب امام ابوحنیفه و شافعی است
و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یکسلام میداد و از اصحاب دیگر انچنین آمده و دستها در هر
تکبیر برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عباس و زید بن ثابت
و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در بواقی و مذهب امام ابوحنیفه
همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی انچنین بود
و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده
والله اعلم و قراة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قراة در نماز جنازه از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس

آمده وازوی رضی الله عنه قولاً وفعلاً مروی شده ودر بعضی روایات قراءة فاتحة الکتاب وسوره جهراً
ازوی ماثور شده وگفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانکه تصریح باین معنی نیز در حدیث
آمده ومذهب شافعی واحمد واسحق اینست ومذهب امام ابوحنیفه ومالک وثوری بر خلاف آنست وازصحابه
نیز درین باب اختلاف بود وطحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا ودعا
بوده نه بروجه قرات واز کلام شمنی ظاهر میشود که مراد وی اگر بنیت ثنا بخواند نزد ما نیز جائز است واز کلام
فتح الباری چنان مفهوم میشود قائلین بقرات فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب ولیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است وگفته
که نزد ابوحنیفه ومالک واجب نیست وانچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز میت میخواند
اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد
ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله داراً خیراً من داره واهلاً خیراً من اهله وزوجاً
خیراً من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار واین حدیث را مسلم وترمذی ونسائی
از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای
او این را ومیگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران جنازه خواند
آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی والآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا و
شاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته
منا فتوفه علی الایمان اللهم لاتحرمنا اجره ولاتضلنا بعده ودر روایتی ولاتفتنا بعده ودر بعضی
روایات زیادت اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عن سیئاته اخرجه
الموطا عن ابی هریره در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطاً وذخراً واجعله لنا
شافعاً ومشفعاً وچون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز کردی یکبار بعد از یکشبانروز
کرد ووقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد در حدیث اینچنین واقع شده است وبعضی میگویند که جائز
است تا منفسخ نشده میت وآنرا تقدیر به سه روز کرده اند ونزد بعضی تا متفرق نشده واین تا یکماه نیز
احتمال دارد وفقها درین مسئله نیز اختلاف دارند وبعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دارند بدلالة الحدیث که فرمود قبور مملو است ظلمت ونماز من منور ساخت آنرا وصواب آنست که عام است
وبعضی گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا وآنحضرت همراه جنازه پیاده

و ترمذی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم ما با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت
دواب و در روایتی مر ابی داود در آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد
آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را فرو ننهادندی نه نشستی و فرمود اذا اتبعتم
الجنازة فلا تجلسوا حتى توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلاف است که
مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه مشی است خلف جنازه و مذهب
اوزاعی نیز همین است زیرا که این ادخل است در تفکر و ایقاظ و ثوری و طایفه دیگر گویند هر دو برابر است
و مالک و شافعی و احمد رحمهما الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعاء اند و شفیع مقدم
میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند
و منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود و پیاده
هر طور که خواهد مشی کند پس و پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر هر جنازه نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی
که در حبشه مرده نماز گذارد و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و
نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر معویه لیثی نیز بگذارد در وقتی که غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه
بمرد پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت ایا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین را تا بگذاری بر وی
نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را در انداخت بر درخت و تل که در میان بود و
بر داشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را و آورد نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی آنرا در آمد و رفت
و نشست و خاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است
و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع می کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بر وی
نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه
نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از آن
یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول الله تعالی علیه پس نماز گذارد بر وی نه بر مردم دیگر ندیدند آنرا

شد که نماز کننده بر جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند در نصوص خود جایز است باتفاق و این نیز انچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص بنجاشی است و این منتقض است بقصه معویه لیثی
و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه که در غزوه موته شهید
گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المومنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علمای مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند دران و نشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح شرح مصابیح و گفته است که دیدم ببخارا
قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از مشاهیر فقهاست
انتهی و رخصت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و شافعی رحمه الله علیه
نیز همبرین است و نهی کرده از پی سپر کردن قبور و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مردی را دید که
در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج
آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران چیز رسول خدا و گفت
برو مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم
باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پایمال کرده نشود و آنرا اهانت
نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و مسنم و سنگریزهای سرخ
بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بروی سنگریزهای و در حدیث صحیح آمده است
که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران
برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر او نهاد و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدای تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مسجدها و لعنت کرد
زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز
داخل اند که منع از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه
در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز
مکروه دارند عادت شریفه آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد از برای دعا و ترحم و استغفار
و در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت مامور شد که بزیارت اهل البقیع بر آید تا ایشان را دعا کند

و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت کردن این سنت معینه بود
بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت
فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در هر روز جمعه آمرزیده شود مراو را و نوشته شود بارّاً
و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری
که در مدینه مطهره بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور
یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و سوره تکاثر
و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن ختم کنند
و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و جمع و تسلیه
و صبر فرمودن ایشان رفتن و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و ارتکاب تکلفات دیگر
و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است و حد تعزیه تا سه روز است و بعد از آن
مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه میت حاضر سه روز است و تعزیت
غایب یکروز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفة و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است
مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام
در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است والله
اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث
مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است نه دیگران را از اقربای میت و همسایهای
و مسنون بود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت مانع است و ایشان فرصت
طعام پختن و تهیه آن ندارد چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب بمردم خانه شریف فرمود تا برای
برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و اختلاف است در
خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول تجهیز و دفن میت جایز است وصل در سنن رواتب
مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرایض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز و شب بطریق وظیفه
میگذارد سواتر از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در روایت ذکر می کنند و حال آنکه
آنرا از موکدات نمی شمرند با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کرده اند پس یا مواظبت را حمل

حمل بر اتم از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دانند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند
و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد ولیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت معنی
دوام معتبر است و ماخوذ است از راتب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت
پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت
پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنهایی که بعد
از ایشان اند از تابعین و همچنین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام
ابی حنیفه از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
پس یا آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی
روایات آمده است یا گاهی همچنان میگذارد و گاهی همچنین پس حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث
صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت
میگذارد و میگفت گشاده می شود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این
نمازی مستقل بود ورای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة الزوال گویند و در اکثر احوال
آنرا در خانه می گذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بعد از زوال هشت رکعت می گذارد و می گفته این هشت رکعت
برابری می کنند هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت
است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده می شود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از
انتصاف شب است و باین چه مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در دیگری بود در فضل چون نزول
رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی و در حدیث امیر المومنین
عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال آفتاب حساب
کرده می شود مانند آن از سحر و هیچ شی نیست مگر آنکه سجده می کنند پروردگار را درین ساعت پس برخواند این آیه را
یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد
آنرا بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی و این دو رکعت هرگز از وی فوت
نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بود و یا بسبب مانعی قضا

کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل است که هم در حدیث صحیح آمده است
که همیشه می گذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت
در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و می گذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را و خبر جلیل
و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن راتبه عصر بود پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که
میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و می داشت صوم وصال و نهی میکرد
از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف می گذاردند در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب
میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست
که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش
دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف می کنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با آنهاست
و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد به تسلیمه واحده یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر
بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعده مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین
ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق با بودن راتبه از آنها انتهی گفت بنده مسکین عفا الله عنه
ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از عشا و عمل مشایخ بر آنست بیک سلام
والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که گفت می گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش
از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مرویست از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گذارد پیش از
عصر چهار رکعت فصل می کرد میان آنها به تسلیم بر ملائکه مقربین و کسانی که تابع ایشان اند از مسلمین و مؤمنین
رواه الترمذی و روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد
پیش از عصر چهار رکعت روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان و تصحیح نمودند و از جهت اختلاف
این روایات است که در مذهب حنفی تخیر است میان چهار و دو و جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول
فقه تحقیق آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که
گفت احصا نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرات می کرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین
قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کردی در قرات از ابن عباس
آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد

رواه ابوداود و راتبهٔ عشا نیز دو رکعت است بعد از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس درآمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گزاردن چهار
رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش می شود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه می گذارد آنحضرت عشا را با مردم
پس می درآمد خانه مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید
و عمل اهل حرمین بر گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادة
میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوبتر نماز
مرد بعد از مکتوبه نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در مسجد وقت هم
مسجد نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی
این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که
عاصی میگردد از جهت مخالفت امر قبلی امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن اولی
افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود در جای
و فرمود ملایکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین
و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم و سنت بامداد بجدی بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نیست
که در سفر هیچ سنت راتبه گزارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت
فجر واجب است چنانکه در دره میگوید که سنت فجر ابتدای عمل است و در ختم محل لاجرم عنایت و اهتمام بشان وی
معروف شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد
از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا و بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل
سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت آخر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمی شود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از نها آمده
است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با دو رکعت چهار می گردد اما در مغرب شش رکعت نیز آمده در بعضی روایات
با سنت و در بعضی بی سنت پس گاه گاهی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز
از غرائب است همچنین عادت مردم نشسته است فتدبر نوع سیم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی
و طهارت و پاکی است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب
حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نمای مال و طیب

وطهارت وی بر ماه اجر صاحب مال وطهارت وی از خبث ذنوب است و بعضی زکوة از تزکیه که [illegible]
میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی
دلیل است بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است
در سنهٔ ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زکوة و صدقات
دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات فقرا بود چنانکه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
را بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و منّ و اذی و ایجاب آنچه در ایل که منفعت در وی بیشتر
مذکور است نیز ازین بابت و مراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی
و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات
نستانند و شرط نصاب و حولان که ناظر در تیسیر و رفق است ازین جهة است و از رعایت و حکمت و
عدالت اوست صلی الله علیه وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم
بآن فراوان تر است و دوران آن اکثر است واجب کرد تا دادن آن بآسانی میسر گردد و گرفتن هم سبب
رفع حاجت گردد یکصنف زرع و ثمار چنانکه جو و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی
تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسپند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان بآنهاست و
تقویم اشیا بآن است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر
اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده و در زروع و ثمار در وقت حصاد و درو جمع آن
و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است و درین نیز رعایت نهایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که
بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال و نماء آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال نه بعید
بلکه متیقن است و در وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن آسان تر است و هم در رعایة جانب فقرا تا مبادا
تا تأخیر حصاد بادای زکوة تاخیر و امهال راه یابد و متغیر گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال
در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالی که بی مشقت و تکلف بدست
آید همچو مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید و بر گذشتن سال موقوف نگردانید و آنچه از آن مال
در تحصیل آن مشقتی و کلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع و ثمار که بآب باران حاصل گردد عشر
واجب گردانید و اگر بزیادت کلفت و مشقت محتاج بود چنانکه زروع و ثمار که بدولاب یا بگاو و شتر یا خریدن
آب حاصل گردد نصف عشر واجب کرد و آنچه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت و اسفار در کسب

بجا رود و در رفتن بلاد الکافت عالم جهل یک فرموده لابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علم شارع
بدان احاطه نتواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی در تعیین فرموده
و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری
خاص و حکمتی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسد زکوة واجب
گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب
دیار ما پنجاه و دو نیم تولچه باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق
گفته اند که هشتصد من شرعی است و وسق شصت صاع و در گوسپند چهل و در گاو سی و در شتر پنج
و اصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وسلم و عمل خلفای راشدین
بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان و این مقادیر و اعداد منتهی بعلم شارع و وحی آسمانی است
و تمام مسایل باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی زکوة بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرانی که فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل
علیهم و مراد بصلوة معنی دعا ست و اگر هم بلفظ صلوه بود او فق و انسب باشد بلفظ منصوص چنانکه فرموده اللهم
صل علی آل ابی اوفی و از ینجا ست که در بعضی احادیث واقع شده است که فرموده اللهم صل علی عمرو بن العاص و وی
صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد
و فرموده عاید در صدقه حکم سگی دارد که بخورد قی خود را و این کراهیت بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع
و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات
علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشود جایز
است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که ازان
نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف گونه هست و صحیح حرمت و کراهت
است مگر نزد انحصار علاج دران بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده
شده است و صدقه فطر واجب است بر هر مسلمانان مرد یا زن آزاد یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و
صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقه فطر در مذهب ما لک نصاب فاضل از حاجت
و مسکن و خادم و دین شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری ابد الله سلطانه

که سیری وسی وتشنه سیر شاهی است دسیر و ملک پادشاهی شود و تمام از وجود وی چندین باشد و افضل آنست
صدقهٔ فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم همین بود و تقدیم از روز
عید نیز جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و نزد بعضی جایز است بیک روز و دو روز و
بعضی گفته اند که بر عشر اخیر رمضان تقدیم نکنند و در جواز تاخیر نیز اقوال است و حاصل این بیان صدقه
واجب بود اما صدقهٔ تطوع اگرچه مرا بجای بدان تکرری و بر ترک عید لفر مودی اما او را لغایت دوست
داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلاف ستیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی
آنرا بسیار شمردی و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی
صلی الله علیه وسلم گفته است **شعر** ماقال لاقط الا فی تشهده ✤ لولا التشهد کانت لاءه نعم ✤ و
درینجا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع نمودی
و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی داشتی در گذشتی و
گاهی کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بخشیدی کالا بخشیدی و گاهی کالائی بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی
زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام
فرمودی و بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه وسلم بودی
صفت احسان و کرم بر وی غالب گشتی و اگر بخیل شحیح حال مبارک او را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت
در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم بی تعلق بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود
و مثل نداشت و از ینجهة دایما منشرح الصدر و مسرور القلب طیب النفس شادان دل بودی چه همه انقباض
و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح
صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر
بعضی از کمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه وسلم **نوع چهارم صوم** صوم عبارت است از باز داشتن
نفس از طعام و شراب و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند
و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقص میکند صوم را کذب و غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر غیبت
روزه گشایند کدام یکی را از ما روزه سالم و باقی میماند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور برآنند
که صلوة افضل است از جهة حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود وغیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه
آمده که گفت آمدم حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم از فرما کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر صوم

صوم را اگر هیچ عملی مثل آن نبود غالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم است که مناسب
بحال صایم بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا
میدهم بوی و در روایتی دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم بران کنایتست
از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنهٔ ابن آدم بده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن برای
من است و من جزای میدهم برابر چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران
و بی وساطت ملایکه جزا می دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادت برای اوست تعالی شانه
مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر حق تعالی و هیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم نکرده معبود خود را بالصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و قصد وی
از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه ریا را که شرک اصغر است راه نیست یعنی بمجرد فعل
و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در ان قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صایم را دخلی نیست چنانکه در حدیث صحیح
بخاری آمده است که ترک می کند بنده طعام و شراب و شهوات خود را از جهة من پس از ان فرمود الصیام لی
و انا اجزا به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارتست
بکف تمام اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت است
و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بخود و بالجمله
عبادت صیام را شانی عظیم است بیان عبادات خصوصا صوم رمضان که فرض است و بود آنحضرت کریم
ترین و جواد ترین خلق دایما خصوصا در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بود
و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و ذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع
ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون ایام عظیم است و منبع برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی
و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم گشته آن نیز بانواع عبادات و قربات اکثر و اوفر کردی و چون وجود
حضرت و هب البرکات در وی اقتضا لطف بود خود حضرت سید کاینات که مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات
حق سبحانه بود نیز مستکثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام میکرد و می بود نزد
ملاقات جبرئیل در خیر و بر تیز تر از باد و وان که هر سه و شامل می کرد و همه را و عرض می کرد بر جبرئیل قرآن را
و می خواند باوی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهم دیگر می خوانند و اینجا تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام متبرکه
و مواسم خیر و حضور صحبت علما در کسب خیرات و اعزاز وجوه مبرات بیشتر ز بیشتر و ساعی تر باشد و بالله التوفیق

و بود فرضیت صوم رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرت و آنحضرت نه رمضان روزه داشته و بود ابتدای نزول
قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته‌اند که نزول صحف
ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب
سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی
بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسحیر تاخیر کردی و صحابه را بدین تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی
و مدح کردی و افطار بخرماهای چند کردی و اگر خرما نبودی بدمی چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور المؤمن التمر
و در وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر
میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ایمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد
افطار اولی است و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز کردی
و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته‌اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت کرده است
و مسواک کردی در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان حدیثی صحیح نشده
مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و در روزهٔ نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار نخواهد کرد
و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و
در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی فرمودی و در حق صایم دهر فرمود لا
صام و لا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشرهٔ ذی الحجه که مراد بآن نه روز از وست
نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشرهٔ ذی الحجه و در روز عاشورا
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی
و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و در سته شوال فرمود که صیام این
شش با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف می فرمود و در عشر اخیر مگر در یک
رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و
یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد او را که شب قدر درین عشر است دیگر اعتکاف در آن

عشر مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه میزدند در مسجد شریف و گاهی سریر نیز می نهادند و بران
فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل
روز مروی نشده و در هر سالی یکبار قران را جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دوبار عرض کرد و ذکر
این در قصهٔ وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و **فصل** آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از ان
بجهة رحمت و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله
چون تو وصال میکنی ما را از ان چرا منع می کنی با آنکه همت را بمتابعت خود میخوانی فرمود لست کاحدکم نیستم من مانند
یکی از شما و در روایتی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی بدرستی من شب میکنم نزد پروردگار
خود که پرورنده و تربیت کننده منست یطعمنی و یسقینی می خوراند و می نوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا
خوراننده و نوشاننده هست که میخوراند و می نوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام
و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت می آمد که میخورد و
می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب
بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت
از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس [illegible] البته از قبیل اعمال
و بعضی گفته اند که مراد از طعام و شراب مجاز است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد
افاضه می نماید چیزی که قائم مقام شراب و طعام می گردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی عروض فتور
و شما را این حالت نیست و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق و لذت مناجات
و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم وارد و نازل می گشت
و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی می شد
در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از ان نیاید چه جای محبت
حقیقی و مسرت معنوی است والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلاف است علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است مر کسی را که قادر است بران چنانکه
صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین است
آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه می خورد و بس در شوارف آورده است که بعضی [illegible]

حتی ایشان چاشت کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم مرغ پیدا کرده و آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی
وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم
چنانکه اشارتی بآن در صدر حدیث کرده شد و اگر نزد ایشان که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک رحمه الله
بر آنند و امام شافعی رحمه الله تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول
صحیح است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد
بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند گو بکند آنرا تا سحر و این
در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بتقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل حرمت
بود و ظاهر حدیثی که گذشت دانست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و جمهور بر آنند که حرام است
بر غیر وی صلی الله علیه وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک انهایی که مولع اند بریاضت نفس و گذاشتن وی از عادات گفته اند
بلکه اینها از حقیقت وصال بر آید والله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع قصد
بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغت است و در کریمه ولله علی الناس حج البیت هر دو قرات آمده و عمره در لغت
بمعنی زیادت آید و عمره زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تعمیر و تعظیم است مسجد
حرام را و موجب عمارت بنای محبت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه را که احرام و طواف و
سعی است و حلق و تقصیر بر وجه مخصوص است بحج نسبت عمره بحج نسبت نماز نفل است بفرض و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند که مردم را تعلیم احکام نمود و فرمود
شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را به سفر آخرت وداع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که ملاقات کنید
پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کافر
که بزنند بعضی از شما گردن بعضی را دانا و آگاه باشید که من رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا
تو گواه باش و باید که رساند این را حاضر بغایب و بسا کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد
از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را
و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را داخل شوید
بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه
و بعضی بیشتر از آن گفته اند تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم

از ہجرت است و تحقیق آنست کہ در سال نہم است و ہم درین سال بتجہیز اسباب سفر مشغول شد و لیکن بنفس نفیس
وی صلی اللہ علیہ وسلم درین سال میسر نشد بجہت اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام تعلیم وفود کہ ورود می نمودند
بروی پس ابوبکر صدیق را رضی اللہ عنہ امیر حاج ساختہ بمکہ شریفہ فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی اللہ عنہ بقرأت
سورہ برات بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکہ رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او ماموری گفت بلکہ مامور
و تخصیص علی مرتضی بقرأت سورہ برات آن بود کہ در وی نقض عہد مشرکان است و عقد عہد و نقض آن بر قوم
مرد یا اہل بیت وی می باشد و اما عدد عمرہ ہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہار گفتہ اند اول عمرہ حدیبیہ کہ سال
ششم از ہجرت بقصد عمرہ برآمد و چون بحدیبیہ کہ بر یک مرحلہ است از مکہ رسید مشرکان ہمہ باجتماع
بجنگ برآمدند و از درآمدن مکہ معظمہ مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیدہ بود آنحضرت بامر الہی با ایشان مصالحہ
کردہ از احرام برآمد و بمدینہ مطہرہ رفت و قرار یافت کہ سال آیندہ بیاید و عمرہ بجا آورد و دوم عمرہ کہ سال
ہفتم بحکم قراری کہ در قضیہ مصالحہ یافتہ بود بمکہ تشریف آورد و عمرہ بگذارد و بعد از سہ روز بمدینہ عود فرمود
سیوم عمرہ کہ در سال ہشتم کہ سال فتح مکہ است از جعرانہ کہ بر یک مرحلہ از مکہ است بعد از قسمت غنائم حنین
شبا شب آمدہ و عمرہ بگذارد و ہم در شب بجعرانہ باز رفت چہارم عمرہ کہ با حج در سال دہم در حجۃ الوداع کرد
و تفصیل این احوال در بیان غزوات باید ان شاء اللہ تعالی و بعضی سہ عمرہ گفتہ اند باعتبار آنکہ در حدیبیہ حقیقۃ
عمرہ نبود زیرا کہ بمکہ در نیامد و از ہمانجا از احرام برآمدہ بمدینہ رفت و لیکن جمہور آنرا حکم عمرہ دادہ اند و چون
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عزم حج کرد صحابہ را اعلام کرد بحج و ہمہ ساختگی سفر حج کردند و این خبر بلاد و قری
در اطراف و نواحی مدینہ است رسید مجموع مسلمانان متوجہ مدینہ شدند و در راہ مکہ از ہر طرف طوائف ملحق شدند
و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفتہ اند کہ پیش و پس و یمین و شمال ہر طرف کہ نظر کار میکرد
ہمہ مردم بودند از پیادہ و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چہار ہزار آمدہ پس
در ذی الحجہ احرام بست و برآمد و بمکہ رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و
ابوداود و ابن ماجہ روایت کردہ اند کہ آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیہ عرفہ بمغفرت جواب آمد کہ مغفرت
کردم مگر ظالم را کہ البتہ او را از جہۃ مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواہی مظلوم را
بہشت دہی و ظالم را بخشی دران وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفہ صبح کرد اعادہ کرد این دعا را خواستہ او
اجابت کردم آنچہ تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما گفتند یا رسول اللہ
مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود کہ تو در آنجا بخندی ہمیشہ خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود دشمن خدا ابلیس چون دانست

که اجابت کرد حق تعالی دعای مرا بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و وای ویلا آغاز کرد و بگریخت پس خنده
آورد مرا آنچه دیدم از جزع وفزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی جمع کنند
حقوق العباد نیز میشود و ظاهر آن گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این
از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و
یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد
خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی از حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که
ساقط می گردد ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمی گردد پس کسیکه بر دست نمازی یا کفارتی در ماند آن از
حقوق الله تعالی ساقط نمی گردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة است پس اثم تاخیر بحج
ساقط می گردد بحج پس حج ساقط می گرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج
ساقط می گرداند چیزی را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و ادا والا قتل کرده شود ساقط
نمی گردد حق آدمی بحج اجماعاً همچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم
و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک
بود و در حدیث ابی داود آمده که نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنها را
نزدیک می شدند و ازدحام می نمودند و سعی می کردند و هر یکی از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد در خون خویش
تا او را پیشتر نحر کند و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا نحر صد شتر کرد و علی رضی الله
تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده
که نحر کرد آنحضرت گاوی را از زنان خود و در روایتی نحر کرد از عایشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن
عبدالله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا از جانب راست کند و قسمت کرد موها را بر اصحاب هر یکی را
یک تاره موی یا دو تاره موی نصیب رسید و موهای جانب چپ را همه بابو طلحه انصاری داد و ناخنهای
مبارک را تقلیم کرد و آن را نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و مکرر فرمود
اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس ایشان فرمود و المقصرین و چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد
وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است
اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدمی و از چاه آب بر کشیدمی و شما را بسقایت اعانت

کردی از جهة فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار کنم بعد از من سنت گردد و از جهة من مردم
باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود پس
ایشان یک دلو بوی صلی الله علیه وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای
بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهة کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر
والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب عادات شریف بیاید
و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهة بسیاری آب اوست و زمزم و زمازم ما کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ
مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود چون
اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد و از آنجا چشمه پیدا شد و آب را گرد کرد تا پیش از آنکه منتشر شود
پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا جای گرفت
و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله
علیه وسلم چون حق تعالی او را بخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام
فیل و بروایتی پیش از ان و بعد از وی ابو طالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنگ
میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که
بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی است که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز
عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد
رحمهما الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا
میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از ان
نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و نسخ
کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود اینچنین
رسیده است با انتهی بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چون ببینید هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی
و ناخن خود تا آن زمان که تضحیه کند و بعضی از علمای مذهب امام احمد بر آن اند که این منع و نهی بسبیل تحریم است
و بعضی برآنکه بر طریق کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی آورده که گفت بودیم ما در حمام
نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی نوره زدند تا ... از اهل حمام گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون ...

کردم سعید بن المسیب را مذکور کردم این سخن را گفت ما ان اخی این حدیث است که فراموش کردند مردم آنرا در خبر داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ببیند ذی الحجه را شنیده نمانند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم می شود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه آنکه دم نباشد محرمان تیر پس قول صاحب سفر السعاده که گفت در موی و ناخن خود چیزی رو نکند و از من لله صورت محرم باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قراءت اما ذکر گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ذکر می کرد خدا تعالی را در جمیع احیان و اوقات و همیشه ذکر حق کردی هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب اینهمه ذکر حق بود و در حالت خاموشی نیز در دل وی همگی در حق بود و در دل و زبان انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن و رفتن و خوردن و آشامیدن و در آمدن و بر آمدن و سفر و اقامت و رکوب و قدوم و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن آنست که مقابل نسیان است که بمعنی فراموشی است هرگونه که یاد کند خواه بدل یا بزبان بهر فعل و بهر شان ذکر بود لا بد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس اگر باشد ذکر قلبی را بلاشبهه بعدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم اعتبار آن باطل است و قیاس بر عقود شرعیه که بی عمل لسان معتبر نباشد از جهت نص شارع مر آنرا اذکار و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار خواندی در کتب احادیث مذکور و مسطور است و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمام مقاصد و مطالب حاجات است هیچ حاجت با دعیه و اذکار دیگر نمانده است و در فضیلت دعا و ترغیب در آن و تحریص بر آن آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد حصر شمار وارد شده دلیل است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه وسلم الدعا مخ العباده و قول وی من لم یسال الله یغضب علیه و در دعا توجه و اخلاص که روی از همه جانب بر تافته بجانب حق آورده و حمد و ستایش است مر پروردگار را و اثبات کمال مر او را صریحا و ضمنا و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت و استعانت و این معانی همه خاصه عبادت و زبده آن است و از جهت وارد شده که الدعا

الا دعاء مخ العبادة و امام ابوالقاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت
و رضا بعضی بر آنند که دعا افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی
بود از ترک آن و نیز وی حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بحظ و خواهش خود نرسد نقصانی
ندارد زیرا که بنده بد آنچه از لوازم عبودیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل
ابوحازم اعرج گفته رحمه الله علیه محرومی از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه گفته که من بر نمی دارم اندوه اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست
و طایفه گویند که سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بسابقه و اختیار تو اولی است و بعضی از این
قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب و سوال نگشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند
و در آن مستغرق و بدانچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی و بتحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم
حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان
شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بجا آرد
عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد نه بقصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و تهمت نکند
بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری می گوید رحمة الله علیه اوقات مختلف است در
بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت هم در آن باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد
و ادب در آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
در دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر
غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب معرفت و حال است سکوت
و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است یا مر حق تعالی را حق است دعا در آنجا که نفس را نصیبی
است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه
بزبان طلب حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعریض چنانکه
مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعاست زیرا که مدح
و ثنا در حضرت کریم تعریض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد رضا و تسلیم است
و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حال است فافهم و آنحضرت
حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است از اشراط اوراد و ادعیات که مذکور اند در کتب و عمده آنها اکمل جلال ... قال

وجد و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر وی صلعم و صحابه و آل وی از
آداب دعا رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این روایت دلالت دارد بر
تفریق یدین و بسط آنها بهیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد
هردو کف خود را و میگردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده
شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند واقعه صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی
سر تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا را گرد
مر جامعه را که همه بوقت اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری
از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مر هر پیغمبر را دعایی است مستجاب که دعا کرد و لیکن من خواهم که
پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود را در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع
شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از دعوات مجابه و ظاهر این حدیث اینست که
پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد باجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است
و ماعدای آن دعا از دعوات ایشان بر جا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات
ایشان یکی است و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعا عام است
مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نه
یا مراد آنست که هر یک را یک دعائی است خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من
الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام
رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعا
پیغمبر و جواب داد یکی نامستجاب است و باقی در مشیت خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این جواب
خوش نمی آید که در وی شناعتی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مستجابند و
قول او لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزی
خواهد از پروردگار خود و وی اجابت نکند بان و نقل کرده شده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب نشد از بهر
که مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم مر امت خود را یکی آنکه غرق نسازد ایشان را دوم
دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سیوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت کرد دو دعا اول را و منع کرد
از ثالث و احتمال دارد که مراد منع کردن آن باشد که گفته شد مراد این دعا نکند نه منع از اجابت بعد از دعا

اگرچه امعنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم
وی بود بالتماس مادر او ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن
او را و بود انس ده ساله وقتیکه هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت
را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده و اطل حیاته و اغفر له و در روایتی و ادخله الجنة
پس تجاوز کرد عمر او از صد سال یک سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته است نود و نه سال و بود بستان او از نخیل
و کرم که میوه میداد در هر سالی دو بار در روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه
می آورد در هر سالی دو بار و بود در وی ریحانی که فایح می کرد از وی رایحه مشک و در حال این حدیث ثقات اند
تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد او از صد و روایة است از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم
همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت
انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنة است
ان شاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود
در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن سعد و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم نزد
کسی را و بود ارمد پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدرد نیامدند و فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد
پس نیافت وی رضی الله عنه نه حر را و نه برد را و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم علی را بقضا یمن گفت وی رضی
الله عنه علم نیست مر القضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی
الله عنه اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه پس هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابو داود
و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه
و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابو طالب ثم رسول صلی الله علیه وسلم گفت
ای برادر زاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مرا و را تا عافیت دهد مرا پس فرمود آنحضرت
اللهم اشف عمی پس برخاست ابو طالب گویا بند از پا گشاده شد و گفت ابو طالب ای برادر زاده من هر آینه
پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه می خواهی و میکند هر چه میگوئی فرمود و تو ای عم من اگر اطاعت کنی فرمان پروردگار
را میدهد ترا نیز هر چه می خواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه
الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابو نعیم و در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر
علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن در درجه علیا و محل اقصی و گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد

آنحضرت را ابروی نیند از خدا تعالی دندانهای تر الیس گذشت بر نابغه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند
سال و نیفتاد یکدندان او و بود بهتر و ابدار تر و زیباترین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که چون می افتاد
مرا و را دندانی میرست بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را عمرو بن اخطب آبی در قدح و در آن بود
در وی یک موی را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم جمله
صاحب جمال گردان او را و خوبی ده او را پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی یکموی سفید
ظاهر العلاقه و مناسبت آنکه موی از آب که آنحضرت می خورد بر آورد و حسن و جمال و جوانی برای وی طلبید
و از جمال اگر جوانی و سواد لحیه مراد می دارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی
صلی الله علیه وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت لحیه
وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس
سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و از اینجا معلوم می شود که کافران و بیگانگان از
خوان نعمت و برکت وی محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم می شود که خدمت و رضای وی را
تاثیری است در افاضه خیر و برکت و کافر اگر چه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند
و اگر چه در دوشیدن ناقه و دعا بتجمل باین معنی مناسبتی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن یهودی
حسن و جمال ظاهر داشته باشد و دعا بمزید آن کردند والله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه پس گذشت
بر وی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دیده بود
روی مبارک وی زرد از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه
زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را بالا آمد خون سرخ
بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از ان هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی فی دلائل الاعجاز
و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک فی صفقته پس نمی خرید وی هیچ چیزی را مگر آنکه سود می کرد
در ان و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس رسید حال او در غنا بانجا که رسید
و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مضر
بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه می خوردند پوستها را و مردارها را و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس

امر کرد که بدست راست بخور و گفت نمی‌توانم فرمود هرگز نتوانی پس هرگز نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهن خود بعد از آن و یکبار نماز می‌کرد آنحضرت بجانب نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان وی رحت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاده و طلب کرد روزی معاویه را پس وی دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین

این چیزها است که ذکر کرده اند علما از آثار و این همه قطرات است از بحر معجزات وی و بادی امثال او ست و اجابت دعا حاصل است مر تابعان و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت فکیف به صلی الله علیه وسلم و حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار می‌کرد ساعت بساعت و در روایة ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما می‌شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که می‌گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می‌شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش از آنکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای امت می‌کرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و بتحقیق پرده افکنده می‌شود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و بیان مراد از آن اکثر بر آنند که این غین پرده رقیق لطیف است که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و تمام مهام دین و ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریعت فرقی و خفیفی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می‌نشست و بهر آن لطیف باشتغال بذکر و ظهور نور وحدت اضمحلال می‌پذیرفت و آنحضرت از طریان

در حالت و عروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند که آنحضرت را در هر
لمحه بمقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات انوار دیگر تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را علی الدوام در هر
در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن برطرف میشد تو توقف در مقام اول ابد
از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در انجا مانده بودم واین را از تقصیرات خود می پنداشت
قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ الوقت شیخ شهاب
الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی انجذاب
بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب می شد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب
بروح واتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و
قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هیئت عنصری می گشت پس حکمت بالغه الهی برحمت و عاطفت نامتناهی که برای
تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر بشریش می کرد و روز در این عروج و فرو هشتن پرده سبب ابطاء حرکت
قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس الحق نپرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب
آن عالم را از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند
و اعتذار میخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند حقیقه این غین چیست و مراد آن چه گفت
ای سائل اگر از غیر قلب رسول الله و غین وی می پرسیدی میگفتم آنچه میفهمم اما از قلب رسول خدا و مقامات
و احوال وی دم نتوانم زد و مراد همه این سخن اصمعی خوشتر آید و با ادب و اصول نشان قلب مصطفی که آنرا
جز خدا کسی نداند قرب ترنماید و هرکسی هرچه گوید براندازه معرفت و قیاس حال خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است
هرکه از مقام خبر ده از حقیقه حال کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله و
اما صفت قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قراءت وی کلمه مفسر بود حرفا بحرف و مد می کرد بمد حرف
مد و وقف می کرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین و وقف می کرد و بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف
می کرد بعد از آن میگفت مالک یوم الدین و وقف می کرد رواه الترمذی و الشیخ ثقة النبی می گویند و اهل ثبت
قراءت را قاعده است در وقف که بحسب تامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انفصال ما بعد از ما قبل تقسیم
وقف را بتام و حسن و کافی و قبیح چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل می کرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز تر
می شد از سوره دراز تر از آن و نبود هیچ کس خوشتر آواز و خوش قراءت تر از وی صلی الله علیه وسلم و تغنی می کرد
آنحضرت بقراءت خود و رفع می کرد صوت را بآن احیانا چنانکه ترجیع کرد بروز فتح در قراءت

و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را ا ا ا سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست که این ترجیع بفعل
آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه و سلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده‌اند
و اگر بسبب جنبش ناقه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و باختیار نمی‌کرد تا مردم اقتدا کنند باین
ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآن را بآوازهای خود و فرمود لیس منا من لم
یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی‌نهد و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیزرا همچو گوش نهادن و استماع کردن وی مر پیغمبر حسن الصوت
را که تغنی میکند بقرآن یعنی می‌خواند قرآن را و جهر میکند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
لکل شیء حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه ایست و پیرایه قرآن خوش آوازیست و آمده است
که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قرات ابو موسی اشعری را که بغایت خوش آواز و خوشخوان بود و در شان او
فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود و چون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم
من که تو می‌شنوی یا رسول الله تحسین و تزئین میکردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده‌اند علما در مسئله تغنی
بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند آن و اگرچه بقوانین
موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تغنی بر دو
وجه است یکی آنکه اقتضا کند از طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته
شود با طبعش بیارد آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزئین و تحسین چنانکه
گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم که تو می‌شنوی زیادت می‌کردم تزئین و تحسین آنرا و کسیکه هیجان میکند
او را طرب و وحشت و شوق تا آنکه نمی‌شود نفس خود را و صبر نمی‌تواند کرد از تطریب و تحزین و تزئین صوت در قرات
لیس وی مطبوع است نه متطبع و متکلف است نه متکلف و این است مراد الصوت غرب و لحن عرب و این قسم
از تغنی است که می‌کردند آنرا اصحاب و می‌شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میگردند بدان تالی و سامع
و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمی‌شود مگر بتکلف
و تصنع و تمرین چنانکه آموخته می‌شود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آواز
که حاصل نمی‌شود مگر بتعلیم و تکلف و این است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرات باین وجه و
کسیکه علم است او را باحوال سلف میداند قطعاً که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که بتکلیف کرده می‌شود
بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین

طریق و تجویز کنند آنرا بلکه می خوانند بحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طبایع و تنبیه
نکرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از
استماع حق سبحانه بسوی آن فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه
از عقبة بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بدان و خوب سید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب
اللدنیه حکایت آورده اند که چون بنا است داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گر
می شد تا هفت روز و نمی خورد و نمی نوشید و می آمد زنان را نمیکرد و سلیمان را که ندا در می داد در کرانها
و کوهها و بیشها و کوهسار و رودها که داود می نشیند فلان روز و تکلم می کند بعد از آن بیرون می آورده میشد
برای وی منبر بسوی صحرا پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و
وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع می کردند ذکر را پس شروع می کرد داود در ثنا
بر خدا بچیزی که لایق او است و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس در آن شروع می کرد داود
بوجه کردن بر گناه گاران پس می مردند طایفه از ایشان پس چون گرم می شد موت تجلی و سخت می گشت و
می گفت مر او را سلیمان یا نبی الله تحقیق شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی
می افتاد داود و بیهوش میگشت برداشته میشد بسوی خانه و ندا می کرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی
و دوستی بود با داود بجوید او را و بیرون آرد پس می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند پیش سریران و
پسران و برادران چه دو و بجید اشتند و میبردند بشهر و چون بهوش می آمد داود و روزی دم می پرسید از سلیمان
و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردند یا نبی الله فلان بن فلان و می شمرد نامهای ایشان را پس
دست بر سر میزد و نوحه میکرد داود و می گفت ایا خشم می کردی تو خدایا بر داود که نمرد همراه آنها که مردند
از خوف تو یا شوق تو پس بود عادت داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد بر این حال تا اگر خواست خدا عزوجل
و گمان نبرند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و مزمار پس سبب است حالی او را نبود
که گفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و اما
مردن از خوف و شوق در جواب از آن دو طریقت یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت
را مقاومت میکند با احوالی که وارد می گردد بر ایشان و نگاه میدارد حیات را و فانی نمی گرداند قوت جسمانیه
را کما پیدا می گرداند قوت روحانیه تائیدات الهیه را و از جهت فرط قوت این امت و تمکین [illegible] برابر است
حال سماع موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطوار یقین چنانکه فرموده اند و گفته

الغفار ما از دوست یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر اخص خواص آن بوده اند و ایشان افضل
بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را و نبود آن مگر از جهة
تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما نوحه داود
علیه السلام بر نامردن و اعتذار وی علیه السلام از آن باز تواضع و شفقت او ست بر امت تا از انحطاط مرتبه
وی از آحاد امت و با وجود این قوت الهیه و تمکین در آن اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه
دید مردی را که می گرید نزد استماع قرآن و زعقه و صعقه میکند از آن گفت وی رضی الله عنه همچنین
بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهة تواضع حال و حال آنکه مرتبه وی
محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنید روزی سهیل تستری قرآن را از کسی که بخواند
آنرا و لرزید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
گفتند اگر ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و هر جا می نداند و مستقیم
ماند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیماً و حدیثاً در مجلس سماع
قرآن مردند و به ذوق و شوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسمای آن جماعه مجلدی
تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جماعه از آنها که در مجلس سماع جان داده اند مذکور شده و
و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین مسئله اختلافات
بسیار آمده قدیماً و حدیثاً قولاً و فعلاً بعضی باباحت و بعضی بتوقف و متردد مانده و گفته که این کار کنیم و نه انکار
کنیم و بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقول وی تعالی
و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع
است که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی دو کس از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت است
از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالحان مطربه موسیقیه و درینجا است کثرت اقوال
و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و به فسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع و از احق و اصح شمارند و هر دو طائفه
در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و بالجمله درینجا سه طریقه است یکی مذهب فقها است و ایشان انکار میکنند
اشد انکار و سلوک می کنند مسلک تعصب و عناد و الحاق می کنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا
بکفر و زندقه و الحاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرأت
کرد خصوصاً در موضع خلاف نعم نقل کرده شده است از علماء مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت

اکراهیت دوم طریقهٔ محدثین است وایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح ونص صریح
بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون وهمچنین آیات قرآنی اگرچه
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات ومحامل دیگر هم
هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما وچون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل واباحت بدلالت
قول وی سبحانه واحل لکم الطیبات وبعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت ونه اباحت آن بدلیل
قطعی شرعی پس مسئله مبنی کرده بر اصل در اشیا که حظر است یا اباحت سیوم طریقهٔ سادهٔ صوفیه ومذهب
ایشان درین باب مختلف وافعال مذبذب آمده وبعضی اجتناب کرده وبعضی مباشرت نموده وباید که
انکار ایشان اشد واجتناب وتشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت واحتیاط در افعال
واقوال است در جمیع اوقات واحوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ولع وشوق وسکر محبت و
ضیق حال ووجد وهیجان وحکم ایشان حکم واله وسکران است وشک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و
تطریب قلوب واثارت کوامن بواطن واین معلوم است بمشاهده وعیان حتی در حیوانات وبلادت صبیان
پس متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم وادب با رسوخ قدم وتلونان از اهل شوق منزعج ومقشعر
بعلت وجد وغرام وبعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید است
که می گذرد بر ایشان احوال مختلفه وصفات متباینه واما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورای هر رویت و
تحقیق کرده اند این طائفه شرائط وآداب آنرا وکفایت میکند طالب مبتدی را که جامع است میان احکام ومعارف
نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد وانکار وبابی در قبول وایثار وبابی دیگر در ترفع واستغنا
از سماع وبابی دیگر در ذکر تادب واعتنا والله اعلم وصاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو
نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده می شود برای تنشیط قلوب ومحاولت اعمال
وحمل اثقال وقطع مفاوز در طریق حج در وصف کعبه وزمزم ومقام ودر طریق غزو در وصف حرب وجهاد و
مبارزت مثل حدا ونصب در کتابی ومثل غنای نسا برای تسکین اطفال ومانند آن واین مباح است
اگر از ذکر فواحش ومحرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع دوم غنای است
که انتحال میکنند آنرا مغنیان که معارف اند بصنعت واختیار میکنند شعرهای رقیق را وتلحین میکنند بتلحینات رقیق
که تهییج میکنند نفس را وتطریب میکنند آنرا واین نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته وقومی
حرام گفته وقومی مکروه ومیگویند که اصح واشهر از مالک وشافعی وابوحنیفه واحمد رحمهم الله قول بکراهت است

واطلاق حرام نیز آمده وحکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه وشیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابوحنیفه میگرفتند غنا را از ذنوب وهمچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر شعبی وسفیان ثوری وحماد ونخعی وفاکهی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان بن عیینه که وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که از ین گوش در آمد واز گوش دیگر رفت وگفته اند که این اشارت است از وی باباحت آن ونقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه واهل مدینه واهل عراق و طایفه باباحت رفته واطلاق کرده قول را ان وتفصیل نکرده میان رجال ونسا وامردان وتسویه کرده میان آن ولیکن بشرط امن فتنه ووقوع دران وبعضی فرق کرده اند میان قلیل وکثیر در رجال ونسا ر گفته اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غنا وسماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره اند وجم غفیر از تابعین وتبع تابعین واتباع تبع ودیگر علمای محدثین وعلمای دین که از ارباب زهد وتقوی وعلم وعبادت بوده اند ونقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات وحکایات که کفایتست دران وبی شک معلوم گردد که ایمه دین واکابر اهل یقین مختلف بودند دران اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض ومشهور است ونقل کرده است آنرا هر که اعتنا کرده است درین مسئله از فقها وحفاظ وارباب تواریخ وابن عبد البر در استیعاب گفته نمی دید در تغنی باسی وبود امیر المومنین دران زمان عم وی علی بن ابی طالب میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود وسوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی وخواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه وبشنواند اورا کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه اورا از آن وگفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند وعود میزدند برای وی وآورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است در ده میشد بوی مثل در ورع می شنید غنا را ومستلذ میشد بسماع آن وهمچنین سالم بن عبد الله بن عمر وقاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر وکبر سن وی وسعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است می شنید از جاریه که تغنی می کرد ودف میزد وهمچنین عبد الملک بن جریج که از علما وحفاظ وفقهای عباد که اجماع است بر عدالت وجلالت وی که می شنید غنا را ومیدانست الحان را وابراهیم بن سعد مردی بود امام عصر خود در فقه وروایت ونمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا وفتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا وپرسید هارون از احوال مالک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یربوع وبا قوم دفوف بود وعودها که تغنی می کردند ولعب مینمودند بدان وبود با مالک دف مربع که میزد آنرا وتغنی می نمود والله اعلم حکایت کرد از صحابه تذکره که رسیده

امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند بر وجهیست غنا از کبایر و نزد ایشان سوء و همچنین نقل کرده اند که امام
ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب بر میخاست و تغنی می کرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را
پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود دوش شب پس گرفتند
و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید
و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هر که او را عمر نام بود و گفت امام آنکه باز گرد با آنچه
میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه تغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی
نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد
شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه
گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای قول وی نه از نص قول وی چنانکه رفت ولیمه که در وی غنا بود و تمام
آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جار ابوحنیفه
را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس رشید را و می بود در وی
غنا پس میشنید و میگریست و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلاد خود که منکر نمیشدند
آنرا و نمی نشستند از آن و گفت منکر نمی شود آنرا مگر غافلی یا جاهلی یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده است از وی
و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنایی که مقترن است بفحش جمعا بین القول
والفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات
وی را ندیدم از وی نصی بر تحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است
بقول والحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا خانه
بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب
آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب کرد
مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی می کرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را
گفتم نه گفت اگر راست می گویی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حس
است و ناخوشی آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم می شود که دلیلی شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی و در تاریخ نیز در طالع [illegible] نیست

و در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند
می تواند که مراد بمکروه ابا حت باشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است
دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست **فایده** در وی و گفته که حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت
دارد بر تغلیظ بر غنائی که مقترن است بفحش یا منکر یس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات
غنا است و بالجمله تحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریحست در اباحت و نیست نص
در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش
که نام وی صالحست روایة است از ابو العباس قرعانی که میگفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت
بودم من که دوست می داشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم ابن الخبازه
را که باشد نزد من شبی پس باستید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن خبازه در تغنی پس
شنیدم آواز پای را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن وی زیر بغل
داشت و وی میخرامید بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و
این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی مخالف این محمولست بر غنای موصوف مقترن
بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی
ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه می داشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال می کنند
با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را در وقتی که می شد ثقیل گوش او در سماع بعد
از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و لود دی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه
عالم ناصر الدین ابو البر اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده
است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب مستوعب از جماعت
از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در **مصنفات** خود و مر او را رساله است درین باب و
رساله تصنیف کرده ابن طاهر در آن و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده باسنادی
که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه
اجماع اهل حرمین را بر آن و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که

که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس به آن گرفته است و روایت کرده است یونس بن عبد
الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ کس را از علمای حجاز که کراهت کرده در سماع
مگر آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو طالب مکی که یوسف بن یعقوب ماجشون و برادران وی
رخصت می کردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از اعاظم علمای حدیث است که می آمدیم ما یوسف
ماجشون را پس تحدیث می کرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزف را در خانه دیگر و ایشان علمای
ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود
و روایت می کنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت می کرد در سرود و نقل کرده
است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را
و تعلیک تغنی کند تا استفاده کنند بان نظم قوافی را و گردد فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی
از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده
شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است بران بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که می کرد از ادغنا
حو دو نمی کرد آنرا بطریق تلهی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل می کند حدیث انس را بر انشید اشعار
مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع از حنفیه بحری که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بانکه سماع
غنا سر می گرداند دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس فی الاعراس و بعضی گفته
لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد
السلام و مصاحب وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که تحقیق بود نزد در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث
و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی
ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت می کند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه
فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت نازل
میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد محاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمی کنند
در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان می شوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد
از علما جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور شد در کتب قوم و

فصل بدانکه صاحب
امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و
تردید کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت

وکراهة واطناب کرد در اثبات مذهب اباحت واثبات کرد آنرا از کتاب وسنت واجماع وقیاس وجه قیاس
آنکه چون ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند
حزن وشوق واستجلاب می نماید خشوع وخضوع را واین در اشعاری که مشوق اند بطاعات ومباحات وزهد
در دنیا ورغبت در آخرت ومثمر مزید محبت الهی تعالی وتقدس ومتابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
نیز جایز باشد وبعضی قیاس بر حدا ونصب ونشید اعراب واقسام دیگر که جایز ومباح اند باتفاق نیز قیاس
کنند واین جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت وکراهة غنا ثابت نگردد والا قیاس در مقابله
نص لازم آید وقایلان باباحت می گویند که نصی که درین جانب ورود نیافته است واگر یافته بصحت
نرسیده است ومقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیها
است جزم کردن بیکجانب وترجیح آن وتعصب نمودن دران مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را صلاح وقت دران نماید
که توقف کند وملاحظه واحتیاط نماید ودر ورطه خلاف ونزاع نیفتد وسلامت حال خود دران بیند واحتیاط
وتقوی دران اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال وحال از طعن وتشنیع وتضلیل وتقبیح بزرگان وافتادن
درایشان باوجود تعارض ادله وتباین طرق ووجود علما وفقها وعرفا دران جانب دیگر قطع نظر از راجح ومرجوح
نگاهدارد وسر رشته انصاف رها نکند **بیت** صحبت عافیتست گرچه خوش افتادای دل ٭ جانب عشق
عزیزست فرو مگذارش ٭ وقایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند ومنکر اقوال علما شوند خصوصا
انهایی که سالک طریقه دیانت ونصیحت باشند ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات وهر دو طایفه باید که رعایت
طریقه تمیز وتفصیل از دست ندهند که توقف واحتیاط در همه کارها محمود است وافراط وتفریط در همه جا مذموم
وبالله التوفیق ومنه العصمة وهمچنین صاحب امتاع در آلات ومزامیر نیز سخن کرده وگفته که معروف در مذاهب
ایمه اربعه حرمت مزامیر است وباوجود آن از بعضی علما مذهب شافعی واصحاب ظواهر وغزالی وامثال وی خلافها
نقل کرده وانواع الات ومزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته وبعضی مطلق
حرام داشته وبعضی فرق کرده در حلال حل دارد وغیر آن وصواب اباحت اوست در نکاح وبعضی اعلان آن
مستحب داشته ودر شبابه که یعنی نی است نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است که از بربط نیز گویند
وتارها دارد که آنها را زیر وبم گویند ودر وی نیز اختلافها ذکر کرده وگفته که معروف در مذاهب
اربعه آنست که زدن آن وشنیدن آن حرام است ورفته اند طایفه از علما بجواز آن وحکایت
کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن جعفر وعبدالله بن عمر وحکایت کرده شده است که در آمد عمر

عمر و عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود پس گفت عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر را آیا
می بینی درین باکی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و معویه بن ابی سفیان و
عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است
و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است حلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وے
رخصت می کرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم بن
سعد که درآمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت رشید عود المجمر ام عود الطرب قال لا بل عود الطرب پس طلبید
رشید عود را و بنواخت ابراهیم بن سعد و فتوی داد بإباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ
مکه معظمه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس درآمد و بودند آنجا قومی که
میزدند عود را و تغنی می کردند چون دیدند عطا را که درآمد بازماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید آنچه
می کردید پس نشست و تغنی کرد و صاحب امتاع بهمین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را برین قیاس
کرده بالجمله وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده و
گفته اختلاف است از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه برانند که صغیره است
این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شد و العهدة علیه و غرض از نقل جز آن نیست که اگر احیانا از بعض طائفه
چیزے از ان نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل نمایند و ستر عیوب و زلات
قوم بشیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم و این
ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته
با دنی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن
جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در از مان حاجت بنقل تکرار دو نیست همان است که گفته شد
شعر عیب می چون همه گفتی هنرش نیز بگو ٭ نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند ٭ اللهم ارنا الحق حقا
وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال
تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولا یا فعلا انکار و استبعاد لوی متوجه شد چنانکه
از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن می گردد در مشکات آورده است که ابو
مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدرے نیز می گویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا آنکه

مسکن وی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا می کردند مردی دیگر که حاضر
بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انتما ای دو یار پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر می خواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو
و اگر نه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی دران
باتفاق مباحست بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک
و موافق بود و با وی تودد و تحبب می نمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بر وے
و گفت بمعاویه حال او نیست تو چه معتقد وی بوی روز دیگر عبد الله بخانهٔ معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تعبد
بسیار کرد معاویه باز نش گفت این را بنگر که چه میکند پس زن از انکار باز آمد در حقیقه حال منشأ حرمت آلات
آن می نماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم کار و بار پیشهٔ ارذال و اهل جهان چو فاسقان و
شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من امر کرده شده ام من
که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهو است و ذکر وی
در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع دار الاین منکرات چون آن رسم و عادت
نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز دران افتادند و ازان محظوظ گشتند فی الجمله نسبت
بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و شأن ایشان
بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری بآنجانب کشد اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر این ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد
و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع بثبوت نپیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از
تقریر آنکه دایره صحت باصطلاح این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق بتحریم
آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد
نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال قصهٔ ظروف و اوانی است که آنها را حنتم و مزفت
و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن می کردند و شراب دران می خوردند و چون
شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر دران چند گاه حرام ساختند
از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند منع و نهی ازان اوانی نیز نماند و با وجود آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند

ازاستدلال آن اوانی وقومی تجویز کما ذکر فی موضعه در مانحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومے
بنظر عادت تعریف قدم که تصویرت نشان آن فسق است منع ورسم احتیاط را گرفته اند وقومے جمعے
نظر بر معنی وحقیقه حال انداختند که اگر بملابست فسق ومنکر است حرام والا چنین است مباح
والله اعلم وعلمه احکم بعد ازان تعصبی وتشددی درمیان آمد هم مانعان افراط کردند ومرتکبان آنرا مطلقا
منسوب بفسق وکفر وزندقه داشتند وهم مبیحان بیرسم آنها آنرا طاعت صرف اعتبار
محض گرفتند وتمام اوقات را مشمول آن ومشغول بدان ساختند ومجمعها ومعرکها گرفتند وبردو طایفه
فرق میان اهل وناهل نکردند وسر رشته انصاف که معنی آن نصفت لی ونصفت لک هست ازدست دادند
وطریقه ادب که حقیقه آن نگاه داشت حد هر چیزی است نگاه نداشتند ویک منشاء اختلاف آنست که جمعی النظر بر
تاثیر وتصرف نغمه در بواطن افتاده در انکار رفتند وقومی باجواز وعدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند
وشیخ ابن حجر مکی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت واضطراب کار اوست
وروح انسانی منزه است ازان که محل ورود معانی است وسکون واضمحلال وتوانی صفت اوست الا انجا کسی را
میرسد که گویند نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری واتصالی که میان روح حیوانی
وروح انسانی است حال این سرایت بآن کند چه مانع است ونیز شیخ میگوید که گذشتن تاثیر قرآن در باطن
آنست که غنا وغیر غنا یکسان باشد وانکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن
خالی از تکلف نیست نغمه حلیه وزیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم ویمکن
بودن هر دو حال خارج از دایره امکان است مگر کسی که مشهود ومکشوف مجرد ذات وصفت الهی باشد
فایده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرد غنا عربی را پس گفته است
ابو هلال عسکری که اکثر اهل علم برانند که نام وی طویس است وآنجا آن بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بناء
میکردند آنرا فرس روم وتغنی می کردند بالحان خود وشنیدند آنرا مغنیان عرب ونقل کردند آنرا العربی
اینکه ابن اکرد طویس مع وطویس را مشوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت نبوی
صلی الله علیه وسلم وفطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود وبالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه وتزوج کرد
روز قتل عثمان رضی الله عنه وزاییده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم وگویند که پیش از نقل
این غنا موسیقی در عرب انواع غنا وحسن صوت بود مثل نصب وتشید اعراب وحدا ورکبانی واین اقسام
همه مباح اند خلاف نیست اصحی یکی را دران ودرین اقسام حمل میکنند بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بحرمت

انچه منقولست از صحابه و تابعین و غیرهم از استماع چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد لهم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر وغیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوتی نیست لهم در قرات قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد ولیکن در تتبع و استماع آن از حیثیت اتباع سید رسل صلی الله علیه وسلم و اقتضای اصحاب با اتباع آنحضرت که بطریق تقرب و تعبد بران اجتماع می کرده باشند خلجان باقیست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است دیگران را اوضاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب تورع و اتقا غالب آمده و احتیاط دامن گیر شده و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بر بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را به بحال خود باید گذاشت فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب وصلی الله وسلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین بهداة طریق الحق و محیی علوم الدین

باب یازدهم در عبادات شریفه در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام ابنیه و صدور حرکات و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس اهل عبادت ازان بر قدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند در شهوت آن منهمک نباشند و آمده است که سیری در زمان شریعت نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا نووی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائے از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب وی را و اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط این قسمت را تعجب میکرد در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی اواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه دران است حقیقة عدد یعنی مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادتست و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادتست نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمی خورد و کافر چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفای شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست ولیکن باید دانست که این مطرود

در بر کردن هر کافر است تا آنکه مومن بسیار خوار باشد یا بجهت اجرای عادت یا بجهت عارضی که عارض است
مر طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات
صحت بر رای اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی
قلیل است مطعم وی و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیر است مطعم وی و سخت است دل وی
و نیز گفته اند در می آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف
است خواب او و کسی که خفیف است خواب وی برکت است در عمر وی و کسی که گران است خواب وی بی برکت است
عمر وی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اهل الشبع فی الدنیا اهل الجوع اند
در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیری هرگز و بود آنحضرت
در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواهانی نمی کرد اگر می خورانیدند میخورد و هر چه میخورانیدند قبول می نمود
و هر چه می نوشانیدند می نوشید و گفته اند که عادت امتلا و نفی تغیرات صحت بر سیری مکروه که گاهی
منتهی می گردد به تحریم بر اندازه آنچه مترتب می گردد بران از مفسده و باطل نیست شبع نسبی معتاد فی الجمله
دال این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبان ابی بکر و عمر از جوع و رفتن به
بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند
الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهیت آن آمده محمول است
بر مداومت انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلاشبه
و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه وسلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم رواه
الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود در
کمتر ازین بود یا مراد آنست که تا سه روز در گرسنگی می گذشت و در هیچ روزی از روزها سیری تمام نبود
ظاهر آنست که مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که می گذرانید آنحضرت و اهل و عیال
وی شبها پیاپی گرسنگی و نمی یافتند طعام شب و بود طعام ایشان اکثر نان جو رواه الترمذی و صححه و در حدیث
مسلم آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود در یکی ازین دو روز تمر و در حدیث عائشه آمده که
گفت برحلت آمد یعنی آنحضرت از دنیا و سیر نشد شکم مبارک وی در یک روز از دو طعام اگر سیر شد از تمر
سیر نشد از نان جو و اگر سیر شد از نان جو سیر نشد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و فرمود بخدا سوگند شام نکرد در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت

حسن نگفت آنحضرت این سخن از برای کم شدن ستن مرزرق خدارا ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی
امت وی واز عائشه آمده رضی الله عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از دنیا سه چیز
طیب نسا و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن
بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم او و دقل ردی ترین
تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلطه که خوراک فقرا باشد و گفت عائشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث می کردیم
یکماه که نمی افروختیم آتش نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه می گذشت ما را برین حالت
و میفرستادند بعضی همسایها از انصار شیرها و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی بلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و
تحقیق می گذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا ابط بلال
یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی وصححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب
که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و ندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان تنک را
و نان بیده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب لدنیه گوید بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای
خوراک آنحضرت خورد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده
بتصغیر رغف که موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود
نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را
رضی الله عنهم که مذکور شد دایمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج و افلاس و نایافت بود بلکه گاهی
بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهت شبع و کثرت اکل و اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود در وقتیکه
بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و
بساتین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم
و بذل می کردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را باوردن مال پس آورد
ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای صحابه را بتجهیز جیش عسرت
پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر بند داشت مر اهل و عیال خود را
قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در
یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در هوازن چندین از بعیر و شاة و نقود و مروی از جمله قبایل است

چنانکه تفاصیل این احوال در موضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول توسع و بسط چنانکه روایت
کرده از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحاء مکه را طلا گفتم
یا رب سیر میشوم شکر میگویم ترا و گرسنه می مانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا
و جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که بترسید از ان پس فرمود یا جبرئیل چیست این صوت های که قیامت
قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح
خزاین ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدای تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه
را و بگردانم آنها از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که تواضع کن مر
پروردگار تو که با وجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل اگر خواهی پیغمبر پادشاه
باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن
یا رسول الله آنرا که بنده گاه از دولت تو بیاسایم پس ایما کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن بنده
باش و علما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزهد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه
از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وصف کرده نشود
بانچه پیش مردم از صفات ضعفه و مساکین است و گفته شود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی
اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی
فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل
کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقهای اندلس فتوی دادند بقتل و صلب
شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را
یتیم و گفت زهد وی ضروری بود نه بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت می خورد انتهی
و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید
وی گفت اگر پدر من گوسفند می چرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما
بتعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود
نعم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگویند که آنحضرت گوسفند چرانیده است روا است و هم صاحب مواهب
از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که می گفت که نبود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و سلم هیچ حال فقرا بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت

کرده او را حق تعالی امر دنیا می او را در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول وی صلی الله علیه و سلم که
است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنتی که چیزی در نیابد و ندارد آنچه واقع شود موقع
کفایت وی و تشدید می کرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول
آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است نقد بر و الله اعلم فائده
در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک می بست
و صحابه نیز ازین روایت کرده شده است از ابن جبیر که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد
بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه ناعمه در دنیا که جائعه و عاریه باشد روز قیامت
و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت کننده است او را
و بسا خوار دارنده نفس را که تواضع کننده و وی اکرام کننده است او را رواه ابن ابی الدنیا و از انس از ابی
طلحه آمده که گفت شکایت کردیم ما بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم جوع را و کشادیم یک یک از شکم خود سنگی
پس کشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
شناسیم آن را مگر ازین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که
ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سغب
احشاءه و طوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم ✥ و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود یطعمنی ربی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخوراند وی و می نوشاند حبیب خود را وقتیکه وصال میکرد
پس چون محتاج گردد به بستن حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ از گرسنگی و گفته است
ابن حبان که لفظ حجر است برای معنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت ضعف کمر
محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند
بعض الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده است و چون پر می شود و بطعام مشغول می گردد
و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب می کند حرارت رطوبات جسم را و می سوزد و میخورد
آن را پس متالم و متاذی می گردد انسان ازان حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد بر معده احشا
و پوست پست می گردد و آتش معده بقدری کم می گردد الم و تسکین می یابد و تالم آن حضرت
بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است با حفظ قوت و نضارت جسم حسن لون بیشتر ازان که اهل نعم

و ترجمه دارند و این یک معجزه ایست از معجزات که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه مشهود
به استعمال لباسهای ناعمه و فراشهای لینه و استاد آن نعمت است و اینجا خوراک شان جو و لباس ثوب
خشن و فراش ایشان پلاس درشت بود و حسن جمال و نضارت و لطافت و بهای آنجناب صلی الله علیه وسلم و
آله علی قدر حسب و جمال و حسب فضل و کمال و بعضی گفته اند که عرب را خصوصاً اهل مدینه عادت بود که چون خالی
می بود اجواف ایشان و فرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین و تخفیف الم
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بست تا بدانند و بیاگاهاند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استناد
و استبداد کرده باشد بدان و اظهار کند اجمال را و صاحب مواهب می گوید که صواب آنست که کردن آنحضرت
آنرا باختیار و طلب ثواب بود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین
که قول ابن حبان که اطعام و سقی می کرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر که بند برای
دفع جوع و الم مدخول است مگر تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و شوق در وی
نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و معاملتی خاص است
با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است
والله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای
آن در جلب لذة النفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمی کرد و بجهت عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسیع بر امت
و سد راه رهبانیت تناول می کرد از آنچه عادت اهل بلد بود و هر چه حاضر می آید از لحوم و فواکه و خرد و تمر و
مانند آن و نیز میگویند تخصیص اطعام مخصوص مضر ست بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس میخورد
حلوا و عسل و دوست می داشت آنها را رواه البخاری والترمذی و حلوا نقیض مر و هر طعام شیرین که
خورده شود و خطابی گفت که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل آرد در ان صنعت پس عسل را حلوا
نگویند و گاهی اطلاق کرده می شود بر هر چه که شیرین شود و محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل
نزاع نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد ملائم می بود می خورد از آن
تعدی مصالح از اینجا معلوم میشد و خیال می کردند که وی دوست می دارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه
لغت نقل کرده که حلوائی که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود و مجیع بفتح میم و کسر جیم و آن خرمای
که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی شتری بود آرد بود در
وی آرد میده و روغن و عسل پس آورد دیگ را آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و

ونهاده بر آتش و پخت حلوا فرمود بصحابه بخورید این را این چیزیست که نام نهادند آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده
است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق می کرد بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن
حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای
خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از
غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب می کردند قوم
او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه
و حکم کرد باین حدیث بر احادیث صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه ولیکن بیهقی این حدیث را اثبات نمی گرداند و تشنیع
کرده بدان بر طحاوی در قایل شدن بغارت گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که بتحقیق وارد
شده است امر بغارت در ضحایا در حج این نیز صحیح است پس بر قول امام ابو حنیفه و خورده است آن
حضرت صلی الله علیه وسلم لحم شاة را و خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت
قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح لحم
احادیث متعدده وارد شده اللحم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة
روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مر او را شواهد است از
حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه
ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی زیاده می کند هفتاد قوت را قاله الزهری کذا فی المواهب و هم از علی
رضی الله عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لون را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد از آن چهل
شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب و هم چنان که در استدامت ترک وی درین مدت این خاصیت
واقع شده در استدامت اکل وی در بیمدت در قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است
و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن
لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت
هر روز هر اینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را و آمده است که گوشت
ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از جهت زهر کرد یهودیه در وی و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع
نزد آنحضرت از آنجهت بود که نمییافت لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی می کرد
بتناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع

از انجهة بود که ابعد است از موضع نجاست و مؤید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت
کلیتین یعنی گرده ها را از جهة قرب انها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهش می کرد لحم را یعنی بدندان میخورد از استخوان و نهش بشین معجمه و مهمله نیز آمده و
بعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده
است که برید آنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای
نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان و برخاست بر نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که
آن اهنأ و امرأ است و ابوداود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این
حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن امیة اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده
بی تصریح بنهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت
بریان را و در روایت است از ام سلمة که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از ان برخاست برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت
شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از ان
گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه . مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت
جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی حباری و خورده
آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر
و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را رواه مسلم و ائمه را در خوردن آن تفصیل
است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیران و در مذهب ما جایز نیست
جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای گوشت
و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و
ابوداود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثرید از خبز و ثرید از
حیس و حیس طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان تر کرده شده بروغن و سرکه و خورده است
نان زیت و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع داشته طبرانی در اوسط از حذیفه

الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که جبریل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند پشت مرا برای
قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر طعامی پخته میشد می جست آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم کدو را
رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چغندر که نام تره مشهور است و روایت کرده است
ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه
آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز از برای ما طعامی که خوش می داشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و مشتهی میخورید کجا خوش
خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آش کرد و انداخت آنرا در
دیگ و ریخت بروی پاره از زیت و فلفل و توابل دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت اینست طعامی
که خوش می داشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نیکو می خورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی
الله علیه وسلم خزیره بالفتح خاء معجمه و کسر زای و رای بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته می شود از آرد
هریسه عصیده لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطیبی و جوهری گفته بریده می شود لحم و ریزه کرده می شود خرد
و ریخته می شود بروی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است
و بعضی گفته اند شوربایی که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود بعضی گویند خزیره با لحم از نخاله است
و با مال از لبن و عتبان گفته که آمد بر من آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتم
من ایشان را بر خزیره که ساختم برای ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقط بالفتح همزه
و کسر قاف که آنرا بفارسی پینو گویند شیر که بیرون آورده شده است از وی مسکه و بسته کرده است و ترش
شده و سخت گشته انداخته می شود در طعام با دوشاب و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا
خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال ارطب البسر و یقال اول ما
النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است کباث بالفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه
ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندوی آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را
بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی است که از درون درخت

خرما می بریدند که آنرا شحم النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده یعنی پنیر از ابن عمر رضی الله عنهما آورده
که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا رواه ابو داود و در جبن
رومی بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع شده بتقدیم
طا بر با در روایتی الطبیخ او البطیخ با تحتیه و طبیخ لغتی است در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
الحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته اند
و محدثان بران بحکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است
که چگونه می خورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی
ازین میخورد و گاهی ازان و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع می کرد میان رطب و خربز
و این احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهاد و می خورد یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربز بکسر خاء
معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن ماجه
آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه می کرد مرا برای فربهی من و استعمال می کرد در آن تا در آرد مرا
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی
تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث
برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به برودت بطیخ و تعدیل این بان
بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه ارشام آمده انه صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر
حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه و بعضی
گفته اند که مراد ببطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب
کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند
که بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که علت
جمع رطب و بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بان چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع
مذکور اتفاقی بود و شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین
گردد و این از بی تکلیفهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر
همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت
شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر بشعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد

آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش آمد او را و هنوز این طعام درین دیار متعارف است و در بازارها نیز می‌فروشند
تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب با رطب است و مسکه و سوخت مسکه عفونت از وی برد و میخورد آنحضرت
نان را با نانخورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بمسکه و گاهی بسکه ... است نهاد تمر را بر پاره
از شعیر و گفت این نانخورش اینست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و معنی گفته
اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در مأکل است و منع نفس از تلذذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند
آن از آنچه خفیف است مئونت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و
مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و اما اقتصاد
در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثناست بر خل
بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد از نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده
اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت درآمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود
آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود
آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای
حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین دو نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد
لبن یا لحم اولی می بود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای
ایشان است نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن
آن و پرهیز نمی کرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی
گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهائی که منتفع می شود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد
تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز می گرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد
که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف‌تر و دورترین
مردم است از صحت و قوت پس هر که بخورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از
ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست
که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانه‌های آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانه‌ها و متعارف گرفتن دانه‌ها
بدست و انداختن آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصاً
آمده بصاد مهمله بدل طا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم نکرده و فرمود هر که بخورد

باید که در مسجد نه درآید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر این و روایت کرده است ابو داود از عائشه رضی الله عنها
که آخر طعامی که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر این برای اثبات و تاکید جواز خورده باشد
بود و اماتت کرده شده بوی آن، سر آنچه در خام او است و در آنچه بوی آید و در این مدت که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در خانه ابو ایوب انصاری بود طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن از این
بقول رایحه داری بود خود نمی خورد و به یاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ تر از آن و نووی
گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی گفته اند
که حرام بود بر وی و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لا در جواب قول صحابه احرام هی و کسی که قایل است بحرمت می گویند معنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم
و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه وسلم در ترک ثوم و بصل
و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آن را زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت
دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق قایل رحمه الله
و گاهی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد بحکم ان الله یحب ان یوتی رخصه
کما یحب ان یوتی عزایمه ارتکاب آن واقع می شود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضی روایات آمده که
یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه در جائی دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود
بمردی دادند تا آب بند بستان مردی را که وی خرد و کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود تناول کرد
و کراث بعلی رضی الله عنه داد و کذا ذکر فی تاریخ المدینة وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اکل میکرد
به سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل زیرا که اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل
متکبران است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگرداند و اگر بعد از زمان طویل اکل نجمه خالی از نشان شره و حرص نیست
و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده
است میان این حدیث و حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و لعق از اکل کی
انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه
استغفار میکند مر لاحس خود را در تعلیل لعق واقع شده که در یافته نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و تمام
نیست و در لعق که در اراده اصابع در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شفت کافی است و در بعضی اوقات
می لیسانید انگشتان را بعضی اطفال و خادمان را و لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط

شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و ...
کرده شی از اولاد وی حمق و عافیت داده شود در ... روایت آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف
از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنچه ساقط شود ... [illegible] رشید که از خلفای عباسیه است
شود از وی فقر و اتباع درین امور از ابن کبیره صورت نه بندد و آنرا استقذار دارند و اگر حقیقت ... صحیح الوجه نفی کرده
استقذار نیست اجزای همان طعام است که خورده است بمباس اصابع و لعق قصعه چرا استقذار کرده شود
و قتیکه بشنود که فعل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و تحقیقه هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن
سرور لازم می آید بروی چیزی عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت
آدمی مضمضه میکند و می درآرد اصبع خود را در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آنرا استقذار
نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی خورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده
و میخورم چنانکه میخورد بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث
است در شفا گفته است که مراد باتکاء تمکن و تقعد است برای اکل بنحو تربع و مانند آن از ان
جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا
میکند کثرت اکل را و استکثار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت
خواهد برخاست بطریق اقعا و گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی
کلام القاضی و مراد باقعا آنست که بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد
به پشت خود و اینست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب می گوید که حکایت کرده است همین معنی را که
تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را بدان در اکمال از خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان است
و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند اتکا را میل با حد الجانبین و گفته
خطابی گمان می برند عامه که متکی بمعنی خورنده بر یکجانب خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت
اوست انتهی و اتکا را بمیل بر یکجانب نیز تفسیر کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند
که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی
احادیث نهی ازین صریحاً نیز آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد
الشقین تاویل کرده است انرا بر مذهب طب و ابن قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری
طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می بچد معده را و مستحکم نمی شود فتح

وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمی رسد غذا بسوی وی بسهولت و اما اتکاء بر پشتی
پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت است و ازین جهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آکل کما
یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم یعنی اکل متکئا از خصائص حضرت نبوت است صلی الله علیه وسلم و حق آنست که
عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است و الضرورات تبیح المحظورات
و صاحب سفر السعادت گفته که اتکاء بر هیچ نوع است و همه این هیئات را که ذکر کرده شد عد کرده است و صاحب
مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکاء یا بودن او خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست
که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و نشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این
هیئت انفع و افضل هیأت اکل است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است
خدای تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه می کرد و افضل
آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت می کند و حاصل می شود سنت و در آخر طعام
حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای حمد متعدد ماثور است و بس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا
و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت
و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر می کرد بدان و فرمود یا غلام
سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از
جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که می خورد بشمال خود پس فرمود
کل بیمینک گفت آنمرد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشت دست را بجانب دهن خود و بعضی
استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از مما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن
واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر
ما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت می کنند و آن حدیث
ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تتبع می کرد دباء را از حوالی
قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از آن بر تقدیر است که مصاحب راضی نباشد و از حضرت
کیست که راضی نباشد و بعضی گفته که آن در خوردن تنها بوده و ظاهر آنست که آتش یا وی بوده والله اعلم و آنحضرت
می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده

که نزدیک گردانیده شد بآنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب نیاریم ترا که وضو کنی فرمود من مأمور نیستم بوضو مگر
وقتیکه بایستم برای نماز مراد اینجا وضوء شرعیست و در آن حدیث دست شستن است که وضوء لغوی است
بمعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرم را روایت است از ابی هریره که نزد آن حضرت
طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدایتعالی نه فرموده است ما را بخوردن آتش
و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام
سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده می شد نزد وی
طعام گرم می پوشیدند آنرا تا آنکه میرفت جوشش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است
برکت وی و بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از خشب مضبب بحدید گفت انس نوشانیده ام آنحضرت
را باین قدح آب و نبیذ و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم
قدح آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود در وی شکستگی پس مسلسل
گردانید او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از چیز
و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس
خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را از آن ابوطلحه و گفت تغیر نده
چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و از امام ابوعبدالله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را به بصره
و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود الان متعارف
در حرمین از برگ خرماست و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ
صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضر است و نماز گذاردن بعد
از اکل آسان میگرداند هضم را **فصل** و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس تحقیق دوست میداشت
آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بالضم سین مهمله و سکون قاف چشمه
است که میان وی و مدینه دو روزه راه است و نفس میل و استعذاب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم
نی و چگونه باشد چنین حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وسلم و زیاده بران از تطیب آن بمشک
و بگلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب
آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از یکی از اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر که

من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آن مرد را چه گویی که آب
بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بران و برنداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که
برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آن مرد صاحب حال است متابعت او درست نباید و گفته اند
مراد از آن مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج می کرد و وقت صباح
از انوش جان میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول می کرد چیزی از آنچه
حاضر می بود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه
نیابند بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و می شوید خمل معده را و جلا میدهد
لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم می گرداند معده را باعتدال و میگشاید بندها را و آب سرد رطب
بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث حالت واقع شده
است که آنحضرت دوست می داشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است
یا نقیع تمر و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در ازدیاد قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ
آنست که تمر یا زبیب را کوفته و در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکروز نگاه دارند
تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد نبیذ است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یکروز دو روز بایستد
نبیذ و این حلال است و وضو بوی جایز است در مذهب حنفی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر
کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست می داشت لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند
از طعام و شراب کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود وزدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود وزدنا منه
و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سه چیز اند که اگر یکی بدهد رد نباید کرد لبن و وساده و دهن
و در حدیث دیگر طیب واقع شده است و نجاشی می آید که فرد متعارف از آن است و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی
آمیخته با آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس میشکست گرمی شیر را
بسردی آب و تواند که شیر سرد بمزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق تر می آمده باشد و این مسکین را نیز
حال برین منوال است ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود همراه او و در روایتی
آمده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و آن انصاری آب می گردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
اگر نزد تو آبی باشد که شب گذرانیده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع کنیم یعنی آب از جدول بخوریم

درآمد و پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب گردیده است در مشک کهنه پس رفت در عریش
و ریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن
باید دانست که کرع آب از جوی خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد
بکرع اینجا آب بدست خوردن است نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب بعلو مقام و رفعت
درجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از بی تکلیفهای آن سرور و شاید که در خوردن
باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث
اطلاع داشت رحمة الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرد و آب خورد
در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از اطلاع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل
از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد است و تا طعام بانهضام نیارد آب
نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریفه برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید
آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون آرد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس
آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی
رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می شمارند ایستاده آب خوردن را
و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب
قایما مکروه است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه
برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب
پس هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمداً و در
حدیث تخصیص نسیان برای اشارت است باآنکه ترک اولی و افضل عمداً از مومن چون واقع شود
کذا قالوا و مالکیه برآنند که لا باس بالشرب قایماً و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت
دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که می خورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر
و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره با آنکه عمده
کراهت این حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما مخصوص
بآب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی متصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود

و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان مرو چه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا است و هی
وحمل برین وجه محض احتمالی است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و صواب
آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعدا و اولی
و افضل تر قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر می شود که نهی از شرب قائما مبنی بر قواعد طبیه است که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان رعایت می کرد و بدان ارشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان
نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقا موقوف بر ابو هریره است و
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چه قی کنم گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب
خورد با تو کسیکه بدتر از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب را به سه دم و می فرمود که این
سیراب سازنده تر و گوارا تر و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا می کرد و دم میزد و از دم
زدن در قدح نهی می کرد و چون نزدیک می کرد او را بدهن نفس تسمیه میکرد و چون جدا می کرد حمد میفرمود میکرد این را
سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سیوم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم بعد از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکید آب را مکیدنی و نکشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم می شود که
لوله کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی می کنند ممنوع است زیرا که مص بلب میسر باشد و لیکن چند آداب شرب
و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص است و آنحضرت عرض می کرد طعام را بر مهمانان خود یکبار
نوشانید شخصی را شیر و بر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است از رواه البخاری و چون میخورد با قومی بود آخر قوم از روی اکل یعنی از همه
نمیخورد و در آخر موافقت می کرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که برنخیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگر چه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل می گرداند همنشین او را
و شاید که باقی مانده باشد مر او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد و همراه
در دنبال می افتاد اعلام می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میزبان را و می گفت این شخص تابع شده است
ما را اگر خواهی برگرد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است

و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه
وسلم طعام بخورد در نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای می کرد برای ایشان و می گفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر
لهم وارحمهم **وصل** نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسیع و ترک تکلف بود
یعنی هرچه مییافت می پوشید و تنگ نمی گرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس عالی و نه خسیس
رخیص و تکلف نمی کرد و هرچه موجود و میسر میشد می پوشید و اقتصار می کرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی
و غالب احوال کسا و ردا و ازار درشت می بود و پشمینه می پوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کسا
ملبد پیوند کرده شده که می پوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان می پوشند
رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسال می نمودند بقصد استمالت
خاطر ایشان می پوشید زود می کشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت می کرد و نزد انصاف و نظر
بعلو همت مباهات در ملابس و تزیین بدان از خصال اهل شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساست
محمود تفاوت و لطافت توسط و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود
و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا
عز و جل تفاوت ثوب و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه می داشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر مردی جامه چرکین
فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد هیئت فرمود گاهی می آید
یکی از شما گویا شیطانی است و تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده می گوید که عادت
شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند
در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای
درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقیید
و تکلف محمود است در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بذاذت
هیئت ثیاب بود و احادیث در مدح آن و ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است که البذاذة
من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و
خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود
آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست
کبر عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله نظیف یحب النظافة مکی از صحابه میگوید

که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود بر من جامه دون ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است
مرا خدای تعالی از نعمتها و اموال از شتران و گوسفندان فرمود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی
جامها هم مناسب حال غنا بپوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدای تعالی
مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید در پریشان و ژولیده موی را فرمود چیزی
نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامهاست چرکین و ریمگین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بدان جامه خود را و آمده است که خدا دوست می دارد که ببیند اثر نعمت
را بر بنده خود پس آن جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس
التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی
ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بتحلیه اخلاق حسنه
آراسته و جوارح بنور طاعت و نظافت پیراسته و از نجاست امر بتطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور
مکروهه و ختان و تقلیم اظفار و حلق عانه که وارد شده است بدان سنت و آنرا فطرت خوانند بمعنی سنن انبیای
سابق و مدار کار در پی بهر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر دنیا و اظهار
جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر فقرا و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه
در شان منافقان آمده است و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی
صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم چنانکه در صواب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله
لا ینظر الی صورکم واشکالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم و اگر بنیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
تنفیذ امر دین باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس می پوشیدند و نیت ایشان در آن
صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل می نمود و برای جمع و اعیاد نیز جامها جدا میداشت و گفته اند که این نظیر
لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلا و کبر و فخر در آن است که متضمن اعلای
کلمة الله و نصر دین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا و ثروت
کنند و فقرا و سائلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میرود اگر
بجهت بخل و خست یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و زینت
آن و قناعت و ایثار بود محمود و اگر از این هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی
المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام تحت فضیلت و استحباب

و نزهت تو بست نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بسنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید بآنچه نقل میکند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و حاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و متکلین بدان مخالفت نمودند ایشان را و القصد اظهار حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذار این نعمت کوارا و دولت هنی و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت قساوت بنیان این معنی و درک این حقیقه و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که میرود از پی ایشان و سلوک میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت را و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان بنظر معنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد ابو الحسن شاذلی که مقتدا و رئیس سلسله شاذلیه است مر کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و اعمال این دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت است اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم

وصل بدانکه نبود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که آزار رساند سر مبارک را و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بست و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم است در هر زمانی اما اعتبار آن درینجا نیز تجویز می توان کرد و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده می شود در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده که فرق ما بین مسلمین و مشرکین عمامه بالای قلنسوه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و افراس و مرکب را نیز در آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسمائی بود چنانکه در آخر

و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی چسپیده بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید آمده است
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمایم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه
ما عمایم بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد
معنی اول است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان متقرر است والله اعلم و چون عمامه می بست سدل می کرد روایت کرده
الترمذی فی الشمائل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم و قد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را
میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تعمم تدویر می کرد و می گردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و می خلانید یا طرف عمامه را و رها
می کرد طرف دیگر را در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر منبر و بر وی عمامه
سوداء که رها کرده بود دو طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکه را
و بود بر وی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دائم نبود کذا فی المواهب لیکن
در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و می گویند که در دخول مکه بر سر آن
جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان
این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از
در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و بر وی عمامه سودا بود زیرا که
خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و ابن عربی گفته که این اولی و اظهر است در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح مکه
باید ان شاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بر بست بر سر من رسول خدا پس ارسال کرد از پیش رو
دست من و از پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بنصر مومنان آمدند عمامه با این هیئت بسته بودند
و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام یا مکروه
است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین بخلانند
و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری است که آن سنت موکده است و اگر مراد کراهت
تنزیهی دارند حاصل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تا بند دست و دراز تر از این مانع می گردد از سرعت حرکت و بطش و کوتاه تر از این نگاه نمیدارد دو کف دست
را از حر و برد و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه وسلم معانی و حکم است که واقعست بر طبق عدالت
و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و ردا و ازار وی صلی الله علیه وسلم تا انصاف ساقین و نمیگذشت از شتالنگ

و گویا اضافت بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و طبرانی از ابن عمر آورده
که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که مس کند
زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ است از ازار در
نار است و این حکم برای مردان است و زنان را جایز است اسبال و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این
را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه می شود پایهای
ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این است حکم ازار و ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین
کشیدن ذیل مر زنان را جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قمیص را در دامن و عمامه
را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسبال در ازار و قمیص و
عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت و کبر الحدیث ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهة کثرت
وجود اسبال در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده ولیکن وجود معنی جر در عمامه خفائی دارد و مراد بآن اطالت
عذبه است از حد محدود و تطویل اکمام چنانکه معتاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و در نصاب موا
از ابن تیمیه نقل می کند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند اخراج و عمایم مثل ابراج که حادث شده است
و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس
خیلا است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست نزد ذوی البصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها
متعارف شده در وی اسراف و اضاعت مال است که منهی عنه است ولیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی
دگر که شده است مر هر قومی را شعاری که شناخته می شوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلا است شک نیست در تحریم آن و آنچه
بطریق عادت است تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی
عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و وسعت انتهی و درین اقوال
که از علما نقل کرده شد تصریح است بحرمت و کراهت این طول و وسعت ولیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و تعارف
اشارت کوته بجواز و عذر از آن می کند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است
که میگویند این طریق لباس عرف و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت می شود
اما سخن دران است که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بهر تقدیر هر چه
واقع شده است از حرمت و کراهت از اسبال و تطویل ازار و جر آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تزین است و اگر نه
باین قصد باشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق

را رضی الله عنه عادت و شیوه چنین نشسته بود که ازار وی فرود می هشت و در صورت اسبال می نشست
و چون از آن نهی واقع شد بحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از آنها
نیستی که در شان تو خیلا راه داشته باشد و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است معنی ته بند است و اما ازار
که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل بگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشید
یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند که نپوشیده و ابویعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت
آمدم من بازار روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نشست آنحضرت در دکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درم و در
میان اهل سوق وزانی که وزن می کرد دیدم پس گفت مرا در رسول خدا صلی الله علیه و سلم بکش و نیک بکش پس گفت وزان ازین کلام
نشنیده ام من هیچ کس گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس انداخت میزان را و جهید بسوی دست رسول خدا میخواهد که بوسه کند پس
کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این را عاجم با ملوک خود می کنند من ملک نیستم من مردی
از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سراویل را گفت ابوهریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع
سزاوار تر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان
گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم می پوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که من
مامورم بستر و نمی بینم چیزی را ساتر تر از وی روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف
و لیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدیه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن
بود روایت کرده شده است که می پوشید آنحضرت سراویل را و می پوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله
اعلم و بود محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن
پیراهن را دوست تر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص
او را تکمها و تحقیق علما محدثین و متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف
و بسته قمیصها همین است و آنچه متعارف اهل دیار ما وراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر دو طرف گردن
در عرف عرب متعارف زنان است و تکمها مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا

حکایت یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن بر روش اهل هند دوخته
بودم که یکی از علماء عرب پیش ما می گردد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه می کند عرض کرده شد که
چه می بیند و چه می جوید گفت اینم دشوار می آید که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از
معویة بن قرة از پدرش که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در رهطی از مزینه تا متابعت کنم آنحضرت

راده بود تکمهای پیراهن او کشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة
را رواه الترمذی سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از زرد داشت و توهم
کرده کسیکه نیست نزد وی علم نسبت خلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار
ذراع عرض وی دو ذراع و شبر و از ابن عمر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بر وی ازار بود
که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت ارخای کرد ازار را از پیش بر میداشت و بلندی کرد از پس و از ابن عباس آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که ازار می بست زیر ناف خود و پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی
الله عنه که ازار می بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی
ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها ردا و ازار را درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم درین دو جامه بایں صفة و گفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد عایشه که چون فوت کرد از من گرفتم و ما می شوییم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورد
جبه بر کتفین و پشت افگند پس دستها بشست و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید و روایت
کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت و می پوشید حبره را بکسر حاء مهمله و
فتح موحده نوعی است از برود که در وی حمرة است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود
آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وسلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را و در روایتی
چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا
و لمه بکسر لام و تشدید میم موی زیر گوش و جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود می آید تا دوش و تحقیق آن
در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می پوشید
برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که
استر داشته باشد و برد احمر آنکه بخطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است
مشهور بایں اسم بجهة نسج خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است پس آن
و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار
است پس مپوش آنرا و از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بود

جامه معصفر گفت آیا یافته تو این را گفتم ساخته است از برای من اهلیه من فرمود بسوزان او را دو ستاره تا
بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطاست مراد باحمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و تحقیق
اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بود بروی دو برد اخضر
و در حدیث عطا بن ابی یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که طواف می کرد مضطبعا
به برد اخضر مراد بردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه در اینجا حمل بر صرف نیز احتمال دارد و اما جامه
دیار عرب همان معنی است همچنین اصفر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه از ابریشمی را
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از لغوی نقل کرده است اختلاف
کرده اند علما در ثیاب معصفر لبس اباحت کرده است آن را جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته
است که باین قایل است امام شافعی و ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل
است و در روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سرایها و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته
اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده حله حمرا
و جواب ازان معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در
مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز است بآن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی
که یکی از ایمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد یا غیر
معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسلم را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است شافعی
مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس
معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی ازان مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه
که آنحضرت نهی کرد مرا و نمی گویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند
بر نهی علی العموم پس ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را بیشتر گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هرآینه قایل میشد بآن پس ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی
که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث برخلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی
تبعیت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بهر حال مزعفر است و امر میکنیم او را که اگر
مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو
منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رنگ کرده است بزعفرت و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای
خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواها الدمیاطی و نزد ابو داود باین لفظ آمده که رنگ می کرد
ریش را بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه برنگ می کرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید
بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر ولکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست می داشت جامه سفید را و می پوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب شما
جامه سفید است باید که بپوشد آنرا زندهای شما و تکفین کنند در آن مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز می پوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرط موی سیاه مرط بکسر
میم و سکون را کسا از خز یا صوف از ساخته می شود و بوی و در ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکة یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب است و مذهب حنفی نیز همین است
و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن طرفین آن
بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود پیروان
می آیند با وی هفتاد هزار یهود اصفهان که برایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که برایشان
طیالس پس گفت چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه
بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آن
حضرت بخانه ابو بکر آمده و در آن روز متقنع از جهة ضرورة اختفا کرد تا نشناسد کسی مر او را نه آنکه تقنع عادت
آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطا است که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و نه
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار می کرد
قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث
انس بلفظ کان یکثر التقنع پس این حدیث و جز آن رد می کند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن
حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که و نه نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا آن
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آن را پس گذشت مردی متقنع در پوی پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس ایستادم من تا بینم

که آن مرد کیست ناگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که گفت
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز می کرد و متقنع بود بر اس خود و ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده
که دیدم حسن را رضی الله عنه که می پوشید طیلسان را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی را و
آنکه ذکر کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که
طیلسان از شعار یهود باشد و تحقیق بر طرف گشته باشد درین از منه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین
بن عبد السلام گفته که سنتی که از اشعار قومی از غیر اہل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال مکروہ است
اه کما قال و گفته اند که انکار انس بجهة الوان طیلسان بود که زرد بود و غیر ذکر ہذا الکل فی المواهب اللدنیه و از کبار
مشایخ و صلحا منقول است که تطلس میکردند و فی بهجة الاسرار و کان الشیخ عبد القادر یتطلس و غالبا انکار ابن
قیم از او مبالغه در ان بجهة آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب
گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم الطیب الطف ناس نبود
نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه وسلم که چرکین نمیگشت جامه وی لباس وی بی انکی افتاد
در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن وی صلی الله علیه وسلم کذا جاء فی الحدیث ولیکن مشکل
می شود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در شمایل از عایشه رضی الله عنها در وقتیکه
پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه می بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه و یحلب
شاته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می جست از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و
میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نی آنکه از بدن
لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل حرص و خاشاک و
بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه می کرد و می جست آنرا و
پاک می کرد تا آنکه مردم شپش می جویند و در ذهن این مسکین همین معنی می نشیند و قراری یابد والله اعلم بحقیقة الحال
علی جهة الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا نمی کرد او را تعظیما و تکریما له صلی الله علیه وسلم و این
عبارت ظاهر نفی ایذا شپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود **وصل** و از جمله
لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابو بکر و عمر و بعد از وی
در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا

و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بئر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون
تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که
هر چند خاتم را دران چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که
انتظام کارخانه ملک و ملت بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که گم شدن آن تفرقه و فتور
بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم
نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو نه نشست
و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پوشید خاتم فضه را که نگین وی حبشی بود و در معنی
حبشی اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شود و کان او در حبشه است
و بعضی برآنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده
که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار
فرمود مر او را که بینداز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را یک مثقال و همچنین آمد
مردی که بروی خاتم شبه بود بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که از آن
بهندی زبان پیتل گویند ساخته می شود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود
که چیست مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت انگشتری را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون
فا و وی بمعنی شبه است و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیح
که آنحضرت بخاطب وابسته نقش بود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم معلوم
نمی شود بلکه مراد شی قلیل حقیر است و در سنن ابوداود باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره
آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین است
مذهب ائمه اربعه اکثر علما و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری در تاریخ خود
نقل کرده که گفته شد دیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون
انداختند مردم خواتیم ذهب را برداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری انگشت بردار آنرا گفت

بندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت ازان و مکروه داشته است انرا واما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بدرستی که آن سزاوارتر است بزینت و در روایتی آمده است
تختم کنید بعقیق پس بدرستی که آن نفی می کند فقر را و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها سا فانه مبارک و در حدیث
فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسی که تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند
که ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم تختم بیاقوت اصفر منع می کند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است واما نقش خاتم
در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از نقره بود و نقش نیز از نقره بود و در روایت مسلم آمده خاتم از نقره بود
نقش حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی چنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن
واما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی
محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر
بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر محمد
فوق بود و سطر رسول متوسط و الله فوق الله و گفته واما قول بعض شیوخ که اسم جلاله سطر اعلی بود و محمد
تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم من بدان در هیچ حدیثی بلکه بروایة اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب واما تختم اکثر اخبار
و آثار برانند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب می گوید که جایز است تختم در یمین و یسار
و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است در روایت صالح
از وی که تختم در یسار احب است بسوی من از یمین است مذهب مالک که می پوشید در یسار و همچنین احمد
و شافعی ظاهر از مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم
آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد بخنصر از دست یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت
تختم در یسار می کرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند
تختم در یمین را و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند
بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین می پوشید و گاهی در یسار و بعضی گفته اند تختم در یسار آخر الامرین است
یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است ذکر هذا کله صاحب المواهب و در بعضی روایات
آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن

دو خاتم یا زیاده کراهت است خصوصاً که از فضه باشد صاحب مواهب می گوید که از عبارت کراهت ظاهر شود
که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بلا کراهیت و بعضی
مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بخواست مناشیر
نوشتها بملوک و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند
و نمی خوانند کتابی را که بخاتم نبود پس ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل
کرده است لبس خاتم را مطلقاً و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم ساخت اما نپوشید
و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از ان بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها
و از مغیره بن شعبه آورده و دحیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را **وصل** و اما نعل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و نعل چیزی را گویند که پوشند بان قدم را اگر پوشیده شود با آن شتالنگ موزه است و الا نعل است
در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو قبال و قبال زمام نعل و آن دوال است
که میباشد در میان دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها و
از ابو هریره مرفوعاً آمده که گفت وقتیکه نعل پوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال
الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و وجهش آنکه این وضع نامطبوع
است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سببش وحشت بعض امراض می کرد و در روایتی از عائشه آمده که بوده است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه خود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب باشد
و در یکجانب یکپای احتمال تلوث باشد پس مشابه آن گردد پوشید بهمان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد
خصوصاً درین طور صورتی و در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل
پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان کرده
و در مواهب تجربه ان برای دفع وجع بنهادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان از بغی بغاة و غلبه
و حرز از شیطان مارد و شر حاسد و تیسیر طلق براه ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان فضائل آن
انشاد نموده **وصل** و اما فراش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت

فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خواب می کرد بران چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته
در روایة کرده است بیهقی از حدیث عائشه که گفت درآمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی
الله علیه وسلم قطیفه دوته کرده شده پس فرستاد آن زن سوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس درآمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود چیست این ای عائشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد بر
من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز ده گردان ای عائشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
می گرداند با من خدای تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از فقر و تنگدستی است بلکه
باختیار است که محبت مولی خود و طلب رضاء وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث
ابن عباس آورده که درآمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده
حصیر در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین
فرمود آنحضرت چه کار است مرا با دنیا نیست قصه من و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد
در روز گرم تابستان پس ایستاد ساعتی در سایه درختی بستر برداشت و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده
رضی الله عنها که گفت درآمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام است و خفته است
بر حصیری که تاثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز بگریه آورد ترا ای عبدالله
گفتم یا رسول الله کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر می خسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبدالله
ایشان را دنیاست و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده
ترازین واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی چیزی از ازار و حصیر تاثیر
کرده بود در پهلوی وی و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بر دیوار خانه آویخته پس ریخت
هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز بگریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چگونه نگریم که کسری
و قیصر در انهار و اثمار بر تخت زر و فرش دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود
یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد مر ایشان را دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعض او
بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشتی بود از پلاس محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب
داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و ما قومی ایم که ذخیره نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت
کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد برای وی فراشش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین

وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است

واحتقان منی واحتباس آن واستدامت بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث
امراض ردیه است مثل وسواس وجنون وصرع وغیران ولیکن بشرط قوت واعتدال مزاج بی افراط وتکثیر و
هرکرا قوت بیشتر وشدید تر ترک جماع اورا مضر تر وبود قوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکثر واوفر
از قوای سائر ناس ابن سعد از طاوس ومجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت
چهل مرد در جماع ودر روایتی چهل وچند مرد از مردان بهشت ونزد احمد ونسائی وحاکم از حدیث زید بن ارقم
مرفوعا آمده که یکمرد از اهل جنت را داده می شود قوت صد مرد در اکل وشرب وجماع وشهوت واز صفوان
بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم ازان دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد را
در جماع ودر بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه ومحدثان حکم بوضع این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و
گفته است ابن عباس رضی الله عنهما تزوج کنید زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است نساء وی ازین امت
میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عام باشد وشیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس
بخیر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وخواص اصحاب او بنده گفت بنده مسکین ظاهر آنست که مراد عام امت باشد
وباتفاق اهل عرف ابتهاج ومباهات وتفاخر وتمادح وتفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است
وزیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وسلم مباشر این کار بود وزیاده از وظیفه نکاح
که اجازت ازین اربع نساست اورا مباح شده واز عائشه مروی است که نرفت آنحضرت از عالم حلال شد
اورا از نساء هرچه خواهد ومحبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر عن الطعام والشراب
ولا اصبر عنهن ودر روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم
بچهار خصلت سماحت وشجاعت وکثرت جماع وشدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت
نساء از کمال انسانست خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه که ابو الائمه وامام الحنفا است ساره که اجمل
نساء عالمین است زوجه او بود وهاجره سریه وی شد واز برای صحبت هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شغف
بوی وقلت صبر از وی وبود نزد داود علیه السلام نود ونه زن پس دوست شد زن دیگر را تا صد تمام شد وسلیمان
بن داود علیهما السلام طواف می کرد بر نود ونه زن وگویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد
واین معجزه وی علیه السلام بود وبود مر اورا سیصد زوجه وهزار سریه کذا فی المواهب واز اینجا توهم نکنند
افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضائل است که سائر فضائل
در جنب آن محو ومستور است وگرفت آنحضرت از جماع اکتفا کرد مر اوراد ان وسلیمان علیه السلام نبی

ملک بود و داده شد مرا ورا ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد او ست واین کثرت نسا مراورا نیز از جملهٔ آن ملک
بود و انحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که مر انحضرت را بود صلی الله علیه وسلم نیز
داخل معجزه است که بیکشت بر تمامه نسا خود در یکشب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه و توفیق داده شده
است میان این دو روایه که اول نه بودند بعد ازان یازده شدند با کثرت صیام و مواصلت و دوام خدمت
جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدان بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول
و مشروب که در حق انحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال انحضرت و صفای لون وی و لمعان جبهه
که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه شبیه ملایمه لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل می شود از معجزات
بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدم النکاح و تقلیل الازواج نیز بوده اند
اما در انها که بکثرت ایشان و مبالغه دران بودند بنظر نقص ناید نگریست حاش لله عیاذا من ذلک بلکه
باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران و بعضی از متقشفه زهاد که صفت جهل
و رهبانیت در ایشان ثابت است در حسن اعتقاد و معقولیت این امر در می مانند و آنرا محض از لذات حسیه
دانسته و ندانند که درینجا اسرار و فواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست فعل سید انبیا صلوات الله علیه
و علیهم در حسن لطافت و وجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی است و فواید و منافع نکاح و جماع بسیار
است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و قضاء حاجت و
نیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع بنعمت و این منفعت است که در جنت می باشد از جهت عدم تناسل و
احتقان منی و وجود مضار در وی و از منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ ازان و حفظ
صحت و دفع مضار که حاصل می گردد ازان چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت زنا و
از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر ایذا و رنج خلقی ایشانست و این فایده در باب انحضرت
صلی الله علیه وسلم اشد و اتم و اکمل عبادت است که متضمن این اجر جزیل است و در مذهب حنفی مطلق تزوج افضل
از تجرد است و انحضرت صلی الله علیه وسلم ترغیب کرده است امت را در نکاح و فرموده تزوج کنید زنان زاینده و
دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات می کنم بشما امتهارا در قیامت و منقول است از عمر بن
الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماع می کنم زنان را با وجود عدم میل من بایشان بامید آنکه بیرون آرد
خدا تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله علیه وسلم امتها را روز قیامت و انحضرت
ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را الصوم که می شکند قوت باه و ماده آنرا الیس ظاهر شد

که نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام اگر بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح شک نیست
که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا رهبانیة فی الاسلام و مراد برهبانیه ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی رهبانیه مشروع گردانیده
شدی در دین ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازواج که مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد بر آن جز بعضی
از ازواج آنحضرت بودند که کشته شده بود پدر و عم و زوج وی چنانکه صفیه و بود پدر ام حبیبه دشمن رسول خدا در ان وقت
و غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت وی صلی الله علیه وسلم طبع البشر
اقتضا می کرد میل ایشان را با باء و قرابات پس در کثرت وجود نساء و کثرت اینان بیان معجزات و
اظهار کمال بود ظاهراً و باطناً صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه اجمعین **تنبیه** حدیث حبب الی من دنیاکم
ثلث مشهور بر زبانها ایچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف در تفسیر سوره آل عمران و در
کثیری از کتب فقها این چنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلوة از دنیا نیست ارباب
تحقیق محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصاء آن در ان معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال
ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق این معنی و شرح
حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکاة کرده شده است فلینظره **وصل** در نوم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمی کرد نفس را از قدر
محتاج الیه و از ینجاست که در احادیث واقع شده است که نمی خواست کسیکه ببیند ویرا صلی الله علیه وسلم
در منام مگر آنکه میدید در ان و نمی خواست که ببیند در نماز مگر آنکه میدید در ان یعنی در قیام هم بودی و در منام
هم بودی چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از ان برخاستی و
نماز کردی باز بخواب رفتی هکذا چند بار بخفتی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب
یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی در جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست
نهادی و در صورت تعریس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستن
برای نماز و در سر نوم بجانب یمین گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر
پس چون در جانب الیسر بخسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون
بر شق ایمن بخسپد دل در قلق میباشد و مستغرق نمی گردد و نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن و

وطلب مستقر و میل وی بدان وکثرت نوم وثقل وی ادخل است در هضم طعام وگوارائی
ولیکن نوم بر یمین اعون است بر قیام لیل و بر خاستن برای نماز پس بانی که حال صحت بدن و آسایش قلب
صنوبری اندچنانکه اطبا اندم بجانب یسر میکنند و انبیا که حال صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه تعبیا
خواب بجانب یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب می‌گوید که درین نکته
چیزی است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب یمین باشد یا یسر
واین حکم ثابت است مر او را دایما و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن
تعلیل او یحب تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وسلم بوده فرموده که ای انه یحب التیامن فی کل شی
الحدیث یا بقصد تعلیم و ارشاد امت که دل ایشان می‌خسپد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و هشیاری دل
در صورت خواب بر دست راست اشد و اقوی باشد بجهة قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون
بر دست چپ واقع شود کمتر و سست تر گردد بجهة مزاحمت طبیعت از جهة مذ غلبت حکم طبیعت در نفس شریف
آنحضرت در بعضی آثار و در بعضی احیان پس بیداری در هر دو صورت حاصل است و در خصوصیت تشبیه
و ظاهر مقصود قوم همین باشد فهم ظاهر عبارت ایشان ناظر و موهم در ان است والله اعلم و حدیث تنام
عیناى ولا ینام قلبی صحیح است روایه کرده است آنرا بخاری از حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت با آن
حضرت ایا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنام عینی و لا ینام
قلبی و صاحب مواهب لدنیه می‌گوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنست که قلب چون قوی
باشد در وی حیات خواب نمیرد او را وقتیکه خواب کند بدن وی و این حالت مر پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم و هر کسی را
که زنده گردانیده است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیبه از آن و نقل
کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف و حقایق بود که گفت
عینی نائم ولکن قلبی و الله لا ینام وکیف ینام عاشق مستهام ناظرا الی حبیب الحب شاخص علی الدوام
انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم و ثمره
و نتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بقدر محبت الهی جل جلاله و متابعت حبیب وی سخن نخواهد بود
اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه وسلم و ذکر این عبارت و مقال
بر بالاگران می‌آید و اگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
خصایص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و شنیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در قرب این زمان دعوی

پندار دلی میکردند و از خواب برمیخیزند و نماز می گزاردند بی آنکه وضو کنند و ادعای فقاهت هم درین مسئله
می نمودند که علت مشترک است که مصحح قیاس است واین از جهل است وشرط قیاس عدم اختصاص حکم است
بمنصوص علیه وبالله التوفیق ماند آنکه در حدیث لاینام قلبی و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیلة التعریس
در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب وگرم شد و بیدار کرد آنحضرت را اشکال آورده اند که چرا طلوع
آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب ادراک
نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت والم ومانند آن آنچه متعلق است بعین وادراک
طلوع وغروب کار چشم است و وی خود نایم است اگرچه قلب یقظان بود یعنی بیدار باشد چه چشم بسته بود
و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار است، دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دو حالتی است حالتی است
که قلب وی نایم نیست واین اغلب است و حالتی است که نایم می گردد دل وی واین نادر است وقصه نوم از
صلوة درین حالت بود گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول است وثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم
نوم قلب حالتی دائمی است وثابت بود در جمیع احوال وعبارت حدیث نیز برین دلالت دارد و بعضی هنوز اشکال
باقی دارند و گویند که اگرچه ادراک طلوع فجر متعین است که قلب ادراک آن نکند ولیکن می باید که دریابد مرور وقت
طویل را زیرا که از ابتدای طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نمی ماند مگر بر کسیکه مستغرق
نوم است ودر فتح الباری گفته که این استبعاد مردود است بآنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی
الله وسلم دران وقت مستغرق بوده باشد بوحی ولازم نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات
دیگر در یقظه مستغرق می گشت در حالت القای وحی وحکمت درین بیان شریعت بود بفعل وحصول اتباع
زیرا که آن اوقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف یقظه که چشم
نیز بیدار بود سهو واقع می شده باشد درین یقظه که سخن دران است چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه
رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم می کرد بیدار نمی ساختیم اورا تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در
نیافتیم که در چه حال و مقام وی است صلی الله علیه وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وسهو
ازان نه از جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف از حالتی بحالتی دیگر بود مثل آن بلکه بلند تر ازان تا سنت
گردد برای ما کذا نقل صاحب المواهب من القاضی ابوبکر ابن العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند
که این ابتلای بجهت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر رب تعالی واین سخن
نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق وتاکید و اهتمام بود بر امتثال امر الهی سبحانه واتکال

بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لاینام آنست که مخفی نمی باشد برمن حالت
انتقاض وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شویم در نوم که ندانیم وجود حدث را گویا که این قایل تخصیص کرده تیقظ
قلب را بادراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی ولا ینام قلبی جواب
است از قول عایشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی و این کلامی است که تعلق ندارد
با انتقاض طهارت بلکه متعلق است با مر وتر پس باید که حمل کرده شود تیقظ او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت
حدیث اطلاق حال شریف است بی تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من
می شنوم آنچه می گویید شما را حکایة پس جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهی می کرد از نوم بروی افتاده کردن و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت
بر مردی که خواب می کند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیان است
و صاحب مواهب گفته که ردی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم بر روی از روی ردی تر و گفته بلکه قرار
نمیکند استلقا پر است از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم می گوید که خفتن بر چهار وجه است
خفتن بر ظهر برای متفکرین که نظر می کنند در آسمان و کواکب و فکر می کنند در آیات آن و خفتن بر یمین برای
متعبدان و برخیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم طعام و خفتن بر روی
برای نگون بختان و بیخردان او کما قال و خواب می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی بر فرش و گاهی بر
نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه گذشت این
مقدار از عادات شریفه که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواهب لدنیه
نقل کرده شد و جزئیات آداب درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة
و شرح مشکات و جز آن مذکور است درینجا کفایت بآن کرده شد فقط تمت بالخیر

الحمد لله که اول جلد مدارج النبوة

چهارم ذیقعده سنه ۱۲۶۹

زیب اختتام یافت